

نقد و بررسی درسنامه

جریان احمد الحسن بصری

- مدعی دروغین وصایت و سفارت امام دوازدهم (عج)
- دوره مقدماتی

■ اثر: محمدی هوشیار



این کتاب

با کمال احترام به ساحت مقدس و نورانی

حضرت صاحب الامر امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف

تقدیم می‌گردد.

درنامه

نقد و بررسی
جریان احمد الحسن البصری

| مدعی دروغین وصایت و سفارت امام دوازدهم علیه السلام |

| علی محمدی هوشیار |

درنامه نقد و بررسی جریان احمدالحسن البصری

نویسنده

علی محمدی هوشیار

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۸۸۲-۴۵-۰ | انتشارات: تولى

چاپ: اول زمستان ۱۳۹۶ | چاپ دوم تابستان ۱۳۹۷

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه | چاپخانه: نینوا | قیمت: ۳۰/۰۰۰ تومان

سرشناسه: محمدی هوشیار، علی، ۱۳۶۲ - | عنوان و نام پدیدآور: درنامه نقد و بررسی جریان احمدالحسن بصری مدعی دروغین وصایت و سفارت امام دوازدهم علیه السلام: دوره مقدماتی/ علی محمدی هوشیار؛ | مشخصات نشر: قم: تولى، ۱۳۹۵. | مشخصات ظاهری: ۳۷۶ ص. | شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۸۸۲-۴۵-۰ | وضعیت فهرست نویسی: فیبا | موضوع: بصری، احمد، ۱۹۶۸ - م. | موضوع: مهدویت -- مدعیان | موضوع: *Claimers -- Mahdism | موضوع: مهدویت -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها | موضوع: Mahdism -- Apologetics works | موضوع: مهدویت | موضوع: Mahdism | رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵ م/۳۵۴/۶/۲۲۴ BP | موضوع: مهدویت دیوبندی: ۲۹۷/۴۶۲ | شماره کتابشناسی ملی: ۴۳۹۱۹۷۹

آدرس مرکز پخش:

قم، بلوار شهید صدوقی، بین کوچه ۱۰ و ۱۲، جنب بانک ملی، پلاک ۱۳۶، مؤسسه بروج

تلفن: ۰۹۹۰۵۵۶۷۵۸۸ |

پیشگفتار ۱۳

درس اول

جریان شناسی | ۱۷

| | |
|----|-------------------------------|
| ۲۳ | لجنه علمی |
| ۲۴ | لجنه دینی |
| ۲۵ | لجنه امنیتی |
| ۲۵ | لجنه اطلاع رسانی |
| ۲۵ | لجنه مالی |
| ۲۶ | لجنه نظامی |
| ۲۶ | اختلاف انصار احمد بصری |
| ۲۸ | جریان شناسی |
| ۲۹ | چالش جریان احمد بصری در اسلام |

درس دوم

ادعاهای احمد الحسن البصری | ۳۵

درس سوم

قانون معرفت حجت‌های الهی | ۴۷

- ۵۰..... حجت‌های الهی
- ۵۱..... قوانین اقتضائی معرفت انبیاء علیهم‌السلام
- ۵۳..... قانون اختصاصی معرفت اوصیاء

درس چهارم

علائم و ودایع رسول خدا | ۵۵

- ۵۷..... علامت و ودیعه اول
- ۶۰..... علامت و ودیعه دوم
- ۶۸..... جعل سلاح و پرچم

درس پنجم

علائم و ودایع رسول خدا | ۷۳

- ۷۵..... علامت و ودیعه سوم
- ۸۳..... علامت و ودیعه چهارم
- ۸۷..... نصب دررؤیا
- ۸۹..... علامت و ودیعه پنجم

درس ششم

علائم و ودایع خداوند متعال | ۹۳

- ۹۵..... ۱. علائم و ودایع شخصیتی
- ۹۶..... تکلم به تمامی زبان‌ها و لهجه‌ها

| | |
|-----|--|
| ۹۷ | توان ارتباط با تمامی موجودات |
| ۹۹ | ۲. علائم و ودایع برون شخصیتی |
| ۹۹ | ۱. علم |
| ۱۰۴ | ۲. معجزه |
| ۱۰۶ | معجزه و امام مهدی <small>علیه السلام</small> |

درس هفتم

بررسی حدیث موسوم به وصیت | ۱۱۱

| | |
|-----|----------------------------|
| ۱۱۵ | دیدگاه علماء شیعه |
| ۱۱۷ | بررسی صدور روایت |
| ۱۲۹ | قرائن صحت |
| ۱۳۴ | بررسی صحت روایت |
| ۱۳۵ | قدماء امامیه |
| ۱۳۶ | متأخرین امامیه |
| ۱۴۵ | دفاع احمد بصری از سند حدیث |
| ۱۵۰ | بررسی دلالت روایت |

درس هشتم

احمد در حدیث موسوم به وصیت | ۱۵۹

درس نهم

ابهام زدایی از چند حدیث درباره احمد | ۱۷۳

| | |
|-----|---------------------------|
| ۱۷۵ | تولد دو احمد |
| ۱۷۸ | دولت احمدیه |
| ۱۸۰ | احمد ساق زرد |
| ۱۸۴ | شعارهم احمد احمد |
| ۱۸۷ | احمد و عبدالله و مهدی |
| ۱۸۹ | ومن البصرة احمد بن مَلِیح |
| ۱۹۰ | اسم یخفی و اسم یعلن |

درس دهم

تطبیق یمانی با احمد بصری! | ۱۹۵

| | |
|-----|------------------------------|
| ۱۹۸ | یمانی در روایات |
| ۱۹۹ | هدایت گربودن یمانی |
| ۲۰۵ | موعود یا محتوم بودن یمانی |
| ۲۰۵ | موعود یا محتوم و احتمال بداء |
| ۲۰۹ | معیار شناخت یمانی |
| ۲۱۳ | وظیفه یمانی |
| ۲۱۴ | عصمت یمانی |
| ۲۱۹ | حجت بودن یمانی |

درس یازدهم

عدد اوصیاء پیامبر | ۲۲۳

| | |
|-----|-----------------------|
| ۲۲۶ | روایات اثنی عشر |
| ۲۳۰ | نفی زیادت از اثنی عشر |

| | |
|-----|---|
| ۲۳۴ | ابهام‌زدایی از چند حدیث |
| ۲۳۴ | بررسی روایت اصبع بن نباته |
| ۲۳۷ | بررسی روایت من ولدی اثنی عشر نقیباً |
| ۲۴۰ | بررسی حدیث لوح جابر ابن عبدالله |

درس دوازدهم

مهدوئیت، قائمیت و شارعیّت | ۲۴۵

| | |
|-----|---|
| ۲۴۷ | الف. مهدوئیت |
| ۲۵۱ | ابهام‌زدایی از یک حدیث |
| ۲۵۱ | بررسی روایت تولد مهدی از مدینه |
| ۲۵۲ | ب. قائمیت |
| ۲۵۷ | ابهام‌زدایی از چند حدیث |
| ۲۵۷ | بررسی روایت لا الذی تمدون الیه اعناقکم |
| ۲۶۰ | بررسی روایت اول قائم یقوم منا اهل البيت <small>علیهم‌السلام</small> |
| ۲۶۲ | بررسی روایت یقبض أموال القائم <small>علیه‌السلام</small> |
| ۲۶۳ | بررسی روایت قال العذاب خروج القائم <small>علیه‌السلام</small> |
| ۲۶۶ | ج. شارعیّت |

درس سیزدهم

ادعای عصمت توسط احمد بصری | ۲۶۹

| | |
|-----|------------------------------|
| ۲۷۲ | الف. ادعای عصمت |
| ۵۷۲ | ب. تعریف و محدوده عصمت |

| | | |
|-----|-------|-----------------------------------|
| ۲۷۸ | | واژه شناسی سهو و نسیان |
| ۸۷۲ | | اجماع علمای شیعه بررد سهو النبی ﷺ |
| ۲۸۱ | | سهو و نسیان معصومین در روایات |
| ۲۸۵ | | بررسی آیات مربوط به سهو النبی ﷺ |

درس چهاردهم

رجعت و خلافت ائمه معصومین علیهم السلام | ۲۹۱

| | | |
|-----|-------|--|
| ۲۹۳ | | دوران پس از امام مهدی <small>علیه السلام</small> |
| ۲۹۳ | | الف. مهدیین |
| ۲۹۳ | | ب. برپایی قیامت |
| ۲۹۴ | | ج. رجعت |
| ۲۹۴ | | دلایل اثبات رجعت |
| ۲۹۷ | | رجعت معصومین <small>علیهم السلام</small> |
| ۲۹۸ | | اولین رجعت کننده |
| ۲۹۹ | | ادعای احمد بصری درباره رجعت |
| ۳۰۸ | | حکومت ائمه رجعت <small>علیهم السلام</small> |

درس پانزدهم

نیابت فقهاء از امام غائب علیه السلام | ۳۱۳

| | | |
|-----|-------|-------------------|
| ۳۱۷ | | نیابت خاصه فقیه |
| ۳۲۲ | | دیدگاه علمای شیعه |
| ۳۲۳ | | نیابت عامه فقیه |
| ۳۲۴ | | ادعای احمد بصری |

درس شانزدهم

تمسک به رؤیا و استخاره | ۳۲۷

| | |
|-----|-------------------------------------|
| ۳۲۹ | خواب و رؤیا |
| ۳۳۱ | حقیقت رؤیا |
| ۳۳۳ | ابهام زدایی از یک شبهه |
| ۳۳۳ | بررسی روایت من رآنی فی المنام |
| ۳۳۷ | استخاره با قرآن کریم |
| ۳۳۷ | حقیقت استخاره با قرآن |
| ۳۴۱ | ابهام زدایی از یک حدیث |

درس هفدهم

علم رجال در نگاه احمد بصری | ۳۴۵

| | |
|-----|-------------------------------------|
| ۳۵۰ | نیاز به علم رجال |
| ۳۵۳ | پاسخ به ادله مخالفین علم رجال |
| ۳۵۳ | عدم امکان اثبات عدالت راوی |
| ۳۵۴ | اختلاف در معنای عدالت و فسق |
| ۳۵۴ | حرام بودن محتوای علم رجال |
| ۳۵۵ | وجود بی شمار راویان مجهول |

درس هجدهم

تقلید از فقیه | ۳۵۷

| | |
|-----|------------------------|
| ۳۵۹ | وجوب تقلید |
| ۳۶۵ | قرآن و منع تقلید |

| | |
|---------------|-----|
| تساویر..... | ۳۶۹ |
| کتابنامه..... | ۳۷۳ |

■ پیشگفتار

از دیرباز، باورهای آخرالزمانی مورد سوء استفاده افراد منحرف بوده و برای رسیدن به اهداف و اغراض مسموم خود، احساسات دینی مردم را بازیچه خود قرار داده‌اند. غالباً این افراد، در مواجهه با شرایطی همچون؛ سختی و فقر مردم، جنگ و خونریزی، ظلم و برقرار نشدن عدالت اجتماعی در جوامع، طولانی شدن غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و سایر مشکلاتی که از دید مردم ناگوار است، ظهور و بروز می‌کنند تا از فرصت ایجاد شده نهایت بهره‌برداری را داشته باشند. لذا در گونه شناسی ادعاهای مدعیان دروغین مهدویت، ادعاهای گوناگونی همچون؛ ادعای امامت و مهدویت، ادعای سفارت، ادعای نیابت خاص، ادعای خراسانی بودن و ادعای یمانیت و... به چشم می‌خورد که هر کدام در برهه‌ای از تاریخ ظهور و بروز کرده و برای اثبات ادعاهای واهی خود به آیات و روایات متعددی استناد کرده و گروهی از مسلمانان را به واسطه این سخنان فریب داده‌اند.

با بررسی توقیعات مبارک امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، میزان انزجار ایشان از تبار این مدعیان به دست می‌آید. یکی از افرادی که در زمان غیبت صغری مدعی ارتباط و نیابت از جانب حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده و درباره وی توقیعی از

جانب حضرت صادر شده؛ شخصی بنام محمد بن علی بن ابی العزاقیر مشهور به شلمغانی از یاران امام حسن عسکری علیه السلام و از محدثان شیعی در بغداد است که مدتی در غیاب حسین بن روح، سومین نایب خاص امام مهدی علیه السلام به بعضی از امور شیعیان رسیدگی می‌کرد. شلمغانی پس از آنکه ادعای نیابت امام زمان علیه السلام را علنی کرد، مورد لعن امام مهدی علیه السلام قرار گرفت و بعد از مدتی به دستور حاکم عباسی به دار آویخته شد.^۱ امام علیه السلام در توقیع شریفش به حسین ابن روح در رابطه با دیدگاه خود نسبت به ادعاهای شلمغانی فرمود:

«... محمد بن علی، معروف به شلمغانی، از کسانی است که خداوند کیفر او را تعجیل کند و مهلتی به او عطا نفرماید. او از اسلام منحرف شده و خود را از آن جدا ساخته است. وی از دین خدا مرتد شده و ادعاهایی می‌کند که دلالت بر انکار ذات خداوند متعال دارد. دروغ پردازی و دروغ‌گویی می‌کند. باطل‌ها را بر زبان می‌آورد و متخلف بزرگی است. آنان که به خدا نسبتی باطل می‌دهند در خطای محض بوده و مسلماً در خسران‌اند. در حقیقت برائت خود را در محضر خداوند متعال و پیامبر و خاندان گرامیش علیهم السلام از هرگونه رابطه‌ای باشلمغانی اعلام می‌داریم. به او (شلمغانی) لعن می‌فرستیم و لعنت دائم خداوند بر او باد، در آشکار و نهان، در هر زمان و مکان و لعنت خداوندی بر موافقان و پیروان او باد و نیز بر آنانکه باشنیدن این اعلام پیوند خود را با او ادامه دهند. بنابراین به اطلاع آنان (وکلاهی امامیه) برسان که خود را از او حفاظت کرده و احتیاط می‌کنیم، آنچنان که در برابر پیشینیان او همچون؛ شریعی، نمیری، هلالی، بلالی و دیگران چنین کردیم و دیدگاه مشابهی داشتیم. راضی به سنن الهی

۱. احتجاج، ج ۲، ص ۲۸۹.

هستیم. خداوند ما را در تمام امور کفایت می‌کند و بهترین نگهبان است.^۱ آنچه در پایان توفیق مبارک حضرت مشاهده می‌شود، معرفی چند تن از مدعیان دروغین در باب مهدویت است که خود، اشاره‌ای واضح به این مطلب دارد که بحث ادعای نیابت، مسأله‌ای تازه نبوده و ممکن است تا زمان ظهور ادامه داشته باشد. لذا با بررسی تبار انحراف در باب مدعیان دروغین مهدویت، مدل‌های متفاوتی از ادعاها به دست می‌آید که هر کدام در پس نقاب و تصویری زیبا و خیرخواهانه، چهره واقعی خود را پنهان کرده و با استفاده از همین روش، عده زیادی از مومنان را فریب داده و از دین اسلام خارج نموده‌اند. با این وجود، اکنون نیز از آسیب چنین ادعاهای ناصوابی در امان نبوده و شاهد بروز افرادی همچون «احمد بصری» هستیم که مردم را با ادعاهای دروغین خود فریب داده و به وادی هلاکت می‌کشانند.

درسنامه حاضر، با هدف نقد برخی از ادعاهای انحرافی احمد بصری تدوین شده و به جهت رعایت اختصار و سطح علمی دانش پژوهان محترم، از طرح بسیاری از ادعاها و پاسخ‌ها خودداری شده است.

والسلام علی عباد الله الصالحین

علی محمدی هوشیار

۱. غیبت طوسی، ص ۴۱۰.

درس اول
جریان شناسی

احمد اسماعیل صالح السلمی البصری (۱۹۶۸م)^۱ معروف به «احمد الحسن الیمانی»^۲، یکی از جریان‌های نوظهور در مسیر مهدویت است.^۳ وی خود را پنجمین فرزند با واسطه امام دوازدهم علیه السلام دانسته^۴ و علاوه بر آن، دارای ادعاهای بیشماری می‌باشد که ادعای یمانی^۵ بودن، سفارت و وصایت حضرت حجت علیه السلام اساس ادعای این شخص را تشکیل می‌دهد.

احمد بصری درسال (۱۹۹۲م) از دانشکده مهندسی در رشته شهرسازی فارغ التحصیل گردید و تا سال (۱۹۹۹م)، هیچ سندی از زندگی و فعالیت‌های وی در کشور عراق در دست نیست.

-
۱. احمد بن اسماعیل بن صالح بن حسین بن سلمان بن داوود بن هنبوش. ادعیاء المهدویه، ص ۱۲۱.
 ۲. با توجه به اینکه عشیره ابوسولیم در سه منطقه ناصریه و بصره و کربلا مستقر هستند، ساکنین این عشیره در ناصریه و بصره را با عنوان «آل حسن» و ساکنین کربلاء را «بنی حسن» نامیده‌اند. از این رهگذر، احمد نیز که از عشیره مستقر در بصره است با عنوان «الحسن» شناخته می‌شود. قابل توجه اینکه این عشیره از سادات نمی‌باشند. الطامة الكبرى، ناصر مهدی محمد البصری، ص ۱۸.
 ۳. نام پدر احمد بصری؛ اسماعیل و نام مادرش بثینه نجم از طایفه هنبوش و از قبیله ابوسولیم ناصریه می‌باشند.
 ۴. احمد بصری نسب خود را اینگونه تشریح کرده است: احمد ابن اسماعیل ابن صالح ابن حسین ابن سلمان ابن الإمام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام.
 ۵. بر اساس برخی روایات، فردی با لقب «یمانی» ظهور کرده و به یاری امام دوازدهم علیه السلام خواهد شناخت.

در سال (۱۹۹۹م) به سمت نجف اشرف رفته و مدت کوتاهی در حوزه حضرت آیت الله محمدصادق صدر رحمته الله علیه حاضر شد و در همان سال با فردی به نام «شیخ حیدر مُشتت چاسب القحطانی آل مُنشَد معروف به ابوحسن»^۱ در حوزه علمیه آشنا شد.

یک سال پس از آن، ادعای خود را با حیدر مُشتت در میان گذاشته و او را در سمت یمائیت و وزارت امام دوازدهم علیه السلام قرار داد. پس از آن با زیر سؤال بردن نیابت عامه فقهاء و ادعای فساد مالی در حوزه‌های علمیه و ناکارآمدی دروس، هر دو از ادامه تحصیل در حوزه علمیه انصراف دادند.^۲

احمد بصری در سایت رسمی خود درباره ماجرای تحصیل علوم حوزوی خود می‌گوید:

«من به نجف اشرف رفته و با هدف تحصیل علوم دینیّه در آنجا سکونت کردم ولی بعد از آنکه وارد حوزه شدم و از مجموعه دراست این حوزه مطلع شدم، دیدم که در حوزه یک سری خلل بسیار بزرگ دیده می‌شود (لا اقل در نظر من) و صرفاً لغت عرب و اصول فقه و کلام و منطق و فلسفه و عقاید و فقه و احکام شرعیّه را مطالعه می‌کنند و هیچ‌گاه قرآن کریم یا سنت شریف نبوی یا احادیث محمد و آل محمد علیهم السلام تدریس نمی‌شود و آنها درس اخلاق الهی که بر هر مومنی تخلّق به آن اخلاق واجب است را کنار گذاشته‌اند. پس به این دلیل تصمیم گرفتم از حوزه دوری کنم و در خانه‌ام گوشه عزلت گرفته و علوم حوزوی را بدون هیچ کمک کاری تنها خواندم و فقط صرفاً با بعضی

۱. حیدر فرزند مُشتت از آل منشَد؛ متولد شهر کاظمی بغداد در سال ۱۹۷۶ بوده و دوران زندگی خود را در شهر العماره عراق گذرانده است. وی بعدها نام خود را به ابوعبدالله الحسین القحطانی تغییر داده و احمد بصری را دجال نامید.

۲. الحركات المهدویه، ص ۱۵۲.

از روحانیون حوزه نجف در ارتباط باشیم... ولی آنچه که باعث شد تا من به حوزه علمیه نجف اشرف راه یابم این بود که من در رؤیا امام زمان علیه السلام را دیدم که به من دستور داد تا به حوزه علمیه نجف بروم و وی از آنچه برایم اتفاق خواهد افتاد خبر داد و هرآنچه که وی گفته بود همان شد.^۱

احمد بصری و حیدر مشتت، پس از انصراف از حوزه علمیه، جهت نشر عقاید و تجهیز قوای نظامی خود، خانه‌ای را به عنوان مکتب امام احمد بصری و یمانی موعود در محله صریفه در منطقه سهله در نظر گرفته و در آنجا سکونت یافتند.^۲

حیدر مشتت^۳ اولین مسافرت تبلیغی‌اش را از محل زندگی خود (العمارة در جنوب عراق) آغاز نموده و مردم را به سوی سفیر امام دوازدهم علیه السلام و یمانیت خود دعوت کرد. وی در سال (۲۰۰۰م) به همراه شخصی به نام «عیسی المزرعاوی» معروف به سید صالح (ابو شاهد) وارد ایران شد.

حیدر مشتت به سمت شهر مقدس قم آمده و پس از دیدار با فردی به نام حسن راضی الکعبی برنامه‌های تبلیغی خود را آغاز نمود.

لذا اولین دیدار خود را با آیت الله روحانی و شیخ علی کورانی^۴ و ارسال نامه دعوت به ۲۴ تن از مراجع و فضلالی حوزه علمیه قم، آغاز کرد و پس از تحمل شش ماه زندان در ایران، به عراق بازگشت.

۱. <http://almahdyoon.org>

۲. دراسه تحلیلیه حول الحركات المهدویه، ص ۷.

۳. با توجه به وجود نیروهای صرخی در کربلا و نجف و مخالفت شدیدشان با انصار احمد بصری، حیدر مشتت به بغداد رفته و با همراهی ضیاء الکرعاوی اقدام به تشکیل موسسه القائم و انتشار نشریه «القائم» نمود تا بدین وسیله بتواند احمد بصری را تبلیغ کند. احمد بصری نیز وارد بصره شده و نشریه «الصوت الحق الاسبوعیه التي تروج للفکر المهدوی» اقدام به گسترش دعوت انحرافی خود نمود. الحركات المهدویه، ص ۱۵۳.

۴. جهت اطلاع از ماجرای دیدار حیدر مشتت با شیخ علی کورانی، به کتاب دجال بصره، ص ۳۰ الی ۴۰ مراجعه شود.

احمد بصری در سال (۲۰۰۳م) طی بیانیه‌ای ایمانیت را از خود سلب کرده و اعلام کرد:

«فاعلموا أيها الناس أنه لايماني إلا كان لي كيميبي داعي لأمرى هادي لصراط الله الذي أسير عليه يارشاد أبي الإمام المهدي محمد بن الحسن عليه السلام...». ای مردم بدانید! هیچ یمانی وجود ندارد مگر اینکه در سمت راست من قرار گرفته و فراخوان کننده به امر ما است. امری که هدایت کننده به راه خداست و یمانی با ارشاد پدرم مهدی علیه السلام حرکت می‌کند.

در این میان بر اساس شهادت شاهدان عینی، تنها فردی که در مکتب احمد بصری با عنوان «یمانی» شناخته می‌شد، کسی نبود جز شیخ حیدر مشتت که در همان ایام با در دست داشتن این بیانیه، در شهرهای مختلف حاضر می‌شد و خود را یمانی و احمد بصری را فرزند و وصی امام مهدی علیه السلام معرفی می‌کرد.^۱ در سال (۲۰۰۵م) با بروز اختلافات عدیده‌ای بین احمد بصری و حیدر مشتت، احمد بصری در تناقضی آشکار، با انتشار بیانیه‌ای، خود را به صورت توأمان وصی امام علیه السلام و یمانی موعود معرفی کرده و گفت:

«وأمرى أبين من الشمس فى رابعة النهار و إنى أول المهديين و اليماني الموعود». امر من روشن‌تر از خورشید در وسط روز است و من اولین مهدی و

۱. لازم به ذکر است؛ باتوجه به اینکه نسب حیدر مشتت به قحطان بازگشت داشته و نام «القحطانی» را به دنبال داشت، لذا احمد بصری از این فرصت استفاده کرده و او را یمانی نامیدند تا بتوانند به اهداف خود دست یابند. این در حالی است که برخی از روایات، یمانی را با نسب قحطانی معرفی کرده‌اند. چنانچه آمده است: «لا تقوم الساعة حتى يخرج رجل من قحطان يُسوّى الناس بعصاه» زمان ظهور فرانمی‌رسد مگر آنکه مردی از قحطان خروج کند و مردم را با عصا پیش براند. النهایة فی غریب الحدیث والأثر، ج ۲، ص ۴۲۳. یا اینکه آمده است: قحطانی اول کسی است که با سفیانی کاروزاری کند و شکست می‌خورد و به یمن باز می‌گردد... مختصر اثبات الرجعة، ح ۱۶.

همان یمانی موعود هستم.^۱

احمد بصری پس از سقوط صدام، فرصت را برای طرح ادعاهای خود مناسب دیده و تشکیلات وسیعی را در شهرهای نجف، کربلا، ناصریه و بصره به راه انداخت. وی با تشکیل لُجنه‌های مختلف، فرقه خود را ساماندهی کرد و جان دوباره‌ای به این حرکت انحرافی داد. ساختار تشکیلاتی این جریان عبارتند از:

■ لجنه علمی

مأموریت اصلی این گروه، تالیف کتب و تنظیم آثار احمدبصری است که تا کنون ۲۴ عنوان کتاب منسوب به احمد بصری و تعداد ۱۸۰ عنوان کتاب از سوی انصار احمد بصری^۲ به رشته تحریر درآمده است. کتب منتسب به احمد الحسن عبارتند از:

۱. الأجوبة الفقهية (۴ جلد)

۲. الجواب المنیر عبر الأثیر (۶ جلد)

۳. حاکمیه الله لا حاکمیه الناس

۴. الحوار الثالث عشر

۵. العجل

۶. بیان الحق والسداد من الأعداد

۷. الجهاد باب الجنة

۱. أدعیاء المهدویه، ص ۱۲۱.

۲. برخی از کتابهای نوشته شده توسط انصار احمد بصری عبارتند از: المهدی ولی الله، دحض نقولات المعاندين، حجه الوصی و اوهام المدعی، الافحام فی رؤیایم الامام، انتصاراً للوصیه، قانون معرفه الحجه، المعترضون علی خلفاء الله، دابه الارض طالع الشمس، الوصیه والوصی احمد بصری، البلاغ المبین، بحث فی العصمه، الیمانی الموعود حجه الله و... .

۸. شرائع الإسلام (۲ جلد)
۹. وصی و رسول الإمام المهدي ينتج في التوراة والإنجيل والقرآن (مع التعليق)
۱۰. إضاءات حول دعوات المرسلين (۵ جلد)
۱۱. المتشابهات (۴ جلد)
۱۲. نصيحة الى طلبة الحوزة العلمية و الى كل من يطلب الحق
۱۳. النبوة الخاتمة نبوة محمد ﷺ
۱۴. الرجعة ثالث أيام الله الكبرى
۱۵. رحلة موسى الى مجمع البحرين
۱۶. رسالة الى فقه الخمس وما يلحق به
۱۷. رسالة الهداية
۱۸. تفسير آية من سورة يونس
۱۹. شىء من سورة الفاتحة
۲۰. التيه أو الطريق الى الله
۲۱. كتاب التوحيد فى تفسير سورة التوحيد
۲۲. الوصية المقدسة الكتاب العاصم من الضلال
۲۳. عقائد الاسلام
۲۴. وهم الالحاد.

■ لجنه ديني

وظايف اين گروه عبارت است از: تعيين ائمه جمعه و جماعات در شهرها و

استان‌ها، تدوین بانک اطلاعات مبلغین حوزوی احمد بصری، اداره حوزه‌های علمیه احمد بصری، تعیین قاضی برای حل مشکلات و دعاوی انصار احمد بصری، تبلیغ و نشر دعوت انحرافی احمد بصری، تعیین پاسخگویان و مناظره کنندگان رسمی دعوت احمد بصری.

■ **لجنه امنیتی**

مأموریت این گروه، تأمین امنیت جانی و مالی انصار احمد بصری در شهرها و همچنین تأمین امنیت مراسمات و موکب‌های مناسبتی احمد بصری می‌باشد.

■ **لجنه اطلاع‌رسانی**

مسئولیت این گروه، انتشار بیانیه‌ها و سخنرانی‌های احمد بصری بوده و علاوه بر آن، مدیریت سایت و فضای مجازی نیز به عهده این گروه می‌باشد.

■ **لجنه مالی**

این گروه، علاوه بر دریافت وجوهات شرعی و نذورات و هدایا، مسئولیت هزینه این مبالغ را بر عهده دارند. این مبالغ در سه بخش مصرف می‌گردد که عبارتند از:

الف. شهریه طلاب و مبلغین احمد بصری.

ب. چاپ و نشر کتب انصار و همچنین تجهیز کتابخانه‌های اتباع و حسینیه‌ها.

ج. خرید تسلیحات و مهمات جنگی و آموزش‌های نظامی اتباع.

■ لجنه نظامی

این گروه با هدف جذب و آموزش نظامی اتباع، خرید تسلیحات و فرماندهی عملیات‌های نظامی تشکیل شده است که با عنوان «سرایاالقائم» فعالیت می‌کنند.^۱

■ اختلاف انصار احمد بصری

عده‌ای پس از مواجهه با ادله احمد بصری، با وی بیعت کرده و خود را «انصار امام احمد الحسن» نامیدند. اما همزمان با شکست نیروهای متحده احمد بصری و ضیاء الکرعاوی در پادگان الزرکه^۲، جریان احمد بصری دچار انشقاق شده و به چهار گروه «انصار مکتب» و «احلاس» و «رایات سود» و «جیش الغضب» تقسیم شدند. در باور انصار مکتب؛ براساس روایات موجود، فردی به نام احمد که فرزند و فرستاده امام دوازدهم علیه السلام است وجود داشته و با هدف آماده سازی قیام حضرت ظهور کرده و در حال حاضر از طریق فیسبوک و پالتاک با مردم در ارتباط می‌باشد. اما در باور احلاس، فردی که کاتب فیسبوک است را قبول نداشته و او را فردی غیر از احمد بصری می‌دانند. لذا بسیاری از کتب نوشته شده در چهار سال اخیر را قبول نداشته و بر آنها نقد دارند.

۱. مدعی المهدویه احمد بصری، ص ۶.

۲. عبدالزهره ضیاء الکرعاوی و احمد بصری در سال (۲۰۰۷ م) با تأسیس پادگانی در منطقه الزرکه (بین نجف و کربلا) اقدام مسلحانه‌ای را بر ضد علمای شیعه آغاز کردند تا بتوانند در روز تاسوعا به نجف اشرف حمله کرده، بیوت مراجع تقلید را ویران و همه آنان را قتل عام کنند؛ که البته این اقدام قبل از آغاز با مداخله قوای امنیتی با شکست روبه رو شد. در این درگیری، تعداد سیصد و چهل و سه نفر کشته و هزار و هشتاد و نه نفر دستگیر شدند که دویست نفر از کشته شدگان از انصار احمد اسماعیل بصری بودند. قابل توجه اینکه کرعاوی در این درگیری کشته و احمد اسماعیل نیز پس از آن ناپدید شد. محاضر التحقيق الخاصة بأحداث الزرکه، المعلومات الوطنية، ص ۶۴ والشرق الاوسط، معد فیاض بغداد، جمعه ۱۴ محرم ۱۴۲۸.

در باور انصار پرچم، مصداق فرد مذکور در روایات را غیر از کسی می‌دانند که در نزد انصار مکتب است. بنابراین انصار پرچم چنین شخصی را قبول نداشته و از وی و انصارش تبزّی می‌جویند.

به طور کلی باورهای انصار پرچم در موارد زیر خلاصه می‌گردد که اساس اختلافات آن را با انصار مکتب رقم می‌زند:

۱. گروه پرچم (رایات سود)؛ گروهی از اتباع و پیروان احمد بصری هستند که بر اساس مجموعه‌ای از روایات، مدعی غیبت احمد بصری می‌باشند. آنان بر این باورند که احمد الحسن البصری از سال (۲۰۰۸ م) و پس از درگیری پادگان الزرکه، در غیبت به سر می‌برد.

۲. یکی از ادعاهای این گروه این است که در روز مرگ ملک عبدالله پادشاه عربستان، احمد الحسن ۱۲ نفر از اتباع رایات سود را انتخاب کرده و به دیدار با امام مهدی علیه السلام برده و امام مهدی علیه السلام از خیانت مکتب نجف، ابراز ناراحتی کرده است.

۳. رایات سود بر این باورند که احمد بصری در کتب اولیه خود، به خیانت و ارتداد بعضی از انصار (همچون شیوخ مکتب نجف)، هشدار داده و آنها بخاطر جمع‌آوری اموال به کذب گویی مرتکب شده‌اند.

۴. رایات سود معتقدند؛ کتبی که بعد از غیبت احمد الحسن البصری به اسم او منتشر شده است، دارای اشکالات علمی فراوان بوده و هیچکدام از آنان نوشته وی نیست.

۵. رایات سود ادعان دارند که مکتب نجف، قوانین و کلمات احمد بصری و قانون حاکمیت الله را نقض کرده است، چرا که از دولت و حکومت

عراق درخواست نماینده در مجلس استان بصره عراق کرده و این مطلب علاوه بر تأیید حکومت عراق، به منزله خیانت و نقض قانون حاکمیت الله به شمار می‌رود.

۶. در باور رایات سود؛ عبد الله هاشم (مستند ساز)^۱، پس از احمد بصری، همان مهدی دوم در حدیث وصیت شیخ طوسی رحمته الله علیه است.

در این میان؛ علی الغریفی و عبدالله هاشم از جمله کسانی هستند که پیرو پرچم بوده و با مکتب مخالفت و درگیری آشکاری دارند و آن سوی دعوا نیز افرادی همچون؛ ناظم العقیلی، سید واثق حسینی، عبدالرحیم ابو معاذ، علاء سالم و حسن حمامی به عنوان پیرو مکتب، مدیریت علمی و نظامی آن را بر عهده دارند.

■ جریان شناسی

جریان احمد بصری، همانند بسیاری از فرق انحرافی، بیش از آنکه یک فرقه دینی بوده باشد، یک جنبش سیاسی است که با هدف ایجاد اختلاف و فتنه و انحراف در کشورهای اسلامی (شیعی) تشکیل شده و علاوه بر آن، در صدد آن است تا با تخریب جایگاه علماء و ناکارآمد جلوه دادن علوم دینی حوزه‌های علمیه و با تبدیل نیابت عامه فقیه به نیابت خاصه خود، مردم را از فقهاء جدا کرده و به گمان باطل خود، زمینه را برای فروپاشی حوزه‌های علمیه فراهم نماید.

۱. عبد الله هاشم مسئولیت‌های مهمی در بخش تبلیغاتی و مستند سازی و راه اندازی شبکه‌های تبلیغی در فضای مجازی برای احمد بصری داشته است. وی با ارائه اسناد و شواهد متعددی اثبات می‌نماید که مطالب صفحه فیسبوکی که به نام احمد الحسن است، توسط واثق الحسینی و توفیق مغربی و مدیران مکتب نجف نگاشته می‌شود نه احمد بصری.

به عنوان نمونه؛ احمد بصری در تخریب جایگاه مراجع تقلید و علمای شیعه آورده است: «... آنها علمای بی عملی هستند که در انتظار حضرت امام مهدی علیه السلام شکست خوردند. آنها به تکذیب امام مهدی علیه السلام و وصی و فرستاده اش بسنده نمی‌کنند، بلکه مردم را از جهاد در پیشگاه او و از مبارزه با کفار که دولتهای اسلامی را به غارت بردند منع می‌کنند!». همچنین در بیانیه اول شوال اعلام کرد: «بر هر مسلمانی ترک تقلید در فقه و عمل به احتیاط واجب است و هر که تقلید کند با امام مهدی علیه السلام مخالفت کرده است».

■ چالش جریان احمد بصری در اسلام

جریان احمد بصری یکی از جریان‌های خطرناکِ درون شیعی است که در دهه اخیر ظهور و بروز پیدا کرده است. این جریان دارای نقشه راه و سناریویی از پیش تعیین شده است که آن را از دعوت‌ها و تفکرات انحرافی پیشین متمایز ساخته و در ردیف جریان‌هایی همچون فرقه ضاله بهائیت و تصوف فرقه‌ای قرار داده است که در راستای اثبات این سخن به دو نکته اساسی اشاره می‌گردد:

الف. هدف قرار دادن مسائل ضروری و مسلم در مذهب تشیع:

أغلب دعوت‌های انحرافی پیشین، تنها دعوت‌هایی بودند که مسائلی در مورد صاحبان خود ارائه می‌دادند تا به واسطه آن مقام آنان را بزرگ جلوه داده و به اهداف و اغراض مادی خود دست یابند، حال آنکه دعوت انحرافی احمد بصری مسلمات و ضروریات مذهب حقه تشیع را مورد هدف قرار داده و در صدد تغییر و انحراف آنها برآمده است که در این خصوص می‌توان به ایجاد انحراف در عدد

اُثمه معصومین علیهم السلام، تغییر مفهوم و دایره عصمت، مصادره مهدویت و قائمیت و ادعای شارعیّت اشاره کرد.

ب. تکفیر شیعیانی که با دعوت احمد بصری مخالفت دارند:

یکی از مهمترین چالش‌های پیش روی تشیع، برخورداری جریان انحرافی احمد بصری از بینش تکفیری درباره تمامی مسلمانانی است که این دعوت انحرافی را نپذیرفته و یا با آن مخالفت کرده‌اند.^۱ لذا احمد بصری بر اساس القائات تکفیری خود و همچنین بر اساس اعلام قائمیت خود، بینش خون آلود و انتقام‌گیزنده‌ای را به پیروان خود داده است تا به محض تمکّن آنان در روی زمین، به رؤیاهای خود جامه عمل بپوشانند. این در حالی است که؛ پیروان احمد بصری بر این عقیده‌اند که احمد بن اسماعیل همان قائمی است که با شمشیر قیام خواهد کرد و به مدت هشت ماه شمشیر کشیده و مردم را قتل عام خواهد کرد.^۲ لذا این مسأله به این معناست که بر اساس پندار آنان، اگر احمد بصری در زمین تمکّن پیدا کند، به مدت هشت ماه متوالی و متصل خون‌های مردم را بر زمین می‌ریزد، بدون اینکه ذره‌ای شفقت و رحمتی داشته باشد.^۳ این بینش از آنجا نشأت می‌گیرد که احمد بصری تمامی مخالفین خود را

۱. احمد بصری اعلام کرد: «و أعلن باسم الامام محمد بن الحسن المهدي عليه السلام أن كل من لم يلتحق بهذه الدعوة ويعلم البيعة لوصي الامام المهدي عليه السلام بعد ۱۳ رجب ۱۴۲۵ فهو خارج عن ولاية علي بن ابي طالب عليه السلام وبهذا الي جهنم وبأس الورد المورود... وان رسول الله محمد بن عبد الله صلى الله عليه وآله بريء من كل من ينتسب اليه ولم يدخل في هذه الدعوة ويعلم البيعة...». بیانیة ۱۳ جمادی الثانی ۱۴۲۵.

۲. این باور بر اساس استناد به روایتی است که می‌فرماید: «ويخرج قبله رجل من أهل بيته بأهل الشرق ويحمل السيف على عاتقه ثمانية أشهر يقتل ويمتل ويتوجه إلى بيت المقدس، فلا يبلغه حتى يموت». التشریف بالمنن في التعريف بالفتن، ص ۱۳۹.

۳. المهدوية الخاتمة، ج ۱، ص ۲.

در گروه ناصبی‌ها دانسته و می‌گوید: «کسی که با یکی از مهدیین یا با شیعیان مهدیین مخالفت داشته باشد، ناصبی بوده و نجس است».^۱

علاوه بر آن مال مخالفین خود را نیز محترم ندانسته و در مواردی تصاحب اموال آنان را جایز دانسته است. به عنوان نمونه به دو مورد اشاره می‌شود:

۱. دریافت پول بیشتر از صاحب کار:

سؤال. من در شرکتی کار می‌کنم که صاحب شرکت مسلمان است و از مخالفین دعوت شما می‌باشد. هزینه جابجایی و حمل و نقل من به عهده صاحب شرکت است. آیا برای من جایز است که بیش از مبلغی که برای حمل و نقل هزینه می‌کنم را از صاحب شرکت مطالبه کنم؟ مثلاً اگر ۵۰۰ درهم هزینه می‌کنم بگویم ۱۰۰۰ درهم هزینه کرده‌ام؟

پاسخ احمد الحسن: اینان دشمنان ائمه و مهدیین هستند و مال آنان احترامی ندارد. تا میزانی که توانستی از مال او بردار و این کار برای تو جایز است.^۲

۲. استفاده از بسته اینترنت همسایه:

سؤال. آیا استفاده شخصی و بدون اجازه از اینترنت یکی از مراکز غیر دولتی برای ما جایز است؟

پاسخ احمد الحسن: اگر صاحب مال (اینترنت) مخالف ائمه و مهدیین باشد، در این صورت مال او هیچ احترامی ندارد و می‌توانی از اینترنت او استفاده کنی!^۳ این نوع از تکفیر و تمامی بینش‌های تکفیری موجود در جهان اسلام، ریشه در نقل گرای افراطی، کج فهمی روایات و دوری از عقل داشته و می‌توان

۱. شرایع الاسلام، جزء اول، ص ۳۵.

۲. الجواب المنیر، ج ۴، سؤال ۳۴۶.

۳. همان، ج ۲، سؤال ۱۳۷.

مهمترین علل پیدایش این بینش را در سه مسأله مذکور جستجو کرد. لذا احمد بصری با کنارگذاشتن عقل و با رویکردی افراطی به حدیث (البته با تدلیس، تقطیع و تأویل احادیث)، توان فهم روایات را از پیروان خود سلب کرده و فضا را به نوعی ترسیم کرده است که حتی در صورت تعارض بدیهیات عقلی با روایات ضعیف و حتی مجعول، بدیهیات عقلی را انکار می‌کنند. از اینرو، حدیث‌گرایی افراطی و دوری از عقل از ویژگی‌هایی است که با اندیشه این جریان گره خورده و بر همین اساس در ورطه بینش تکفیر افتاده‌اند. این درحالی است که درباره حدیث‌گرایی افراطی روایاتی از سوی اهل بیت علیهم‌السلام صادر شده و این عمل را در ردیف عمل به هوای نفس و تفسیر به رأی قرار داده‌اند که به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می‌گردد:

عَنْ حَبِيبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ «أَمَا وَاللَّهِ مَا أَخَذَ مِنَ النَّاسِ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْكُمْ وَإِنَّ النَّاسَ سَلَكُوا سُبُلًا شَتَّى فَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَ بِرَأْيِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ اتَّبَعَ الرِّوَايَةَ وَ إِنَّكُمْ أَخَذْتُمْ بِأَمْرِ لَهْ أَضَلُّ فَعَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ وَ الاجْتِهَادِ»^۱.

امام صادق علیه السلام فرمود: «به خدا قسم هیچ کس از مردم دوست داشتنی‌تر از شما در نزد من نیست. به راستی که مردم راه‌های پراکنده‌ای را پیمودند؛ بعضی از آنها نظریه خودشان را گرفتند و برخی پیروی از خواسته‌های نفسانی کردند و برخی نیز از روایتی پیروی کردند و به راستی که شما امری را گرفتید که اصل و ریشه دارد.

فِي حَدِيثٍ آخَرَ لِحَبِيبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ «إِنَّ النَّاسَ أَخَذُوا هَكَذَا وَ

۱. کافی، ج ۸، ص ۱۴۶.

هَكَذَا فَطَائِفَةٌ آخَذُوا بِأَهْوَائِهِمْ وَطَائِفَةٌ قَالُوا بِالزَّوَايَةِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَدَاكُمْ لِحُبِّهِ وَ
حُبِّ مَنْ يَنْفَعُكُمْ حُبُّهُ عِنْدَهُ»^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: به راستی که مردم این طرف و آن طرف رفتند؛ گروهی خواسته‌های نفسانی خود را پیش گرفتند و گروهی به روایات قائل شدند؛ ولی خداوند شما را به دوستی خود و دوستی کسانی که دوستیشان نزد او به شما سود می‌رساند، راهنمایی کرد.

در هر دو روایت، مردم به چهار گروه دسته بندی شده‌اند که پیروان واقعی اهل بیت علیهم السلام از آنان متمایز شده‌اند:

۱. پیروان واقعی اهل بیت علیهم السلام.

۲. اهل رأی

۳. اهل هوا

۴. روایت گرایان

بنابراین افرادی همچون اتباع احمد بصری که با استناد به یک روایت ضعیف و غیر قابل استناد در صدد اثبات امامت احمد بصری هستند، بسان روایت گرایانی هستند که در ردیف اهل رأی و اهل هوا قرار گرفته‌اند.

پرسش‌های درس

۱. علت خروج وی از حوزه علمیه را بیان کنید.
۲. سه نمونه از لجنه‌های تشکیلاتی احمدالحسن را نام ببرید.
۳. تفاوت بین انصار پرچم و مکتب را تبیین کنید.

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۱۵۶.

۴. بینش تکفیری احمدالحسن از چه مقوله‌ای نشأت یافته است؟
۵. اهداف کلی جریان احمدالحسن را تشریح کنید.

درس دوم

ادعاهای

احمد الحسن البصری

هرچند که مدعیان دروغین، در صدد آن هستند تا با ادعاهای واهی، احساسات دینی مردم را تحریک کرده و بدین وسیله به امیال نفسانی خود دست یابند، لیکن احمدبصری پا فراتر نهاده و از هیچ ادعایی فروگذار نشده و مدعی امر امامت و وصایت نیز گردیده است. وی از جمله کسانی است که تا کنون بیشترین ادعای مهدویت را به نام خود رقم زده است که بدان اشاره شده و برخی از آنها بررسی می‌گردد:

۱. جانشین و متولی امور بعد از امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَام و وَجْهَ الشَّرِيف است: «اول أوصياء الإمام المهدى الاثنى عشر بعد وفاته»^۱.

۲. فرزند امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَام است: «ابن الإمام المهدى عَلَيْهِ السَّلَام»^۲.

۳. سفیر حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام و وَجْهَ الشَّرِيف است: «رسول الإمام المهدى محمد بن الحسن عَلَيْهِ السَّلَام»^۳.

۴. وزیر امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَام و وَجْهَ الشَّرِيف بعد از ظهور است: «وزیر الإمام المهدى عَلَيْهِ السَّلَام و وَجْهَ الشَّرِيف»

۱. الجواب المنير، ج ۱، ص ۳۳.

۲. همان، ص ۳۳.

۳. همان، ص ۳۳.

بعد ظهوره»^۱.

۵. اولین مؤمن به امام عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ الرَّحِيمِ بعد از ظهور است: «أول المؤمنين بالإمام

المهدى بعد ظهوره»^۲.

۶. اولین مهدی از دوازده مهدی است: «أول المهديين الاثني عشر»^۳.

۷. هیچ دلیل شرعی پیدا نمی‌شود که امامت را در دوازده تن منحصر کند،

بلکه ادله شرعی متواتر، دلالت بر استمرار امامت بعد از امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ

در نسل دوازده‌گانه مهدیین دارد: «لا يوجد دليل شرعي يحصر الامامة

في اثني عشر اماماً، بل الادلة الشرعية متواترة على استمرار الامامة بعد

الامام المهدي عَلَيْهِ السَّلَامُ في ذريته المهديين الاثني عشر»^۴.

۸. امام واجب اطاعة از سوی خداوند است: «امام مفترض الطاعة من

الله»^۵.

۹. قائم همان مهدی اول است نه امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ: «القائم هو المهدي

الاول و ليس الامام المهدي عَلَيْهِ السَّلَامُ»^۶.

۱۰. دولت و حکومت را برای امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ الرَّحِيمِ آماده خواهد کرد و پس از

ایشان اولین حاکم خواهد بود: «مُهمّد الرئيسی لها و الحاکم الاول بعد

قائدها الامام المهدي عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ الرَّحِيمِ»^۷.

۱. بیان الحق والسادات من الأعداد، ج ۱، ص ۴۶.

۲. همان.

۳. الرد الاحسن في الدفاع عن الاحمد بصری، ص ۱۱.

۴. الاربعون حديثاً في المهديين ذرية القائم عَلَيْهِ السَّلَامُ، ص ۷.

۵. المتشابهات، ج ۴، ص ۴۶.

۶. همان، ج ۴، ص ۴۴.

۷. همان، ج ۱، ص ۲۶۰.

۱۱. همانا یمانی زمینه ساز ظهور مقدس است و او یکی از سیصد و سیزده نفر بوده و پرچم را به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف تحویل می دهد. اسم او احمد و کنیه اش عبدالله یعنی اسرائیل است. «إن الیمانی مّمهد فی زمن الظهور المقدس و من الثلاث مائة و ثلاث عشر و یسلم الراية للامام المهدي^۱. فاسمه احمد و کنيته عبدالله أی الاسرائیل»^۲.
۱۲. اسم یمانی احمد و از بصره می باشد: «الیمانی اسمه احمد و من البصره»^۳.
۱۳. همانا او معصوم است و برای عصمتش نصوص روایی وجود دارد. «انه معصوم منصوص العصمة»^۴.
۱۴. تحت تعلیم مستقیم از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف است: «دّرّس السید احمد الحسن علی ید الامام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشريف»^۵.
۱۵. پس دعوت من همانند دعوت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است: «فدعوتی کدعوة نوح و إبراهیم و کدعوة موسی و کدعوة عیسی و کدعوة محمد صلی الله علیه و آله و سلم»^۶.
۱۶. اراده من همان اراده و خواست خداوند است. «إرادتی هی إرادة الله سبحانه و تعالی و مشیئته»^۷.

۱. بیانیه (السید احمد الحسن الیمانی الموعود)، تاریخ ۱۴۲۶/۴/۲۱ هـ. ق.

۲. بیان الحق والساد من الأعداد، ج ۱، ص ۴۶.

۳. المتشابهات، ج ۴، ص ۴۶.

۴. همان، ج ۴، ص ۴۳.

۵. همان، ۴۴.

۶. الجواب المنیر، ج ۱، ص ۷.

۷. همان، ص ۸.

۱۷. من راه مستقیم به سوی بهشت نعیم هستم: «أنا الصراط المستقیم إلى جنات النعیم».^۱
۱۸. کسی که از من رویگردانی کند هلاک و نابود می‌شود: «من تخلف عنی هلك و هوی».^۲
۱۹. او روشن‌ترین ستارگان، زره داوود، ستاره شش‌پر و ستاره صبح است: «انه سعد النجوم و درع داوود والنجمة السداسية و نجمة الصبح».^۳
۲۰. کتاب خدا و قرآن ناطق است: «کتاب الله والقرآن الکریم الناطق».^۴
۲۱. رسول خدا به او وصیت و اسم وی، نسب و صفت وی را بیان کرده است: «ان رسول الله ﷺ وصی به و ذکر اسمه و نسبه و صفته».^۵
۲۲. ائمه علیهم‌السلام او را با اسم، نسب، صفت و محلش بیان کرده‌اند: «ان الائمة علیهم‌السلام ذکرونی باسمی ونسبی وصفتی وسکنی».^۶
۲۳. اشعیا، ارمیا، دانیال و یوحنا مردم زمین را به آمدنش بشارت داده‌اند: «ان اشعیا وارمیا ودانیال ویوحنا البربری بینوا أمری لأهل الارض قبل سنین طویلة».^۷
۲۴. خون امام حسین علیه‌السلام به خاطر خدا و پدرش و احمد الحسن ریخته شده است: «ان دماء الإمام الحسین علیه‌السلام سالت فی كربلاء لله ولأجل

۱. بیانیته برآئت در تاریخ ۱۳/۶/۱۴۲۵ه.ق.

۲. همان.

۳. بیان الحق والسداد، ج ۱، ص ۳۸.

۴. همان، ص ۱۴.

۵. الجواب المنیر عبر الاثر، ج ۱، ص ۱۸.

۶. همان، ص ۱۹.

۷. همان، ص ۲۰.

- أبيه ﷺ ولأجل أحمد اسماعيل نفسه»^١.
٢٥. در آیات بسیاری با عنوان رسول به وی اشاره شده است: «أنه المشار إليه بالرسول فى آيات كثيرة من القرآن، منها ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى تَبْعَثَ رَسُولًا﴾^٢؛ ﴿أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ﴾^٣؛ ﴿هُوَ الَّذِى بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^٤؛ ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾^٥»^٦.
٢٦. زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد، بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده است: «انه يملأ الارض قسطا و عدلا، بعدما ملئت ظلماً و جوراً»^٧.
٢٧. باقیمانده آل محمد ﷺ است: «انا بقية آل محمد»^٨.
٢٨. رکن شدید است: «الركن الشديد»^٩.
٢٩. تأیید شده جبرائیل است: «مؤيد جبرائيل»^{١٠}.
٣٠. استوار و محکم شده میکائیل است: «مسدد بميكائيل»^{١١}.

١. همان.

٢. اسراء، ١٥.

٣. دخان، ١٣.

٤. جمعه، ٢.

٥. یونس، ٤٧.

٦. الجواب المنير، ج ١، ص ٢٤.

٧. بیانیته احمد بصری (٢١/٤/١٤٢٦هـ).

٨. الجواب المنير، ج ١، ص ٤١.

٩. همان.

١٠. همان.

١١. همان.

۳۱. یاری شده اسرافیل است: «منصور بإسرافیل».^۱
۳۲. یاری او واجب است: «يجب على الأمة نصرته».^۲
۳۳. کسی که به او ایمان نیاورد وارد جهنم می شود: «من لم يؤمن بی فهو فی النار».^۳
۳۴. مؤید به روح القدس است: «مؤید بروح القدس».^۴
۳۵. نامش در انجیل بیان شده است: «مذکور فی الإنجیل».^۵
۳۶. نامش در تورات آمده است: «مذکور فی التوراة».^۶
۳۷. همانند عیسی ﷺ است که جان خودش را فدا نمود: «شبيه عيسى بن مريم ﷺ الذی فداه بنفسه».^۷
۳۸. برتر از عیسی بن مریم است: «أفضل من نبی الله عيسى بن مريم».^۸
۳۹. گوسفند به پا خاسته در خواب یوحنا است: «الخروف القائم فی رؤیا یوحنا اللاهوتی».^۹
۴۰. عالم ترین مردم به تورات، انجیل و قرآن است: «اعلم الناس بالتوراة والإنجیل والقرآن».^{۱۰}

۱. همان.

۲. برانت صادر شده در تاریخ (۱۳/۶/۱۴۲۵ هـ).

۳. همان.

۴. الجواب المنیر، ج ۱، ص ۴۱.

۵. همان، ص ۲۵.

۶. همان.

۷. الجواب المنیر، ج ۴-۶، ص ۴۶.

۸. همان.

۹. همان.

۱۰. المتشابهات، ج ۴، ص ۴۶.

۴۱. امام مهدی علیه السلام او را برای اصلاح حوزه‌های علمیه ارسال کرده است. «أرسله الامام المهدي عليه السلام للاصلاح في الحوزة العلمية»^۱.
۴۲. خبر عظیم است: «انه النبأ العظيم»^۲.
۴۳. سنگ نجات دهنده در دست علی علیه السلام است: «حجر في يمين علي بن أبي طالب ألقاه في يوم ليهدي به سفينة نوح»^۳.
۴۴. به واسطه او ابراهیم از آتش نجات یافت: «ان الله نجى به نبيه ابراهيم عليه السلام من نار نمرود»^۴.
۴۵. به واسطه او یونس از شکم ماهی نجات یافت: «ان الله خلص به نبيه يونس عليه السلام من بطن الحوت»^۵.
۴۶. به واسطه او موسی علیه السلام با خدا سخن گفت: «ان الله كلم به موسى بن عمران عليه السلام على الطور»^۶.
۴۷. او را همان عصای موسی قرار داد تا به دریا بزند: «جعله عصا تفلق البحار»^۷.
۴۸. او را زره داوود قرار داد: «جعله درعاً لداوود»^۸.
۴۹. امیرمؤمنان علیه السلام در روز احد به واسطه او از خودش محافظت کرد

۱. الجواب المنير، ج ۱، ص ۳۷.

۲. بيان الحق والسداد من الأعداد، ج ۱، ص ۴۵.

۳. الجواب المنير، ج ۱، ص ۱۶.

۴. همان.

۵. همان.

۶. همان.

۷. همان.

۸. همان.

- است: «تدرع به امیرالمؤمنین عليه السلام يوم احد»^۱.
۵۰. همانا او فرستاده مسیح و ایلیا و خضر است: «انه رسول السيد المسيح عليه السلام و رسول ایلیا و رسول الخضر»^۲.
۵۱. او دابة الارضی است که در آخر الزمان سخن خواهد گفت: «دابة الارض التي تكلم الناس فی آخر الزمان»^۳.
۵۲. مهر نبوت در پشت دارد: «بظهره خاتم النبوة»^۴.
۵۳. حجر الاسود است: «انه الحجر الاسود»^۵.
۵۴. باغی از باغ‌های بهشت است که پیامبر خدا از آن خبر داده است: «روضة من رياض الجنة أخبر عنها رسول الله صلى الله عليه وآله»^۶.
۵۵. یارانش اولین کسانی هستند که وارد بهشت می‌شوند: «انصاره أول من يدخلون الجنة»^۷.
۵۶. روح القدس نازل نمی‌شد، مگر به همراه محمد صلى الله عليه وآله و پس از وفات ایشان به علی عليه السلام منتقل شد و سپس به امامان بعد از ایشان و پس از آنان به مهدیین دوازده‌گانه نازل خواهد شد: «روح القدس الاعظم لم ينزل الا مع محمد صلى الله عليه وآله انتقل بعد وفاته الى علی عليه السلام ثم الى الائمة ثم بعدهم الى المهديين الاثنی عشر»^۸.

۱. همان.

۲. همان، ص ۳۰.

۳. بیوگرافی احمد بصری (۱۴۲۶/۴/۸هـ).

۴. الجواب المنیر، ج ۴، ص ۵۹.

۵. همان، ص ۷۶.

۶. همان.

۷. برائت صادر شده در تاریخ (۱۴۲۵/۶/۱۳هـ).

۸. الجواب المنیر، ج ۱، ص ۳۹.

ادعاهای مذکور، برخی از سخنان احمد بصری است که با بررسی هر کدام از آنها، کذب و واهی بودن ادله وی روشن می‌شود. نکته قابل توجه اینکه احمد بصری برای هیچکدام از ادعاهای خود ادله عقلی و نقلی معتبری ذکر نکرده و حتی برخی از این اوصاف، مختص رسول گرامی اسلام ﷺ، حضرت امیرالمومنین علیه السلام، امام مهدی علیه السلام و یا حتی در خصوص جبرائیل علیه السلام صادر شده‌اند. علاوه بر آن، هر آنچه از سنگ و چوب و باغ و حتی گوسفندانی که در انجیل تقدیس شده را جلوه‌ای از خود دانسته است.

پرسش‌های درس

۱. چند نمونه از ادعاهای احمد بصری را بیان کنید.
۲. وظیفه یمانی در باور احمد بصری چیست؟
۳. یک نمونه از آیاتی که احمد بصری برای اثبات رسول بودن خود آورده را بیان کنید.
۴. باور احمد بصری درباره روح القدس چیست؟

درس سوم

قانون معرفت حجت‌های الهی

یکی از موارد سوء استفاده در جریان احمدالحسن البصری^۱، مسأله قانون شناخت حجت‌های الهی است. احمد بصری با فراهم نمودن یک بسته معرفتی به عنوان قانون شناخت حجت‌های الهی، سعی در تطبیق محتوای آن با شخصیت خود را دارد تا از این رهگذر شیعیان اثنی عشری را فریب داده و خود را در جایگاه حجت خدا قرار دهد.

در این بسته، قانون شناخت تمامی حجت‌های الهی در سه مسأله «وصیت، سلاح و پرچم»^۲ منحصر شده و برای مطابقت آن با شخصیت خود، ابتدا به حدیث موسوم به وصیت در کتاب الغیبة طوسی رحمته الله علیه استناد نموده و سپس با تأویل بردن سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله به علم و تأویل پرچم بر دعوت به حاکمیت الله، سعی در اثبات وصایت و حجیت خود دارد.

در پاسخ به قانون سه گانه احمد بصری گفته می‌شود:

اولاً قانون معرفت انبیاء و حجج پیشین با قانون شناخت اوصیاء پیامبر صلی الله علیه و آله

۱. یکی از جریان‌های انحرافی در مسیر مهدویت است که از سال (۲۰۰۰ م) آغاز به کار کرده و توسط فردی به نام احمد اسماعیل، معروف به احمدالحسن تاسیس شده است.

۲. با عبارت نص، علم، دعوت به حاکمیت الله بحث شده است. احمد بصری، عقائد الاسلام، ص ۸۸-۹۹.

تفاوتی آشکاری دارد و این دو نباید با یکدیگر خلط شوند. ثانیاً در هیچ روایتی، قانون شناخت حجت‌های الهی در این سه مورد منحصر نشده، بلکه با توجه به تفکیک انبیاء الهی و اوصیاء پیامبر ﷺ، موارد متعددی را به صورت اقتضائی یا اختصاصی شمارش کرده‌اند. ثالثاً غیر از مورد اول (وصیت)، هیچ کدام از دو مورد (سلاح و پرچم) ارتباطی به شناخت انبیاء الهی و حجج پیشین نداشته و دو مسأله مذکور، از شروط اختصاصی شناخت اوصیاء پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد. زیرا دوران زندگی انبیاء و رسولان الهی پیش از پیامبر اکرم ﷺ بوده و امکان استناد آنان به دو شاخصه سلاح و پرچم رسول الله ﷺ غیر ممکن است. رابعاً تأویلات صورت گرفته برای سلاح و پرچم، با روایات متواتر اهل بیت علیهم‌السلام مناسبتی ندارند.^۱

■ حجت‌های الهی

حجت در لغت، به معنای برهان و بیانی است که با آن حریف را قانع یا دفع کنند.^۲ این برهان و بیان، اعم از بیان نقلی و عقلی باشد که از آن دو به حجت ظاهری و باطنی تعبیر شده است.^۳ چنانچه امام کاظم علیه‌السلام نیز حجت‌های الهی را این گونه دسته‌بندی کرده و فرموده است:

«إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ

۱. در مباحث بعدی به باطل بودن این تأویلات اشاره شده است.

۲. لسان العرب، ج ۲، ص ۲۲۸.

۳. الآلوسی والتشیع، ص ۲۷۹.

فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَيُّمَةُ عليهم السلام وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ^۱. همانا حجت خداوند برای بندگان، دوگونه است: حجت ظاهری و حجت باطنی. اما حجت ظاهری رسولان و انبیاء و ائمه عليهم السلام هستند و حجت باطنی عقل‌ها است.

بنابراین، در بین تمامی انسان‌ها، تنها رسولان و انبیاء و ائمه معصومین عليهم السلام حجت ظاهری خداوند بوده و افرادی که دارای چنین شاخصه‌ای نباشند، به عنوان حجت الهی شناخته نخواهند شد.

بدیهی است که برای شناخت هر کدام از انبیاء و رسولان و همچنین برای شناخت امامان معصوم عليهم السلام به عنوان اوصیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قانون و شاخصه‌هایی برای شناخت آنان وجود دارد که مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

■ قوانین اقتضائی معرفت انبیاء عليهم السلام

همان گونه که گفته شد؛ قانون معرفت انبیاء و رسولان عليهم السلام، به اقتضای شرایط و زمان، تغییر یافته و از قانون مشترکی تبعیت نمایند. لذا ممکن است حجیت خود را با مقتضای زمان خود به اثبات رسانده و حتی در آوردن معجزه نیز، به اقتضائات زمان خود توجه داشته باشند. چنانچه در روایتی از امام صادق عليه السلام آمده است:

ابن سکیت به امام کاظم عليه السلام عرض کرد: چرا خدا موسی بن عمران عليه السلام را با عصا و ید بیضاء که ابزار جادویند مبعوث کرد و عیسی عليه السلام را با معجزات طبی و محمد صلی الله علیه و آله را با معجزه کلام و سخنرانی؟ امام عليه السلام در پاسخ فرمود: «هنگامی که

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۶.

خدا موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را مبعوث کرد جادو بر مردم زمانه اش تسلط داشت و خدا مانندى از آن را آورد که بر آن توانا نبودند و بوسیله آن جادوى آنها را باطل کرد و حجت خود را بر آنها ثابت نمود، و خداوند عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را وقتی مبعوث کرد که بیماری فلج بر مردم مسلط بود و نیاز به طب داشتند و از خدا معالجه‌ای آورد که مانندش را نداشتند و به اجازه خدا مرده‌ها را زنده کرد و کور مادر زاد و مبتلا به پیسی را درمان نمود و حجت را بر آنها تمام کرد و خداوند محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در وقتی مبعوث کرد که هنر غالب هم عصرانش سخنرانی و سخنوری بود (و به گمانم شعر را هم فرمود) و از طرف خدا پندها و دستوراتی شیوا آورد که گفتار آنها را بیهوده نمود و حجت را بر آنها ثابت کرد.^۱

بنابراین، راه شناخت اوصیاء و حجج الهی به هیچ وجه یکسان نبوده و ممکن است برخی از انبیاء و رسولان با قانون وصیت، و برخی دیگر فقط با قانون معجزه و عده‌ای نیز با اتکاء به شهرت صداقت و امانت داری و یا با استدلال و برهان ظاهر شده و مدعای (رسالت) خود را اثبات کرده باشند. لذا با مراجعه به تاریخ و روایات مشخص می‌گردد که استناد حجج الهی

۱. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنَ مُحَمَّدِ السَّيَّارِيِّ، عَنْ أَبِي يَعْقُوبَ الْبَغْدَادِيِّ، قَالَ: قَالَ ابْنُ السَّيِّدِيّ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِمَاذَا بَعَثَ اللَّهُ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْعَصَا وَبِدَوِّ الْبَيْضَاءِ وَاللَّيْلِ وَالسَّحَرِ، وَبَعَثَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِاللَّيْلِ وَالطَّبِّ، وَبَعَثَ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ - بِالْكَوَامِ وَالْحُطْبِ؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (إِنَّ اللَّهَ لَمَّا بَعَثَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ الْغَالِبُ عَلَى أَهْلِ عَصْرِ السَّحَرِ، فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِمَا لَمْ يَكُنْ فِي وُسْعِهِمْ وَمِثْلَهُ، وَمَا أَبْطَلَ بِهِ سِحْرَهُمْ، وَأَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ؛ وَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَقْتٍ قَدْ ظَهَرَ فِيهِ الزَّمَانُ، وَاحْتِجَ النَّاسُ إِلَى الطَّبِّ، فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَعَالَى بِمَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ مِثْلَهُ، وَبِمَا أَحْبَبُوا لَهُمُ الْمَوْتَى وَأَبْتَرُوا الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى، وَأَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ؛ وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي وَقْتٍ كَانَ الْغَالِبُ عَلَى أَهْلِ عَصْرِ الْحُطْبِ وَالْكَوَامِ - وَأَطْلَعَهُ قَالَ: السَّحَرُ - فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ مَوَاعِظِهِ وَحُكْمِهِ مَا أَبْطَلَ بِهِ قَوْلَهُمْ، وَأَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ». كافي، ج ۱، ص ۵۴.

به وصیت یا معجزه و... مسأله فراگیری نیست و حتی بسیاری از آنان به هیچ وصیتی استناد نکرده‌اند.

به عنوان نمونه؛ پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دعوت خود را وقتی برای اهل مکه مطرح می‌کند، به امین بودن و اصالت خانوادگی‌اش استناد کرده^۱ و در مواجهه با معاندین نیز به معجزه متمسک می‌شود. لذا مشاهده می‌شود که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای متقاعد کردن قریش و اهل مکه، از دو مدل معرفتی متفاوت استفاده کرده و از یک قانون مشترک تبعیت نفرموده است.

■ قانون اختصاصی معرفت اوصیاء

قانون معرفت اوصیاء پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اختصاصی بوده و تمامی آن حضرات از یک بسته معرفتی مشترک تبعیت کرده و این قانون با تغییر زمان متغییر نمی‌شود.

بنابراین، قانون شناخت اوصیاء رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عنوان حجت‌های الهی، دارای دو شاخصه عمده است که باید مدعی وصایت، بطور یکجا از تمامی آنها برخوردار باشد این شاخصه‌ها عبارتند از:

۱. روزی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در کنار کوه «صفا» روی سنگی قرار گرفت تا مردم را به خداپرستی دعوت کند. ابتدا با واژه یا مباحه که عرب به جای زنگ خطر به کار می‌برد، توجه همه را به خود جلب کرد، آن‌گاه با استفاده از شخصیت ممتاز خود و سابقه‌ی درخشانش در امانت داری و راستگویی به آنان گفت: ای مردم! اگر به شما بگویم پشت این کوه دشمنان شما موضع گرفته‌اند و قصد تجاوز به مال و جان شما را دارند، باور می‌کنید؟ همه تصدیق کردند و گفتند: آری! ما تا به حال دروغی از تو نشنیده ایم. فرمود: ای گروه قریش! خود را از آتش نجات دهید من برای شما در پیشگاه خدا نمی‌توانم کاری بکنم، من شما را از عذاب دردناک می‌ترسانم. موقعیت من همانند دیده بان‌ی است که دشمن را از نقطه دور می‌بیند و فوراً به سوی قوم خود برای نجات آنان می‌شتابد و با شعار مخصوص آنان را از این پیش آمد با خبر می‌کند. سیره حلبی، ج ۱، ص ۳۲۱.

الف: علائم و ودایع رسول خدا ﷺ؛

ب: علائم و ودایع خداوند متعال.

هر کدام از این دو مورد به صورت جداگانه مورد بررسی قرار گرفته و با شخصیت احمد بصری مطابقت داده می‌شود تا از این رهگذر مدعای وی ابطال گردد.

پرسش‌های درس

۱. قانون معرفت حجت‌های الهی در باور احمد بصری چیست؟
۲. حجت‌های الهی در چند گروه دسته‌بندی می‌گردند؟
۳. قوانین اقتضائی انبیاء الهی را توضیح دهید.
۴. قانون اختصاصی اوصیاء پیامبر ﷺ چند نوع است؟

درس چہارم

علائم و ودایع

رسول خدا ﷺ

یکی از مهم‌ترین ادله اثبات وصایت، برخورداری از علائم و ودایع رسول گرامی اسلام ﷺ است که بایستی مدعی وصایت از ارائه آنها برای مردم ناتوان نباشد. این علائم و ودایع عبارتند از:

■ علامت و ودیعه اول

برخورداری از کتاب مختوم و ملفوف؛ به عنوان وصیتنامه رسول خدا ﷺ به ائمه معصومین علیهم‌السلام که از آن به عنوان «عهد‌النبی» نیز یاد می‌شود: پیش از وفات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وصیتنامه‌ای در قالب کتاب مهر شده به ایشان نازل گردید. چنانچه امام صادق علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَ عَلَيَّ نَبِيَّهِ كِتَابًا قَبْلَ وَفَاتِهِ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتُكَ إِلَى النَّجْبَةِ مِنْ أَهْلِكَ. قَالَ: وَ مَا النَّجْبَةُ يَا جَبْرَيْلُ؟ فَقَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَوَلَدُهُ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ. وَ كَانَ عَلَى الْكِتَابِ خَوَاتِيمُ مِنْ ذَهَبٍ فَدَفَعَهُ النَّبِيُّ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَمَرَهُ أَنْ يُفَكَّ خَاتَمًا مِنْهُ وَ يَعْمَلَ بِمَا فِيهِ. فَقَفَّكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ خَاتَمًا وَ عَمِلَ بِمَا فِيهِ... ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَيَّ أَنِيهِ مُوسَى، وَ كَذَلِكَ يَدْفَعُهُ مُوسَى إِلَيَّ الَّذِي بَعْدَهُ ثُمَّ كَذَلِكَ إِلَيَّ قِيَامَ

الْمَهْدِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ». ^۱ خدای عزوجل پیش از وفات پیغمبر، مکتوبی بر او نازل کرد و فرمود: ای محمد! این وصیت من به سوی نجیبان و برگزیدگان از خاندان تو است، پیغمبر ﷺ گفت: ای جبرئیل نجیبان کیانند؟ فرمود: علی بن ابیطالب و اولادش ﷺ و بر آن مکتوب چند مهر از طلا بود، پیغمبر ﷺ آن را به امیرالمؤمنین ﷺ داد و دستور فرمود که یک مهر آن را بگشاید و به آنچه در آن است عمل کند، امیرالمؤمنین ﷺ یک مهر را گشود و به آن عمل کرد... سپس آن را به پسرش موسی ﷺ داد و همچنین موسی ﷺ به امام بعد از خود می‌دهد و تا قیام حضرت مهدی ﷺ اینچنین است.

آنچه در اول این روایت مشخص شده است، وصیت پیامبر اکرم ﷺ به نجباء و خلفای پس از خود می‌باشد که با عبارت «يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتُكَ إِلَى النَّجْبَةِ مِنْ أَهْلِكَ» از آن یاد شده است. این وصیت بر اساس قرائن روایی، همان عهد النبی ﷺ است که در حال حاضر در اختیار امام دوازدهم ﷺ می‌باشد. چنانچه امام صادق ﷺ فرمود:

«كَأَنِّي أَنْظَرُ إِلَى الْقَائِمِ ﷺ عَلَى مَنبَرِ الْكُوفَةِ وَ حَوْلَهُ أَصْحَابُهُ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةٌ عَشْرَ رَجُلًا عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ وَ هُمْ أَصْحَابُ الْأَلْوِيَةِ وَ هُمْ كُفَّاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ عَلَى خَلْقِهِ حَتَّى يَسْتَخْرِجَ مِنْ قَبَائِهِ كِتَابًا مَخْتُومًا بِخَاتَمٍ مِنْ ذَهَبٍ عَهْدٌ مَعْهُودٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ». ^۲ گویی می‌بینم قائم ما ﷺ در کوفه بالای منبر نشسته و اصحاب مخصوص که سیصد و سیزده تن و به عدد اصحاب بدر هستند... در خدمت او حضور دارند. تا اینکه امام زمان ﷺ

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۲۹.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۶۷۲.

کتابی با مهر طلایی از قبای خود بیرون می آورد که عهدنامه‌ای است از رسول خدا ﷺ.

همچنین در روایت دیگری آمده است:

عن إبراهيم بن عمر عن سمع أبا جعفر عليه السلام يقول: «إِنَّ عَهْدَ نَبِيِّ اللَّهِ صَارَ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام، ثُمَّ صَارَ عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام، ثُمَّ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ، فالزم هؤلاء - فَإِذَا خَرَجَ رَجُلٌ مِنْهُمْ مَعَهُ ثَلَاثِمِائَةِ رَجُلٍ - وَ مَعَهُ رَأْيُهُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»^۱.

امام باقر عليه السلام فرمود: همانا عهد نبی الله ﷺ به علی بن حسین عليه السلام و سپس به محمد بن علی عليه السلام رسید و سپس خداوند آنچه را می خواهد انجام می دهد پس ملزم آنها باش زمانی که مردی از آنان خروج کند به همراهش سیصد و سیزده نفر مرد می باشد. و همراه او پرچم رسول خدا ﷺ است. و در روایتی دیگر آمده است:

«فَيَبْتَاعُونَهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ وَ مَعَهُ عَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذُو تَوَارِثَتِهِ الْأَنْبَاءُ عَنِ الْأَبَاءِ»^۲. پس با او بین رکن و مقام بیعت می کنند و همراه او عهد رسول الله ﷺ است که پسران از پدران به ارث برده اند.

نتیجه اینکه؛ بایستی مدعی وصایت از اصل این وصیتنامه (کتاب مختوم) به عنوان ودایع رسول اکرم ﷺ برخوردار باشد. در حالی که احمد بصری از آوردن این وصیتنامه عاجز است.

۱. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۶۱.

۲. الغیبة للنعمانی، ص ۲۸۲.

■ علامت و ودیعه دوم

برخورداری از لوازم شخصی رسول خدا ﷺ، دارای معنا و مفهوم وصایت آن حضرت است. چنانچه این امورات محوله، توسط امیرالمؤمنین علی علیه السلام انجام شد و لوازم مذکور نیز برای اولین بار به ایشان منتقل گردید.

امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید:

«وقتی رسول خدا ﷺ در مریضی آخر خود در بستر بیماری افتاده بود، من سر مبارک وی را بر روی سینه خود نهاده بودم و خانه حضرت علیه السلام انباشته از مهاجر و انصار بود و عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله رو به روی او نشسته بود و رسول خدا ﷺ گاهی به هوش می آمد و گاهی هم از هوش می رفت... اندکی که حال ایشان بهتر شد فرمود: یا علی علیه السلام بدان که این حق توست و احدی نباید در این امر با تو ستیزه کند، اکنون وصیت مرا بپذیر و آنچه به مردمان وعده داده ام به جای آور و قرض مرا ادا کن. یا علی علیه السلام! پس از من امر خاندانم به دست توست و پیام مرا به کسانی که پس از من می آیند برسان. من وقتی دیدم که رسول خدا ﷺ از مرگ خود سخن می گوید، قلبم لرزید و به خاطر آن به گریه درآمدم و نتوانستم که درخواست پیامبر صلی الله علیه و آله را با سخنی پاسخ گویم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دوباره فرمود: یا علی آیا وصیت من را قبول می کنی؟! و من در حالتی که گریه گلویم را می فشرد و کلمات را نمی توانستم به درستی ادا نمایم، گفتم: آری ای رسول خدا ﷺ! آن گاه رو به بلال کرد و گفت: ای بلال! کلاه خود و زره و پرچم مرا که «عقاب» نام دارد و شمشیرم ذوالفقار و عمامه ام را که «سحاب» نام دارد برایم بیاور... [سپس رسول خدا ﷺ آنچه که مختص

خود وی بود از جمله لباسی که در شب معراج پوشیده بود و لباسی که در جنگ احد بر تن داشت و کلاه‌هایی که مربوط به سفر، روزهای عید و مجالس دوستانه بود و حیواناتی که در خدمت آن حضرت بود را طلب کرد[و بلال همه را آورد مگر زره پیامبر ﷺ که در گرو بود. آن گاه رو به من کرد و فرمود: یا علی علیه السلام بر خیز و اینها را در حالی که من زنده‌ام، در حضور این جمع بگیر تا کسی پس از من بر سر آنها با تو نزاع نجوید. من برخاستم و با این که توانایی راه رفتن نداشتم، آنچه بود گرفتم و به خانه خود بردم و چون بازگشتم و رو به روی پیامبر ﷺ ایستادم، به من نگرست و بعد انگشتری خود را از دست بیرون آورد و به من داد و گفت: بگیر یا علی این مال توست در دنیا و آخرت!...»^۱

لذا این علامت و ودایع به عنوان یکی از نشانه‌های قطعی وصایت است که اوصیاء پیامبر ﷺ، یکی پس از دیگری متکفل انجام امورات تکفین وصی پیشین و دریافت لوازم مذکور بوده و در مقام احتجاج به امامت هر کدام از اهل بیت علیهم السلام استفاده شده است که به دو نمونه اشاره می‌گردد:

عبدالاعلیٰ به نقل از امام صادق علیه السلام درباره ماجرای وصیت امام باقر علیه السلام آورده است:

«چون مرگ پدرم فرا رسید، فرمود: چند گواه برای من حاضر کن، من چهار تن از قریش را حاضر کردم که نافع غلام عبدالله بن عمر با آنها بود و فرمود: بنویس... وصیت کرد محمد بن علی به پسرش جعفر بن محمد و به او دستور داد او را در بُردی که هنگام نماز جمعه می‌پوشید کفن

۱. الطوسی، الامالی، ص ۶۰۰، شماره ۱/۱۲۴۴. اصول کافی ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۸.

کند و عمامه او را برای او عمامه سازد و قبر او را چهار گوش نماید و چهار انگشت از زمین بلندتر کند و سپس واگذارد، پس فرمود: آن وصیتنامه را در هم پیچید و به گواهان فرمود: خدا شما را رحمت کند، برگردید، و چون گواهان رفتند من گفتم: پدر جان در این استشهاد چه مصلحتی بود؟ فرمود: من بد داشتم که تو مغلوب شوی و بگویند وصیت نکرده، خواستم تو دلیلی در دست داشته باشی. و امام کسی است که چون به شهر او در آیند و پرسند وصی فلان امام کیست؟ گویند فلانی.^۱

همچنین در رد ادعای دو نفر از زیدیه آمده است:

سعید سَمَّان نقل کرده است: نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم که ناگاه دو نفر از طایفه زیدیه بر آن حضرت داخل شدند... حضرت به من فرمود که: «این دو مرد را می‌شناسی؟ عرض کردم: آری، اینها از اهل بازار و هم چراغ‌های ما می‌باشند. و ایشان از طایفه زیدیه‌اند و گمان دارند که شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد عبدالله پسر حسن است (یعنی حسن مثنی). حضرت فرمود: «دروغ گفتند. خدا ایشان را لعنت کند، به خدا سوگند که عبدالله پسر حسن، آن شمشیر را به دو چشم خود و به یک چشم از دو چشم خود ندیده. و پدرش (یعنی حسن مثنی) نیز آن را ندیده.

۱. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ حَدَّثَنَا حَمَّادٌ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام... «فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ قَالَ ادْعُ لِي شُھُودًا فَدَعَوْتُ أَرْبَعَةً مِنْ قُرْبَيْهِ فِيهِمْ نَافِعٌ مَوْلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ ائْتِبْ هَذَا مَا... أَوْسَى مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَأَمَرَهُ أَنْ يَكْتُمَنَّهُ فِي بُرْدِهِ الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ الْجُمُعَ وَأَنْ يَعْمَمَهُ بِعِمَامَتِهِ وَأَنْ يُرْبِعَ قَبْرَهُ وَيَرْفَعَهُ أَرْبَعَ أَصَابِعَ ثُمَّ يُخْلِئَ عَنْهُ فَقَالَ اطْوُوهُ ثُمَّ قَالَ لِلشُّھُودِ انصَرِفُوا رَجَمَكُمْ اللَّهُ فَقُلْتُ بَعْدَ مَا انصَرَفُوا مَا كَانَ فِي هَذَا يَا أَبَتِ أَنْ تُشْهَدَ عَلَيْهِ فَقَالَ إِنِّي كَرِهْتُ أَنْ تُغْلَبَ وَأَنْ يُقَالَ إِنَّهُ لَمْ يُوصَ فَأَرَدْتُ أَنْ تُكُونَ لَكَ حُجْبَةً فَهُوَ الَّذِي إِذَا دَعِمَ الرَّجُلُ الْبَلَدَ قَالَ مَنْ وَصِيَّ فُلَانٍ قَبِلَ فُلَانٌ. کافی، ج ۱، ص ۳۷۹ و اثبات الهداة، ج ۱، ص ۱۱۴ و بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۱۷.

مگر آن که آن را در نزد علی بن الحسین دیده باشد. پس اگر این دو مرد راست‌گویند، بگویند که نشانه دسته آن چیست و اثری که در موضع دم آن است چیست؟ و به درستی که در نزد من است شمشیر رسول خدا ﷺ و در نزد من است، رایت و عَلم رسول ﷺ، و زره و چهار آینه و کلاه خُود آن حضرت. پس اگر راست‌گویند، بگویند که چیست آن نشانه که در زره رسول خدا ﷺ است؟ و به درستی که در نزد من است عَلم رسول خدا که خدا آن را منشأ غلبه بر خصم قرار داده، و در نزد من است الواح موسی و عصای او، و در نزد من است انگشتر سلیمان پسر داود، و در نزد من است آن طشتی که موسی در آن گوسفند را قربانی می‌کرد، و در نزد من است آن نامی که چون رسول خدا ﷺ آن را در میان مسلمانان و مشرکان می‌گذاشت، تیر مشرکان به مسلمانان نمی‌رسید و در نزد من همان تابوتی است که فرشتگان آن را آوردند و بر می‌داشتند. و جایگاه سلاح رسول خدا ﷺ در میان ما چون جایگاه تابوت است در میان بنی اسرائیل، که بر در خانه هر خاندانی آن تابوت می‌ایستاد، پیغمبری به ایشان عطا می‌شد، و هر که از ما که این سلاح به او منتقل شد، امامت به او رسید. و هر آینه پدرم زره رسول خدا ﷺ را پوشید و چون از اندام آن حضرت زیاد بود، آن را بر زمین می‌کشید و به واسطه زیادتی، آن زره، بر روی زمین خطی را هویدا نمود و من نیز آن را پوشیدم پس به همان وضعی که نسبت به پدرم بود، با من نیز چنان بود. و قائم ما کسی است که چون آن را بپوشد، جسمش همه آن را فرا گرفته و بر قامتش راست آید. ان شاء الله تعالی»^۱.

۱. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنْ سَعِيدِ السَّمَّانِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ مِنَ الزَّيْدِيَّةِ فَقَالَ أَيْكُمْ إِمَامٌ مُفْتَرَضٌ طَاعَتُهُ فَقَالَ لَا قَالَ فَقَالَا لَهُ فَأَخْبَرْنَا عَنْكَ الْيَقَاتُ أَتَكَ

بر این اساس بایستی امام دوازدهم علیه السلام تمامی لوازم مذکور را در تحویل خود داشته باشد تا هنگام ظهور، به آنها استناد کرده و بدین واسطه شناسایی گردد. چنانچه در بیان امام باقر علیه السلام آمده است:

«ثُمَّ يَظْهَرُ الْمَهْدِيُّ بِمَكَّةَ عِنْدَ الْعِشَاءِ، وَ مَعَهُ رَايَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَ قَمِيصُهُ وَ سَيْفُهُ وَ عَلَمَاتُ وَ نُورٌ وَ بَيَانٌ...»^۱ سپس مهدی علیه السلام هنگام نماز عشاء از کنار کعبه ظاهر می شود و به همراه او پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله و لباس و شمشیر و علامت های ایشان و نور و بیان است...

همچنین در روایت دیگر آمده است:

قال ابی عبد الله علیه السلام: «خَرَجَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ بِثَرَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ مَا ثَرَاتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ وَ دِرْعُهُ وَ عِمَامَتُهُ وَ بُرْدُهُ وَ قَصِيْبُهُ وَ رَايَتُهُ وَ لَامَتُهُ وَ سِرْجُهُ حَتَّى يَنْزِلَ مَكَّةَ فَيُخْرِجَ السَّيْفَ مِنْ غِمْدِهِ وَ يَلْبَسَ الدِّرْعَ وَ يَنْشُرَ الرَّاْيَةَ وَ الْبُرْدَةَ وَ الْعِمَامَةَ وَ يَتَنَاوَلُ

تَعْرِفُهُ وَ تَسْمِيهِمْ [تُسَمِّيهِمْ] لَكَ وَ هُمْ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ هُمْ أَصْحَابُ وَرَعٍ وَ تَشْمِيرٌ وَ هُمْ مِمَّنْ لَا يَكْذِبُونَ فَغَضِبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَ قَالَ مَا أَمَرْتُهُمْ بِهَذَا فَلَمَّا رَأَى الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ خَرَجَ فَقَالَ لِي أَتَعْرِفُ هَذَيْنِ فَلْتُ نَعَمْ هُمَا مِنْ أَهْلِ سُوقِنَا مِنَ الرَّيْدِيَّةِ وَ هُمَا يُرْعَمَانِ أَنَّ سَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ ص عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ فَقَالَ كَذَّبَا لَعْنَهُمَا اللَّهُ وَ لَا وَاللَّهِ مَا رَأَى عَبْدُ اللَّهِ بَعْيَتَيْهِ وَ لَا بِوَاحِدٍ مِنْ عَيْنَيْهِ وَ لَا رَأَى أَبُوهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَأَى عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَإِنْ كَانَا صَادِقَيْنِ فَمَا عَلَامَةٌ فِي مَقْبِضِهِ وَ مَا لَا تَرَى فِي مَوْضِعِ مَضْرِبِهِ وَإِنَّ عِنْدِي لَسَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ دِرْعَهُ وَ لَامَتَهُ وَ مَغْفَرَهُ فَإِنْ كَانَا صَادِقَيْنِ فَمَا عَلَامَةٌ فِي دِرْعِهِ وَإِنَّ عِنْدِي لِرَايَةَ رَسُولِ اللَّهِ ص الْمَغْلَبَةَ وَإِنَّ عِنْدِي الْوَلَّاحَ مُوسَى وَ عَصَاهُ وَإِنَّ عِنْدِي لَخَاتَمَ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ وَإِنَّ عِنْدِي الْقَنْسِتَ الَّذِي كَانَ يُعْرَبُ بِهَا مُوسَى الْقُرْبَانَ وَإِنَّ عِنْدِي الْإِسْمَ الَّذِي كَانَ إِذَا أَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ أَنْ يَضَعَهُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمَشْرِكِينَ لَمْ يَصِلْ مِنَ الْمَشْرِكِينَ إِلَى الْمُسْلِمِينَ نُسَابَةٌ وَإِنَّ عِنْدِي الْقَابُوتَ الَّتِي جَاءَتْ بِهَا الْمَلَائِكَةُ تَحْمِلُهُ وَ مَثَلُ السِّلَاحِ فِينَا مَثَلُ الْقَابُوتِ فِي بَيْتِي إِسْرَائِيلَ أَهْلُ بَيْتِ [فِي أَيِّ بَيْتٍ] وَقَفَ الْقَابُوتُ عَلَيَّ بَابِ دَارِهِمْ أَوْ ثَوَا الثُّبُورَةَ كَذَلِكَ وَ مَنْ صَارَ إِلَيْهِ السِّلَاحُ مِنَّا أَوْ تَمَّ الْإِمَامَةَ وَ لَقَدْ لَيْسَ أَبِي دَرَجَ رَسُولِ اللَّهِ فَحَقَّقْتُ عَلَى الْأَرْضِ حَاطِطًا وَ لَيْسَتْهَا أَنَا فَكَانَتْ وَقَائِمَتَا مِثْمٌ إِذَا لَيْسَتْهَا مَلَكَهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليه، ج ۱، ص ۱۷۴.

۱. التشریف بالمتن في التعريف بالفتن، ص ۱۳۷.

الْقَضِيبَ بِيَدِهِ وَ يَسْتَأْذِنُ اللَّهَ فِي ظُهُورِهِ»^۱ صاحب این امر از مدینه به سوی مکه حرکت می‌کند در حالی که میراث پیامبر ﷺ را به همراه دارد. گفتم میراث رسول خدا ﷺ چیست؟ فرمود: شمشیر رسول خدا ﷺ است و زره او و عمامه او و عبا او و چوب دستی او و پرچم او و جوشن او و زین سواری او. چون به مکه فرود آید تیغ را از غلافش بیرون آورد و زره را بپوشد و پرچم را برافرازد و عبا و عمامه را بپوشد و چوب دستی را بکف گیرد و از خداوند اجازه ظهور خواهد.

ضمن اینکه در روایتی از امام صادق علیه السلام در خصوص مواجهه سید حسنی با امام دوازدهم علیه السلام آمده است:

سپس سید حسنی می‌گوید: پس بین من و امیر خود خلوت کنید، و ما را تنها بگذارید. آنگاه مهدی علیه السلام بسوی او بیرون می‌آید و دو نفری در میان دو لشکر می‌ایستند و حسنی، عرضه می‌دارد: اگر تو مهدی آل محمد علیهم السلام هستی پس عصای جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و انگشتر، و برد و زره و عمامه او (سحاب) کجاست؟ پس مهدی علیه السلام تمام آن اشیاء را حاضر نموده و همه آنها را به سید حسنی نشان می‌دهد. در این هنگام حسنی می‌گوید: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! کاری انجام بده تا مشاهده شود. آنچه از شما می‌خواهیم این است که چوب دستی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به این سنگ سخت بزیند و از خدا بخواهید که در آن چیزی برویاند. البته سید حسنی این درخواست را به این علت انجام می‌دهد تا یارانش فضل امام مهدی علیه السلام را ببینند و از او اطاعت کرده و بیعت کنند. آنگاه مهدی علیه السلام

۱. الغیبة للنعمانی، ص ۲۷۰.

عصا را می‌گیرد و آنرا بر بالای سنگ سختی نصب می‌کند و آن عصا فوراً درخت بزرگی می‌شود؛ طوریکه بر تمام لشکریان حاضر سایه می‌افکند. آن وقت سید حسنی می‌گوید: الله اکبر، یابن رسول الله ﷺ دست خود را دراز کنید تا با شما بیعت کنم. پس سید حسنی، و تمام لشکریان او با آن حضرت بیعت می‌کنند...»^۱.

بنابراین، یکی دیگر از شاخصه‌های شناخت وصی رسول خدا ﷺ، به همراه داشتن لوازم شخصی آن حضرت است که بر اساس روایات، تمامی آن لوازم (عیناً) در محضر ائمه علیهم السلام بوده و در حال حاضر در محضر امام دوازدهم علیهم السلام است. البته احمد بصری باتوجه به اینکه از آوردن این لوازم برای اثبات خود ناتوان است، سعی در به تاویل بردن این علایم و ودایع دارد.

۱. الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَعَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّينَ، عَنْ أَبِي شُعَيْبٍ مُحَمَّدِ بْنِ نَضْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْفُرَاتِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُفَضَّلِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمَرَ، قَالَ: سَأَلْتُ سَيِّدِي الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ... فَقَالَ الْحَسَنِيُّ: إِنَّ كُنْتُ مَهْدِيَّ آلَ مُحَمَّدٍ ص فَأَيْنَ هِرَاوَةَ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ ص، وَخَاتَمُهُ، وَبُرْدَتُهُ، وَدِرْعُهُ الْفَاضِلُ، وَعِمَامَتُهُ السَّحَابُ، وَفَرَسُهُ الْبَيْرُتِيُّوعُ، وَنَاقَتُهُ الْعَضْبَاءُ، وَيَغْلَانُهُ الدُّنْدُلُ، وَحِمَارُهُ الْبُعْفُورُ، وَتَجِيبُهُ الْبُرَائِيُّ، وَتَاجُهُ، وَالْمُضْحَفُ الَّذِي جَمَعَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع بِغَيْرِ تَغْيِيرٍ وَلَا تَبْدِيلٍ، فَيُخَضِرُ لَهُ السَّفِطُ الَّذِي فِيهِ جَمِيعُ مَا طَلَبَهُ. (وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع: إِنَّهُ كُلُّهُ كَانَ فِي السَّفِطِ)، وَتَرَكَاتِ جَمِيعِ النَّبِيِّينَ حَتَّى عَصَا آدَمَ وَنُوحَ ع، وَتَرَكَهَ هُودَ وَصَالِحَ ع، وَمَجْمُوعَ إِبْرَاهِيمَ ع، وَصَاعَ يُوسُفَ ع، وَمِكْيَلِ شُعَيْبَ ع وَمِيزَانِهِ، وَعَصَا مُوسَى ع، وَتَابُوتِهِ الَّذِي فِيهِ نَقِيَّةُ مَا تَرَكَ آلَ مُوسَى وَالْهَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ، وَدِرْعَ دَاوُدَ ع، وَخَاتَمَ سُلَيْمَانَ ع وَتَاجِهِ، وَرُخْلَ عِيسَى ع، وَمِيزَاتِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ فِي ذَلِكَ السَّفِطِ.)). فَعِنْدَ ذَلِكَ يَقُولُ الْحَسَنِيُّ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ افْضِ مَا قَدَّرَ آيَتُهُ، وَالَّذِي أَسْأَلُكَ أَنْ تَغْرِزَ هِرَاوَةَ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي هَذَا الْحَجَرِ الصُّلْبِ، وَتَسْأَلَ اللَّهَ أَنْ يُبَيِّنَهَا فِيهِ، وَلَا تَبْرُدْ بِذَلِكَ إِلَّا أَنْ يَرَى أَصْحَابَهُ فَضَّلَ الْمَهْدِيَّ ع حَتَّى يُطِيعُوهُ وَيُبَاطِعُوهُ، فَيَأْخُذَ الْمَهْدِيَّ ع الْهِرَاوَةَ فَيَغْرِزُهَا فَيَنْبُثُ فَيَعْلَمُوهُ تَفَرُّعٌ وَتَوَرُّقٌ حَتَّى تَطَّلَ عَسْكَرُ الْحَسَنِيِّ وَعَسْكَرُ الْمَهْدِيَّ ع. فَقِيلَ لِلْحَسَنِيِّ: اللَّهُ أَكْبَرُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَدَّ يَدَكَ حَتَّى أَبَايَعَكَ، فَيَبْتَاعُهُ الْحَسَنِيُّ وَسَائِرُ عَسْكَرِهِ. الهادي الكبري، ص ۳۹۶، ومختصر البصائر، ص ۴۲۳-۴۵۸ وبحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۷ (به نقل از مختصر البصائر به جای الحسنی، الحسين عليه السلام آورده است که البته به مقصود ما خلی وارد نمی‌کند) وریاض الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار، ج ۳، ص ۲۱۶ والزمام الناصب فی إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج ۲، ص ۲۱۱.

از این رو سلاح رسول خدا ﷺ را به علم حضرت^۱ و پرچم ایشان را به دعوت به حاکمیت الهی^۲ تأویل برده است.

۱. همانطور که گفته شد، احمد بصری سلاح رسول خدا ﷺ را به علم آن حضرت تأویل برده و از این رهگذر سعی در اثبات برخورداری خود از علم رسول خدا ﷺ را دارد. لذا در پاسخ این تأویل باطل گفته می‌شود؛ به شهادت روایات متواتر، علم و سلاح رسول اکرم ﷺ دو چیز جدا از هم هستند که بایستی هر امامی از آن دو برخوردار باشد. به عنوان نمونه در روایتی آمده است:

عَنْ بُرَيْدِ الْعُجَلِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ». قَالَ: إِنَّا نَعْنِي، أَنْ يُؤَدَّى الْأَوَّلُ إِلَى الْإِمَامِ الَّذِي بَعْدَهُ الْكُتُبُ وَالْعِلْمُ وَالسَّلَاحُ. الغيبة للنعماني، ص ۲۷۰.

همچنین باید دانست که سلاح به عنوان یک شیء معرفی شده است که در صندوقچه نگهداری می‌شده و این با ماهیت علم سازگار نیست. چنانچه در روایت آمده است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَمَّا حَضَرَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَفَاةَ قَبِلَ ذَلِكَ أَوْجَحَ سَقَطًا أَوْ صُنْدُوقًا عَنْدَهُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ احْبُلْ هَذَا الصُّنْدُوقَ قَالَ فَحَمَلَّ بَيْنَ أَرْبَعَةٍ فَلَمَّا تَوَفَّى جَاءَ إِخْوَتُهُ يَدْعُونَ مَا فِي الصُّنْدُوقِ فَقَالُوا أَطْعَمْنَا نَصِيبَنَا فِي الصُّنْدُوقِ فَقَالَ وَاللَّهِ مَا لَكُمْ فِيهِ شَيْءٌ وَ لَوْ كَانَ لَكُمْ فِيهِ شَيْءٌ مَا دَفَعَهُ إِلَيْنِ وَ كَانَ فِي الصُّنْدُوقِ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ كُتُبُهُ». الكافي، ج ۱، ص ۳۰۵.

و حتی روایتی هم که سلاح را به تابوت بنی اسرائیل تشبیه کرده است، آن را نشانه برخورداری از عام دانسته اند نه اینکه سلاح همان علم بوده باشد.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الشُّكَيْنِ عَنْ نُوحِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْقُوبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّمَا مَثَلُ السِّلَاحِ فِيْنَا مَثَلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَيْثُمَا دَارَ التَّابُوتُ دَارَ الْمَلِكِ فَأَيْنَمَا دَارَ السِّلَاحُ فِيْنَا دَارَ الْعِلْمِ». الكافي، ج ۱، ص ۲۳۸.

نتیجه اینکه سلاح رسول خدا ﷺ با علم ایشان دو چیز متفاوت و جداگانه است. اما باید مد نظر باشد که سلاح نشانه علم است، لذا کسی که سلاح نزد او باشد دلالت بر برخورداری از علم رسول خدا ﷺ دارد.

۲. در پاسخ به این تأویل، به روایتی از پیامبر اکرم ﷺ و امام صادق علیه السلام اشاره می‌گردد که حقیقت پرچم رسول خدا ﷺ را روشن فرموده و آن را برگه‌ای از سوزی بهشت معرفی فرموده است. لذا بر اساس این روایت و سایر روایات بطلان تأویل احمد بصری آشکار می‌گردد:

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «ثُمَّ يَهْرُ الْرَايَةَ الْجَلِيَّةَ وَيَنْشُرُهَا وَ هِيَ رَايَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ السَّحَابَةَ وَ دَرَجُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ السَّابِغَةَ، وَ يَتَقَلَّدُ بِسَيْفٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ذِي الْفَقَارِ» سپس پرچم روشن را به اهتزاز در می‌آورد و آن را می‌گشاید و آن همان پرچم رسول خدا ﷺ به نام سحابه است و (همچنین) زره پیامبر ﷺ به نام سابغه را همراه دارد و شمشیر پیامبر اکرم ﷺ به نام ذوالفقار را به گردن می‌آویزد. «بحار الأنوار» ج ۵۲، ص ۳۰۷، ذیل روایت ۸۱.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ لَا يَخْرُجُ الْقَائِمُ ﷺ حَتَّى يَكُونَ تَكْمِلَةُ الْخَلْقِ... ثُمَّ يَهْرُ الرَايَةَ وَيَسِيرُ بِهَا فَلَا يَبْقَى

جعل سلاح و پرچم

در اینجا سئوالی مطرح می‌گردد که آیا ممکن است این لوازم توسط عده‌ای جعل شده و به واسطه آن خود را امام معرفی کنند؟
در پاسخ گفته می‌شود:

أَخَذَ فِي الْمَشْرِقِ وَلَا فِي الْمَغْرِبِ إِلَّا لَعْنَتَهَا وَهِيَ زَايَةٌ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَزَلُّ بِهَا جَبْرِئِيلُ يَوْمَ بَدْرٍ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا هِيَ وَاللَّهِ قُطْنٌ وَلَا كَثَائٌ وَلَا قَزْوٌ لَا خَرِيرٌ قُلْتُ فَمِنْ أَيِّ شَيْءٍ هِيَ قَالَ مِنْ وَرَقِ النَّجْتَةِ نَشَرَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ بَدْرٍ ثُمَّ لَفَّهَا وَدَفَعَهَا إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ تَزَلْ عِنْدَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمَ الْبُضْرَةِ نَشَرَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ ثُمَّ لَفَّهَا وَهِيَ عِنْدَنَا هُنَاكَ لَا يَنْشُرُهَا أَحَدٌ حَتَّى يَتَقَوْمَ الْقَائِمِ». الغيبة للنعمانی، ص ۳۰۷ و الغيبة طوسی، ص ۳۲۰.

امام صادق علیه السلام فرمود: قائم خروج نمی‌کند تا اینکه حلقه یاران تکمیل شود... سپس پرچم را می‌گستراند و حرکت می‌کند. پس کسی در مغرب و مشرق نمی‌ماند مگر اینکه قائم را لعن می‌کنند. و آن پرچم رسول الله ﷺ است که جبرائیل در روز بدر به ایشان نازل کرد. سپس فرمود که به خدا قسم که آن پرچم از بنه و کتان و ابریشم و حریر نیست. پرسیدم پس از چیست؟ فرمود از «ورق و برگه‌ای از بهشت» است که پیامبر ﷺ آن را در روز بدر باز کرد و سپس پیچید و به علی علیه السلام تحویل داد و ایشان همواره آن را در نزد خود داشت تا اینکه در روز بصره آن را باز کرد و خدا بر آن فتح قرار داد و باری دیگر آن را پیچید و آن نزد ما است آنجا. احدی (از اهل بیت) آن را باز نمی‌کند تا اینکه قائم قیام کند.
در توضیح این دوروایت گفته می‌شود:

اولاً پرچم رسول الله ﷺ در کنار سایر لوازم همچون زره آمده است که قرینه‌ای آشکار بر این است که پرچم رسول خدا ﷺ دارای جسم بوده و قابل تأویل نیست. لذا در صورتی که پرچم دارای تأویل باشد، بایستی زره و سایر لوازم هم از تأویل برخوردار باشد.

ثانیاً جنس و نوع پرچم رسول الله ﷺ پارچه و حریر و... نیست بلکه برگه‌ای از بهشت است. لذا این سخن اشاره به وجود خارجی آن داشته و ارتباطی با دعوت به حاکمیت الله و... ندارد.

ثالثاً چنانچه بگویند این پرچم اگرچه وجود خارجی دارد اما مراد از آن دعوت به حاکمیت الهی است گفته می‌شود: قبل از نزول این پرچم در جنگ بدر، مگر پیامبر خدا ﷺ مردم را به چیزی غیر از حاکمیت الله دعوت می‌کرد که بعد از نزول آن این کار را انجام دهد؟

رابعاً اگر این پرچم به معنای دعوت به حاکمیت الله است، بدین معنا خواهد بود که از بین معصومین علیه السلام، تنها پیامبر اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت قائم علیه السلام مردم را به حاکمیت الله دعوت می‌کنند زیرا فقط آنان حق نشر آن را داشته‌اند، با این وجود دعوت سایر ائمه علیه السلام به چه چیزی بوده است؟

خامساً بر اساس تصریح روایت، نشر پرچم پس از تکمیل شدن ۱۰ هزار نفر است، لذا اگر نشر پرچم را به معنای دعوت بدانیم با اصل مدعای احمد سازگاری نخواهد داشت چرا که او باید دعوت را از پیش از جمع شدن ۱۰ هزار نفر آغاز کرده باشد نه بعد از آن!

اولاً؛ برخورداری از این لوازم، شرط لازم بوده و شرط کافی برای شناخت امام علیه السلام نمی باشد، لذا سایر موارد مذکور در روایات نیز، جهت شناخت امام علیه السلام مورد توجه قرار می گیرد.

ثانیاً؛ شرایط ارائه این لوازم دارای ابعادی هستند که به هیچ وجه امکان جعل و بدل سازی ندارند که عبارتند از:

الف. بُعد زمانی:

سلاح و پرچم و سایر لوازم مذکور در روایات، همزمان با ظهور امام علیه السلام ارائه خواهد شد، لذا قبل از ظهور حضرت، هر نوع نشانه‌ای به عنوان سلاح و غیره مورد قبول نمی باشد.

بر اساس روایات، زمان ظهور امام مهدی علیه السلام در ۲۳ ماه رمضان بوده و با ندای آسمان ظهور ایشان اعلام خواهد شد. چنانچه آمده است: «لَا يَخْرُجُ الْقَائِمُ حَتَّى يُنَادَى بِاسْمِهِ مِنْ جَوْفِ السَّمَاءِ فِي لَيْلَةِ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ»؛ قائم خروج نمی کند تا اینکه از آسمان و در ۲۳ ماه رمضان به اسمش نداء داده شود.^۱

ب. بُعد نشانه‌ای:

امام عصر علیه السلام پس از ندای آسمانی ظهور، اعلام ظهور خواهند کرد، بنابراین یکی دیگر از نشانه‌های پذیرش سلاح و سایر لوازم، شنیدن صدای آسمانی ظهور است. این ندایی است که هیچ جایی برای شک و شبهه باقی نخواهد گذاشت. بطوری که امام باقر علیه السلام فرمود:

۱. غیبه نعمانی، ص ۲۹۰.

«فَلَمْ يُشْكِلْ عَلَيْكُمْ عَهْدَ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ وَرَأَيْتَهُ وَسَلَاخَهُ وَالتَّفْسُ الرِّكِيَّةُ مِنْ
وُلْدِ الْحُسَيْنِ فَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكُمْ هَذَا فَلَا يُشْكِلْ عَلَيْكُمْ الصَّوْتُ مِنَ السَّمَاءِ
بِاسْمِهِ وَ أَمْرِهِ»^۱ ایجاد شبهه نمی‌کند برای شما عهد رسول خدا ﷺ و
پرچم و سلاح او و نفس الزکیه‌ای که از فرزندان امام حسین علیه السلام است.
پس اگر همین موارد نیز ایجاد شبهه کرد، صوتی که از آسمان به اسم و
امرامام مهدی علیه السلام برخاسته می‌شود ایجاد شک و شبهه نمی‌کند.

همچنین در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

«... فَإِنْ أَشْكَلَ هَذَا كُلُّهُ عَلَيْكُمْ فَإِنَّ الصَّوْتَ مِنَ السَّمَاءِ لَا يُشْكِلْ عَلَيْكُمْ إِذَا
نُودِيَ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ وَ أُمَّهِ»^۲. اگر تمامی این موارد مشتبه گردید، پس
همانا ندای آسمانی بر شما مشتبه نخواهد شد، زمانی که به اسم قائم علیه السلام
و نام پدر و مادرش ندا سر دهد.

ج. بُعد مکانی:

حضرت حجت علیه السلام این لوازم را در کنار خانه خدا به مردم ارائه خواهند
نمود، لذا ارائه لوازم مذکور در هر جایی غیر از کنار خانه خدا مورد پذیرش نیست.
چنانچه امام باقر علیه السلام فرمودند:

«يَطْهَرُ الْمَهْدِيُّ بِمَكَّةَ عِنْدَ الْعِشَاءِ مَعَهُ رَأْيُهُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ قَمِيصُهُ وَ سَيْفُهُ
وَ عِلْمَاتٌ وَ نُورٌ وَ بَيَانٌ»^۳. مهدی موعود عليه السلام هنگام نماز عشا در مکه در
حالی که پرچم رسول الله بر دست و پیراهن او را در بدن و شمشیر وی را

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۲۲۳.

۲. الغيبة للنعمانی، ص ۲۷۹.

۳. التشریف بالمنن، ص ۱۳۷.

با خود دارد، ظهور می‌کند و با او نشانه‌ها و نورانیت و بیان ویژه‌ای است.

د. بعد اعجازی:

لوازم مذکور دارای ویژگی اعجاز آمیز بوده و هر کدام از آنها توان انجام امر خاصی را دارند. در روایتی آمده است که فرق بین مدعی دروغین و راستین در برخورداری از لوازم رسول خدا ﷺ بوده و فرق بین این لوازم با سایر لوازم‌ها در اعجاز آمیز بودن آن لوازم است که به مواردی از این روایات در مباحث گذشته اشاره شد.^۱

براین اساس، در صورت تجمیع این چهار شرط مهم، ارائه سلاح و سایر لوازم، به نشانه وصایت او خواهد بود.

پرسش‌های درس

۱. اولین نشانه و ودیعه رسول خدا ﷺ برای وصی خود چیست؟
۲. وجه ارتباط ودیعه اول را با مدعی وصایت بیان کنید.
۳. دومین نشانه و ودیعه رسول خدا ﷺ برای وصی خود چیست؟
۴. وجه ارتباط ودیعه دوم را با مدعی وصایت بیان کنید.

۱. الثاقب فی المناقب؛ ص ۴۱۹. مدینه معجز الأئمة الإثنی عشر ودلائل الحجج علی البشیر، ج ۶، ص ۹۹.

درس پنجم

علائم و ودایع

رسول خدا ﷺ

■ علامت و ودیعه سوم

صحیفه (وصیتنامه رسول خدا ﷺ)؛ این صحیفه که به املاء رسول خدا ﷺ و دست خط امیرالمؤمنین علی (ع) نوشته شده است، همان وصیتنامه‌ای است که در آن اسامی و تعداد جانشینان پس از خود را برای مردم اعلام فرموده است. پیامبر اکرم ﷺ با نزول آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»^۱ موظف به ابلاغ وصیت و اعلام اسامی اوصیاء و جانشینان گردید تا از این رهگذر اختلاف امت اسلامی را پس از خود دفع نماید. لذا هفتاد روز پیش از رحلت و در مسیر بازگشت از آخرین حج و در محل غدیرخم، رسالت خود را با تمام جزئیات آن ابلاغ فرمودند.

حضرت رسول اکرم ﷺ که به دستور الهی قصد پرده برداری از شجره طیبه امامت را داشت، همه پیش افتادگان و پس ماندگان را فراخوانده و فرمودند:

«هان ای مردم! کیست سزاوارتر از شما به شما؟ گفتند خداوند و پیامبر او! سپس فرمود آگاه باشید! آن که من سرپرست اویم، پس این علی

۱. مائده، ۶۷.

سرپرست اوست! خداوندا دوست بدار آن را که سرپرستی او را بپذیرد و دشمن بدار هر آن که او را دشمن دارد و یاری کن یار او را؛ و تنها گذار آن را که او را تنها بگذارد. سپس فرمود: بدانید که همانا من فرستاده و علی امام و وصی پس از من است. و امامان پس از او فرزندان اویند.

آگاه باشید! من والد آنانم ولی ایشان از نسل علی خواهند بود. آگاه باشید! همانا آخرین امام، مهدی قائم از ماست. هان! او بر تمامی ادیان چیره خواهد شد. آگاه باشید! که اوست حجت پایدار و پس از او حجتی نخواهد بود. درستی و راستی و نور و روشنائی تنها نزد اوست... سپس عمر بن خطاب در حالی که کمی برافروخته بود برخاست و گفت: ای رسول خدا، آیا همه اهل بیت تو^۲ وصی هستند؟ حضرت پاسخ داد: نه ولیکن برادرم از اوصیاء است که وزیر و وارث و خلیفه من در امتم بوده و ولی تمامی مومنان بعد از من است. و همچنین یازده نفر از فرزندان وی.

این علی اولشان و بهترینشان است سپس دو فرزندم حسن و حسین، سپس وصی فرزندم که همانم برادرم علی و فرزند حسین است سپس وصی و فرزند علی که اسمش محمد است سپس جعفر فرزند محمد و سپس موسی فرزند جعفر و سپس علی فرزند موسی و سپس محمد فرزند علی و سپس علی فرزند محمد سپس حسن فرزند علی و سپس محمد فرزند حسن که مهدی این امت بوده و همانم و هم طینت من است و

۱. علامه امینی، الغدیر، ج ۱، ص ۱۲-۱۵۱ و ۲۹۴-۳۲۲. شیخ عبدالله، بحرانی، عوالم العلوم، ج ۱۵، ص ۳۰۷-۳۲۷. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۱۸۱-۱۸۲. شیخ حرعاملی، اثبات الهداة، ج ۲، ص ۲۰۰-۲۵۰. سید ابن طاووس، الطرائف، ص ۳۳ و...

۲. همسران و اهل خانه.

امر می‌کند به امر من و نهی می‌کند به نهی من، زمین را از عدل و داد پر می‌کند کما اینکه از ظلم و جور پر شده است. پشت سر هم می‌آیند، یکی پس از دیگری»^۱.

و بعد از پرده‌برداری از مسأله جانشینی پیامبر ﷺ و اعلام اسامی دوازده وصی پس از خود، آیه‌ای از جانب خداوند متعال نازل شده و فرمود:

«الْيَوْمَ بَيَّنَّسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِيناً»^۲. امروز کافران از (زوال) آیین شما، مأیوس شدند؛ بنابراین، از آنها نترسید! و از (مخالفت) من بترسید! امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.

بر اساس گواهی تاریخ و روایات معصومین علیهم‌السلام، رسول گرامی اسلام ﷺ

پس از اعلام وصیت شفاهی خود (خطبه غدیر)، بارها مردم را به پذیرش وصایت

۱. «... ایها الناس، من أولى بکم من انفسکم؟ قالوا: الله ورسوله. فقال: الا من کنت مولاه فهذا علی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله. ثم قال: معاشر الناس، الا و ایتی رسول و علی الإمام و الوصی من بعدی، و الأئمة من بعده و ولده. الا و ایتی و الذمه و هم یخرجون من ضلیه الی ان قال: الا ای خاتم الأئمة منّا الغائب المهدی. الا ایته الباقی حجة و لا حجة بعده و لا حق الا معه و لا نور الا عنده... فقام عمر بن الخطاب سبه المفضب فقال یا رسول الله اکل اهل بیتک فقال لا و لکن اوصیای اخی منهم و وزیر و واری و خلیفتی فی امتی و ولی کل مؤمن بعدی (و احدث عسر من ولده) هذا اولهم و خیرهم ثم انما ان هذا ان اشار بیده الی الحسن و الحسین ثم وصی ابنی یسمی باسم اخی علی و هو ابن الحسین ثم وصی علی و هو ولده و اسمه محمد ثم جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد ثم الحسن بن علی ثم محمد بن الحسن مهدی الأئمة اسمه کاسمی و طینته کطینتی یا مریا مری و ینهی بتهی یملأ الأرض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً ینلوا بعضهم بعضاً و اجد اجد و اجد». کتاب سلیم بن قیس هلالی، ج ۲، ص ۷۶۳. غیبت نعمانی، ص ۷۳. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۷۹. اثبات الهداة، ج ۲، ص ۲۴۷. حلیة الابراج، ج ۴، ص ۸۹. الانصاف فی نص علی الأئمة اثنی عشر، ص ۲۵۹. بهجة النظر فی اثبات الوصایة، ص ۴۱. عوالم العلوم و المعارف و الاحوال، ص ۲۱۸. ۲. مائده، ۳.

اوصیاء اثنی عشر فراخواند و سعادت آنان را در پیروی از ایشان معرفی فرمود.^۱ اما آنچه می‌تواند به عنوان سند مورد استناد مدعیان حقیقی وصایت قرار گیرد، اصل وصیتنامه یا همان لوح مکتوبی است که قابل ارائه به همگان بوده و حتی در هنگامه ظهور وصی دوازدهم علیه السلام نیز مورد استناد قرار می‌گیرد.

موید سخن اینکه؛ اولاً چنانچه نقل محتوای وصیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله توسط راویان حدیث کفایت کرده و مسلمانان را برای همیشه از اختلاف دور می‌کرد، دیگر چه نیازی به مکتوب نمودن وصیت بود، و حال آنکه ظاهراً آن حضرت برای انجام این کتابت اصرار نیز داشته است. بلکه می‌توانست همانند صدها سخن و کلام دیگر، به صورت شفاهی وصیت کرده یا به همان وصیت غدیر خم اکتفا نموده و راویان حدیث نیز آن را با دقت ثبت کنند. مگر اینکه بگوییم؛ مکتوب نمودن وصیت و تولید وصیتنامه موضوعیت داشته و از کارکردی برخوردار است که نقل شفاهی از آن کارکرد بی بهره می‌باشد. و آن کارکرد، چیزی جز برخورداری از قابلیت ارائه در هر زمان، به عنوان سندی برای اثبات حقانیت وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌تواند باشد.

۱. خطاب امام باقر علیه السلام به حُمران، که گزارشی از روز بیماری حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده و در صدد بیان عدد اوصیاء ایشان می‌باشد. «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ع أَنَّهُ نَظَرَ إِلَى حُمْرَانَ فَبَكَى ثُمَّ قَالَ يَا حُمْرَانُ عَجَباً لِلنَّاسِ كَيْفَ عَقَلُوا أَمْ نَشِئُوا أَمْ تَنَاوَأْتُنَا سَوْأَتُنَا قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حِينَ مَرَضَ فَأَتَاهُ النَّاسُ يَتَعَوَّذُونَ وَهُمْ يُسَلِّمُونَ عَلَيْهِ حَتَّى إِذَا غَضَّ بِأَهْلِهِ النَّبِيُّ جَاءَ عَلِيٌّ ع فَلَمْ يَسَلِّمْ وَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يَتَخَطَّاهُمْ إِلَيْهِ وَلَمْ يُوسِعُوا لَهُ فَلَمَّا رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ذَلِكَ رَفَعَ يَدَيْهِ وَقَالَ إِلَهِي يَا عَلِيٌّ فَلَمَّا رَأَى النَّاسَ ذَلِكَ رَحِمَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً وَأَفْرَجُوا حَتَّى تَخَطَّاهُمْ وَأَجْلَسَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَى جَانِبِهِ ثُمَّ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ هَذَا أَنْتُمْ تَفْعَلُونَ بِأَهْلِ بَيْتِي فِي حَبَاتِي مَا أَرَى فَكَيْفَ بَعْدَ وَقَاتِي وَاللَّهِ لَا تَفْرُتُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فُرْبَةً إِلَّا فَرْتُمْ مِنَ اللَّهِ مَثْرَبَةً وَلَا تَبَاعِدُونَ عَنْهُمْ حُطُوبَةً وَتُعْرَضُونَ عَنْهُمْ إِلَّا أَعْرَضَ اللَّهُ عَنْكُمْ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا مَا أَقُولُ لَكُمْ أَلَا إِنَّ الرِّضَا وَ الرِّضْوَانَ وَ الْحَنَّةَ لِمَنْ أَحَبَّ عَلِيّاً وَ تَوَلَّاهُ وَ اتَمَّ بِهِ وَ بَقِيَّتِهِ وَ يَا وَصِيَّيَ بَعْدَهُ وَ حَقِّي عَلَى رَبِّي أَنْ يَسْتَجِيبَ لِي فِيهِمْ ائْتَمُّوا عَشْرَ وَصِيَّيَا وَمَنْ تَبِعَهُ فَإِنَّهُ مِثْلِي مِنَ الْإِبْرَاهِيمِ وَ الْإِبْرَاهِيمَ مِثْلِي وَ دِينِي دِينُهُ وَ دِينَهُ دِينِي وَ نِسْبَتُهُ نِسْبَتِي وَ نِسْبَتِي نِسْبَتُهُ وَ فَطِيلِي فَطِيلُهُ وَ أَنَا أَفْضَلُ مِنْهُ وَ لَا فَخْرَ بَصْدِئِي قَوْلِي قَوْلَ رَبِّي - ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ». الغيبة نعماني، ص ۱۳۰، باب ۴، ح ۲۲.

ثانیاً روایات معصومین علیهم السلام، وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله را شیئی به عنوان ملاک شناخت امام معرفی کرده‌اند که باید در دست امام باشد. به عنوان نمونه آمده است:

عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قُلْتُ إِنَّ النَّاسَ يَتَكَلَّمُونَ فِي أَبِي جَعْفَرٍ يَقُولُونَ مَا بَالُهَا أَبْطَحَتْ [تَحَخَّطَتْ] مِنْ وَلَدِ أَبِيهِ مَنْ لَهُ مِثْلُ قِرَاتِيهِ وَ مَنْ هُوَ أَكْبَرُ مِنْهُ وَ قَصْرَتْ عَمَّنْ هُوَ أَصْغَرُ مِنْهُ وَ قَالَ يُعْرَفُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ بِثَلَاثِ خِصَالٍ لَا تَكُونُ فِي غَيْرِهِ هُوَ أَوْلَى النَّاسِ بِالَّذِي قَبْلَهُ وَ هُوَ وَصِيُّهُ وَ عِنْدَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ وَصِيَّتُهُ وَ ذَلِكَ عِنْدِي لَا أَنْزَاعُ فِيهِ^۱.
عبد
الأعلى گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: مردم درباره امام باقر عليه السلام سخن‌ها گفتند و اعتراض آنها این بود که چگونه امامت از میان همه اولاد پدرش به او رسید با این که در میان آنها برادرانی داشت که در خویشی با او برابر و در سن از او بزرگتر بودند (چون زید بن علی) و برادران کوچکتر هم داشت که امامت به آنها هم نرسید. امام عليه السلام فرمود: امام به سه خصلت شناخته شود که در دیگری نباشد: یکی اینکه نسبت به امام سابق از همه مردم نزدیک‌تر و منسوب‌تر باشد و وصی او هم باشد. دوم اینکه سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او باشد و سوم اینکه وصیتنامه رسول خدا صلی الله علیه و آله هم نزد او باشد. اینها نزد من است و کسی نمی‌تواند درباره آن با من نزاع کند.

بنابراین، یکی از علائم شناخت وصی، برخوردارگی از ودیعه‌ای به نام

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۷۹ و بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله، ج ۱، ص ۱۸۲ و اثبات الهداة، ج ۱، ص ۱۱۴ و بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۱۷.

صحیفه^۱ (وصیتنامه) پیامبر ﷺ است که توسط امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته شده و اسامی اوصیاء علیهم السلام در آن ثبت گردیده است.

برخی از روایات مربوط به ماجرای وصیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، متن این صحیفه (وصیتنامه) را منطبق با خطبه غدیر دانسته و علاوه بر آن، با تمامی روایات مربوط به عدد اوصیاء نیز همخوانی دارد. به عنوان نمونه:

سُلیم بن قیس هلالی^۲ می‌گوید: از سلمان شنیدم که می‌گفت: بعد از آنکه آن مرد آن سخن را گفت و پیامبر صلی الله علیه و آله غضبناک شده و کتف را رها کرد، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «آیا از پیامبر صلی الله علیه و آله نپرسیم چه مطلبی می‌خواست در کتف بنویسد که اگر آن را می‌نوشت احدی گمراه نمی‌شد و دو نفر هم اختلاف نمی‌کردند؟ من سکوت کردم تا کسانی که در خانه بودند برخاستند و فقط امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام باقی ماندند. من و دو رفیقم ابوذر و مقداد هم خواستیم برخیزیم که علی علیه السلام به ما فرمود: بنشینید. حضرت

۱. براساس روایات لوح مذکور که به املاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و توسط امیرالمؤمنین علی علیه السلام نوشته است غیر از لوح حضرت زهرا علیها السلام است که در روایت جابر بن عبدالله انصاری آمده است.

۲. شیخ ابوصادق، سُلیم بن قیس هلالی عامری کوفی، از خواص اصحاب امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام باقر علیهم السلام بوده است. سلیم، دو سال قبل از هجرت به دنیا آمده و در نتیجه، هنگام شهادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۱۲ سال داشته است. سلیم، در پیشگاه معصومین علیهم السلام مورد وثوق بوده و از علوم سرشار آنان بهره‌مند شده است. او از قدمای علمای اهل بیت علیهم السلام است و از بزرگان اصحاب آنان محسوب شده و نزد آنان محبوبیت خاصی داشته است. او صاحب «کتاب اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله» یا همان «کتاب سلیم بن قیس» است که کتابی مشهور بوده و شهرت سلیم نیز بیش‌تر به خاطر همین کتاب است، زیرا این کتاب اولین کتابی است که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله تألیف شده و به دست ما رسیده است. امام صادق علیه السلام، درباره کتاب سلیم می‌فرماید: «هر کس از شیعیان و دوستان ما کتاب سلیم بن قیس هلالی را نداشته باشد، چیزی از مسائل ولایت ما نزد او نیست و از اسباب ما آگاهی ندارد. آن کتاب، الفبای شیعه و سزای اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله است». بحار الأنوار، المدخل، ص ۱۹۰ و مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۷، ص ۲۹۸. همچنین امام زین العابدین علیه السلام، درباره کتاب سلیم می‌فرماید: «سلیم راست گفته است، خدا او را رحمت کند. همه اینها احادیث ما است که از آنها خبر داریم». وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۰۱.

می‌خواست از پیامبر ﷺ سؤال کند و ما هم می‌شنیدیم. سپس رسول خدا ﷺ شروع به سخن کرده و فرمودند:

ای برادر من علی! آیا نشنیدی دشمن خدا چه گفت؟ همانا جبرائیل علیه السلام از قبل بر من نازل شد و خبر داد که این مرد سامری این امت است و آنکه همراهش آمده بود گاو اوست و اینکه خداوند جدایی و اختلاف را برای امت من مقدر کرده است. جبرائیل از جانب خداوند مرا امر کرد تا همان چیزهایی که اراده کردم را برایتان بنویسم (که البته نگذاشت) و این سه نفر را برای آن سخنان شاهد بگیرم. حضرت فرمود: برای من صحیفه‌ای بیاورید، پس برای حضرت صحیفه را آوردند. پیامبر ﷺ نام امامان هدایت کننده بعد از خود را یکی پس از دیگری املاء می‌فرمود و علی علیه السلام بدست خویش می‌نوشت. همچنین فرمود: من شما را شاهد می‌گیرم که برادر من وزیرم و وارثم و خلیفه‌ام در امت من علی بن ابی طالب است و سپس حسن و بعد حسین و بعد از آنان نه نفر از فرزندان حسین اند.^۱

همچنین در روایتی دیگر از کتاب غیبت نعمانی آمده است: حضرت علی علیه السلام

۱. «وَعَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ سَلْمَانَ يَقُولُ يَقُولُ سَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ مَا قَالَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مَا قَالَ وَعَظِبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَدَفَعَ الْكَيْفَ - سَمِعْتُ عَنْ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: أَلَا تَسْأَلُ رَسُولَ اللَّهِ عَنِ الَّذِي كَانَ أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِي الْكَيْفِ مِمَّا لَوْ كَتَبَهُ لَمْ يَضَلْ أَحَدٌ وَلَمْ يَخْتَلِفْ اِثْنَانِ فَسَكَتُ حَتَّى إِذَا قَامَ مَنْ فِي الْبَيْتِ وَبَقِيَ عَلِيٌّ وَقَاطِعَةٌ وَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَذَهَبْنَا نَتَوَقَّعُ أَنَا وَصَاحِبِي أَبُو ذَرَّوَالْبُقْدَادِ، قَالَ لَنَا عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اجْلِسُوا، فَأَرَادَ أَنْ يَسْأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنَحْنُ نَسْمَعُ، فَأَبْتَدَأَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: «بِأَخِي، أَمَا سَمِعْتَ مَا قَالَ عَدُوُّ اللَّهِ أَتَانِي جِبْرَائِيلُ قَبْلَ مَا خَبَرْتَنِي أَنَّهُ سَامِرٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ وَأَنَّ صَاحِبَهُ عَجَلُهَا، وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ فَضَى الْفُرْقَةَ وَالْإِخْتِلَافَ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي فَأَمْرُنِي أَنْ أَكْتُبَ ذَلِكَ الْكِتَابَ الَّذِي أَرَدْتُ أَنْ أَكْتُبَهُ فِي الْكَيْفِ لَكَ، وَأَشْهَدُ هَذِهِ الْثَلَاثَةَ عَلَيْهِ، ادْعُ لِي بِصَحِيفَةٍ فَأَتِي بِهَا. فَأَمَلَى عَلَيْهِ أَسْمَاءُ الْأَيْمَةِ الْهُدَاهِ مِنْ بَعْدِهِ رَجُلًا وَرَجُلًا وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَخْطُهُ بِيَدِهِ. وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنِّي أَشْهَدُكُمْ أَنَّ أَخِي وَوَزِيرِي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِمْ تِسْعَةٌ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ». كتاب سليم بن قيس الهلالي، ج ۲، ص ۸۷۷.

ضمن احتجاج به مسأله امامت، به ماجرای شب وفات حضرت رسول اکرم ﷺ اشاره کرده و محتوای وصیتنامه را منطبق با خطبه غدیر و روایت سلیم بن قیس اعلام می‌فرماید:

«ای طلحه! آیا شهادت نمی‌دهی هنگامی که رسول خدا ﷺ کتفی از ما خواست تا چیزی در آن بنویسد که امت اسلام پس از آن گمراه نگردیده و به اخلاف نیافتند؟ و در این هنگام آنکه همراه تو بود گفت: همانا رسول خدا ﷺ هزیم می‌گوید، سپس رسول خدا غضبناک شد و آن را وانهاد؟ طلحه عرض کرد: بله من شهادت می‌دهم. علی ؑ فرمود: پس از آنکه شما خارج شدید پیامبر ﷺ مرا از آنچه می‌خواست بنویسد با خبر ساخت و حاضرین را بر آن شاهد گرفت و همانا جبرائیل ؑ او را خبر داده بود به اینکه خداوند می‌داند امت تو به زودی به اختلاف افتاده و فرقه فرقه می‌شوند. سپس دوباره صحیفه‌ای خواست و بر من آنچه که می‌خواست بنویسد را املاء کرده و سه مرد حاضر یعنی سلمان و اباذر و مقدار را بر آن شاهد گرفت و اسامی هر آنکه از ائمه هدایت‌گراست را نامید. همانانی که خداوند مؤمنین را به طاعت آنان تا روز قیامت امر کرده است. پس مرا اولین آنها نامید سپس این فرزندم حسن و سپس این فرزندم حسین و سپس نه تن از فرزندان این فرزندم حسین را نامید...»^۱

۱. و یا ستاده عن عبد الرزاق قال حَدَّثَنَا مَعْمَرُ بْنُ زَائِدٍ عَنْ أَبِي عِيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ إِنَّ عَلِيًّا ؑ قَالَ لَطَلْحَةَ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ عِنْدَ ذِكْرِ تَفَاخُرِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ بِمَنَاتِهِمْ وَقَضَائِهِمْ بِأَنَّ عَلِيًّا ؑ أَلَيْسَ قَدْ شَهِدْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حِينَ دَعَانَا بِالْكِتَابِ لِيَكْتُبَ فِيهَا مَا لَا تَضِلُّ الْأُمَّةُ بَعْدَهُ وَلَا تَخْتَلِفُ فَقَالَ صَاحِبُكَ مَا قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ يَهْجُرُ فَعَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَتَرَكَهَا قَالَ بَلَى قَدْ شَهِدْتُهُ قَالَ فَإِنَّكُمْ لَمَّا خَرَجْتُمْ أَحْبَبْتَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالَّذِي أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِيهَا وَيُشْهِدَ عَلَيْهِ الْعَامَّةَ وَإِنَّ جِبْرِئِيلَ أَحْبَبَنِي بِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ عَلِمَ أَنَّ الْأُمَّةَ سَتَخْتَلِفُ وَتَفْتَرِي ثُمَّ دَعَا بِصَحِيفَةٍ فَأَمَلَى عَلَيَّ مَا أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِي الْكِتَابِ وَأَشْهَدُ عَلَى ذَلِكَ ثَلَاثَةَ رَهْطٍ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ وَأَبَا ذَرَّوَالْجُهْدَادِ وَسَمِيَّ مَن يَكُونُ مِنْ أَيْمَةِ

■ علامت و ودیعه چهارم

وصیت ظاهره به مردم؛ پیامبر اکرم ﷺ جهت معرفی مصداق جانشین بلافصل خود، بایستی وصی خود را شخصا و به صورت آشکار و بدون ابهام به مردم نشان دهد. لذا سایر اوصیاء نیز به تبعیت از آن حضرت ﷺ، موظف به انجام این عمل درباره وصی بعد از خود هستند. چنانچه در روایات به لزوم این نوع وصیت اشاره شده و وصیت آشکار پیامبر ﷺ را نمونه‌ای برای سائر اوصیاء ذکر کرده‌اند:

عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَنْ يُعْرِفُ الْإِمَامَ قَالَ بِخِصَالٍ... وَ نَصْبُهُ عِلْمًا لِلنَّاسِ حَتَّى يَكُونُوا عَلَيْهِمْ حُجَّةً لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص نَصَبَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَرَفَهُ النَّاسُ بِاسْمِهِ وَ عَيْنِهِ وَ كَذَلِكَ الْأَيْمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُنْصَبُ الْأَوَّلُ الثَّانِي^۱. از امام باقر علیه السلام پرسیدم: امام با چه شناخته می‌شود؟ فرمود: به چند خصلت... و اینکه نصب او به صورت آشکار باشد تا این کار حجت بر مردم گردد. زیرا رسول خدا ﷺ علی علیه السلام را آشکارا نصب و به مردم معرفی نمود و مردم نیز با اسم و شخص او آشنا شدند. ائمه علیهم السلام نیز باید همچنین کرده و اولی دومی را نصب کند.

همچنین در روایتی دیگر آمده است:

الْهَدَى الَّذِينَ أَمَرَ الْمُؤْمِنِينَ بِطَاعَتِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَسَمَانِي أَوْلَهُمْ ثُمَّ ابْنِي هَذَا أَحْسَنُ ثُمَّ ابْنِي هَذَا حُسَيْنٌ ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْهُنَّ وَ لِدِ ابْنِي هَذَا حُسَيْنٌ كَذَلِكَ يَا أَبَا ذَرٍّ وَأَنْتَ يَا مَقْدَادُ قَالَانِ تَشْهَدُ بِذَلِكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ طَلْحَةُ وَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص يَقُولُ لِأَبِي ذَرٍّ مَا أَقَلَّتِ الْعَبْرَاءُ وَلَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ ذَا الْهَجْرِ أَصْدَقِي وَلَا أَبْتَرْتِ مِنْ أَبِي ذَرٍّ وَأَنَا أَشْهَدُ أَنَّهُمَا لَمْ يَشْهَدَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ أَصْدَقِي وَأَبْتَرْتِ مِنْهُمَا. الغيبة للنعماني، ص ۸۱ و ابن عقده كوفي، احمد بن محمد، فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، ص ۱۵۶ بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۲۷۷ و عوالم العلوم و المعارف و الأحوال - الإمام علي بن أبي طالب عليه السلام، ص ۲۱۰ و... .

۱. معانی الأخبار، ص ۱۰۱.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، بِمَ يُعْرَفُ الْإِمَامُ؟ قَالَ: بِخِصَالٍ... وَ يُنْصَبُونَ لَهُمْ حَتَّى يُعْرِفُوهُمْ^۲.
 بصیر می‌گوید از امام موسی کاظم عليه السلام سؤال کردم: امام با چه شناخته می‌شود؟ فرمود: به چند خصلت... و وظیفه ائمه عليهم السلام همچنین است که باید جانشین خود را نصب کنند تا او را به مردم بشناسانند.

علاوه بر آن، درباره شاخص بودن وصیت ظاهره در شناخت اوصیاء عليهم السلام آمده است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ:... «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْحُجَّةِ لَمْ تَجْتَمِعْ فِي أَحَدٍ إِلَّا كَانَ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ أَنْ يَكُونَ أَوْلَى النَّاسِ بِمَنْ كَانَ قَبْلَهُ وَ يَكُونَ عِنْدَهُ السِّلَاحُ وَ يَكُونَ صَاحِبَ الْوَصِيَّةِ الظَّاهِرَةِ»^۳. امام صادق عليه السلام فرمود: سه چیز از شاخصه‌های حجت است که در دیگری جمع نمی‌شود مگر آنکه او صاحب این امر باشد. اینکه نزدیک‌ترین مردم نسبت به امام قبل از خود باشد، دارای سلاح خدا ﷻ باشد و همچنین صاحب وصیت ظاهره و آشکار باشد.

بنابراین، هرکدام از اوصیاء عليهم السلام قبل از شهادت؛ موظف به وصیت به وصی پس از خود می‌باشد که با مراجعه به آیات و روایات می‌توان لزوم این امر را دریافت نمود. چنانچه آمده است:

عَنْ الصَّادِقِ عليه السلام تَفْسِيرُ قَوْلِهِ تَعَالَى: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى

۱. «ابوالحسن» اگر به صورت مطلق یا با قید الاوّل ویا الماضی باشد، کنیه امام موسی کاظم عليه السلام خواهد بود و اگر مقید به الرضا ویا الثانی باشد، مقصود امام رضا عليه السلام است، و اگر مقید به الثالث باشد، مراد از آن، امام هادی عليه السلام خواهد بود.

۲. دلائل الإمامة، ص ۳۳۷.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۰.

أهلها: «یعنی بیوصی الامام إلى امام عند وفاته». ۱ امام صادق علیه السلام در تفسیر سخن خداوند متعال فرمود: اَنَّ الله يأمرکم أن تؤدّوا الأمانات إلى أهلها؛ یعنی اینکه امام به هنگام وفاتش به امام دیگر وصیت کند. جهت روشن شدن بحث، به چند نمونه از روایاتی که اوصیاء پس از خود را با وصیت ظاهره و آشکار، برای مردم معرفی کرده‌اند اشاره می‌گردد:

روایت اول

عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي قَدْ كَبَّرَ سَيِّئِي خُذْ بِيَدِي مِنَ النَّارِ قَالَ فَأَشَارَ إِلَى ابْنِهِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي^۲. داود رقی می‌گوید: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم؛ فدایت شوم، سن من رو به پیری رفته است، دستم را بگیر و از آتش نجاتم بده. امام علیه السلام به فرزندش علی علیه السلام اشاره کرده و فرمود: این بعد از من صاحب شما است.

روایت دوم

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ قَالَ الْمَخْزُومِيُّ وَكَانَتْ أُمُّهُ مِنْ وُلْدِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: بَعَثَ إِلَيْنَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَمَعَنَا ثُمَّ قَالَ لَنَا أَتَدْرُونَ لِمَ دَعَوْتُكُمْ فَقُلْنَا لَا فَقَالَ اشْهَدُوا أَنَّ ابْنِي هَذَا وَصِيَّي وَالْقَيْمُ بِأَمْرِي وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي^۳. مخزومی می‌گوید: امام موسی کاظم علیه السلام به نزد ما فرستاد و همه ما را جمع کرد. سپس فرمود: آیا می‌دانید که چرا شما را جمع کرده‌ام؟ عرض کردیم خیر. فرمود: شاهد باشید که این فرزندم؛ وصی و قیام کننده به امر من و خلیفه بعد از من است.

۱. اثبات الهداء، ج ۱، ص ۱۴۳.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۱۲.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۱۲.

روایت سوم

عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: دَعَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَوْمًا وَتَحْنُ عِنْدَهُ فَقَالَ لَنَا عَلَيْكُمْ بِهَذَا فَهُوَ وَاللَّهِ صَاحِبُكُمْ بَعْدِي. سليمان بن خالد می گوید: روزی امام صادق عليه السلام فرزندش موسی کاظم عليه السلام را فراخواند در حالیکه ما در محضر ایشان بودیم. پس به ما فرمود: بر شما باد پیروی از این. پس به خدا قسم که او صاحب شما بعد از من است.

روایت چهارم

عَنْ عَمْرِو الْأَهْوَازِيِّ قَالَ: أَرَانِي أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنَهُ وَقَالَ هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي. عمرو اهوازی می گوید: امام حسن عسگری عليه السلام فرزندش (حجت بن الحسن عليه السلام) را به ما نشان داد و فرمود: این صاحب شما بعد از من است.

روایت پنجم

عَنْ أَبِي سُلَيْمَانَ دَادٍ [دَاوُدَ] بْنِ عَسَانَ الْبَحْرَانِيِّ قَالَ قَرَأْتُ عَلَى أَبِي سَهْلِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَلِيِّ التَّوَيْجِيِّ قَالَ: فَقَالَ لَهُ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام «أَبَشْرِيَا بُنَيَّ فَإِنَّتُ صَاحِبُ الزَّمَانِ وَأَنْتَ الْمَهْدِيُّ وَأَنْتَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى أَرْضِهِ وَأَنْتَ وَلَدِي وَوَصِيِّي... وَأَنْتَ خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ الْأَيَّمَّةِ الظَّاهِرِينَ». ابی سهل اسماعیل بن علی نوبختی می گوید: امام حسن عسگری عليه السلام را دیدم که خطاب به فرزند گرامی اش فرمود: بشارت باد بر تو ای فرزندم! تو صاحب الزمان و مهدی هستی. تو حجت خدا بر زمین و فرزند و وصی من هستی. و تو پایان بخش اوصیاء و ائمه طاهرین هستی.

۱. همان، ص ۳۱۰.

۲. همان، ص ۳۲۸.

۳. الغيبة للطوسی، ص ۲۷۳.

نتیجه اینکه وصیت ظاهره صرفاً با تعیین مصداق توسط امام قبلی محقق می‌گردد و چنانچه احمد بصری بخواهد خودش را وصی رسول گرامی اسلام ﷺ معرفی کند، بایستی نص صریح و تعیین کننده‌ای از جانب امام قبلی ارائه دهد تا حقانیت او را به عنوان وصی بپذیریم. البته این مساله بستگی به پذیرش پیش فرضی باطل با عنوان سیزده وصی یا بیشتر دارد.

نصب در رؤیا

احمد بصری به جهت فرار از آوردن وصیت ظاهره، متمسک به سخنی شده است که مورد بررسی اجمالی قرار می‌گیرد. وی در کتاب عقائد الاسلام گفته است: «یکی از اقسام نص، نص مباشر است که توسط وحی از جانب خداوند انجام می‌شود. طریق این وحی در اختیار تمامی مردم قرار گرفته است و آن همان رؤیا است که همه مردم می‌توانند بشنوند. پس رؤیا جزو نصوص الهی است که با تواتر رؤیاها ثابت می‌شود».^۱

در پاسخ گفته می‌شود:

اولاً با توجه به اینکه ورود شیطان در عالم رؤیا برای همگان، حتی برای خود احمد بصری^۲ نیز پذیرفته شده است، لذا نمی‌توان به تواتر رؤیاها درباره مسأله خاصی اعتماد کرد، چرا که ممکن است همه یا بیش از نصف رؤیاهای اشخاص با دخالت شیطان شبیه سازی شده باشد.^۳

ثانیاً در تاریخ مشاهده شده است که همین تواتر رؤیا درباره اشخاصی محقق

۱. عقائد الاسلام، احمد الحسن، ص ۶۸ و ۶۹.

۲. الجواب المنیر، احمد الحسن، ج ۱، ص ۳۲۱.

۳. پرسش‌ها و پاسخ‌ها، علی محمدی هوشیار، ص ۴۰-۴۵.

شده که در زمره پیروان وهابیت بوده است. به عنوان نمونه؛ ناصرالحزیمی^۱ می‌گوید: «من از محمد بن عبدالله القحطانی پرسیدم: آیا تو یقین داری که همان مهدی هستی؟ در پاسخ گفت: اوایل یقین نداشتم تا اینکه برخی از دوستان در مسجد «رویل» این مسأله را درباره من مطرح کردند و گهگاه آن را به زبان می‌آوردند. من اوایل آن را شوخی حساب می‌کردم تا اینکه شمار خواب‌هایی که در آن من را مهدی می‌دیدند زیاد شد و کم‌کم دانستم که مهدی هستم».^۲ حتی جهیمان در یکی از سخنرانی‌های خود در دفاع از مهدویت محمد بن عبدالله القحطانی گفت: «به شما بشارت می‌دهم که بارها خواب‌هایی درباره خروج مهدی دیده شده است، حتی کسانی که این خواب‌ها را دیده‌اند، بیشتر این مهدی (القحطانی) را نمی‌شناختند و به محض دیدن وی، او را تأیید کردند و گفتند که همین شخص را در خواب دیده‌اند».^۳

ثالثاً اقتضای معرفی حجت الهی، معرفی آشکار است چرا که خداوند متعال فرمود: «قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ».^۴ بگو برای خدا دلیل رسا [و قاطع] است [بطوری که بهانه‌ای برای هیچکس باقی نمی‌گذارد] اگر او بخواهد همه شما را [از طریق اجبار] هدایت می‌کند. لذا هیچگاه خداوند در معرفی حجت

۱. ناصرالحزیمی یکی از طرفداران سابق جهیمان که به صورت مستقیم در این گروه حضور داشت، خاطرات خود را در نشریات و روزنامه‌های سعودی منتشر کرد و پرده از بسیاری از مسائل مهم در این میان برداشت. او بین سال‌های ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۸ در این گروه حضور داشت؛ اما یک سال پیش از واقعه مکه از این گروه جدا شد. او توسط پلیس دستگیر شد و هشت سال به زندان افتاد. سپس از رهایی از زندان، از تمام افکار بنیادگرایانه سابق خود دست کشید و به عنوان فعال رسانه‌ای در روزنامه مهم الرياض مشغول به فعالیت شد.

۲. قصة وفکر المحتلین للمسجد الحرام، ص ۳۴۱ و حسین سامی، شیرعلی، مهدی السلفية، ص ۱۰.

۳. دکان‌های کاغذی، علی محمدی هوشیار، ص ۷۷.

۴. انعام، ۱۴۹.

خود به اسباب باطنی و مشتبه متمسک نمی‌شود و حجت خود را آشکارا نصب می‌نماید.

بنابراین، رؤیا شأنیست نصب و معرفی خلیفه الهی را نداشته و تواتر رؤیا نیز نمی‌تواند دلیلی بر حقانیت فردی به عنوان امام و جانشین پیامبر ﷺ بوده باشد. البته باید تذکر داد که وصیت ظاهره درباره امام مهدی عجل الله تعالی فرجه پیش از وفات امام یازدهم انجام شده و باری دیگر برای شناخت مردم در عصر ظهور، توسط صیحه آسمانی که به اسم و امر امام عجل الله تعالی فرجه تصریح می‌شود، خواهد بود. اما اگر احمد بصری ادعای فرزندی حضرت را دارد، باید توسط وصیت ظاهره توسط امام دوازدهم به مردم معرفی گردد.

■ علامت و ودیعه پنجم

قرابت مشهوره؛ وصی و امام باید با رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله دارای خویشاوندی و قرابت مشهوری باشد که هیچ فردی نسبت به آن شک یا شبهه‌ای نداشته باشد. چنانچه در روایات آمده است:

الْفَضْلُ بْنُ شاذَانَ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ سَمِعْتُ عَنِ الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عجل الله تعالی فرجه ... فَإِنْ قَالَ فَلَيْمَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْإِمَامُ مِنْ غَيْرِ جِنْسِ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله قِيلَ لِعَلِّلْ مِنْهَا أَنَّهُ لَمَّا كَانَ الْإِمَامُ مُفْتَرَضَ الطَّاعَةِ لَمْ يَكُنْ بُدٌّ مِنْ دَلَالَةٍ تَدُلُّ عَلَيْهِ وَ يَتَمَيَّزُ بِهَا مِنْ غَيْرِهِ وَ هِيَ الْقُرَابَةُ الْمَشْهُورَةُ وَ الْوَصِيَّةُ الظَّاهِرَةُ لِيُعْرَفَ مِنْ غَيْرِهِ^۱. فضل بن شاذان می‌گوید از امام رضا عجل الله تعالی فرجه شنیدم: اگر گفته شود که چرا نباید امام از غیر جنس (نسل) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد چه باید

۱. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۵۸.

گفت؟ گفته می‌شود به خاطر چند دلیل: یکی از آنها این است که اگر امام مفترض الطاعة باشد، چاره‌ای ندارد که برای خود دلیلی داشته باشد تا او را از دیگران متمایز کرده و بر امامتش دلالت کند. آن دلایل می‌تواند خویشاوندی مشهور و وصیت ظاهره باشد تا از دیگری باز شناخته شود. همچنین در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که این قرابت به قدری مشهوره و آشکار است که امر را بر دیگران مشتبه نخواهد ساخت:

«... وَ الْقَائِمُ يَا جَابِرُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ يَصْلِحُ اللَّهُ لَهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ فَمَا أَشْكَلَ عَلَى النَّاسِ مِنْ ذَلِكَ يَا جَابِرُ فَلَا يُشْكَلْنَ عَلَيْهِمْ وَلَا ذَنْهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ...»^۱. ای جابر! قائم علیه السلام مردی از فرزندان امام حسین علیه السلام است که خداوند امر قیام او را در یک شب سامان خواهد داد و مردم درباره آن به شبهه نخواهند افتاد. ای جابر! پس برای مردم اشکال نخواهد شد که او از نسل پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

بر این اساس با توجه به اینکه احمد بصری برای قرابت و سیادت ادعایی خود با رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شهرتی نداشته و حتی خانواده و اجداد او نیز هیچگاه خود را از سادات ندانسته‌اند، لذا این فرد نمی‌تواند به عنوان وصی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده و ادعای وصایت نماید.

نتیجه اینکه؛ احمد بصری برای اثبات وصایت خود، نیاز به پنج نوع علامت ودیعه از جانب رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دارد تا بتواند در گام اول وصایت خود را به اثبات برساند که عبارتند از:

- عهد رسول الله،

۱. الغيبة للنعمانی، ص ۲۷۹.

- برخورداری از لوازم رسول خدا ﷺ،
- وصیتنامه،
- وصیت ظاهره،
- قرابت مشهوره.

پرسش‌های درس

۱. سومین نشانه و ودیعه رسول خدا ﷺ چیست؟
۲. با وجود حدیث غدیر، دیگر چه نیازی به کتابت وصیت بود؟
۳. چکیده حدیث وصیت در کتاب سلیم بن قیس هلالی را بنویسید.
۴. چهارمین نشانه و ودیعه رسول خدا ﷺ چیست؟
۵. پنجمین نشانه و ودیعه رسول خدا ﷺ چیست؟

درس ششم

علائم و ودایع خداوند متعال

نوع دوم از علائم و ودایعی که مدعی وصایت باید از آن برخوردار باشد، علائمی است که از جانب خداوند متعال در اختیار وصی قرار داده می‌شود تا به وسیله آن، صدق گفتار صادق از کذب گفتار کاذب بازشناخته شود.

اوصیاء پیامبر ﷺ علاوه بر برخورداری از علائم و ودایع رسول خدا ﷺ، باید از علائم و ودایع خداوند متعال نیز برخوردار باشند. این علائم در خصوص تمامی اوصیاء پیامبر ﷺ مشترک بوده و تمامی آنان از یک قانون تبعیت می‌کنند. البته ممکن است که در برخی موارد میزان استفاده ایشان از برخی ودایع و علائم، به اقتضای زمان دارای شدت و ضعف بوده باشد. این علائم به دو دسته تقسیم می‌گردد که عبارتند از:

■ ۱. علائم و ودایع شخصیتی

بر اساس روایات معصومین علیهم‌السلام، برخی از علائم، ناظر بر شخصیت اوصیاء علیهم‌السلام بوده و شناخت ایشان از طریق شاخصه‌های موجود محقق می‌گردد که عبارتند از:

تکلم به تمامی زبان ها و لهجه ها

مهمترین شاخصه اوصیاء رسول خدا ﷺ، توانایی بر صحبت کردن به تمامی زبان های دنیا و گویش های محلی است. چنانچه در روایات به دو عبارت «لسان و لغة» تأکید شده که به معنای گویش محلی و زبان می باشند.

عَنْ أَبِي الْجَزُودِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْبَاقِرَ ع بِمَ يُعْرَفُ الْإِمَامُ قَالَ «بِخِصَالٍ... وَيُكَلِّمُ النَّاسَ بِكُلِّ لِسَانٍ وَ لُغَةٍ». ^۱ از امام باقر ع پرسیدم، با چه چیزی امام شناخته می شود؟ فرمود به چند خصلت... اینکه با مردم به تمامی لهجه ها و زبان ها صحبت کند.

به عنوان مثال امام ع باید بتواند به زبان آذری با ۷۳ گویش محلی آن در دنیا صحبت کند، بطوری که هر کدام از صاحبان لهجه با شنیدن صدای امام ع، تصور کند که با هم زبان و هم لهجه خودش صحبت می کند. لذا زمانی که ابی بصیر دلیلی بر قدرت تکلم امام ع به زبان های مختلف را درخواست می کند، حضرت کاظم ع نیز صحبت کردن به زبان فارسی و به لهجه خراسانی با مرد خراسانی را دلیل بر گفتارش قلمداد می کند.

أبو بصیر می گوید: به أبو الحسن ع گفتم: قربانت شوم، امام با چه دلیل شناخته می شود؟ در جواب فرمود: «به چند خصلت... با مردم جهان به هر زبانی می تواند سخن کند. سپس فرمود: ای ابا محمد! من پیش از اینکه تو از جای خود برخیزی، یک نشانه ای به تو می نمایم. دیری نگذشت که مردی از اهل خراسان وارد مجلس ما شد و آن خراسانی به زبان عربی با آن حضرت سخن گفت ولی أبو الحسن ع به فارسی جوابش را داد، آن خراسانی گفت: قربانت

۱. معانی الأخبار، ص ۱۰۱ و إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۵، ص ۳۴۵.

شوم، به خدا مانع من از اینکه به زبان فارسی با شما سخن گویم این بود که شما زبان فارسی را ندانید. فرمود: سبحان الله! اگر من نتوانم جواب تو را اینگونه بگویم، چه فضیلتی بر تو دارم؟^۱.

توان ارتباط با تمامی موجودات

یکی دیگر از علائم شخصیتی اوصیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، ارتباط با تمامی موجودات و از جمله قدرت سخن گفتن با آنان و همچنین کرنش حیوانات اهلی است.

عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأبي الحسنِ عليه السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ بِمَ يُعْرَفُ الْإِمَامُ قَالَ... ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ. إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ كَلَامُ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ، وَلَا طَيْرٍ، وَلَا بَهِيمَةٍ، وَلَا شَيْءٍ فِيهِ رُوحٌ، بِهِدَا يُعْرَفُ الْإِمَامُ، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ هَذِهِ الْخِصَالُ، فَلَيْسَ بِإِمَامٍ.^۲ سپس امام کاظم عليه السلام به من فرمود: ای ابا محمد! به راستی سخن هیچ کس بر امام نهران نیست، نه گفتار پرنده و جانداران و نه هیچ زنده‌ای که روح دارد، هر که این خصال را ندارد امام نیست.

علاوه بر این دو مورد، علائم شخصیتی متعددی برای شناخت اوصیاء عليه السلام

شمارش شده است که در این مجال مورد بررسی قرار نمی‌گیرد.^۳

۱. أَحْمَدُ بْنُ مَهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأبي الحسنِ ع جُعِلْتُ فِدَاكَ بِمَ يُعْرَفُ الْإِمَامُ قَالَ قَالَ بِخِصَالٍ أَمَّا أَوْلَاهَا فَإِنَّهُ بَشَرٌ ۖ قَدْ تَقَدَّمَ مِنْ أَبِيهِ فِيهِ بِإِسَارَةٍ إِلَيْهِ لِيَتَكُونَ عَلَيْهِمْ حُجَّةٌ وَيُسْأَلَ فِيهِمْ جِبَابٌ وَإِنْ سَكَتَ عَنْهُ ابْتَدَأَ وَيُخْبِرُ بِمَا فِي عَدْرِ وَيَكَلِّمُ النَّاسَ بِكُلِّ لِسَانٍ ثُمَّ قَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أُعْطِيكَ عَلَامَةً قَبْلَ أَنْ تَقُومَ فَلَمْ أَلْبَثْ أَنْ دَخَلَ عَلَيْنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ فَكَلَّمَهُ الْخُرَاسَانِيُّ بِالْعَرَبِيَّةِ فَأَجَابَهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام بِالْفَارِسِيَّةِ فَقَالَ لَهُ الْخُرَاسَانِيُّ وَاللَّهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا مَعْنَى أَنْ أَكَلِمَكَ بِالْخُرَاسَانِيَّةِ غَيْرَ أَنْ تَلْنَنُ أَتَكَ لَا تُخِيسِنَهَا فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ إِذَا كُنْتُ لَا أَحْسِنُ أَجِيبُكَ فَمَا فَطَلِي عَلَيْكَ. الكافي، ج ۱، ص ۲۸۵ و دلائل الإمامة، ص ۳۲۷.

۲. الكافي، ج ۱، ص ۲۸۵ و دلائل الإمامة، ص ۳۲۷.

۳. معاني الأخبار، ص ۱۰۲ و الخصال، ج ۲، ص ۵۲۸ و الكافي، ج ۱، ص ۳۸۸.

نکته قابل توجه اینکه؛ احمد بصری با استناد نادرست به آیه ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ﴾^۱ سعی در پایین آوردن سطح قدرت‌های الهی اوصیاء علیهم‌السلام دارد،^۲ تا از این رهگذر بتواند آنان را در سطح انسان‌های عادی جلوه داده و خود را در مرتبه حضرات معصومین علیهم‌السلام قرار دهد. این در حالی است که اولاً مراد این آیه، خلع قدرت‌های الهی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نبوده بلکه آیه مذکور در مقام پاسخ به آیه قبل است که می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ مِّنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَأَعْمَلْ إِنَّا عَامِلُونَ﴾.^۳ لذا گویا خداوند در آیه بعد فرمود: ای پیامبر به ایشان بگو من بشری مانند شما هستم و جنس دیگری مخالف جنس شما ندارم، تا بین من و شما حایل و حجابی باشد و یا سخنم به گوش شما نرسد و یا کلامم به دلهای شما وارد نشود. تنها تفاوت من با شما این است که به من وحی می‌شود.^۴

بنابراین، خداوند متعال در آیه، هم جنس بودن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و انسان بودن ایشان را به کفار گوشزد کرده و از این طریق پاسخ آنان در آیه قبل را داده است که در آن مدعی شده بودند که حرف پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را نمی‌فهمند! و این مرتبه از سخن منافاتی با سایر مقامات و قدرت‌های الهی آن حضرت ندارد.

ثانیاً در آیات متعددی از قرآن کریم، به قدرت‌های فوق بشری حجج الهی اشاره شده است که تمامی آنان مؤید آن است که اوصیاء علیهم‌السلام نیز به طریق اولی توان انجام امور خارق العاده و غیر عادی را دارند. به عنوان نمونه؛ داستان

۱. بگو من بشری چون شما هستم، جز اینکه به من وحی می‌شود. همانا خدای شما خدایی یگانه است. فصلت، ۶.

۲. عقائد الاسلام، ص ۲۸۰.

۳. می‌گویند دلهای ما از پذیرفتن آنچه ما را به سویش می‌خوانید در غلافهایی روی هم است و در گوشه‌ایمان سنگینی است و بین ما و توحجابی است تو کار خود کن که ما نیز کار خود خواهیم کرد. فصلت، ۵.

۴. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷، ص ۳۶۱.

حضرت سلیمان در سوره نمل که سخنان مورچه و هدهد را متوجه می‌شود و با آنان سخن می‌گوید.^۱

ثالثاً اگر احمد بصری در صدد آن است تا تمامی قدرت‌ها و علائم و ودایع الهی را از اوصیاء خلع کند، با این حساب چه پاسخی برای طول عمر غیر عادی امام دوازدهم علیه السلام دارد؟ درحالی که میانگین عمر انسان‌ها بسیار کمتر از این مقدار بوده و چنین چیزی خارج از فهم و درک بشری است.

بنابراین، ائمه و اوصیاء علیهم السلام، به جهت روشن شدن وجه تمایزشان با سایر انسان‌ها، دارای قدرت‌ها و ودایع ویژه‌ای هستند و این مطلب مورد تأیید قرآن کریم و روایات متواتر معصومین علیهم السلام می‌باشد.

۲. علائم و ودایع برون شخصیتی

برخی از علائم و ودایع الهی که در اختیار اوصیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار گرفته است به صورت عارضی و برون شخصیتی می‌باشند که به عنوان مهمترین شاخصه معرفت حجت در بُعد علائم و ودایع خداوندی به حساب می‌آیند و عبارتند از:

۱. علم

یکی از شاخصه‌های معرفت حجت علیه السلام، همان علمی است که از جانب خداوند به خاندان نبوت علیهم السلام عطا گردیده و اوصیاء پیامبر صلی الله علیه و آله یکی پس از دیگری حامل و وارث آن علم می‌باشند. این علم دارای شاخصه‌هایی است که

۱. نمل، ۱۸-۲۴.

به واسطه آن، علم امام از علم غیر امام تشخیص داده می‌شود. در تعبیر روایات معصومین علیهم‌السلام به سه شاخصه از علم امام اشاره شده است:

و قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمَرِيُّ رحمته‌الله: كَتَبْتُ إِلَيْهِ أَسْأَلُهُ عَمَّا عِنْدَكَ مِنَ الْعُلُومِ، فَوَقَّعَ عليه‌السلام: «عِلْمُنَا عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجِهٍ: مَاضٍ، وَ غَائِبٍ، وَ حَادِثٍ؛ أَمَّا الْمَاضِي فَتَفْسِيرٌ وَ أَمَّا الْغَائِبُ فَمَوْقُوفٌ، وَ أَمَّا الْحَادِثُ فَقَدْ فُفَّ فِي الْقُلُوبِ، وَ نَقَرٌ فِي الْأَسْمَاعِ، وَ هُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنَا، وَ لَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِيِّنَا صلوات‌الله‌عليه‌وآله». ^۱ علم ما اهل بیت علیهم‌السلام بر سه نوع است: علم به گذشته و آینده و حادث. علم گذشته، تفسیر است و علم آینده، موقوف است و علم حادث، انداختن در قلوب، و زمزمه در گوش هاست. این بخش، بهترین علم ماست و بعد از پیامبر ما، رسول دیگری نخواهد بود.

همچنین در روایتی از امام موسی کاظم علیه‌السلام آمده است:

مَبْلَغُ عِلْمِنَا عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجِهٍ مَاضِي وَ غَائِبٍ وَ حَادِثٍ فَأَمَّا الْمَاضِي فَمَفْسَرٌ وَ أَمَّا الْغَائِبُ فَمَرْبُورٌ وَ أَمَّا الْحَادِثُ فَقَدْ فُفَّ فِي الْقُلُوبِ وَ نَقَرٌ فِي الْأَسْمَاعِ وَ هُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنَا وَ لَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِيِّنَا». ^۲ دانش ما از سه جهت است، گذشته، آینده و آنچه پدیدار می‌شود، اما علم راجع به گذشته برای ما تفسیر شده و اما علم راجع به آینده نوشته شده و اما آنچه مربوط به حال است گاهی ابهام در قلب و گاهی صدایی است در گوش، و این برترین نوع دانش ما است و در عین حال بعد از پیغمبر ما پیغمبری نیست.

مرحوم مجلسی رحمته‌الله در تفسیر این سه نوع علم می‌فرماید:

۱. دلائل الإمامه، ص ۵۲۴، ح ۴۹۵ و مدینه المعاجز، ج ۸، ص ۱۰۵، ح ۲۷۲۰ و مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، الخاتمة ج ۸، ص ۲۳۳.
 ۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۶۴.

درس ششم: علائم و ودایع خداوند متعال

علم «ماضی» یعنی علمی که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام تفسیر کرده‌اند که شامل علومى از وقایع گذشته درباره انبیاء و ائمه‌های پیشین، و حوادثی که برای آنان اتفاق افتاده و خبر از شروع امور و عوالم است. مراد از علم «غابر»، علومى است که به امور آینده تعلق می‌گیرد. لذا مراد از غابر، خبرهای حتمی است که مربوط به آینده جهان بوده و مختص به اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام است. بدین سبب ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام از آن به «موقوف» به معنای؛ مخصوص تعبیر کرده‌اند.

مراد از علم «حادث»، علمی است، که با تجدد احوال موجودات، تجدد پیدا کرده و تفصیل مجملات است. توضیح اینکه این علم با دو روش بدون واسطه، یعنی "قذف فی القلوب" و روش با واسطه، یعنی؛ "نقر فی الاسماع" به ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام الهام می‌شود. لذا از آن جا که ادعای الهام الهی، ممکن است انسان را به توهم نبوت بیندازد، حضرت عَلَيْهِمُ السَّلَام در پایان به این نکته اشاره دارد که پس از پیامبر ما، پیامبری نخواهد آمد.^۱ در روایتی دیگر از امام صادق عَلَيْهِمُ السَّلَام نیز به مضمون این سه شاخصه اشاره شده است:

عَنْ سَيْفِ التَّمَارِ قَالَ: كُنَّا مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَام جَمَاعَةً مِنَ الشَّيْعَةِ فِي الْجَجْرِ فَقَالَ... لَوْ كُنْتُ بَيْنَ مُوسَى وَ الْحَضِرِ لَأَخْبَرْتُهِمَا أَيُّ أَعْلَمَ مِنْهُمَا وَ لَأَنْبَأْتُهُمَا بِمَا لَيْسَ فِي أَيْدِيهِمَا لِأَنَّ مُوسَى وَ الْحَضِرَ عَلَيْهِمُ السَّلَام أُعْطِيَا عِلْمَ مَا كَانَ وَ لَمْ يُعْطِيَا عِلْمَ مَا يَكُونُ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ وَ قَدْ وَرَّثْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرِاثَةً.^۲ سیف تمار می‌گوید: جمعی از شیعه بودیم که در

۱. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول عَلَيْهِمُ السَّلَام، ج ۳، ص ۱۳۶.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۶۰.

حجر(کنار خانه کعبه) خدمت امام صادق علیه السلام بودیم، آن حضرت فرمود: اگر من همراه موسی و خضر بودم به آنها می‌گفتم که من از آن دو اعلم هستم و به آنها بدان چه در دست نداشتند خبر می‌دادم، زیرا به موسی و خضر علیهم السلام علم آنچه بوده داده شده بود و به آنها علم آنچه می‌باشد و آن چه خواهد بود تا قیام ساعت نداده بودند و محققاً ما از رسول خدا آن را به خوبی ارث بردیم.

بر این اساس، مدعی وصایت بایستی از این سه نوع علم برخوردار بوده و بتواند مردم را از گذشته و حال و آینده باخبر سازد. این در حالی است که افرادی همچون احمد بصری از مسائل مربوط به حال ناتوان هستند تا چه رسد به گذشته و آینده!

ضمن اینکه؛ اگر بر فرض محال، وجود مهدیین پس از امام مهدی علیه السلام را پذیرفته و احمد بصری را اولین مهدی بدانیم، باز هم چیزی برای او در خصوص علم اوصیاء علیهم السلام ثابت نخواهد شد، زیرا این علم مختص به دوازده امام معصوم از اهل بیت علیهم السلام بوده و شامل تمامی فرزندان از نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌باشد. لذا امام صادق علیه السلام فرمود:

«ای یونس! اگر علم صحیح را می‌طلبی بدان که نزد ما اهل‌البيت وجود دارد. زیرا که آن علم به عنوان میراث به ما رسیده است، و به ما شرح حکمت و فصل خطاب عطا شده است. یونس می‌گوید: من گفتم: یابن رسول الله! آیا تمام آنانکه از اهل بیت هستند آن علم را ارث برده‌اند همانطور که شما از علی و فاطمه به میراث برده‌اید؟! حضرت فرمود: آنرا به ارث نمی‌برند مگر امامان دوازده‌گانه! یونس می‌گوید: عرض کردم:

یابن رسول الله! ایشان را برای من نام ببر! حضرت فرمود: اول ایشان علی بن ابی طالب است و پس از او حسن و حسین و پس از او علی بن الحسین و پس از او محمد بن علی و پس از او من و پس از من موسی فرزندم و پس از موسی علی پسرش و پس از علی محمد و پس از محمد علی و پس از علی حسن و پس از حسن حجت؛ خداوند ما را برگزیده است و تطهیر نموده است و به ما عنایت فرموده است آنچه را که به احدی از عالمیان نداده است»^۱.

بنابراین در بیان ائمه علیهم السلام، یکی از راه‌های شناخت اوصیاء رسول الله صلی الله علیه و آله علمی است که مختص به آنان بوده و شخصی غیر از ایشان از آن برخوردار نباشد. لذا درباره مؤلفه‌های این علم فرموده‌اند:

أَنْ يُسَأَلَ فَيُجِيبَ؛ به محض اینکه از او سؤال شد جواب دهد (از گذشته و حال و آینده).

أَنْ يُسْكَتَ عَنْهُ فَيَتَّبِعِيهِ؛ اگر سؤال کننده ساکت بود، بدون شنیدن سؤال به او پاسخ دهد.

يُخَيِّرُ النَّاسَ بِمَا يَكُونُ فِي عَدِّهِ؛ مردم را از حوادث آینده باخبر سازد.^۲

۱. رَوَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونَ بْنُ مُوسَى، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْجَمْعَرِيِّ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ الْعَنْبَدِيِّ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَبِيرِ الرَّقِيِّ، عَنْ يُونُسَ بْنِ طَلْبِيانَ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام... ثُمَّ قَالَ: «يَأْتِيُونِي إِذَا أُزْتُ الْعِلْمَ الصَّحِيحَ فَمَعِدْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَإِنَّا وَرِثْنَا، وَأُوتِينَا شَرْعَ الْحِكْمَةِ وَفَضْلَ الْخُطَابِ». فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَكُلُّ مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَرِثَ مَا وَرِثَ وَوَلَدَ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ؟ فَقَالَ: «مَا وَرِثَهُ إِلَّا الْأَيْمَةُ الْاِثْنَى عَشَرَ سَلَامًا اللَّهُ عَلَيْهِمْ» قُلْتُ: سَمِعْتُمْ لِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ. قَالَ: «أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَبَعْدَهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، وَبَعْدَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، وَبَعْدَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، وَبَعْدَهُ أَنَا، وَبَعْدِي مُوسَى وَلَدِي، وَبَعْدَ مُوسَى عَلِيُّ ابْنُهُ، وَبَعْدَ عَلِيٍّ مُحَمَّدٌ، وَبَعْدَ مُحَمَّدٍ عَلِيُّ، وَبَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ، وَبَعْدَ الْحَسَنِ الْحُجَّةُ، اضْطَلَقْنَا اللَّهُ وَطَهَّرَنَا، وَأُوتِينَا مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ. مختصر البصائر، ص ۳۲۹ وإثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۲، ص ۱۸۲ والإيضاح في النص على الأئمة الإثني عشر عليهم السلام، ص ۴۶۷ وبحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۴۰۴.

۲. الكافي، ج ۱، ص ۲۸۵.

فَأَشَأْلُوهُ عَنِ تِلْكَ الْعَظَائِمِ؛^۱ از او درباره اتفاقات مهم و بزرگ سؤال کنید

و...^۲

نکته قابل توجه اینکه؛ چنانچه اتباع احمد بصری در پاسخ به این مؤلفه‌ها بگویند که کتب احمد بصری دربرگیرنده همه این مؤلفات است، گفته می‌شود: اولاً هیچ دلیل و سندی مبنی بر نوشته شدن این کتاب‌ها و پرسش و پاسخ‌ها توسط احمد بصری وجود ندارد و طبق شهادت انصار احمد بصری در شاخه‌ایات سود، تمامی این کتاب‌ها نوشته شیوخ انصار مکتب می‌باشد.

ثانیاً بر اساس تقسیم بندی علم از دیدگاه ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، محتوای کتاب‌های منسوب به احمد بصری با تقسیمات مذکور هیچ مطابقتی نداشته و حتی یک کلمه درباره گذشته (گذشته‌ای که در کتب تاریخ نباشد)، حال و آینده نیامده است.

ثالثاً محتوای کتب منسوب به احمد بصری سرشار از تناقضات، مغالطات، اقتباسات، التقاطات و نکات غیر علمی است. در حالی که اگر علم او به منبع وحی متصل بود، نباید در آن اختلافی پیدا می‌شد.

۲. معجزه

از جمله شاخصه‌های شناخت اوصیاء پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، برخوردار بودن از معجزه است، لذا در مقام تشخیص صحت ادعاء برای مردم و همچنین در مقام احتجاج با منکرین، معجزه در ردیف قانون معرفت اوصیاء عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، شمارش شده است. چنانچه در روایت آمده است:

۱. عَظَائِمُ: جمع عظيمة، عَظَائِمُ الْأُمُور: المصائب الشديدة والتَّوَابِتُ الْكَبِيرَةُ أُنْذَرَهُ بِعَظَائِمِ الْأُمُور.

۲. الغيبة للنعماني، ص ۱۷۳.

عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مَهْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَ: عَشْرُ خِصَالٍ مِنْ صِفَاتِ الْإِمَامِ... وَ يَكُونُ لَهُ الْمُعْجِزُ وَالِدَلِيلُ...^۱ امام صادق عليه السلام فرمود: برای امام ده صفت است... و برای او معجزه و دلیل است.

همچنین در خصوص فلسفه ارائه معجزه آمده است:

«الْمُعْجِزَةُ عَلَامَةٌ لِلَّهِ لَا يُعْطِيهَا إِلَّا أَنْبِيَاءُهُ وَرُسُلُهُ وَحُجَجُهُ لِيُعْرَفَ بِهِ صِدْقُ الصَّادِقِ مِنَ الْكَاذِبِ»^۲. امام صادق عليه السلام فرمود: معجزه نشانه‌ای از خداوند است که آن را جز به پیامبران و فرستادگان و حجت‌های خود نمی‌دهد، تا به وسیله آن، راستگویی (مدعیان ارتباط با خدا) از دروغگویی (مدعیان دروغین) شناخته شود.

و بر همین اساس امیرالمؤمنین علی عليه السلام در مقام احتجاج با مرد یهودی و اثبات صدق وصایتش، خود را دارای معجزه آشکار دانست و فرمود:

«إِنَّ لَنَا حُجَّةً هِيَ الْمُعْجِزَةُ الْبَاهِرَةُ ثُمَّ نَادَى جِمَالَ الْيَهُودِ يَا أَيُّهَا الْجِمَالُ أَشْهَدِي لِمُحَمَّدٍ وَ لَوْصِيهِ فَتَبَادَرَ الْجِمَالُ صَدَقْتَ صَدَقْتَ يَا وَصِيَّ مُحَمَّدٍ وَ كَذَبَ هَوْلَاءُ الْيَهُودِ فَقَالَ عَلِيُّ عليه السلام هَوْلَاءُ جُنُسٍ مِنَ الشُّهُودِ يَا ثِيَابَ الْيَهُودِ الَّتِي عَلَيْهِمْ أَشْهَدِي لِمُحَمَّدٍ وَ لَوْصِيهِ فَتَنَطَّقَتْ ثِيَابُهُمْ كُلُّهَا صَدَقْتَ صَدَقْتَ يَا عَلِيُّ نَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ حَقًّا وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ وَصِيُّهُ حَقًّا»^۳. علی عليه السلام در احتجاج با مرد یهودی فرمود: همانا حجت ما همان معجزه نمایان است. سپس شترهای مرد یهودی را مورد خطاب قرار داد و فرمود:

۱. الخصال، ج ۲، ص ۴۲۸.

۲. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۲۲ و الفصول المهمة، ج ۱، ص ۳۸۶ و اثبات الهداة، ج ۱، ص ۱۴۷ و مدينة المعاجز، ج ۱، ص ۴۲.

۳. معانی الأخبار، ص ۲۴ و إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۳، ص ۴۴۰ و بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۷.

ای شترها! به حقانیت محمد ﷺ و وصی او شهادت بده. پس شترها پیشی گرفت و گفتند: تصدیق می‌کنیم تو را، تصدیق می‌کنیم تو را ای وصی محمد ﷺ. این مرد یهودی دروغ می‌گوید. علی ﷺ فرمود: این از عالم غیب است. ای لباس مرد یهودی که برتن او هستی! به حقانیت محمد ﷺ و وصی او شهادت بده. پس لباس او به سخن در آمد و گفت: تصدیق می‌کنم تو را، تصدیق می‌کنم تو را ای علی ﷺ. شهادت می‌دهم که حقیقتا محمد ﷺ رسول خدا و تو حقیقتا وصی او هستی.

معجزه و امام مهدی ﷺ

یکی از مهم‌ترین قوانین شناخت امام مهدی ﷺ، معجزه است، لذا آن حضرت برای معرفی خود از انواع معجزات بهره جسته و از این رهگذر منکرین و مخالفین را مقهور خواهد ساخت. در روایات آمده است:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ﷺ: «مَا مِنْ مُعْجِزَةٍ مِنَ مُعْجِزَاتِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ إِلَّا وَ يَظْهَرُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِثْلَهَا فِي يَدِ قَائِمِنَا لِإِثْمَامِ الْحُجَّةِ عَلَيَّ الْأَعْدَاءِ». ' امام صادق ﷺ فرمود: هیچ معجزه‌ای از معجزات انبیاء الهی و اوصیاء پیامبر ﷺ نیست مگر اینکه خداوند همانند آن‌ها را به دست قائم ما ﷺ ظاهر می‌کند تا حجت بر دشمنان تمام شود.

بنابراین در روایات متعددی به معجزات امام مهدی ﷺ اشاره شده است به عنوان نمونه به مواردی اشاره می‌گردد:

۱. إثبات الهداة بالنبوء والمعجزات، ج ۵، ص ۳۲۸ و معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام، ج ۳، ص ۳۸۰، ح ۹۳۱.

روایت اول

«وَلَا تَزُولُوا عَنْ صَاحِبِ الْأَمْرِ فَتَذُقُوا [فَتَذْمُوا] غِبَّ أَعْمَالِكُمْ؛ أَلَا فَتَمَسَّكُوا مِنْ إِمَامِ الْهَدَى بِمُعْجِزَتِهِ، وَخُذُوا مِنْ يَهْدِيكُمْ وَ لَا يُضِلُّكُمْ». ^۱ امام علی علیه السلام فرمود: از صاحب این امر منحرف نشوید! چراکه دچار بدی رفتارتان خواهید شد. آگاه باشید! کسی که به اعجاز امام هدایتگر تمسک کند و هدایتش را دریابد، گمراه نمی‌شود.

روایت دوم

سید حسنی در مواجهه با امام دوازدهم علیه السلام عرض خواهد کرد:
«هل عندك آية أو معجزة أو علامة؟ فينظر المهدي إلى طير في الهواء فيومي إليه فيسقط في كفه فينطق بقدرة الله تعالى و يشهد له بالإمامة». ^۲
آیا دلیل یا معجزه یا نشانه‌ای داری؟ امام علیه السلام به آسمان نگاه می‌کند و به پرنده‌ای اشاره کرده و در دست ایشان می‌نشیند و به قدرت خداوند با حضرت سخن گفته و به امامت حضرت شهادت می‌دهد.

روایت سوم

سید حسنی باری دیگر عرض خواهد کرد:

«فَعِنْدَ ذَلِكَ يَقُولُ الْحَسَنِيُّ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَقْضِ مَا قَدْ رَأَيْتَهُ، وَالَّذِي أَسْأَلُكَ أَنْ تَغْرِزَ هِرَاوَةَ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي هَذَا الْحَجْرِ الصُّلْبِ، وَتَسْأَلُ اللَّهُ أَنْ يُنْبِتَهَا فِيهِ، وَ لَا يُرِيدُ بِذَلِكَ إِلَّا أَنْ يُرَى أَصْحَابَهُ فَضَلَّ الْمَهْدِيُّ علیه السلام حَتَّى يُطِيعُوهُ وَ يُبَايِعُوهُ، فَيَأْخُذُ الْمَهْدِيُّ عِ الْهِرَاوَةَ فَيَغْرِزُهَا فَتَنْبُتُ فَتَعْلُو وَ تُفْرِعُ وَ تُورِقُ حَتَّى تُظِلَّ عَشَكَرَ الْحَسَنِيِّ وَ عَشَكَرَ الْمَهْدِيِّ علیه السلام. فَيَقُولُ الْحَسَنِيُّ:

۱. المسترشد في إمامة علي بن أبي طالب عليه السلام، ص ۴۰۴.

۲. الزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۸.

اللَّهُ أَكْبَرُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَدَّ يَدَكَ حَتَّى أَبَاطِعَكَ، فَيَبَايِعُهُ الْحَسَنِيُّ وَ سَائِرُ عَسْكَرِهِ، إِلَّا أُرْبَعَةَ الْآفِ مِنْ أَصْحَابِ الْمَصَاحِفِ وَ مُسُوحِ الشَّعْرِ الْمَعْرُوفُونَ بِالزُّيْدِيَّةِ - فَإِنَّهُمْ يَقُولُونَ: مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ عَظِيمٌ. در این هنگام حسنی می گوید: ای پسر رسول خدا ﷺ! کاری انجام بده تا مشاهده شود. آنچه از شما می خواهیم این است که چوب دستی رسول خدا ﷺ را به این سنگ سخت بزیند و از خدا بخواهد که در آن چیزی برویاند. البته سید حسنی این درخواست را به این علت انجام می دهد تا یارانش فضل امام مهدی عجل الله فرجه را ببینند و از او اطاعت کرده و بیعت کنند. آنگاه مهدی عجل الله فرجه عصا را می گیرد و آنرا بر بالای سنگ سختی نصب می کند و آن عصا فوراً درخت بزرگی می شود بطوریکه بر تمام لشکریان حاضر سایه می افکند، در آنوقت سید حسنی می گوید: الله اکبر، یا بن رسول الله ﷺ دست خود را دراز کنی تا با شما بیعت کنم، پس سید حسنی، و تمام لشکریان او با آن حضرت بیعت می نمایند، مگر چهار هزار نفر که قرآن هائی در گردن دارند و عباهای پشمینه پوشیده اند و معروف به (زیدیه) می باشند، که این عده از بیعت با حضرت امتناع می ورزند، و می گویند: این کار جز یک سحر بزرگ چیز دیگری نیست.

روایت چهارم

«...وَ الْخَلْفُ مُحَمَّدٌ يُخْرُجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ عَلَى رَأْسِهِ عِمَامَةٌ بَيْضَاءُ تُظِلُّهُ مِنْ الشَّمْسِ، يُنَادِي بِلِسَانٍ فَصِيحٍ يُسْمِعُهُ الثَّقَلَيْنِ وَ الْخَافِقَيْنِ، وَ هُوَ

۱. مختصر البصائر، ص ۴۳۳-۴۵۸ و بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۷ و ریاض الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار، ج ۳، ص ۲۱۶ و الزمام الناصب فی إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج ۲، ص ۲۱۱.

الْمَهْدِيُّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا»^۱. امام صادق علیه السلام می فرماید: و فرزند امام حسن عسکری علیه السلام، م ح م د علیه السلام است که در آخر الزمان خروج می کند، بالای سرایشان ابری سفید سایه افکنده و همواره با صدایی آشکارا، بطوری که کم شنوایان نیز بشنوند ندا می دهد؛ او مهدی آن محمد صلی الله علیه و آله است که زمین را از عدل و داد پُر می کند بعد از آن که از ستم پر شده است.

روایت پنجم

«إِذَا ظَهَرَ الْقَائِمُ علیه السلام ظَهَرَ بِرَأْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ خَاتِمِ سَلِيمَانَ وَ حَجْرٍ مُوسَى وَ عَصَاهُ. ثُمَّ يَأْمُرُ مُنَادِيَهُ فَيَنَادِي أَلَا لِيَحْمِلَ رَجُلٌ مِنْكُمْ طَعَامًا وَ لَا شَرَابًا وَ لَا عَلْفًا فَيَقُولُ أَصْحَابُهُ: إِنَّهُ يَرِيدُ أَنْ يَقْتُلَنَا وَ يَقْتُلَ دَوَابَّنَا مِنَ الْجُوعِ وَ الْعَطَشِ فَيَسِيرُونَ مَعَهُ فَأَوَّلُ مَنْزِلٍ يَنْزِلُهُ يَضْرِبُ الْحَجَرَ فَيَنْبَعُ مِنْهُ طَعَامٌ وَ شَرَابٌ وَ عَلْفٌ فَيَأْكُلُونَ وَ يَشْرَبُونَ وَ دَوَابُّهُمْ حَتَّى يَنْزِلُوا النَّجْفَ بِظَهْرِ الْكُوفَةِ»^۲. امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که قائم ظهور کند، با پرچم رسول خدا و انگشتر سلیمان و سنگ و عصای موسی ظهور خواهد کرد. سپس منادی او به فرمان آن حضرت ندا می دهد: فردی از شما غذا و آب و علف با خود حمل نکند. پس یارانش می گویند: او قصد دارد ما و چهارپایان ما را بر اثر گرسنگی و تشنگی هلاک کند. پس او حرکت می کند و آنها نیز با او حرکت می کنند. پس در اولین منزلی که آن حضرت فرود می آید، آن سنگ را (به زمین) می زند، پس غذا و آب و علف از آن بیرون

۱. الأمالی (للطوسی)، ص ۲۹۲ و کشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۴۷۰.

۲. الغيبة النعمانی، ص ۲۳۸.

می‌آید و یاران و حیوانات آنان از آن می‌خورند و می‌نوشند (وضع به همین منوال است) تا به نجف پشت کوفه می‌رسند.

نتیجه کلی اینکه؛ شناخت اوصیاء پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مبتنی بر ارائه دو نوع علائم و ودایع است که برخی از جانب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عنوان نشانه اولیه و برخی دیگر از جانب خداوند متعال به عنوان نشانه ثانویه می‌باشد. هر کدام از این علائم می‌تواند به عنوان شرط لازم بوده و مجموع آنها شرط کافی برای تشخیص وصی و جانشین رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حساب می‌آیند.

پرسش‌های درس

۱. نشانه‌ها و ودایع خداوند متعال را نام ببرید.
۲. شاخصه علم ودیعه داده شده به اوصیاء چیست؟
۳. ارتباط بین تکلم به زبان‌های مختلف با اثبات وصایت چیست؟
۴. دو نمونه از معجزات امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَام را نام ببرید.
۵. معجزه ادعایی احمد بصری را تشریح کنید.

درس هفتم

بررسی حدیث
موسوم به وصیت

از جمله روایاتی که درباره ماجرای وصیت رسول خدا ﷺ گزارش شده، روایتی از کتاب غیبت طوسی رحمۃ اللہ علیہ می باشد که با مضمون خطبه غدیر و سایر روایات مربوط به ماجرای وصیت و همچنین با هیچکدام از روایات متواتر در خصوص عدد و اسامی اوصیاء علیهم السلام سازگاری نداشته و عدد اوصیاء را ۲۴ تن معرفی کرده است. این روایت؛ مستمسک احمد بصری برای اثبات وصایت برای مهدیین است. در این روایت آمده است:

خبر داد به ما جماعتی از اُبی عبد الله حسین بن علی بن سفیان بزوفری از علی بن سنان موصلی عدل از علی بن حسین از احمد بن محمد بن خلیل از جعفر بن احمد مصری از عمویش حسن بن علی از پدرش از امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام از پدرش امام زین العابدین علیه السلام از پدرش امام حسین علیه السلام از پدرش امیر المومنین علیه السلام که فرمود: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم در شبی که وفاتش در آن واقع شد، به علی علیه السلام فرمود: ای ابالحسن، کاغذ و دواتی بیاور. پس رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم وصیت خود را املاء فرمود تا این که بدین جا رسید که فرمود: یا علی! بعد از من دوازده امام می باشند و بعد از آنها دوازده مهدی هستند. پس تو یا علی اولین از دوازده امام می باشی... و تو پس از من

خلیفه من بر اتمم هستی، هر گاه وفاتت رسید، به پسر من حسن که بخشنده است و اگذار کن، هر گاه وفاتش رسید آن را به پسر من حسین شهید زکی مقتول و اگذار کند، هر گاه وفاتش رسید آن را به پسرش علی ذی الثففات (فردی که اعضای سجده او در اثر کثرت سجود پینه بسته) و اگذار کند، هر گاه وفاتش رسید آن را به پسرش محمد باقر و اگذار کند، هر گاه وفاتش رسید آن را به پسرش جعفر صادق و اگذار کند، هر گاه وفاتش رسید آن را به پسرش موسی کاظم و اگذار کند، هر گاه وفاتش رسید آن را به پسرش علی رضا و اگذار کند، هر گاه وفاتش رسید آن را به پسرش محمد تقی که ثقه است و اگذار کند، هر گاه وفاتش رسید آن را به پسرش علی ناصح و اگذار کند، هر گاه وفاتش رسید آن را به پسرش حسن فاضل و اگذار کند، هر گاه وفاتش رسید آن را به پسرش محمد مستحفظ از آل محمد علیهم السلام و اگذار نماید، پس آنها دوازده امام هستند. سپس بعد از او دوازده مهدی می باشند. هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش مهدی اول و اگذار کند، برای او سه اسم است. یک اسمش مانند اسم من، و اسم دیگرش اسم پدر من است، و آنها عبد الله و احمد هستند، و نام سوم مهدی است. و او اولین مومنان است.^۱

۱. أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ سُفْيَانَ الْبَزْزَفَرِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيِّدِ الْمَوْصِلِيِّ الْعَدْلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ الْغَلِيلِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ الْمُضَرِّيِّ عَنْ عَبْدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ ذِي الثَّفَاتِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ الْكِرْبِيِّ الشَّهِيدِ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي كَانَتْ فِيهَا وَقَاتَهُ لِعَلِيِّ عليه السلام يَا أَبَا الْحَسَنِ أَحْضِرْ صَحِيفَةً وَدَوَاةً فَأَمَلَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَصِيَّتَهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَمِنْ بَعْدِهِمْ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا فَأَنْتَ يَا عَلِيُّ أَوَّلُ الْإِثْنِ عَشَرَ إِمَامًا سَمَّاكَ اللَّهُ تَعَالَى فِي سَمَائِهِ عَلِيًّا الْمُؤْتَمِنِي وَأَمِيرًا الْمُؤْمِنِينَ وَالصِّدِّيقِ الْأَكْبَرِ وَالْفَارُوقِ الْأَعْظَمِ وَالنَّمَاوُونَ وَالْمَهْدِيِّ فَلَا تَصِحُّ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ لِأَحَدٍ غَيْرِكَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ عَلِيُّ أَهْلِ بَيْتِي حَتِيهِمْ وَ مَتِيهِمْ وَعَلِيٌّ نِسَانِي فَمَنْ تَبَيْتَهَا لِقَيْشِي غَدًا وَمَنْ طَلَمَتْهَا فَأَنَا بَرِيٌّ مِنْهَا لَمْ تَبْرِيْ وَلَمْ أَرْهَا فِي عَزْمَةِ الْغِيَاةِ وَأَنْتَ خَلِيفَتِي عَلِيُّ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي فَإِذَا حَضَرَكَ الْوَفَاةُ فَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِي الْحَسَنِ الْبَرِّ الْوَسْوَءِ فَإِذَا حَضَرْتَهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَيَّ ابْنِي

با صرف نظر از اینکه تمامی روایات موسوم به وصیت رسول خدا ﷺ، رونوشت و گزارشی ناقص از ماجرای مربوط به وصیت پیامبر اکرم ﷺ بوده و نمی‌توانند به عنوان وصیتنامه آن حضرت تلقی شوند، اما با این وجود؛ به جهت آنکه روایت فوق، مورد سوء استفاده احمد بصری قرار گرفته و خود را مصداق خارجی «احمد» مذکور در روایت می‌داند، سند و دلالت آن مورد کند و کاش قرار می‌گیرد.

■ دیدگاه علماء شیعه

اکثریت قریب به اتفاق در بین علمای شیعه همچون؛ علامه طبرسی (۵۴۸ ه.ق)، علامه علی بن عیسی الأربلی (۶۳۹ ه.ق)، علامه علی بن یونس عاملی بیاضی (۸۷۷ ه.ق)، شیخ حر عاملی (۱۱۰۴ ه.ق)، علامه مجلسی (۱۱۱۰ ه.ق)، علامه علی اکبر نهاوندی (۱۲۷۸ ه.ق)، علامه سید عبدالله شبر (۱۳۴۲ ه.ق)، در مواجهه با روایت مذکور در کتاب غیبت طوسی رحمته‌الله علیه، دلالت یا مفاد آن را مقطوع ندانسته و آن را مخالف مشهور معرفی کرده‌اند. به برخی از آراء و نظریات مورد نظر اشاره می‌گردد:

۱. علامه أبو علی فضل بن حسن طبرسی رحمته‌الله علیه گفته است: «روایات صحیح‌های

الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ الرَّكْبِيِّ الْمَشْهُورِ فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ ذِي الثَّقَيْنَاتِ عَلِيِّ فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُوسَى الْكَاطِمِ فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيِّ الرِّضَا فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ الثَّقَةِ التَّمِيمِيِّ فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيِّ النَّاصِحِ فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ الْفَاضِلِ فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ الْمُسْتَحْفَظِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ فَذَلِكَ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ مُهْتَدِيًا (فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاةُ) فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ أَوَّلِ الْمُعْتَرِبِينَ لَهُ ثَلَاثَةٌ أَسَامِيْ اِسْمُ كَاشِمِيْ وَ اِسْمُ أَبِي وَهُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَ اَحْمَدُ وَ اِلْاِسْمُ الثَّالِثُ الْمُهْتَدِيُّ هُوَ اَوَّلُ الْمُؤْمِنِيْنَ». الغيبة طوسی، ح ۱۱۱.

- در دست است که پس از دولت امام مهدی علیه السلام دولت دیگری نخواهد بود، مگر روایتی که در خصوص جانشینی فرزند ایشان است (ان شاء الله). در حالی که این روایت قطعی الصدور و الاثبات نیست.^۱
۲. علامه علی بن عیسی الأربلی رحمته الله علیه آورده است: «بعد از دولت قائم علیه السلام هیچ دولتی نیست مگر در روایتی که در خصوص حکومت فرزند آن حضرت آمده است. و حال آنکه این روایت قطعی الصدور و الاثبات نیست»^۲.
۳. علامه علی بن یونس بیاضی عاملی رحمته الله علیه گفته است: «روایت دوازده مهدی بعد از دوازده امام جزو روایات شاذه است و این روایت با تمامی روایات صحیح السنند و متواتر مشهور مخالفت دارد.^۳ زیرا طبق این روایات، بعد از دولت قائم علیه السلام دولت دیگری نخواهد بود»^۴. ایشان در ادامه آورده است: «هذه الرواية أحاديثة، توجب ظناً و مسألة الإمامة علمية». حدیث وصیت جزو اخبار واحد بوده و افاده ظنّ می‌کند در حالیکه مسأله امامت باید با احادیث قطع آور و مفید علم به اثبات برسد.
۴. علامه مجلسی رحمته الله علیه پس از ذکر چند خبر در خصوص مهدیین بعد از

۱. إعلام الوری، ج ۲، ص ۲۹۵.

۲. كشف الغمة في معرفة، ج ۲، ص ۴۶۷.

۳. به عنوان نمونه؛ امام باقر علیه السلام فرمود: همانا خدا محمد صلی الله علیه و آله را به سوی جن وانس فرستاد و پس از او ۱۲ وصی قرارداد که برخی از ایشان گذشته و برخی باقی مانده‌اند و نسبت به هر وصی، سنت و روش خاصی جاری شد (چنانچه امام حسن صلح فرمود و امام حسین جنگید و امام صادق علیه السلام نشر علم فرمود) و اوصیائی که بعد از محمد صلی الله علیه و آله می‌باشند به روش اوصیاء عیسی هستند (از لحاظ شماره یا ستم دیدن از دشمنان) و دوازده نفرند. کافی، ج ۱، ص ۵۳۲، ح ۱۰.

۴. الصراط المستقیم، ص ۱۸۶.

اُمّه اثنی عشر عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و همچنین حدیث موسوم به وصیت در کتاب شیخ طوسی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، می‌فرماید: «این خبر مخالف با مشهور است»^۱.

۵. شیخ حر عاملی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در توضیح این روایت آورده است: «واضح است که احادیث دوازده مهدی پس از دوازده امام عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، به جهت نادر و شاذ بودنشان موجب قطع و یقین نشده و با سایر روایات متواتر تعارض آشکاری داشته^۲ و بالجمله محل توقف می‌باشد»^۳.

همانطور که اشاره شد؛ بسیاری از علمای شیعه، این روایت را مخالف مشهور دانسته و آن را به عنوان خبر شاذ و نادر معرفی کرده‌اند. با این حال حکم خبر شاذ و نادر از منظر اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ حائز اهمیت است که به یک نمونه اشاره می‌گردد:

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ به عمر بن حنظله فرمودند: «حکم ما را از آنکه مورد اتفاق است دریاب و آن کدام که شاذ و نایاب بوده و در بین اصحاب مشهور نیست را ترک کن. پس آنچه مورد اتفاق و مشهور باشد شکی در آن نیست»^۴.

■ بررسی صدور روایت

احمد بصری در دفاع از قطعی الصدور بودن حدیث موسوم به وصیت گفته

است:

«در باور شیعیان، اثبات صحت سند روایت؛ به معنای قطعی بودن صدور آن

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۵۰.

۲. الإيقاظ من الرجعة فی البرهان علی الرجعة، ص ۳۶۸.

۳. الفوائد الطوسية، فائده ۳۷، ص ۱۱۵.

۴. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْخُصَيْنِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: ... فَيُؤَخَذُ بِهِ مِنْ حُكْمِنَا وَيُتْرَكُ السَّادُّ الَّذِي لَيْسَ بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أَصْحَابِكَ فَإِنَّهُ الْمُبْتَعِ عَلَيْهِ لَا رَيْبَ فِيهِ». کافی، ج ۱، ص ۶۷ و ۶۸، باب اختلاف الحدیث، ح ۱۰.

از معصوم علیه السلام نیست، بلکه نهایت چیزی که از سند روایت به دست می‌آید، گمانه‌زنی در خصوص صدور روایت است که آن هم در فقه معمول بوده و در عقاید چنین نیست. لذا مسأله صحت سند در مباحث اعتقادی اصالت ندارد و آنچه در آن شرط می‌شود، علم و یقین به محتوای روایت است که از معصوم صادر گردیده باشد. و این یقین با صحت سند حاصل نمی‌شود. بلکه یقین با دو طریق «تواتر و قرائن صحت» حاصل می‌شود. و موضوع روایت وصیت نیز اعتقادی است و باید با این دو روش مورد بررسی قرار گیرد. روایت وصیت متواتر معنوی است و با قرائن نیز تایید می‌شود. نتیجه اینکه همانا روایت وصیت قطعی الصدور از پیامبر صلی الله علیه و آله است زیرا دارای تواتر معنوی بوده و با قرائن تقویت شده است. مهم‌ترین قرائن عبارتند از: موافقت با قرآن، موافقت با سنت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او. این روایت با تایید خداوند و رسول و ائمه علیهم السلام از تایید علم رجال بی‌نیاز می‌گردد.^۱

در پاسخ به این سخن گفته می‌شود:

اولاً احمد بصری با فرار از «علم رجال» به آغوش «علم درایة» افتاده و سعی بر آن دارد تا با استفاده از اصطلاحات علم درایة، همچون؛ متواتر و قرائن صحت و...، مشکل حدیث وصیت را حل کند. این درحالی است که؛ ادله احمد بصری

۱. الثابت عند القوم إن اثبات سند روایة، مالا یعنی اثبات قطعیة صدورها بل غاية ما یفیده السند الصحیح هو ظنیة الصدور المعمول بها فی الفقه دون العقائد... إذن فمسألة صحة السند لیست أمراً جوهریاً فی العقائد لأن العقائد یشترب فیها العلم أی القطع والجزم، وهذا لا یحصل من صحة السند كما تقدم، بل یحصل القطع والجزم بطریقین رئیسین هما (التواتر) و (قرائن الصحة)... وروایة الوصیة موضوعها عقائدی كما لا یخفی، وبذلك لا بد أن نسلك الطرق التي تثبت... روایة الوصیة متواترة معنی و محفوفة بعبدة قرائن تفید... و النتيجة أن روایة الوصیة قطعیة الصدور عن النبی محمد صلی الله علیه و آله لتواتر معناها و لاحتمافها بعبدة قرائن أهمها موافقتها للقرآن الکریم و السنة المطهرة للنبی محمد و لأهل بیته الأطهار و بذلك فهي مستغنیة عن تزکیة علم الرجال بتزکیة الله و رسوله و الأئمة الأطهار علیهم السلام. الوصیة المقدسة الكتاب العاصم من الضلال، احمد الحسن، ص ۴.

برای بدعت بودن علم رجال^۱، به طریق اولی به علم درایة نیز وارد است، زیرا این علم از ابداعات علمای شیعه بوده و ظاهراً اولین کتاب تألیف شده در این باره، کتاب «الدرایة» نوشته زین الدین عاملی جُبَعی (م ۹۱۱ ه.ق) معروف به شهید ثانی رحمته الله علیه است.^۲ لذا قبل از استفاده از علم درایة برای اثبات قطعی الصدور بودن حدیث وصیت، باید این مسأله را حل کند که چرا علم رجال را به بهانه اینکه علم اهل بیت علیهم السلام نیست کنار گذاشته است اما از علم درایة که یقیناً از ابداعات علمای اسلام است استفاده می‌کند!

ثانیاً قاعده پیشنهادی احمد بصری با اخبار آحاد^۳ اعتقادی سازگاری نداشته و قرائن صحت و تواتر معنوی^۴ نیز درباره اخبار آحاد اعتقادی راهی ندارند. به عنوان نمونه: روایاتی که درباره عذاب فلان عمل در جهنم، ثواب فلان عمل در بهشت، اولین گروهی که وارد بهشت می‌شوند و... صادر شده‌اند، که اغلب آنها خبر واحد بوده و با قاعده احمد بصری قابلیت کسب یقین ندارند. لذا می‌توان در این موارد قائل به حجیت خبر واحد باشیم که در این صورت ناچار به بررسی

۱. احمد بصری علم رجال را بدعت و ساخته دست علمای شیعه دانسته و آن را علم اهل بیت علیهم السلام نمی‌داند. الوصیة المقدسة الكتاب العاصم من الضلال، ص ۷.

۲. البته برخی جمال الدین احمد بن طائوس حلی (م ۶۷۳ ه.ق) را به دلیل نگارش کتاب «حل الاشکال فی معرفة الرجال» و برخی دیگر قطب الدین راوندی (م ۵۷۳ ه.ق) نویسنده رساله «فی بیان احوال احادیث اصحابنا» را نخستین اثر شیعه در درایة الحدیث دانسته‌اند.

۳. احادیثی که روایان آن در تمامی طبقات، به حدّ تواتر رسیده باشد را خبر آحاد نامیده‌اند. خبر واحد به تنهایی مفید علم نیست، بلکه به انضمام قراین دیگری می‌توان حجّیت آن را ثابت نمود. از این رو اگر روایتی در چندین طبقه به مرز تواتر رسیده ولی در یک طبقه، به مرز تواتر رسیده باشد، واجد شرایط تواتر نبوده، خبر واحد به حساب می‌آید. علم الدرایة المقارن، دکتر سید رضا مؤدب، ص ۴۰.

۴. تواتر معنوی آن است، که یک مطلب با الفاظ گوناگون تا حدی نقل شده و موجب یقین شود که احتمال کذب در آن راه نداشته باشد؛ مانند شجاعت علی علیه السلام به نحوی که تمامی روایان، شجاعت او را نقل کرده‌اند؛ اگرچه عبارات آن‌ها مختلف است.

سندی خواهیم بود. بنابراین قاعده احمد بصری در خصوص روایات اعتقادی کلیت ندارد.

ثالثاً بررسی و اطمینان از صحت سند احادیث در تمامی ابواب و موضوعات، اعم از فقهی و اعتقادی، مسأله‌ای معقول و مقبول است. لذا با توجه به حساسیت و اهمیت روایات اعتقادی نسبت به روایات فقهی، بایستی سند این دسته از روایات با دقت بیشتری مورد بررسی قرار گرفته و از این رهگذر، راه انحراف در اعتقادات را مسدود نمود. بنابراین، بررسی سندی احادیث اعتقادی شرط لازم است، اما هرگز به عنوان شرط کافی برای تشخیص صحت روایت لحاظ نمی‌گردد.

رابعاً اصول اعتقادی در اسلام صرفاً بر اساس تواتر لفظی به دست آمده و تواتر معنوی در مقام اثبات این اصول نیست. زیرا اصل اعتقادی در صورتی محقق می‌شود که تکرار به لفظ، تا حدی باشد که بتواند آن را در ردیف ضروریات دین قرار دهد. لذا در صورتی که این تکرار به لفظ تا حدی کم باشد که برای اثبات آن به تواتر معنوی نیاز داشته باشیم، نمی‌توان آن را یک اصل اعتقادی دانست.

خامساً تواتر ادعایی احمد بصری در خصوص حدیث موسوم به وصیت قابل دفاع نیست. زیرا هیچ سندی در دست نیست که در یک روایت به تمامی محتوای حدیث مذکور اشاره کرده و یا اینکه چند روایت متفاوت با بخش‌های مختلف حدیث موسوم به وصیت مطابقت داشته باشد. لذا با این حساب تواتر معنوی آن مورد پذیرش نبوده و نهایت چیزی که می‌توان برای آن اثبات کرد، تواتر معنوی برای بخشی از حدیث است و باقی آن در حد تواتر نمی‌باشد. بنابراین محتوای حدیث موسوم به وصیت را به پنج بخش تقسیم کرده و تواتر معنوی هر کدام مورد بررسی قرار می‌گیرد:

الف. يَا عَلِيُّ إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا

تنهاترین بخش حدیث که دارای تواتر لفظی و معنوی می‌باشد، بخش آغازین حدیث است که اشاره به عدد ائمه معصومین علیهم‌السلام بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کرده است. لذا روایات متعددی در دست هستند که هر دو نوع تواتر را برای عدد ائمه علیهم‌السلام ثابت می‌کنند که به دو نمونه اشاره می‌گردد:

۱. عَنْ زُرَّيْنِ بْنِ حُبَشٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه‌السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ يَمْلِكُهُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا تَسَعَةُ مِنْ صُلْبِ الْحَسَنِ علیه‌السلام أَعْطَاهُمُ اللَّهُ عِلْمِي وَفَهْمِي». همانا این امر را پس از من؛ دوازده امام به عهده می‌گیرد، نه تن از نسل حسین علیه‌السلام که خداوند علم و فهم مرا به آنان عطا کرده است.

۲. عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْقُرَاطِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام «الْأئِمَّةُ بَعْدَ نَبِيِّنَا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اثْنَا عَشَرَ مُجَبَّأً مَفْهُومٌ مَنْ نَقَصَ مِنْهُمْ وَاحِدًا أَوْ زَادَ فِيهِمْ وَاحِدًا خَرَجَ مِنْ دِينِ اللَّهِ وَ لَمْ يَكُنْ مِنْ وِلَايَتِنَا عَلَى شَيْءٍ». ^۲ تعداد امامان بعد از نبی ما صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دوازده تن است که همگی آنان نجیب و تفهیم شده هستند، هر کس که یکی از آنان را کم و یا زیاد کند، از دین خدا خارج شده و از ولایت ما چیزی را بهره نبرده است.

ب. وَمِنْ بَعْدِهِمْ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا

مسأله مهدیین پس از امام دوازدهم علیه‌السلام، هیچگاه به عنوان اعتقاد شیعه مطرح نبوده است. البته لفظ و مضمون این عبارت با پنج روایت دیگر مطابقت

۱. کفایة الأثری فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص ۱۶۵.

۲. الإختصاص، ص ۲۳۳.

دارد که مورد بررسی قرار می‌گیرند:

۱. در کتاب الغيبة شيخ طوسی رحمته الله علیه آمده است: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «يَا أَبَا حَمْرَةَ إِنْ مِنَّا بَعْدَ الْقَائِمِ أَحَدٌ عَشَرَ مَهْدِيًّا مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام». ^۱ ای ابا حمزه! همانا از میان ما، بعد از قائم عليه السلام دوازده مهدی از فرزندان امام حسین عليه السلام خواهد بود.

این روایت از یازده مهدی پس از قائم عليه السلام سخن به میان آورده که همگی از نسل امام حسین عليه السلام بوده و دلالتی بر این ندارد که آنان از نسل امام مهدی عليه السلام بوده باشند، چنانچه مهدیین مذکور از نسل امام دوازدهم عليه السلام باشند، دلالتی بر این ندارد که آنان را از اولاد امام حسین عليه السلام معرفی فرماید و بایستی حدیث مذکور با عبارت «من ولده» ثبت می‌گردید. لذا ممکن است این مهدیین از سادات حسینی و از اولاد امام حسین عليه السلام باشند.

۲. در کتاب مختصر البصائر به نقل از نویسنده کتاب منتخب الأنوار المضيئة فی ذکر القائم الحجة ^۲ آورده است: وَ مِمَّا رَوَاهُ لِي وَ رَوَيْتُهُ عَنْ السَّيِّدِ الْجَلِيلِ الْمُؤَقِّقِ السَّعِيدِ بَهَاءِ الدِّينِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْحُسَيْنِيِّ أَسْعَدَهُ اللَّهُ بِتَقْوَاهُ وَ أَصْلَحَ أَمْرَ دُنْيَاهُ وَ أُخْرَاهُ رَوَاهُ بِطَرِيقِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَيَادِيِّ، يَرْفَعُهُ إِلَى أَحْمَدَ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام «أَنَّ مِنَّا بَعْدَ الْقَائِمِ عليه السلام اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام». ^۳ همانا

۱. غیبت طوسی، ص ۴۷۸.

۲. و ممّا جازلی روایتہ ایضاً عن أحمد بن محمد الايادي، يرفعه إلى علي بن عاقبة، عن أبيه، عن أبي عبد الله عليه السلام: إِنْ مِنَّا بَعْدَ الْقَائِمِ (عليه السلام) اثنا عشر مهدياً من ولد الحسين عليه السلام. منتخب الأنوار المضيئة في ذكر القائم الحجة (عليه السلام)، ص ۳۵۴.

۳. مختصر البصائر، ص ۱۶۵.

از میان ما، بعد از قائم علیه السلام دوازده مهدی از فرزندان امام حسین علیه السلام خواهد بود.

در این روایت نیز، مهدیین را از فرزندان امام حسین علیه السلام معرفی کرده است که توضیح آن در روایت قبلی گذشت.

۳. در کتاب الاصول الستة عشر آمده است: جَعْفَرُ، عَنْ ذَرِيحٍ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَيِّمَةِ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ ... «إِنَّ مِنَّا بَعْدَ الرَّسُولِ سَبْعَةَ أَوْصِيَاءَ أَيْمَةً مُفْتَرَضَةً طَاعَتُهُمْ، سَابِعُهُمُ الْقَائِمُ... ثُمَّ بَعْدَ الْقَائِمِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيًّا مِنْ وَدِّ الْحُسَيْنِ»^۱. همانا از میان ما بعد از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هفت وصی است که تمامی آنان امام واجب الطاعة هستند، هفتمین آنان قائم آنان است، سپس بعد از قائم علیه السلام یازده مهدی از فرزندان حسین علیه السلام خواهد بود. این روایت بدون ذکر سند در کتاب مذکور ثبت شده است. اشکال اصلی این روایت این است که به تصریح این روایت، مراد از قائم، امام کاظم علیه السلام بوده و پس از ایشان یازده مهدی از فرزندان امام کاظم علیه السلام را معرفی کرده است. لذا بر اساس باور مسلم ما این روایت اساساً برخلاف اعتقادات شیعه است. لذا احمد بصری نمی‌تواند به این روایت استناد کرده و خود را اولین مهدی بداند، چراکه در این صورت بایستی همزمان با امام رضا علیه السلام می‌آمد نه الان!

۴. در کتاب شرح الاخبار آمده است: و عن علي بن الحسين علیه السلام، أنه قال: «يَقُومُ الْقَائِمُ مِنَّا ثُمَّ يَكُونُ بَعْدَهُ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا»^۲. قائم از ما قیام می‌کند، پس از او دوازده مهدی خواهد بود.

۱. الاصول الستة عشر، ص ۲۶۸.

۲. شرح الاخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۳، ص ۴۰۰.

این روایت بدون ذکر سند، در کتاب قاضی نعمان مغربی^۱ آمده است که در آن از دوازده مهدی پس از قائم علیه السلام سخن گفته شده و در خصوص نسب آنان مطلبی ذکر نشده است.

۵. عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ يَكُونُ بَعْدَ الْقَائِمِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا فَقَالَ إِنَّمَا قَالَ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا وَلَمْ يَقُلْ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَلِكِنَّهُمْ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى مَوَالِئِنَا وَمَعْرِفَةِ حَقِّنَا.^۲ ابی بصیر می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم، ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! همانا من از پدرت شنیدم که فرمود: بعد از قائم دوازده مهدی خواهد بود. امام صادق علیه السلام فرمود: بله پدرم فرمود دوازده مهدی و نفرمود دوازده امام، ولكن آنان قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به پیروی و معرفت حق ما دعوت می‌کنند.

در این روایت از دوازده مهدی پس از دوازده امام علیه السلام سخن به میان آمده و علاوه بر آن به امام نبودن آنان تصریح شده و سخنی از نسب ایشان نیز به میان نیامده است.

قابل توجه اینکه با وجود پنج حدیث که حتی در عدد و نسب و جایگاه مهدیین با یکدیگر متفاوت هستند، چگونه می‌توان ادعای تواتر معنوی برای بخش دوم حدیث موسوم به وصیت کرد و حال آنکه در تواتر معنوی بایستی یک

۱. ابوحنیفه، نعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حنبلون تمیمی مغربی، از دانشمندان بزرگ فرقه اسماعیلیه در آغاز پیدایش آنان به شمار می‌آید. پدراواز علمای بزرگ اهل تسنن و پیرو مذهب مالکی بود روایات فراوانی را روایت کرده است. نعمان در آغاز پیرو مذهب مالکی بود ولی بعداً تغییر مذهب داده و شیعه شد، اما در سلسله فرقه اسماعیلیه در آمد و اسماعیل فرزند امام جعفر صادق علیه السلام را امام غائب دانست.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۵۸.

مطلب با الفاظ گوناگون تا حدی نقل شده و موجب یقین شود که احتمال کذب در آن راه نداشته باشد؛ مانند شجاعت علی علیه السلام که تمامی راویان، شجاعت او را با الفاظ و عبارات مختلف نقل کرده‌اند.

البته ناظم العقیلی در کتاب «الاربعون حديثاً فی المهديين و ذرية القائم» سعی بر آن دارد تا با گردآوری روایات و ادعیه مربوط به ذریه امام دوازدهم علیه السلام در کنار این چهار حدیث مهدیین، تواتر روایات مهدیین پس از قائم علیه السلام را اثبات کند، غافل از اینکه؛ اولاً با هیچکدام از روایات چهارگانه مهدیین فرزندی آنان برای امام دوازدهم علیه السلام ثابت نمی‌شود. ثانیاً روایات مربوط به ذریه حضرت هیچ ارتباطی با مهدیین ندارد و در هیچ روایتی ذریه حضرت به عنوان مهدیین معرفی نشده‌اند تا از این رهگذر بتوان به یک قدر متیقنی دست یافت. ثالثاً ادعیه و روایات مربوط به ذریه حضرت، نفیاً و اثباتاً چیزی را به عنوان فرزند داشتن حضرت در حال حاضر ثابت نمی‌کند و بر اساس آن ادعیه حکم به فرزند داشتن ایشان در حال حاضر و همچنین حکم به فرزند نداشتن آن حضرت داده نمی‌شود. البته روایاتی در دست می‌باشد که فرزند داشتن امام علیه السلام را نفی کرده‌اند، به عنوان نمونه:

مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْجَمَيْرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَلِيمَانَ بْنِ رَشِيدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْخُرَّازِيِّ قَالَ: دَخَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْرَةَ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام فَقَالَ لَهُ أَنْتَ إِمَامٌ قَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ إِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه السلام يَقُولُ لَا يَكُونُ الْإِمَامُ إِلَّا وَ لَهُ عَقِبٌ فَقَالَ أَنْسَيْتَ يَا شَيْخُ أَوْ تَنَاسَيْتَ لَيْسَ هَكَذَا قَالَ جَعْفَرُ علیه السلام إِنَّمَا قَالَ جَعْفَرُ علیه السلام لَا يَكُونُ الْإِمَامُ إِلَّا وَ لَهُ عَقِبٌ إِلَّا الْإِمَامَ الَّذِي يَخْرُجُ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام فَإِنَّهُ لَا عَقِبَ لَهُ فَقَالَ لَهُ

صَدَقْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَكَذَا سَمِعْتُ جَدَّكَ يَقُولُ^۱. علی بن ابی حمزه به محضر امام رضا علیه السلام رسید و عرض کرد: آیا شما امام هستید؟ فرمود: بله! عرض کرد: همانا من از جد تو امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هیچ امامی نیست مگر آنکه فرزندی داشته باشد. امام علیه السلام فرمود: آیا فراموش کردی شیخ یا خودت را به فراموشی زده‌ای؟! امام صادق علیه السلام چنین نفرمود. ایشان فرمود: هیچ امامی نیست مگر آنکه برایش فرزندی است، مگر آن امامی که حسین بن علی پس از او خارج می‌شود (رجعت می‌کند). پس همانا او فرزندی ندارد. علی بن ابی حمزه گفت: تصدیق می‌کنم. من هم اینچنین از جد شما شنیدم.^۲

بنابراین احمد بصری باید بتواند به روایاتی استناد کند که توانایی اثبات متواتر (معنوی) بودن مهدیین بعد از قائم علیه السلام را داشته باشد و حال اینکه چنین روایتی وجود ندارد.

ج. فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَىٰ ابْنِهِ

بخش سوم حدیث موسوم به وصیت، مربوط به تسلیم خلافت، امامت و حکومت به فرزند امام دوازدهم علیه السلام است که باید توسط احمد بصری تواتر معنوی آن به اثبات برسد و حال آنکه در هیچ روایتی به این مسأله اشاره نشده و علاوه بر آن توسط علمای شیعه چنین چیزی را شاذ و مخالف مشهور دانسته‌اند که توضیح آن در بخش «دیدگاه علماء شیعه» گذشت. ضمن اینکه

۱. غیبت طوسی، ص ۲۲۴.

۲. در بحث بررسی رجعت و ادعای احمد بصری، به اثبات رسیده است که امام حسین علیه السلام پس از امام دوازدهم علیه السلام رجعت خواهد فرمود.

شیخ طوسی رحمته الله علیه در کتاب الغيبة نیز چنین باوری را مردود دانسته و مخالفت با آن را واجب دانسته است:

«فأما من قال إن للخلف ولداً وإن الأئمة ثلاثة عشر، فقولهم يفسد بما دللنا عليه من أن الأئمة عليهم السلام اثنا عشر فهذا القول يجب إطرأحه. على أن هذه الفرق كلها قد انقرضت بحمد الله و لم يبق قائل يقول بقولها». ^۱ اما چنانچه کسی گفته بود که امام دوازدهم عليه السلام فرزند داشته و تعداد ائمه به سیزده رسیده است، سخن باطل و فاسدی به زبان آورده است چرا که قبلاً استدلال کردیم که ائمه عليهم السلام دوازده تن هستند. لذا ردّ این سخن باطل از واجبات است. بنا براین، الحمد لله تمامی این فرقه‌ها منقرض شده و هیچ قائلی باقی نمانده است که به این سخنان معتقد باشد.

ضمن اینکه برخی از روایات، مسأله جانشینی فرزند حضرت را نفی کرده و معتقدین به این باور را مورد لعن قرار داده‌اند. به عنوان نمونه:

۱. وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَيْسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي خَدَّانٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، يَقُولُ: ... يَا مُفَضَّلُ تَرَى هَذِهِ الشَّمْسُ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ وَاللَّهِ أَمْرُنَا أَنْوَرُ وَأَبْيَنُ مِنْهَا وَ لِيُقَالَ الْمَهْدِيُّ فِي غَيْبَتِهِ مَاتَ وَ يَقُولُونَ بِالْوَلَدِ مِنْهُ وَ أَكْثَرُهُمْ يَجْحَدُ وَ لَادَنَهُ وَ كَوْنَهُ وَ ظُهُورُهُ أَوْلَيْكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّسُلِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ ^۲.
بن عمر می‌گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم که فرمود: ای مفضل! آیا این خورشید را می‌بینی؟ عرض کردم بله! فرمود: به خدا قسم امر ما روشن‌تر و آشکارتر از آن است. اما برخی خواهند گفت: مهدی در هنگام

۱. غیبت طوسی، ص ۲۲۸.

۲. الهدایة الکبری، ص ۳۶۰.

غیبتش وفات کرده و برخی می‌گویند: امامت با فرزندى از او است و بسیاری از آنان (عامه) تولد و بودن و ظهور او را انکار می‌کنند. بر تمامی آنان لعنة خدا و ملائکه و رسولان و مردم باد.

د. فَلَيْسَ لَهَا إِلَى ابْنِهِ

در بخش چهارم از حدیث، اولین مهدی از دوازده مهدی را همان فرزند امام دوازدهم علیه السلام دانسته است. این درحالی است که در هیچ روایتی از پنج روایت مربوط به مهدیین بعد از قائم علیه السلام، به فرزندى مهدی اول یا سایر مهدیین برای امام دوازدهم علیه السلام تصریح یا اشاره نشده است. لذا احمد بصری به جهت اینکه بتواند تواتر معنوی این بخش از روایت را اثبات کند، باید به روایاتی که به فرزند بودن مهدی اول اشاره دارند، اشاره کند، در حالی که چنین روایتی وجود ندارد.

ه. هُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَأَحْمَدُ وَالْإِسْمُ الثَّلَاثُ الْمَهْدِيُّ

بخش پایانی حدیث موسوم به وصیت، اختصاص به نام‌های فرزند امام مهدی علیه السلام دارد. در این عبارت؛ برای فرزند آن حضرت سه نام: عبدالله، احمد و مهدی معرفی شده است. احمد بصری برای اثبات اینکه این حدیث دارای تواتر معنوی است، بایستی تواتر معنوی یا لفظی اسامی فرزندان حضرت را نیز اثبات کند درحالیکه هیچ روایتی مبنی بر معرفی فرزندان ایشان با این سه اسم وجود ندارد. ضمن اینکه ظاهر این روایت اشاره به آن دارد که این اسامی به عنوان اسم برای فرزند امام علیه السلام بوده و قابل تأویل نمی‌باشند. لذا در صورتی که احمدبصری بخواهد یکی از آنها را به تأویل ببرد، اولاً مرتکب خلاف ظاهر روایت

شده و ثانیاً بایستی هر سه اسم را به تأویل برد که در این صورت چیزی برای او باقی نخواهد ماند.

نتیجه بحث اینکه؛ تواتر معنوی این روایت به نحو کلی و حتی به نحو جزئی مورد قبول نبوده و ادعای احمد بصری خلاف واقع است.

■ قرائن صحت

مهم‌ترین قرینه‌ای که احمد بصری به عنوان دومین معیار تشخیص قطعی الصدور بودن حدیث موسوم به وصیت از آن یاد کرده است، موافقت حدیث با قرآن کریم است، که مورد بررسی قرار می‌گیرد:

ناظم العقیلی در کتاب دفاعاً عن الوصیة آورده است: «روایت وصیت با قرآن موافقت دارد... و شاهد سخن اینکه قرآن کریم می‌فرماید:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ

بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾؛^۱ بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را

مرگ فرارسد، اگر مالی بر جای گذارد، برای پدر و مادر و خویشاوندان [خود]

به طور پسندیده وصیت کند؛ [این کار] حقی است بر پرهیزگاران.

این آیه تصریح به وجوب وصیت در هنگام مرگ دارد. لذا با توجه به اینکه

هیچ روایتی غیر روایت مذکور در کتاب الغیبة طوسی برای وصیت رسول خدا ﷺ

در شب وفاتش نیست...، بنابراین هر آنکس که این حدیث را رد کرده یا درباره

آن شک کند، پس به تحقیق حکم به این داده است که رسول خدا ﷺ با دستور

خداوند برای وصیت مخالفت کرده است!». ^۲

۱. بقره، ۱۸۰.

۲. دفاعاً عن الوصیة، ص ۱۵.

در پاسخ به این سخن گفته می‌شود:
اولاً این آیه در خصوص وصیت به مال و میراث دنیوی بوده و شامل سایر امورات نمی‌شود. چنانچه آمده است:

وَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليهما السلام أَنَّهُمَا قَالَا «الْخَيْرُ هَاهُنَا أَلْمَالُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ - إِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ - يَعْنِي مَالاً فَإِذَا كَانَ مِمَّنْ يَسْتَطِيعُ الْكَسْبَ وَ التَّصَرُّفَ فَهُوَ مِمَّنْ فِيهِ خَيْرٌ»^۱. امام باقر و امام صادق عليهما السلام فرمودند: منظور از "خیر" در این آیه مال و ثروت است. لذا معنی آیه این است که اگر مالی داشته باشد وصیت کند و چنانچه از کسانی است که استطاعت کسب و تصرف در اموال داشته است، او همان کسی است که در او خیر و مالی است.

لذا نهایت چیزی که بر اساس این آیه از قرآن کریم اثبات می‌شود، وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به اموال و لوازم شخصی است که بر اساس روایات معصومین عليهم السلام مساله‌ای پذیرفته شده است.

ثانیاً بر اساس باور مسلم شیعه، وصیت محتضر واجب نبوده و چنانچه وصیتی از خود نداشته باشد، مورد عقاب الهی قرار نمی‌گیرد. ضمن اینکه این آیه از قرآن کریم، وصیت را مقید به متقین کرده و دلالت بر وجوب را سست نموده است، زیرا اگر وصیت واجب بود، مناسب‌تر آن بود که بفرماید: (حَقّاً عَلَى الْمُؤْمِنِينَ)، و چون فرموده: «عَلَى الْمُتَّقِينَ»، معلوم می‌شود که این تکلیف، امری است که تنها تقوی باعث رعایت آن می‌شود و در نتیجه برای عموم مؤمنین

۱. دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۳۱۰ و مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۶، ص ۱۱ و جامع أحادیث الشيعة (للبروجردی)، ج ۲۴، ص ۶۵۰.

واجب نبوده، بلکه آنهایی که متقی هستند به رعایت آن اهتمام می‌ورزند.^۱ ثالثاً محل بحث در این آیه از قرآن کریم، اصل وصیت کردن برای متقین است و هیچ دلالتی بر محتوای وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره مسأله امامت و وصایت ندارد. به عبارتی دیگر؛ با این آیه از قرآن کریم فقط اصل وصیت کردن پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت شده و دلالتی بر محتوای آن ندارد.

رابعاً سخن ناظم العقیلی در خصوص اینکه هیچ روایتی درباره وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله وجود ندارد، نادرست بوده و پیش از این، حدیث وصیت مذکور در کتاب سلیم بن قیس هلالی را به عنوان قدیمی‌ترین سند وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله که نگدارنده از گمراهی است ذکر گردید.^۲ این سند علاوه بر قدمت، دارای امتیازات دیگری است که به آن اشاره می‌گردد:

۱. قرآن کریم در خصوص وصیت محتضر، توصیه به اخذ دو شاهد عادل کرده است، چنانچه می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةٌ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدَلٍ مِنْكُمْ﴾.^۳ این در حالی است که

۱. میزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۳۹.

۲. «وَعَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ سُلَيْمَانَ يَقُولُ سَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ مَا قَالَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مَا قَالَ وَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَدَفَعَ الْكُفَّ - سَمِعْتُ عَنْ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: أَلَا تَسْأَلُ رَسُولَ اللَّهِ عَنِ الَّذِي كَانَ أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِي الْكُفِّ مِمَّا لَوْ كَتَبْتَهُ لَمْ يَضِلَّ أَحَدٌ وَلَمْ يَخْتَلِفْ اِثْنَانِ فَسَكَتُ حَتَّى إِذَا أَقَامَ مِنْ فِي الْبَيْتِ وَبَقِيَ عَلِيٌّ وَقَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَذَهَبْنَا نَقُومُ أَنَا وَصَاحِبِي أَبُو ذَرَّةَ الْمِقْدَادِيُّ، قَالَ لَنَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اجْلِسُوا. فَأَرَادَ أَنْ يَسْأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَحَنَّنَ نَسَمَعُ، فَأَبْتَدَأَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: «يَا أُخِي، أَمَا سَمِعْتَ مَا قَالَ عَدُوُّ اللَّهِ أَنَانِي جَبْرِيْلُ قَبْلَ فَأَخْبَرْتَنِي أَنَّهُ سَامِرِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةُ وَأَنَّ صَاحِبَهُ عَجَلَهَا، وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ قَضَى الْفُرْقَةَ وَالْإِخْتِلَافَ عَلَيَّ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي فَأَمْرْتَنِي أَنْ أَكْتُبَ ذَلِكَ الْكِتَابَ الَّذِي أَرَدْتُ أَنْ أَكْتُبَهُ فِي الْكُفِّ لَكَ، وَأَشْهَدُ هُوَ لَا الْفَالَكَةَ عَلَيْهِ، ادْعُ لِي بِصَاحِبِهِ فَأَتِي بِهَا. فَأَمَلِي عَلَيْهِ أَسْمَاءُ الْأَيْمَةِ الْهُدَاهِ مِنْ بَعْدِهِ رَجُلًا رَجُلًا وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَحْضُهُ بِيَدِهِ. وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنِّي أَشْهَدُكُمْ أَنَّ أُخِي وَوَزِيرِي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِمْ تَسَعَةً مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ». كتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۸۷۷.

۳. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که یکی از شما را [نشانه‌های] مرگ در رسید، باید از میان خود دو عادل را در موقع وصیت، به شهادت میان خود فراخوانید. مائده، ۱۰۶.

در وصیت مورد نظر احمد بصری، سخنی از دو شاهد عادل به میان نیامده، ولی در مقابل در وصیت نقل شده در کتاب سلیم بن قیس هلالی، سلمان و مقداد و ابوذر را به عنوان سه شاهد عادل معرفی کرده است.

۲. دلیل اصلی پیامبر ﷺ برای نوشتن مطالبی بر روی لوح یا کتف، ممانعت از گمراهی امت بعد از رسول الله ﷺ بود. لذا باید در ابتدای حدیث وصیت، به این مسأله تصریح شده و آن را نگهدارنده از اختلاف و گمراهی معرفی کند تا از این رهگذر، محتوای آن را به عنوان «عاصم من الضلال» بپذیریم. با مراجعه به حدیث مذکور در کتاب سلیم بن قیس هلالی، عبارت مذکور در صدر روایت، با عنوان «أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِي الْكَتِفِ مِمَّا لَوْ كَتَبَهُ لَمْ يَضِلَّ أَحَدٌ وَلَمْ يَخْتَلِفْ أَثْنَانٌ»^۲ درج شده است. درحالی که در حدیث مورد استناد احمد بصری هیچ اشاره‌ای به این مسأله نشده است و بر این اساس محتوای آن به عنوان عاصم من الضلال نمی‌تواند باشد.

بنابراین؛ اصل و محتوای وصیت پیامبر ﷺ درباره اوصیاء ﷺ با این آیه موافقت نداشته، بلکه بر اساس آیاتی همچون؛ «عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ»^۳

۱. «وَأَشْهَدُ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةَ عَلَيْهِ». کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۸۷۷. «وَأَشْهَدُ عَلَى ذَلِكَ ثَلَاثَةَ رَهْطٍ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ وَأَبَا ذَرٍّ وَالْمُقَدَّادَ...». الغيبة للنعمانی، ص ۸۱ و ابن عقده کوفی، احمد بن محمد، فضائل أمير المؤمنين ﷺ، ص ۱۵۶ بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۲۷۷ و عوالم العلوم والمعارف والأحوال - الإمام علی بن ابی طالب ﷺ، ص ۲۱۰ و...
 ۲. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۸۷۷. همچنین در مُحَاجَه أمير المؤمنين ﷺ با طلحه که فرمود: «أَلَيْسَ قَدْ شَهِدْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حِينَ دَعَانَا بِالْكَتِفِ لِيَكْتُبَ فِيهَا مَا لَا تَضِلُّ الْأُمَّةُ بَعْدَهُ وَلَا تَخْتَلِفُ». الغيبة للنعمانی، ص ۸۱ و ابن عقده کوفی، احمد بن محمد، فضائل أمير المؤمنين ﷺ، ص ۱۵۶ بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۲۷۷ و عوالم العلوم والمعارف والأحوال - الإمام علی بن ابی طالب ﷺ، ص ۲۱۰ و...
 ۳. توبه، ۳۶.

محتوای حدیث موسوم به وصیت بر خلاف قرآن کریم می باشد. چنانچه در ذیل این آیه آمده است:

عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِئِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام بِالْمَدِينَةِ فَقَالَ لِي... «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا...» أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، الْخُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، الْخَلْفُ الْحَجَّةُ^۱. داود بن کثیر می گوید: به محضر امام صادق عليه السلام رسیدم. ایشان به من فرمود... مراد از آیه «همانا تعداد ماه ها در نزد خداوند دوازده ماه است»، امیرالمؤمنین علی عليه السلام، حسن عليه السلام، حسین عليه السلام، علی عليه السلام، محمد عليه السلام، جعفر عليه السلام، موسی عليه السلام، علی عليه السلام، محمد عليه السلام، علی عليه السلام، حسن عليه السلام و فرزندش حجت عليه السلام است.

همچنین در روایتی دیگر آمده است:

عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: خَرَجَ عَلَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام ذَاتَ يَوْمٍ وَوَضَعَ يَدَهُ فِي يَدِ ابْنِهِ الْحَسَنِ عليه السلام وَهُوَ يَقُولُ خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ وَ يَدُهُ فِي يَدِي هَكَذَا وَهُوَ يَقُولُ... إِنَّ عِدَّتَهُمْ كَعِدَّةِ الشُّهُورِ قَالَ السَّائِلُ فَمَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ عَلَى رَأْسِي فَقَالَ أُولَهُمْ هَذَا وَأَخْرَهُمُ الْمَهْدِيُّ عليه السلام... هَؤُلَاءِ أَوْصِيائِي وَخُلَفَائِي وَآيَمَةُ الْمُسْلِمِينَ وَ مَوَالِي الْمُؤْمِنِينَ^۲. اصبغ بن نباته می گوید: یکی از روزها امیرالمؤمنین عليه السلام در حالی که دست پسرش حسن عليه السلام را گرفته بود فرمود: روزی پیامبر ﷺ دست مرا اینچنین گرفته بود و می فرمود: همانا تعداد اوصیاء من به تعداد

۱. غیبت نعمانی، ص ۸۷.

۲. إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۳۹۹.

ماه‌های سال است. در این هنگام پرسشگری پرسید: آنان چه کسانی هستند؟ پیامبر ﷺ دستش را بر روی سر من نهاد و فرمود: اولین آنان این است و آخرینشان مهدی عجل الله می‌باشد. اینان اوصیاء و خلفای من و ائمه مسلمین و سرپرست مؤمنین هستند.

نتیجه اینکه روایت موسوم به وصیت در کتاب الغیبة طوسی رحمته الله علیه دارای تواتر معنوی نبوده و قرائن مذکور نیز با مدعای اصلی مطابقتی ندارند. با این وجود دفاع احمد بصری از قطعی الصدور بودن روایت با دو روش «تواتر معنوی و قرائن صحت» نا کارآمد و واضح البطلان می‌باشد.

هرچند که احمد بصری به تصریح خود در کتاب «الوصیة المقدسة الكتاب العاصم من الضلال» بررسی سندی را در خصوص روایات اعتقادی نپذیرفته است، اما با این وجود به جهت بیان سایر اشکالات این روایت، به بررسی سندی و دلالی حدیث نیز پرداخته می‌شود:

■ بررسی صحت روایت

احمد بصری در کتاب دلائل الصدق^۱؛ روایت موسوم به وصیت را صحیح دانسته و سعی بر اثبات شیعه بودن و وثاقت راویان آن را دارد. لذا جهت روشن شدن معنای صحیح^۲ بودن روایت، به تعاریف مطرح شده از قدماء و متأخرین^۳ امامیه اشاره شده و سپس بر این اساس، سند روایت بررسی می‌گردد:

۱. دلائل الصدق، ص ۲۵.

۲. در اینجا واژه صحیح به معنای لغوی خود نیست که مقابل آن حدیث «نادرست» باشد، بلکه اصطلاحی است برای حدیثی که از بالاترین درجه اعتبار و ارزش برخوردار است.

۳. علمای اسلام، از نخستین تا زمان قبل از قرن ششم هجری قمری را قدماء امامیه و از سید بن طاووس رحمته الله علیه و پس از ایشان را متأخرین امامیه می‌دانند.

■ قدماء امامیه

از نظر قدماء امامیه، خبر صحیح، خبری است که صدور آن از معصوم علیه السلام، از هر راه ممکن ثابت شود.^۱ لذا مهم‌ترین قرائن صحت در نظر قدماء امامیه عبارتند از:

۱. وجود آن روایت در چند اصل^۲ از اصول اربعمائه^۳،
۲. تکرار آن روایت در یک اصل از اصول اربعمائه،
۳. وجود آن روایت در یک اصل (بدون تکرار)، با این لحاظ که صاحب آن اصل از افراد قابل اطمینان و از اصحاب اجماع باشد^۴،
۴. آن روایت در یکی از کتاب‌های مورد اعتماد ائمه علیهم السلام، همچون کتاب فضل بن شاذان باشد.^۵

۱. مقیاس الهدایة، ج ۱، ص ۱۳۹.

۲. علامه بحر العلوم رحمته الله در تعریف اصل می نویسد: «اصل در اصطلاح محدثان شیعه به معنای کتاب مورد اعتمادی است که از کتاب دیگری گرفته نشده باشد. اصل به معنی مطلق کتاب نیست، زیرا گاهی در مقابل کتاب به کار می رود و گاه در مورد شخص واحدی گفته می شود: له اصلٌ وله کتابٌ». رجال السید مهدی بحر العلوم (فوائد الرجالیة)، ج ۲، ص ۳۶۷.

۳. اصول اربعمائه به ۴۰۰ اثری می گویند که توسط اصحاب ائمه علیهم السلام نوشته شده بود. موضوع این مجموعه‌های حدیثی، کلمات ائمه علیهم السلام در موضوعات گوناگون بوده است.

۴. اصحاب اجماع، اصطلاحی در علم رجال امامیه برای اشاره به گروه مشخصی از راویان است که از نظر عالمان رجالی در مرتبه بالایی از وثاقت قرار دارند. طبق نظر مشهور این افراد هجده نفرند که در شمار اصحاب امام باقر علیه السلام تا امام رضا علیه السلام هستند. تمام عالمان این افراد را موثق می دانند و برای آنان درجه بسیار بالایی از اعتبار قائل اند. اصحاب اجماع امام باقر علیه السلام عبارتند از: زُرَّارة بن عَیْن، معروف بن خَرَّبُود، بُرَید بن معاویه، فَضَّیل بن یسار، محمد بن مُسَلِّم، ابوبصیر آسَدی.

اصحاب اجماع امام صادق علیه السلام عبارتند از: جَمیل بن دَرَّاج، عبدالله بن مُسکان، عبدالله بن بُکَیر، حَماد بن عثمان، حماد بن عیسی، اَبان بن عثمان.

اصحاب اجماع امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام عبارتند از: یونس بن عبدالرحمن، صفوان بن یحیی، ابن اَبی عُمَیر، عبدالله بن مُغَیره، حسن بن محبوب، احمد بن محمد بن ابی نَصْر بن زَکَی. معرفه الرجال، کشی، ص ۵۵۶.

۵. عدة الاصول، ج ۱، ص ۳۸۴ و مقیاس الهدایة، ج ۱، ص ۱۳۹.

با توجه به تعریف حدیث صحیح و بیان قرائن صحت حدیث از نظر قدماء امامیه، بایستی به این مسأله توجه داشت که حدیث موسوم به وصیت درد قالب هیچکدام از قرائن مطرح شده نبوده و در ردیف حدیث صحیح قرار نمی‌گیرد.

■ متأخرین امامیه

از منظر علمای متأخر، حدیث صحیح دارای سه شرط اساسی است:

۱. اینکه سند حدیث متصل به معصوم باشد،

۲. تمامی راویان حدیث عادل باشند،

۳. تمامی راویان حدیث امامی (اثنی عشری) باشند.^۱

بر این اساس، صحت حدیث موسوم به وصیت بررسی می‌گردد تا ادعای

احمد بصری از نگاه متأخرین نیز قضاوت گردد.

در کتاب الغیبة شیخ طوسی رحمته الله علیه آمده است:

أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ سُفْيَانَ الْبَزْوَغِيِّ عَنْ
عَلِيِّ بْنِ يَسْتَانَ الْمُؤَصِّلِيِّ الْعَدْلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ
بْنِ الْخَلِيلِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ الْمِصْرِيِّ عَنْ عَمِّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ ذِي الثَّقَاتِ سَيِّدِ
الْعَالَمِينَ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ الرَّكْبِيِّ الشَّهِيدِ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ: قَالَ
رَسُولُ اللَّهِ ...

۱. معالم الدين في الاصول، ص ۲۱۶.

أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ:

سند حدیث با عبارت «أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ» آغاز شده است که در بیان شیخ طوسی رحمته الله علیه، افرادی همچون؛ ابو عبدالله غضائری، احمد ابن عبدون، ابوطالب ابن عرفه، ابوالحسن صفار و حسن ابن اسماعیل ابن آشناس که تماما در یک طبقه هستند این جماعت را تشکیل داده و مورد اعتماد شیخ رحمته الله علیه هستند.

أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ شَفِيَّانَ الْبَزْوَفَرِيِّ:

بر اساس گواهی شیخ طوسی رحمته الله علیه در کتاب رجال؛ این روای از علمای بزرگوار و مورد اعتماد شیعه است که دارای تألیفاتی همچون: کتاب الحج، ثواب الأعمال، أحكام العبيد، الرد على الواقفة، سيرة النبي و الأئمة عليهم السلام فی المشركين می باشد.^۱ در بین انبوه روایاتی که از جناب بزوفری نقل شده است، تنها دو روایت از علی بن سنان موصلی العدل وجود دارد که شیخ طوسی رحمته الله علیه آن را در روایت حاضر با دو واسطه و در روایتی دیگر با چهار واسطه از موصلی العدل نقل روایت کرده است.^۲ لذا چنانچه این دو واسطه در روایت موسوم به وصیت حذف شده باشند، سند روایت مخدوش شده و روایت مرسله^۳ خواهد شد. و این در حالی است که حتی اتباع احمد الحسن نیز احادیث مرسله را فاقد اعتبار و اعتماد می دانند. به عنوان نمونه گفته اند:

۱. رجال الطوسی، باب ذکر أسماء...، باب الحاء، ص ۴۲۳.

۲. أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنِ التَّمَلُّكِ كَبْرِيِّ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الرَّازِيِّ الْإِيَادِيِّ قَالَ أَخْبَرَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ سِنَانَ الْمُوَصِّلِيِّ الْعَدْلِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْخَلِيلِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحِ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ زِيَادِ بْنِ مُسْلِمٍ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ تَزِيدَ بْنِ جَابِرٍ عَنْ سَلَامٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا سَلْمَى زَاعِي النَّبِيِّ عليه السلام يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ... غيبت طوسی، ص ۱۴۷.

۳. حدیث مرسل: حدیثی است که دچار ارسال و حذف اسناد باشد، اعم از این که همه راویان یا شماری از آنان حذف شده باشند. مقابیس الهدایة ج ۱، ص ۳۳۸.

«الرواية المرسلة لا يعمل بها بأى حال من الاحوال»^۱. روایت مرسله در هر صورت مورد عمل قرار نمی‌گیرد.

عَلِيٌّ بْنُ سِنَانَ الْمُوصِلِيُّ الْعَدْلُ:

درباره این شخص، هیچ شناختی غیر از نام و نام پدر و یک لقب اختلافی در دست نبوده و در ردیف مجهولین به حساب آمده است. البته با توجه به لقب «العدل» احتمالاتی در خصوص سنی بودن وی داده شده است که به موجب این امر، از درجه اعتبار روایت کاسته می‌شود. حضرت آیت الله خوئی رحمته الله علیه در خصوص لقب این فرد می‌آورد: «بعید نیست که وی از اهل تسنن بوده و کلمه (العدل) نیز از القاب شُغلی این شخص بوده باشد. زیرا کلمه عدل به کُتَّاب در محکمه قضاوت اطلاق می‌شده است.^۲ همچنین کلمه (العدل) در مشایخ شیخ صدوق رحمته الله علیه به عنوان لقب عامه و اهل سنت اطلاق شده است»^۳.

برخی از اتباع احمد بصری در صدد آن هستند تا با وصف «العدل»، صحیح العقیده بودن این راوی را اثبات کرده و شبهه سنی بودن وی را رفع کنند. این درحالی است که بسیاری از مخالفین مذهب تشیع در کتب رجالی یا حتی در سند روایات با عبارت «العدول» توصیف شده‌اند، درحالی که صحیح العقیده نیز نبوده و در گروه منحرفین هستند. به عنوان نمونه؛ کُشی رحمته الله علیه در کتاب رجالی

۱. قراءة جديدة في رواية السمری، ص ۱۷.

۲. علی بن سنان الموصلي العدل روى عن أحمد بن محمد الخليل الآملي الطبري وروى عنه الحسين بن علي البزوفري، ثم إن كلمة العدل على ما يظهر من ذكرها في مشايخ الصدوق قدس سره كان يوصف بها بعض علماء العامة فلا يبعد أن يكون الرجل من العامة. معجم رجال الحديث، ج ۶، ۲۱۰، ۲، ۳۳۰.

۳. معجم رجال الحديث، ج ۱۳، ۵۰، ۸۱۹۴.

خود نام محمد بن الولید الخزاز، معاویة بن حکیم، مصدق بن صدقة و محمد بن سالم بن عبدالحمید را نام برده و سپس گفته است:

«هؤلاء كلهم فطحية و هم أجلة العلماء و الفقهاء و العدل». تمامی آنان فطحی مذهب و از بزرگان علماء و فقهاء و عادلان آن مذهب بوده اند.

نکته: این راوی در سند برخی از روایات با عنوان «المعدل» آمده است که می تواند به عنوان کنیه برای وی بوده باشد. چنانچه در کتاب مقتصب الاثر، در سند روایتی می گوید:

حدثنا علی بن سنان الموصلی المعدل قال أخبرنا احمد بن محمد الخلیلی قال حدثنا محمد بن صالح الهمدانی ...^۲

نکته: در تمامی روایاتی که از علی بن سنان الموصلی العدل نقل شده است، وی روایات خود را بدون واسطه از احمد بن محمد بن خلیل نقل کرده است، در حالیکه در روایت موسوم به وصیت، با وساطت علی بن الحسین نقل روایت کرده و این برخلاف مسلک روایی این راوی است. به عنوان نمونه:

۱. أخبرنا جماعة عن التلعكبري عن أحمد بن علي الرازي الأيادي عن الحسين بن علي عن علي بن سنان الموصلي العدل عن أحمد بن محمد بن الخليل عن علي بن صالح الهمدانی.^۳

۲. حدثنا علی بن سنان الموصلی، عن أحمد بن محمد بن محمد الخلیل عن محمد بن صالح الهمدانی.^۴

۱. رجال کشی، ج ۲، ص ۸۳۵.

۲. مقتصب الاثر، ص ۱۰.

۳. غیبت طوسی، ص ۱۴۷ و اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۲، ص ۱۲۵.

۴. حلیة الأبرار، ج ۶، ص ۴۹۱.

ضمن اینکه علی بن سنان الموصلی العدل در هیچ روایتی از علی بن الحسین (غیر از روایت موسوم به وصیت) نقل روایت نکرده است.^۱

عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ:

وی یکی دیگر از مجهولین و ناشناخته‌ها در سند این روایت است. ناظم العقیلی در کتاب انتصاراً للوصیة گفته است: «او علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی، پدر شیخ صدوق رحمته الله علیه است و در اکثر مواقع از ایشان با عنوان علی بن حسین تعبیر شده و میرزای نوری در خاتمه المستدرک نام پدر شیخ صدوق را با این عنوان آورده و گفته است: إن الموجود فی الكتب الاحادیث و الرجال التعبير عن والد الصدوق بقولهم: علی بن الحسین أو علی بن بابویه».^۲ بوده است.

در پاسخ گفته می‌شود: اولاً این شخص غیر از علی بن الحسین بن بابویه (پدر شیخ صدوق) است، چراکه هیچگاه پدر شیخ صدوق رحمته الله علیه از احمد بن خلیل و علی بن سنان موصلی عدل روایت نکرده و مضاف بر آن؛ شیخ طوسی رحمته الله علیه همواره با دو واسطه (شیخ مفید و شیخ صدوق) از پدر شیخ رحمته الله علیه صدوق نقل روایت کرده است نه بیشتر.

ثانیاً محدث نوری رحمته الله علیه این سخن را در مقام ارائه یک قاعده رجالی مطرح نکرده است که هر جا نام «علی بن الحسین» آمده باشد، مراد پدر شیخ صدوق باشد! بلکه میرزای نوری رحمته الله علیه این مطلب را در ردّ کسانی که علی بن موسی، مؤلف کتاب «فقه الرضا ع» را همان پدر شیخ صدوق می‌دانند گفته است: «إنه

۱. المهدویة الخاتمة، ج ۲، ص ۱۵.

۲. انتصاراً للوصیة، ص ۵۷.

لم يعبر عن والد الصدوق بهذا الاسم، بل بعلى بن الحسين أو على بن بابويه.^۱
ثالثاً علی بن حسین مذکور در این سند، به هیچ وجه نمی‌تواند با پدر
شیخ صدوق رحمته الله علیه در یک طبقه باشد، زیرا جناب بزوفری که با یک واسطه
مجهول (علی بن سنان موصلی عدل) از علی بن حسین نقل روایت کرده، با
پدر شیخ صدوق رحمته الله علیه معاصر بوده و این مسأله (نقل با واسطه مجهول) با وجود
معاصر بودن بزوفری و پدر شیخ صدوق طبیعی به نظر نمی‌رسد.^۲

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْخَلِيلِ:

این شخص همان «احمد بن محمد أبو عبدالله الخلیلی» است که در کتب
رجالی تفسیق و تضعیف شده است، به عنوان نمونه:

۱. ابن الغضائری در کتاب خود آورده است: «ابو عبدالله الخلیلی (الذی یقال

له غلام خلیل الآملی)، کذاب وضاع للحديث، فاسد المذهب لا یلتفت إلیه».^۳

۲. علامه حلی آورده است: «احمد بن محمد أبو عبدالله الخلیلی الذی یقال

له غلام خلیل الآملی الطبری؛ ضعیف جداً لا یلتفت إلیه، کذاب وضاع للحديث
فاسد المذهب».^۴

۳. نجاشی رحمته الله علیه آورده است: «احمد بن محمد أبو عبدالله الآملی الطبری؛

ضعیف جداً، لا یلتفت إلیه».^۵

با این وجود ناظم العقیلی به جهت فرار از ضعف و فسق این راوی، وی را

۱. خاتمة المستدرک، ج ۱، ص ۳۱۶.

۲. الشَّهْبُ الاحمدیة، ص ۲۵.

۳. رجال ابن الغضائری، ج ۱، ص ۴۲.

۴. الخلاصة للحلی، ص ۲۰۶.

۵. رجال النجاشی، ص ۹۶.

مجهول دانسته و می‌گوید: «و لم یبق احد من روات الوصیه لم یعلم تشیعہ الا احمد بن محمد بن الخلیل»^۱. یعنی غیر از احمد بن محمد بن الخلیل احدی از راویانی که شیعه بودنشان محرز نشده باشد باقی نمانده است.

قرینه تشخیص اینکه راوی مذکور همان "خلیلی" است، روایت پیشین حدیث موسوم به وصیت در الغیبة طوسی رحمته الله علیه می‌باشد که در سند آن، علی بن سنان موصلی عدل از احمد بن محمد خلیلی نقل روایت کرده است:

وَأَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنِ الثَّلَاثِ كَبْرِيِّ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ عَلِيِّ بْنِ عَلِيٍّ الرَّازِيِّ الْإِيَادِيِّ
قَالَ أَخْبَرَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سِنَانَ الْمُوصِلِيِّ الْعَدْلِ عَنْ أَحْمَدَ
بْنِ مُحَمَّدٍ الْخَلِيلِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحِ الْهَمْدَانِيِّ...^۲

جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ الْمِضْرِيِّ:

این فرد یکی دیگر از ناشناخته‌های رجالی در نزد شیعه است. ناظم العقیلی در کتاب انتصاراً للوصیة؛ این راوی را شیعه اثنی عشری و ثقة دانسته و گفته است: «با توجه به اینکه اهل سنت این راوی را رافضی دانسته‌اند، نتیجه گرفته می‌شود که وی شیعه ثقة است!»^۳. در پاسخ گفته می‌شود:

اولاً رافضی دانستن یک راوی توسط اهل سنت، دلیل بر شیعه بودن او نخواهد بود. چنانچه برخی از علمای اهل تسنن، حاکم نیشابوری را "رافضی خبیث" دانسته‌اند و حال آن که هیچ دلیلی بر شیعه بودن و برائت او از اهل سنت

۱. انتصاراً للوصیة، ص ۲۷.

۲. غیبت طوسی، ص ۱۴۷.

۳. انتصاراً للوصیة، ص ۶۳.

در دست نیست. به عنوان نمونه؛ ذهبی در کتاب تذکرة الحفاظ^۱ آورده است: قال بن طاهر: «سألت أبا إسماعيل الانصاري عن الحاكم، فقال: ثقة في الحديث رافضي خبيث»^۲.

ثانیاً تنها یک مورد در کتاب ابن حجر عسقلانی (از علمای اهل سنت) جعفر بن احمد المصری را با عنوان رافضی و فاسد العقیده معرفی کرده است^۳ که آنهم نمی‌تواند شیعه بودن و وثاقت وی را ثابت کند، چراکه فاسد العقیده خواندن شخصی از سوی اهل سنت، به معنای وثاقت وی در نزد تشیع نیست.

ثالثاً اهل سنت به تمامی کسانی که امیرالمؤمنین علی عليه السلام را حق دانسته و او را به امامت قبول کند رافضی می‌گویند، خواه زیدیه، اسماعلیه، واقفیه یا اثنی عشری بوده باشد. بنابراین مفهوم رافضی انصراف به شیعه اثنی عشری نداشته و ممکن است این فرد در زمره یکی از فرق انحرافی شیعه باشد.

رابعاً علمای اهل سنت، تاریخ وفات جعفر بن محمد مصری را در سال (۳۰۴ ه.ق) دانسته‌اند که این زمان دقیقاً او را معاصر جناب بزوفری قرار می‌دهد و حال آنکه در این سند بین بزوفری و جعفر بن محمد مصری سه واسطه وجود دارد!^۴

حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَمِّ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ الْمِصْرِيِّ:

این فرد در کتب رجالی شیعه معرفی نشده و حتی در خصوص او، مدح و

۱. این کتاب یکی از مهم‌ترین منابع اهل سنت در شناخت راویان احادیث است که توسط محمد بن احمد بن عثمان ابوعبدالله شمس الدین ذهبی (۶۷۳-۷۴۸ ق) نوشته شد.

۲. تذکرة الحفاظ، ص ۱۰۵۴.

۳. لسان المیزان، ج ۲، ص ۴۴۲.

۴. الشهب الاحمدية، ص ۲۹.

قدحی صادر نشده است. ناظم العقیلی در کتاب انتصاراً للوصیة؛^۱ حسن بن علی را تصحیف از حسین بن علی دانسته و او را از ثقات شیعه معرفی کرده است. این درحالی است که برای این تصحیف دلیلی ذکر نکرده و بر اساس احتمالات نتیجه گرفته است. ضمن اینکه سندی در کتاب «الکامل فی الضعفاء الرجال» درج شده و عم جعفر بن احمد مصری را با اسم "حسن" آورده است:

ثنا جعفر، ثنا یوسف بن یعقوب بن سالم الاحمر، حدثنا هشام بن الحکم، و ثنا جعفر، قال: و حدثنی عمی الحسن بن علی بن بیان ...^۲

عَلِيَّ بْنِ بَيَانَ؛ وَالِدِ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ؛

این شخص همان علی بن بیان بن زید بن سیابه المصری است که در گروه ناشناخته‌های رجالی در کتب شیعه بوده و درباره وی مدح و قدحی وجود ندارد. نتیجه بررسی:

پس از بررسی احوالات راویان حدیث موسوم به وصیت، نتایج حاصل شده با تعریف حدیث صحیح از منظر متأخرین امامیه تطبیق داده می‌شود:

الف. علی بن سنان موصلی العدل از اهل تسنن بوده و با شاخصه امامی بودن راویان سازگاری ندارد،

ب. احمد بن محمد بن الخلیل؛ فاسد المذهب و وضاع للحديث بوده و با شاخصه عدالت راوی سازگاری ندارد.

ضمن اینکه سایر راویان حدیث مجهول بوده و احتمال اینکه از اهل تسنن

۱. انتصاراً للوصیة، ص ۶۴.

۲. الکامل فی الضعفاء الرجال، ج ۲، ص ۱۵۸.

بوده یا عادل نباشند، خالی از وجه نیست. بنابراین بر اساس دیدگاه متأخرین امامیه نیز نمی‌توان این حدیث را صحیح دانست.

■ دفاع احمدبصری از سند حدیث

احمد بصری بر خلاف ادعای پیشین خود، مبنی بر عدم نیاز به بررسی سندی روایات اعتقادی^۱، ادعای صحیح بودن سند حدیث موسوم به وصیت را داشته و گفته است: «فقد بیننا لهم أنّ الوصية سندها صحيح و أنه يكفي شهادة الشيخ الطوسي لروايتها بأنهم من الخاصة أي من الشيعة... إذن، فالصحيح أن نحكم بصدق المؤمن حتى يأتي دليل قطعي على كذبه»^۲. پس تبیین کردیم برای آنان که همانا سند روایت وصیت صحیح است و در صحت آن، سخن شیخ طوسی رحمته الله عليه که فرمود: «فأما ما روى من جهت الخاصة»^۳ کفایت کرده و به شیعه بودن راویان این حدیث شهادت می‌دهد... نتیجه اینک؛ روش درست این است که حکم به راستگویی مؤمن بدهیم تا اینکه دلیلی قطعی بر کذب وی به دست آمده باشد.

احمد بصری در این دفاعیه، به دو نکته کلی اشاره کرده است که عبارتند از: بخش نخستین دفاعیه احمد بصری: به استناد و شهادت شیخ طوسی (فأما ما روى من جهت الخاصة) تمامی راویان این حدیث شیعه هستند. در پاسخ به این سخن گفته می‌شود:

۱. الوصية المقدسة الكتاب العاصم من الضلال، ص ۴.

۲. دلائل الصدق، ص ۲۵.

۳. شیخ طوسی رحمته الله عليه در کتاب الغيبة، ص ۱۳۷، چند حدیث پیش از حدیث موسوم به وصیت در ابتدای روایات مربوط به ائمه اثنی عشر، گفته است: «اما روایاتی که از طریق خاصه (شیعه) صادر شده است بیش از آن است که به شمارش بیاید».

اولاً چنانچه عبارت «فأما ما روى من جهة الخاصة» در کتاب شیخ طوسی رحمته الله علیه به معنای شهادت به شیعه بودن تمامی روات است، پس با این حساب بایستی با عبارت «فمما روى فى ذلك من جهة مخالفي الشيعة»^۱ نیز شهادت به شیعه نبودن تمامی روات در روایات پیشین داده باشد، و حال آنکه یقیناً تعداد قابل توجهی از روایان آن احادیث شیعه اثنی عشری می باشند. به عنوان نمونه؛ سند اولین روایت، در ذیل عبارت «فمما روى فى ذلك من جهة مخالفي الشيعة» مورد بررسی قرار می گیرد:

مَا أَخْبَرَنِي بِهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ عُبْدُونَ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ الْحَاشِرِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ الشُّجَاعِيِّ الْكَاتِبِ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ أَبِي زَيْنَبِ النُّعْمَانِيِّ الْكَاتِبِ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَانَ بْنِ عَلَانَ الدَّهَيْبِيُّ الْبَغْدَادِيُّ بِدِمَشْقَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ بْنُ أَبِي حَيْثَمَةَ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ قَالَ حَدَّثَنِي زُهَيْرُ بْنُ مُعَاوِيَةَ عَنْ زِيَادِ بْنِ حَيْثَمَةَ عَنِ الْأَسْوَدِ بْنِ سَعِيدِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ سَمُرَةَ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ «يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ...»^۲

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ عُبْدُونَ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ الْحَاشِرِ:

در کتاب الفهرست شیخ طوسی رحمته الله علیه درباره این راوی آمده است: «اهل كوفه و ثقة امامی است که محضر امام رضا علیه السلام را درک کرده و دارای عظمت فراوانی بوده است»^۳.

۱. شیخ طوسی ۱۰ صفحه قبل از ذکر روایات از جهت خاصه و در ابتدای روایاتی که از جهت عامه و مخالفین شیعه صادر شده گفته است: «اما روایاتی که از جهت مخالفین شیعه نقل شده است». الغيبة للطوسی، ص ۱۲۷.

۲. غیبت طوسی، ص ۱۲۸.

۳. فهرست الطوسی، باب الهمزة، باب أحمد، ص ۵۰.

أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الشُّجَاعِيُّ الْكَاتِبُ

ایشان ثقة امامی بوده و از کتاب غیبت نعمانی نسخه برداشته و آن را بر نویسنده آن خوانده بود. لذا دیگران این کتاب را در نزد وی می‌خواندند و نجاشی شاهد این امر در مشهد عتیقه بوده است.^۱

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ الْمَعْرُوفُ بِأَبْنِ أَبِي زَيْنَبِ النُّعْمَانِيِّ الْكَاتِبِ:

علمای رجال درباره نعمانی^۲ گفته‌اند: «نعمانی از بزرگان اصحاب ما و دارای مقامی والا، جایگاهی شایسته، اعتقادی صحیح و روایات فراوان است».^۳ چنانکه مشخص شد، سه راوی شیعه اثنی عشری در سند این روایت وجود دارد، اما با این وجود، شیخ طوسی رحمته الله علیه آن را در ردیف روایات مخالفین شیعه آورده است. بنابراین، صرف نقل یک حدیث در ذیل عبارت "من جهت الخاصه" یا "من جهت العامه"، دلالت بر شهادت مؤلف کتاب الغیبه بر شیعه یا سنی بودن آنان ندارد.

ثانیاً نهایت چیزی که از عبارت شیخ طوسی رحمته الله علیه استفاده می‌شود این است که این روایت از طریق عامه (اهل سنت) نقل نشده و تمامی راویان آن را عامه تشکیل نمی‌دهند. لذا اگر یک یا دو راوی از اهل سنت در سلسه سند روایتی وجود داشته باشد، نمی‌توان آن را روایت اهل سنت نامید. چنانچه در برخی

۱. رجال نجاشی، ص ۳۸۳.

۲. ابو عبد الله، محمد بن ابراهیم بن جعفر کاتب نعمانی، مشهور به ابن زینب، نویسنده کتاب شریف «الغیبه للنعمانی»، از راویان بزرگ شیعه در اوایل قرن چهارم هجری است. وی علاوه بر این که نویسنده‌ای خوش نظر و دارای قدرت استنباط بوده، از اطلاعات وسیعی درباره رجال و احادیث برخوردار بوده است. او از شاگردان بزرگ ثقة الاسلام کلینی به شمار می‌آید و بیشتر معلومات خود را از ایشان فرا گرفته است. همچنین کاتب و نویسنده اونیز به شمار می‌آمد و به همین خاطر از شهرت، احترام و اعتبار خاصی در نزد علماء و فقهای شیعه بهره‌مند شده است.

۳. رجال نجاشی، ص ۳۸۳ و رجال ابن داود، ص ۲۹۰ و الخلاصه حلی، ص ۱۶۲.

از روایات موجود در منابع شیعه، روایانی از اهل تسنن و حتی روایانی از نواصب هستند، اما با این وجود، آن روایات را روایات عامه (اهل تسنن) نمی‌نامیم. به عنوان نمونه:

۱. الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هَلَالٍ قَالَ حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عَيْسَى عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أُعَيْنٍ.^۱

در سند این روایت «احمد بن هلال» وجود دارد که به شهادت شیخ صدوق رحمته الله عليه در کتاب من لا يحضره الفقيه^۲ ناصبی می‌باشد. اما با این وجود در سند روایت شیعی قرار گرفته است.

۲. الصَّدُوقُ فِي الْخِصَالِ، وَ الْعِلَلِ، وَ الْأَمَالِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ السَّعْدِ أَبَا دِيٍّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادِ الْأَزْدِيِّ عَنْ مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ.^۳

در سند این روایت که از طریق شیعه نقل شده، «مالک بن انس»، امام مذهب مالکی در اهل سنت قرار گرفته است.

بخش دوم دفاعیه احمد بصری: تا زمانی که فسق و کذب شیعه اثبات نشده باشد، اصل بر راستگویی و عدالت (اصالة العدالة) است. لذا مجهول بودن روایان حدیث خدشه‌ای به روایت وارد نمی‌کند، چراکه بر اساس قواعد حدیثی، در صورت مواجهه با روات مجهول، بایستی به اصالة العدالة مراجعه کنیم تا بدینوسیله حکم به عدالت روایان مجهول داده و روایت را بپذیریم.^۴

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۴۲.

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۴۴۹.

۳. الأمالی (للسدوق)، ص ۱۶۹.

۴. دلائل الصدق، ص ۲۷.

در پاسخ به این سخن گفته می‌شود:

اولاً؛ صدق و کذب و همچنین عدل و فسق از امور وجودیه هستند و امور وجودیه بعد از نبودن ضلع مقابل و ضد خود بروز می‌کنند. لذا زمانی صدق می‌آید که کذب نباشد و زمانی عدل می‌آید که فسق نباشد. بنابراین قاعده، اصالة با هیچکدام از صدق و کذب و یا عدل و فسق نبوده و هر کدام در موضع خود و با نبود دیگری تحقق می‌یابد.^۱

ثانیاً؛ معنای اصالة العدالة، شهادت به شیعہ بودن راوی نبوده و به معنای این است که اگر به شیعہ بودن یک راوی اعتماد داشته و همزمان به عدالت آن شک شد، می‌توان به اصالة العدالة یا اصالة الصدق تمسک کرده و حکم به عادل و راستگو بودن وی نمود.^۲ این درحالی است که اغلب راویان حدیث موسوم به وصیت را ناشناخته‌ها و مجاهیل روایی تشکیل داده‌اند که هیچ سندی بر شیعہ یا سنی بودن آنان در دست نیست.

ثالثاً؛ درباره روایانی که آنان را شیخ طوسی رحمته الله علیه و سایر علماء درک نکرده‌اند و یا اینکه حتی درباره روایانی که نام آنان در اسناد روایت موجود بوده و هیچ درکی از تشیع و حسن ظاهر رفتاری آنان در دست نیست، اصالة العدالة معنایی نداشته و سالبه به انتفاء موضوع خواهد بود. لذا در عصر حاضر به محض مواجهه با مجاهیل روایی، مجاز به اجرای اصالة العدالة نخواهیم بود.^۳

بنابراین؛ حکم به اجرای اصالة العدالة در خصوص راویان مجهول، که هیچ

۱. المهدویة الخاتمة، ج ۲، ص ۲۳.

۲. رک: شبیری زنجانی، کتاب نکاح، ج ۱۵، ۵۰۷۴.

۳. رک: محمد شهبازیان، مقاله تحلیلی بروصیت نقل شده در کتاب غیبت طوسی و... پژوهش نامه کلام تطبیقی، ۱۳۹۵، ص ۵۳.

مدح و قدحی پیرامون آنان در دست نمی‌باشد، غیر معقول بوده و اساسا مردود و باطل است.

■ بررسی دلالت روایت

بر اساس دیدگاه علمای شیعه، اگر در سند یک روایت؛ افراد ضعیف، فاسد المذهب، کذاب و... بوده باشد، باز در متن و دلالت آن روایت تأمل می‌شود، چنانچه محتوای روایت با مسلمات شیعه مخالفت داشته باشد، آن روایت کنار گذاشته می‌شود. لذا شیخ طوسی رحمته الله علیه می‌فرماید: «در صورتی که راوی حدیث مخالفت اعتقادی با اصول مذهب داشته باشد، در این صورت به آنچه روایت کرده است نگریسته می‌شود، در صورتی که با اخبار موثق شیعه مخالفت داشته باشد، آن روایت بایستی طرد گردد»^۱.

بر این اساس، درباره حدیث موسوم به وصیت نیز، با توجه به وجود افرادی همچون؛ علی بن سنان موصلی العدل و احمد بن محمد الخلیلی و سایر مجاهیل رجالی، دلالت روایت بررسی شده و با مسلمات مذهب مطابقت داده می‌شود. با بررسی متن حدیث موسوم به وصیت، اشکالات متعددی پیش می‌آید که برخی از آنها عبارتند از:

الف. مضمون و محتوای این حدیث بر خلاف تمامی روایاتی است که عدد اوصیاء علیهم السلام را منحصر در دوازده تن دانسته‌اند. لذا با توجه به اینکه باور به ۲۴ وصی برای رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله با مسلمات مذهب شیعه مخالفت دارد، این روایت از درجه صحت ساقط شده و نمی‌توان در مسأله مهمی مانند امامت به آن استناد کرد.

۱. العدة فی اصول الفقه، ج ۱، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

چنانچه در خصوص حصر عدد اوصیاء علیهم السلام و ختم وصایت آمده است:

حدثنا فضالة بن أيوب عن أبان بن عثمان عن محمد بن مسلم قال: قال أبو جعفر علیه السلام: قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی بن أبی طالب علیه السلام: «یا علی أنا أولى بالمؤمنین من أنفسهم ثم أنت یا علی أولى بالمؤمنین من أنفسهم ثم الحسن ثم الحسين ثم علی بن الحسين ثم محمد بن علی، ثم موسی بن جعفر، ثم علی بن موسی، ثم محمد بن علی، ثم علی بن محمد، ثم الحسن بن علی، ثم الحجة بن الحسن الذی تنتهی إليه الخلافة و الوصایة و یغیب مدة طويلة، ثم ینظر و یملا الأرض عدلا و قسطا كما ملئت جورا و ظلما». ^۱ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! من به مؤمنین سزاوارتر از خودشان هستم، سپس تو سزاوارتر از مومنین به خودشان هستی،... سپس حجت فرزند حسن سزاوارتر است، همان کسی که خلافت و وصایت با او به پایان می‌رسد و مدت طولانی غایب می‌شود و بعد از آن ظاهر شده و زمین را با عدل و داد پر می‌کند کما اینکه با ظلم و جور پر شده است.

ب. در هیچ کدام از احادیثی که حاکی از ماجرای وصیت رسول گرامی صلی الله علیه و آله هستند^۲، نامی از مهدیین در میان نبوده و در تمامی آنها نام ۱۲ امام معصوم علیهم السلام ذکر شده است که اولین آنها علی علیه السلام و آخرین آنان، نهمین فرزند امام حسین علیه السلام می‌باشد.

ج. پذیرش مهدیین بعد از امام دوازدهم علیه السلام به عنوان خلفاء الرسول صلی الله علیه و آله با روایات متواتر رجعت که به عنوان مسلمات مذهب تشیع می‌باشند، در تعارض می‌باشند.^۳

۱. إثبات الهداة بالانصوص والمعجزات، ج ۲، ص ۲۳۴.

۲. در خلال مباحث قبلی به چند مورد اشاره شد.

۳. در بحث رجعت و خلافت بررسی خواهد شد.

د. این روایت دارای ابهام است، لذا در ابتدای روایت آمده: حضرت رسول اکرم ﷺ خطاب به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

«سَمَّاكَ اللهُ تَعَالَى فِي سَمَائِهِ عَلِيًّا الْمُرْتَضَى وَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالصِّدِّيقَ الْأَكْبَرَ وَالْفَارُوقَ الْأَعْظَمَ وَالْمَأْمُونَ وَالْمَهْدِيَّ فَلَا تَصِحُّ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ لِأَخَدٍ غَيْرِكَ».

خداوند در آسمانها نام تو را علی المرتضی و امیرالمؤمنین و صدیق اکبر و فاروق اعظم و مأمون و مهدی نهاد، پس این اسمها بر فرد دیگری غیر تو صحیح نیست.

صراحتاً در ابتدای روایت آمده است که نام مهدی بر کسی غیر از امیرالمؤمنین علی علیه السلام صدق نمی کند، در حالیکه اولاً؛ بر اساس روایات متواتر، لقب مهدی به نحو عام بر تمامی ائمه معصومین علیهم السلام صدق کرده و به نحو خاص، لقب امام دوازدهم علیه السلام می باشد. چنانچه در روایات آمده است:

عَنِ الرَّضَا علیه السلام قَالَ: «الْخَلْفُ الصَّالِحُ مِنْ وُلْدِ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَهُوَ صَاحِبُ الزَّمَانِ وَهُوَ الْمَهْدِيُّ».^۱ امام رضا علیه السلام فرمود: جانشین و فرزند صالح حسن بن علی علیه السلام، همان صاحب الزمان و همان مهدی علیه السلام است.

ثانیاً؛ ذیل روایت با آنچه در صدر روایت آمده تغایر و ناهمخوانی داشته و ظاهراً نام مهدی را در ذیل روایت بر فرزند امام دوازدهم علیه السلام نهاده است.^۲ برخی از اتباع احمد بصری در توجیه این اشکال گفته اند؛ این اسما به شکل مجموعی بر کسی غیر از علی علیه السلام جایز نیست اما به شکل فردی می تواند به سایر اهل بیت علیهم السلام نیز اطلاق گردد. در پاسخ به دفاعیه گفته می شود:

۱. كشف الغمة في معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۴۷۵.

۲. المهدي في الخاتمة، ج ۲، ص ۹۵.

- بین اسم و لقب فرق واضحی است^۱ و هیچکدام از موارد یاد شده نمی‌تواند به عنوان اسم حضرت علی علیه السلام باشد، زیرا اسم خاص آن حضرت بر اساس تصریح روایات "علی" است و موارد یاد شده القاب آن حضرت می‌باشد، درحالیکه متن روایت، این القاب را اشتباهاً با عنوان اسم ایشان معرفی کرده است.

- غیر از لقب المهدی^۲ و المأمون^۳، تمامی القاب مختص علی بن ابی طالب علیه السلام بوده و اطلاق آن بر غیر ایشان (فردی و مجموعی) جایز نیست. در خصوص القاب مذکور آمده است:

المُرْتَضَى:

مرتضی؛ یکی از القابی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام داده^۴ و در بیان علت آن گفته شده:

۱. چون خداوند متعال او را به عنوان وصی و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله پسندیده است.^۵

۱. لقب؛ بیانگر خصوصیت و ویژگی و صفتی ممدوح یا مذموم و مثبت در فرد است. مثل صادق یا کاذب یا امین یا خائن.

اما اسم؛ غیر از لقب بوده و دلالتی برای توصیف و مذمت فرد ندارد؛ مانند علی، حسن، زید، بکر و....

۲. سَهْلُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَلِيٍّ التَّوْبُخْتِيُّ قَالَ: أَوْصَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ «اسْمُهُ كَاسِمِي وَكُنْيَتُهُ كُنْيَتِي لِقَبِّهِ الْمُهْدِيُّ وَهُوَ الْحُجَّةُ وَهُوَ الْمُنْتَظَرُ وَهُوَ صَاحِبُ الزَّمَانِ». پیامبر صلی الله علیه و آله وصیت کرد و فرمود: اسم او همانند اسم من است و کنیه او همانند کنیه من است و لقب او مهدی است. او حجت و منتظر و صاحب الزمان است. الغيبة للطوسی، ص ۲۷۱.

۳. پس از تتبع فراوان درباره لقب «مأمون» برای علی بن ابی طالب علیه السلام، هیچ سندی در این خصوص پیدا نکردید تا صحت این لقب را برای آن حضرت تأیید کند. البته این لقب درباره امام دوازدهم علیه السلام در زیارت آل یاسین آمده است که خود تأییدی بر این است که اگر حضرت علی علیه السلام دارای لقب مأمون باشد، این لقب حصر در ایشان نیست. چنانچه می‌فرماید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْمَأْمُونُ».

الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۲، ص ۴۹۳.

۴. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۱۰.

۵. ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص ۳۰۵.

۲. از ابن عباس نقل شده که گفت: علی عَلَيْهِ السَّلَام در جمیع امور، رضایت خدا و رسول را در نظر داشت و به همین جهت، مرتضی نامیده شد.^۱
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ:

درباره اختصاص لقب امیرالمؤمنین به علی عَلَيْهِ السَّلَام آمده است: «خدا علی عَلَيْهِ السَّلَام را امیرالمؤمنین نامیده است و روا نیست کسی به این نام خوانده شود، حتی قائم آل محمد عَلَيْهِ السَّلَام را امیرالمؤمنین نمی‌گویند و به او بقیةالله خطاب می‌کنند».^۲
همچنین در روایتی دیگر از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام آمده است که از ایشان سؤال شد: «آیا به حضرت قائم، لقب امیرالمؤمنین خطاب می‌شود؟ فرمود: نه، این عنوان مخصوص علی عَلَيْهِ السَّلَام است؛ هیچ‌کس، نه قبل از او و نه پس از او، سزاوار نیست به این نام نامیده شود، و هر کس چنین ادعایی کند کافر است».^۳
الصِّدِّيقِ الْأَكْبَرِ:

حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام درباره اختصاص این لقب به ایشان فرمود: «من بنده خدا و برادر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستم و من صدیق اکبر هستم که بعد از من کسی جز شخص دروغ‌گو، این سخن را درباره خودش نخواهد گفت».^۴
الْفَارُوقِ الْأَعْظَمِ:

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره اختصاص لقب فاروق اعظم فرمود: «همانا علی همراه قرآن و حق است... او فاروق بین حق و باطل و وصی و وزیر و خلیفه من در میان امتم است و بر اساس سنت من مبارزه می‌کند».^۵

۱. بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۶۰.

۲. مجمع البحرین، ص ۲۲۹.

۳. تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص ۴۰۹.

۴. الخصال، ج ۲، ص ۴۰.

۵. کتاب سلیم بن قیس الهمدانی، ج ۲، ص ۸۸۱.

هـ. آنچه در روایت با عنوان «فَلْيُسَلِّمَهَا» آمده است، مبهم بوده و مرجع ضمیر مشخص نشده است اما چنانچه «خلافة» را مرجع ضمیر بدانیم، با باور مسلم شیعه که اعتقاد به خلافت امامان دوازده‌گانه دارد در تضاد خواهد بود و از طرفی با روایات متواتره که عدد خلفاء پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دوازده دانسته‌اند معارضه خواهد کرد. چنانچه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «أَنَّ عِدَّةَ الْخُلَفَاءِ بَعْدِي عِدَّةُ نُبَيَّاءِ مُوسَى». ^۱ همانا عدد خلفاء بعد از من، به تعداد نقباء موسی عَلَيْهِ السَّلَام است. همچنین می‌فرماید: «بعدي اثني عشر خليفة كلهم من بني هاشم». ^۲ بعد از من دوازده خلیفه است که همه آنان از قریش می‌باشند. و همچنین روایات متواتره در این زمینه که در کتب معتبر شیعه و سنی بدان اشاره شده است. ^۳

و در صورتی که مرجع ضمیر به «امامة» برگردانده شود، در آن صورت بایستی قائل به امامت مهدیین شویم، در حالیکه اولاً؛ این باور با صدر روایت که امامت را از مهدیین جدا کرده است «فَدَلَيْكَ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا» تعارض داشته و ثانیاً؛ با سایر روایاتی که تصریح بر عدم امامت مهدیین دارند ناسازگار می‌باشند. چنانچه ابو بصیر می‌گوید: به امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! من از پدر شما شنیدم که می‌فرمود: پس از قائم دوازده مهدی خواهد بود، امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «دوازده مهدی گفته است، نه دوازده امام. آنها قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به موالات و معرفت حق ما می‌خوانند». ^۴

۱. مقتضب الأثر فی النص علی الأئمة الإثني عشر، المقدمة، ص ۷ و جامع الصغير، ج ۱، ص ۳۵۰ و كنز العمال، ح ۱۴۹۷۱.

۲. موده القربى، ص ۹۴؛ ينابيع الموده، باب ۵۶ ص ۳۰۸ و باب ۷۷ ص ۵۳۳.

۳. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۷۱. مسند، احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۹۰، صحيح مسلم، ج ۶، ص ۳۰. فراند السمطين، ج ۲، ص ۳۲۹ تحت شماره ۵۷۹ با ذکر سند از ابن عباس. احقاق الحق، و ملحقات آن ج ۲ ص ۳۵۲-۳۵۴ و ج ۱۳ ص ۱-۴۹

و ج ۱۹ ص ۶۲۸-۶۳۲، نیز مراجعه شود به عمده ابن بطريق ص ۴۱۶-۴۲۲ و...

۴. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الدَّقَاقِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ

البته مرجع ضمیر تا امام دوازدهم علیه السلام ظهور در امامت دارد اما مشکل مذکور پس از ایشان و با آغاز مهدیین به وجود می‌آید.

همچنین در صورتی که مرجع ضمیر را «وصایه» فرض کنیم، با روایات متواتری که عدد اوصیاء را دوازده دانسته است تعارض پیدا می‌کند. چنانچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«بَعْدِي اثْنَيْ عَشَرَ وَصِيًّا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ هُمْ خِيَارُ أُمَّتِي مِنْهُمْ أَحَدٌ عَشَرَ إِمَامًا بَعْدَ أُخِي وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ كُلَّمَا هَلَكَ وَاحِدٌ قَامَ وَاحِدٌ... أَوَّلُ الْأَيَّامَةِ [أَخِي] عَلِيُّ عليه السلام خَيْرُهُمْ ثُمَّ ابْنِي الْحَسَنُ ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنِ ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَأَمَّهُمْ ابْنَتِي فَاطِمَةُ عليها السلام». ^۱ بعد از من دوازده وصی از اهل بیتم می‌باشد. آنان بهترین‌های اتمم هستند که یازده امام از آنان بعد از برادرم علی عليه السلام، یکی پس از دیگری است. هر زمانی که یکی از آنان وفات فرمود دیگری به جای او قیام می‌کند. اولین این ائمه برادرم علی عليه السلام و بهترین آنان، سپس فرزندان حسن، سپس فرزندان حسین، سپس نه تن از فرزندان حسین است و مادر همه آنان دخترم فاطمه عليها السلام می‌باشد.

و. روایت ۱۲ مهدی پس از ۱۲ امام، با برخی از روایات هم ردیف (به لحاظ سندی) خود، در تعارض عددی می‌باشند. به عنوان نمونه؛ در روایت منسوب به امام صادق عليه السلام عدد مهدیین پس از قائم عليه السلام را یازده نفر از فرزندان امام حسین عليه السلام دانسته است. چنانچه آمده است: «ای ابا حمزه به درستی که از ما

عَمْرَانَ النَّخَعِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ التُّوفَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِبِصَادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ يَكُونُ بَعْدَ الْقَائِمِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا فَقَالَ إِنَّمَا قَالَ «إِثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا وَلَمْ يَقُلْ إِثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَأَوْلَا كَيْفَ هُمْ قَوْمٌ مِنْ شَيْعَتِنَا يُدْعُونَ النَّاسَ إِلَى مَوْلَانَا وَمَعْرِفَةِ حَقِّنَا». شيخ صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۰.

۱. کتاب سلیم بن قیس الهمالی، ج ۲، ص ۶۸۶.

بعد از قائم علیه السلام یازده مهدی از فرزندان حسین علیه السلام خواهد بود.^۱
ز. وجود فرزندی به نام «احمد» و همچنین وجود «وصی» و جانشینی برای امام مهدی علیه السلام در هیچ روایتی ذکر نشده است و این روایت متفرد است.
نتیجه اینکه؛ حدیث موسوم به وصیت در کتاب الغیبة شیخ طوسی رحمته الله علیه، به لحاظ سندی و دلالتی فاقد صحت و اتقان بوده و مورد پذیرش نمی‌باشد.

پرسش‌های درس

۱. یک نمونه از اشکالات سندی حدیث موسوم به وصیت را بیان کنید.
۲. تعداد روایات مهدیین و اشکالات آنها را بیان کنید.
۳. استدلال احمد بصری در خصوص تواتر معنوی این حدیث چیست؟
۴. دفاع احمد بصری از سند حدیث موسوم به وصیت را تقریر و پاسخ دهید.

۱. عن أبي حمزة، عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث طويل أنه قال: «يا أبا حمزة إن منا بعد القائم أحد عشر مهدياً من ولد الحسين عليه السلام». غیبت طوسی، ص ۴۷۸، ح ۵۰۴.

درس هشتم

احمد در حدیث
موسوم به وصیت

اولین بهره‌برداری احمد بصری، از یک مشابهت اسمی در پایان روایت موسوم به وصیت آغاز شده و از این رهگذر، خود را فرزند امام مهدی عجل الله و سیزدهمین وصی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله معرفی کرده است. احمد بصری برای اثبات اینکه، او مصداق احمد مذکور در روایت موسوم به وصیت است به سه دلیل متمسک شده است که عبارتند از:

دلیل اول:

احمد بصری می‌گوید:

«چون این وصیت، عاصم من الضلال (نگهدارنده از گمراهی) است، خداوند باید از آن محافظت کند و اجازه ندهد که مدعی دروغین به آن دست اندازی کند. چنانچه قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾^۱ اگر پیامبر حتی یک سخن را به افترا بر ما می‌بست با قدرت او را فرو می‌گرفتیم، سپس رگ دلش را پاره می‌کردیم. همچنین امام صادق عجل الله فرمود: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَدَّعِيهِ غَيْرُ صَاحِبِهِ إِلَّا

۱. حاقه، ۴۴ تا ۴۶.

بَرَّ اللَّهُ عُمَرُ^۱. کسی غیر از صاحبش ادعای این امر (امامت) را نمی‌کند، مگر آنکه خداوند عمرش را می‌بزد! بر اساس این آیه و روایت، اهل باطل نمی‌توانند ادعایی را به ناروا به خداوند ببندند و خداوند شخصاً از امر خود محافظت خواهد کرد.^۲

در پاسخ به دلیل اول گفته می‌شود:

اولاً در هیچ بخشی از حدیث موسوم به وصیت، به «عاصم من الضلال» بودن آن اشاره‌ای نشده است، لذا بر این اساس، پایه اول استدلال احمد بصری؛ یعنی استناد به عاصم من الضلال بودن آن حدیث، از بین می‌رود.

البته احمد بصری سعی بر این دارد تا کتابت این حدیث را ادامه ماجرای قرطاس بداند^۳ که پیامبر ﷺ در آن فرمود: «أَتُونِي بِدَوَاؤِ وَكَتِفِ أَكْثَبَ لَكُمْ كِتَاباً لَا تَضْلُوا بَعْدِي أَبَدًا»^۴. اما واقعیت این است که ارتباط دادن این روایت به حدیث قرطاس بدون وجه است. زیرا حدیث قرطاس مربوط به روز پنجشنبه (رزیه الخميس) بوده و حال آنکه بنا بر شهادت حدیث موسوم به وصیت، این روایت در شبی که وفات پیامبر ﷺ در آن محقق شد نوشته شده است.^۵ یعنی بین درخواست لوح و کتف در روز پنجشنبه با وفات پیامبر ﷺ در روز دوشنبه که در آن وصیت نوشته شد، پنج روز فاصله است. لذا نمی‌توان گفت؛ حدیثی که در هنگام وفات پیامبر ﷺ نوشته شد، همان چیزی است که پیامبر ﷺ در

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۷۳.

۲. الوصية المقدسة الكتاب العاصم من الضلال، ص ۱۹-۲۱.

۳. همان، ص ۱۶.

۴. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۱، ص ۱۸۴.

۵. في الليلة التي كانت فيها وفاته.

پنجشنبه می‌خواست بنویسد و آن فرد مانع آن شد!

نکته: بر اساس روایات، وفات پیامبر ﷺ در نیمه روز دوشنبه^۱ اتفاق افتاده است و حال آنکه بر اساس حدیث موسوم به وصیت، وفات را در شب دانسته و همان شب نیز وصیت املاء گردیده است. لذا این تعارض تاریخی است که از سوی احمد بصری باید پاسخ داده شود.

ثانیاً احمد بصری برای اثبات پایه دوم استدلال خود، به آیه‌ای از قرآن کریم و روایتی از امام صادق علیه السلام متمسک شده و می‌گوید: همانطور که قرآن کریم و روایات، رسولان و امامان دروغین را تهدید به مرگ کرده است، هر کسی که خود را به دروغ صاحب این وصیت بداند، توسط خداوند کشته می‌شود تا وصیت به دست صاحب اصلی آن برسد.

پاسخ به پایه دوم استدلال احمد بصری در دو بخش ارائه می‌گردد:

۱. قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ نِصْفَ النَّهَارِ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ. تاريخ الطبري، ج ۳، ص ۲۰۰. وَقَلَّمَا مَنَعَ النَّهَارُ... أَنَاهُ رَسُولُ أُمَّ أَيْمَنَ يُخْبِرُهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ يَمُوتُ، ... فَتَوَقَّى رَسُولُ اللَّهِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ حِينَ زَاغَتِ الشَّمْسُ. المسترشد في إمامة علي بن أبي طالب عليه السلام، ص ۱۱۴-۱۱۵. مَنَعَ النَّهَارِ مَتَوَعَّأً وَذَلِكَ قَبْلَ الزَّوَالِ. كتاب العين، ج ۲، ص ۸۳. «فَتَوَقَّى رَسُولُ اللَّهِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ حِينَ زَاغَتِ الشَّمْسُ، وَهُوَ يَوْمُ الْإِثْنَيْنِ» المسترشد في إمامة علي بن أبي طالب عليه السلام، ص ۱۱۵. زَاغَتِ الشَّمْسُ: أَي مَالَتْ وَزَالَتْ عَنِ أَعْلَى دَرَجَاتِ ارْتِفَاعِهَا. مجمع البحرين، ج ۵، ص ۱۰. «تَوَقَّى رَسُولُ اللَّهِ صَ يَوْمَ تَوَقَّى» كتاب سليم بن قيس الهلالي، ج ۲، ص ۸۶۲-۴۸؛ «يَوْمُ الْإِثْنَيْنِ وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ» كتاب سليم بن قيس الهلالي، ج ۲، ص ۷۹۴؛ قرب الإسناد (ط - الحديثة)، ص ۲۹۹؛ «أَيُّ يَوْمٍ أَكْبَرُ شُؤْمًا مِنْ يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ يَوْمَ فَقَدْنَا فِيهِ نَبِيَّنَا» المحاسن، ج ۲، ص ۳۴۷، ح ۱۶؛ «يَوْمُ الْإِثْنَيْنِ يَوْمٌ تَحْسِبُ قَبِضَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ نَبِيَّهُ» الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۴، ص ۱۴۶، ح ۵؛ «أَيُّ يَوْمٍ أَكْبَرُ شُؤْمًا مِنْ يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ يَوْمَ فَقَدْنَا فِيهِ نَبِيَّنَا» الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۳۱۴، ح ۴۹۲؛ «فَأَيُّ يَوْمٍ أَكْبَرُ شُؤْمًا مِنْ يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ فَقَدْنَا فِيهِ نَبِيَّنَا ص» من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۲۶۷، ح ۲۴۰؛ «مِنْ يَوْمٍ أَكْبَرُ شُؤْمًا مِنْ يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ، يَوْمَ مَاتَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» قُبِضَ بِالْمَدِينَةِ مَسْمُومًا يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ» تهذيب الأحكام (تحقيق خراسان)، ج ۶، ص ۲؛ «قُبِضَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ» إعلام الوری بأعلام الهدى (ط - الحديثة)، ص ۵۳، ج ۱.

الف. استناد به آیه قرآن کریم^۱:

در پاسخ به این قیاس مع الفارق، گفته می‌شود: تهدید در آیه مورد بحث متوجه شخص رسول صادق است، چنین رسولی که در ادعای رسالتش صادق است، اگر چیزی به دروغ به خدا نسبت دهد خدا با او چنین معامله‌ای می‌کند، نه تهدید به مطلق مدعیان و مفتریان بر خدا.

ب. استناد به روایت امام صادق علیه السلام^۲:

در پاسخ به این استناد گفته می‌شود: اولاً؛ عبارت «بَتَرَ اللَّهُ عُمَرَهُ» لزوماً به معنای کشته شدن نبوده و در ترجمه این عبارت چند احتمال وجود دارد:

۱. اینکه آن را به معنای بریده شدن نسل و نداشتن فرزندی که ادامه

دهنده راه پدر باشد دانست کما اینکه مشرکان درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

این معنا را اراده کرده و گفتند: «إِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ صَارَ أَبْتَرًا لَا عَقِبَ لَهُ»^۳.

۲. یا اینکه آن را به معنای بریده شدن از ایمان و خیر در زندگی دنیوی

بدانیم که خداوند در پاسخ مشرکان فرمود: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ إِنَّ شَانِكَ

هُوَ الْأَبْتَرُ؛ يَغْنَى أَبْتَرٌ مِنَ الْإِيمَانِ وَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ»^۴. که در هر دو صورت

عبارت به معنای قتل نفس و کشته شدن توسط خداوند نمی‌باشد.

۳. اینکه عبارت «بتراالله» به معنای هلاکت و مرگ از سوی خدا بوده

باشد. البته از ظاهر روایت، دلالتی بر تعجیل یا مهلت برای مرگ ندارد،

مگر اینکه قرینه‌ای بر ترجیح یکی از دو صورت دلالت کرده باشد.

۱. «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ» . حاقه، ۴۴ تا ۴۶.

۲. «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَدْعِيهِ غَيْرُ صَاحِبِهِ إِلَّا بَتَرَ اللَّهُ عُمَرَهُ» . کسی غیر از صاحبش ادعای این امر (امامت) رانمی‌کند، مگر آنکه خداوند عمرش را می‌برد! . الکافی، ج ۱، ص ۳۷۳. الإمامة والتبصرة من الحيرة، ص ۱۳۶.

۳. کتاب سلیم بن قیس الهمالی، ج ۲، ص ۷۳۷.

۴. همان.

ثانیاً؛ این عبارت نه تنها درباره مدعی امامت، بلکه درباره کسانی که راه خیر را بر دیگران می‌بندد نیز استفاده شده است و حال آنکه قانونی به نام کشته شدن مسدود کنندگان راه خیر توسط خداوند وجود ندارد. چنانچه امام باقر علیه السلام فرمود: «مَنْ سَدَّ طَرِيقاً بَتَرَاللَّهِ عُمْرُهُ»^۱.

ثالثاً؛ این روایت در خصوص امر امامت بوده و هیچ ارتباطی به ادعای وصیت، سفارت، یمانیت و سایر ادعاهای احمد بصری ندارد چرا که در این صورت بایستی در متن روایت به وصیت اشاره می‌شد و مدعای وصیت را مورد خطاب قرار می‌داد.

رابعاً؛ با چه استنادی می‌توان ثابت کرد که احمد بصری پس از ادعای سفارت و وصایت به هلاکت نرسیده و هنوز زنده است؟ این درحالی است که تاکنون هیچ نشانه‌های مبنی بر حیات وی ارائه نشده و همین مسأله مستمسک انصار پرچم قرار گرفته است.

خامساً؛ در طول تاریخ بسیاری از مدعیان دروغین وصایت و امامت دیده شده است که هرکدام دارای عمر طولانی بوده و به محض ادعا به هلاکت نرسیده‌اند. به عنوان نمونه:

۱. در عصر حاضر، فردی به نام «عبدالله هاشم»، مستندساز معروف و یکی از بزرگان انصار پرچم، با استناد به حدیث وصیت شیخ طوسی رحمته الله علیه، به صورت صریح ادعای وصایت کرده و خود را مهدی دوم بعد از احمد بصری معرفی نموده است. این درحالی است که انصار مکتب او را کذاب دانسته و تاکنون به هلاکت نرسیده است.

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۵.

۲. ملا عرشی کاشانی در سال (۸۵۰ هـ ق) ادعای مهدویت کرده و در سال (۸۸۰ هـ ق) کشته شد. در بعضی از مجامع نوشته اند که جسد او را پس از کشته شدن سوزانیدند. یعنی ۳۰ سال ادعای امامت!!

۳. در سال (۸۴۰ هـ ق) رئیس فرقه مشعشعیه (سید محمد مشعشع) که به تأسیس حکومت مشعشعین موفق شده بود به طریق مکاشفه مدعی مهدویت شد. وی در سال (۸۷۰ هـ ق) به هلاکت رسید. یعنی ۳۰ سال ادعای امامت!!!

۴. میرزا احمد قادیانی در سال (۱۸۳۹ م) ادعای مهدویت کرده و در سال (۱۹۰۸) با مرض طاعون به هلاکت رسید. یعنی ۵۷ سال ادعای امامت! همه این موارد دلالت بر این دارند که لزوماً مدعی امر امامت توسط خداوند قتل نفس نشده و آنچه مشخص می‌باشد این است که، خداوند فرد مدعی را از دایره الطاف رحمانی خود خارج کرده و برای همیشه چشم و گوش و قلب او را ممهور می‌کند. چنانچه قرآن کریم فرمود:

﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۱

بر این اساس پایه دوم استدلال احمد بصری و به تبع نتیجه استدلال او نیز

ابطال می‌گردد.

دلیل دوم:

احمد بصری می‌گوید:

«امام رضا علیه السلام بعد از بیان نص از تورات و انجیل بر نام رسول اکرم حضرت

محمد صلی الله علیه و آله، جاثلیق گفت: «ولی در نزد ما اثبات نشد که این محمد، همان

محمد است و بر ما صحیح نیست که اقرار به نبوت او کنیم و ما شک داریم که محمد شما باشد... امام رضا علیه السلام فرمودند: با شک، احتجاج کردید. آیا خداوند قبل و بعد از آدم تا به امروز، پیامبری که نامش محمد باشد را مبعوث نمود؟ و آیا نام او را در بعضی از کتب که بر تمام انبیاء نازل کرد غیر از محمد یافتید؟ آنها از جواب دادن بازماندند. آیا تاکنون کسی قبل از من به این روایت احتجاج کرده است که نامش احمد باشد و خود را فرزند امام دوازدهم بدانند؟^۲

در پاسخ به این استدلال گفته می‌شود:

اولاً؛ امام رضا علیه السلام در مقام مناظره و در پی پاسخ نقضی به جاثلیق بوده است.^۳ لذا این پاسخ نمی‌تواند به عنوان ملاک و میزان برای پاسخ به سئوالات

۱. قال الرضا علیه السلام: احتججتم بالمشك، فهل بعث الله قبل أوبعد من ولد آدم الي يومنا هذا نبيا اسمه محمد اوتجدونه في شيء من الكتب التي انزلها الله على جميع الأنبياء غير محمد؟... واحجموا عن الجواب. اثبات الهداة، ج ۱، ص ۱۹۵-۱۹۴.

۲. الوصية المقدسة الكتاب العاصم من الضلال، ص ۲۳.

۳. در برخی موارد، پیامبر و امامان علیهم السلام در برابر استدلالهای معاندان در بسیاری از موارد از پاسخهای نقضی استفاده می‌کردند که به نمونه هایی اشاره می‌شود: در مناظره پیامبر صلی الله علیه و آله با مسیحیان نجران می‌خوانیم: وقتی نصاری نجران محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند، گفتند: ای محمد! ما را به چه فرامی‌خوانی؟ فرمود: به اینکه شهادت دهید که هیچ معبودی جز الله نیست و اینکه من فرستاده خداوندم و اینکه عیسی بنده و مخلوقی از مخلوقات خداوند است که همانند سایر افراد می‌خورد و می‌آشامد و محدث می‌شد. گفتند: اگر بنده خدا بود، پس پدرش که بود؟ در این موقع فرشته وحی نازل گردید و به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گفت که به آنان بگو: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». مَثَلِ عِيسَى دَر نَرَدِ خَدَا، هَمْچُونِ آدَمِ اسْت: که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: موجود باش! او هم فوراً موجود شد. (بنابراین، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیت یا فرزند خدا بودن نیست.)

چنانکه روشن است خلاصه استدلال مسیحیان چنین است:

الف. هرکس بدون پدر متولد شود، خدا پدر اوست. ب. حضرت عیسی بدون پدر متولد شد. ج. نتیجه: پس خداوند پدر حضرت عیسی است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با نقض کبر، استدلال آنان را در هم فروریخت. خلاصه استدلال رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین است: اگر هر

مشابه باشد و حال آنکه ما به دنبال پاسخ حَلّی از احمد بصری هستیم که تاکنون جوابی نداشته است.

ثانیاً؛ توصیفات پیامبر اکرم ﷺ در کتب آسمانی تا حدی بیان شده است که حتی علمای یهود و مسیح ایشان را به درستی می‌شناختند. بطوری که هیچ شکی در حقانیت پیامبر آخرازمان نداشته و حتی از زمان و محل تولد آن حضرت اطلاعات دقیقی در دست داشتند. لذا مقاومت جاثلیق به علت عناد با اسلام بوده و با حقیقت مسأله بیگانه نبوده است. مؤید این سخن، کلام وحی است که می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾.^۱ کسانی که به ایشان کتاب [آسمانی] داده‌ایم، همان گونه که پسران خود را می‌شناسند، او [محمد] را می‌شناسند و مسلماً گروهی از ایشان حقیقت را نهفته می‌دارند و خودشان [هم] می‌دانند.

با حفظ این نکته، هیچ نشانی از حقانیت احمد بصری در روایات شیعی وجود نداشته و حتی در برخی از موارد، روایاتی حاکی از دجل و فریبکاری فردی از بصره در دست می‌باشد.^۲ مضاف بر آن، وجود اولیه وی با روایتی ضعیف و غیر قابل اعتماد ظهور کرده و حتی علماء اسلام را در مورد خود به مرحله ظن نرسانده است.

کس بدون پدر متولد شود، خدا پدر اوست؛ پس آدم هم بدون پدر متولد شد و باید فرزند خدا باشد؛ ولی تالی باطل است؛ پس مقدم نیز باطل است.

۱. بقره، ۱۴۶.

۲. حضرت امیرالمومنین علیه السلام در کوفه خطبه‌ای ایراد کردند و چنین فرمودند: «أبها الناس الزموا الارض من بعدى واياكم والشّدّاذ من آل محمد... ویخرج دجال من دجلة البصرة وليس منى وهو مقدمة الدجالين كلهم». ابها الناس بعد از من آرام باشید و از یک عده قلیلی از آل محمد صلی الله علیه وآله برحذر باشید... و دجالی هم از بصره خروج می‌کند که از نسل من نیست و او مقدمه کلیه دجالها است. الملاحم والفتن سید ابن طاووس، باب ۳۶، ص ۲۴۸-۲۴۹، ح ۳۶۲.

ثالثاً؛ هیچگاه نمی‌توان به صرف انطباق نام یک مدعی با اسامی ذکر شده در روایات به حقانیت مدعی پی برد. چراکه برای اثبات حقانیت وی در مسأله مهمی همچون امامت و سفارت، نیاز به دلائل و براهین قطعی است. چنانچه یزید بن ابی حازم می‌گوید: از کوفه بیرون آمدم و چون به مدینه رسیدم بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و بر او سلام کردم. پس آن حضرت از من پرسید: «آیا کسی با تو هم صحبت و همراه بود؟ عرض کردم بله. فرمود: آیا بایکدیگر سخن هم گفتید؟ عرض کردم بله. مردی از مغیریه با من هم صحبت شد. حضرت فرمود چه می‌گفت؟ عرض کردم او می‌پنداشت که محمد بن عبدالله بن الحسن همان قائم است و دلیل بر آن این است که اسم او اسم پیامبر و اسم پدرش همانا با پدر پیامبر صلی الله علیه و آله است.

من در جواب به او گفتم اگر نام‌ها را ملاک می‌گیری، در فرزندان حسین نیز محمد بن عبدالله بن علی وجود دارد. پس به این مقام اولویت دارند. وی به من گفت همانا این فرزند کنیز است ولی این یکی فرزند زنی آزاد است.

پس امام صادق علیه السلام فرمود تو چه جوابی دادی؟ عرض کردم چیزی در اختیارم نبود که به او پاسخ گویم. آن حضرت فرمود: آیا نمیدانید که او (قائم) فرزند آن زن اسیر شده است؟^۱

دلیل سوم:

احمد بصری می‌گوید:

«از هزار سال پیش این حدیث در کتاب‌های متعدد بوده است، اما خداوند

آن را از هر مدعی باطلی حفظ کرده تا به آن استناد نکند و اینکه من اولین

۱. غیبت نعمانی، باب ۱۳، ص ۳۲۵.

نفری هستم که به آن استناد می‌کنم دلیل بر حقانیتیم است»^۱.

در پاسخ به این استدلال گفته می‌شود: اولاً هر اول بودن دلیل بر حقانیت نبوده و چه بسیار کسانی که جزو اولین‌ها و گمراه‌ترها بوده‌اند. کما اینکه در زیارت عاشورا اولین ظلم‌کننده به خاندان عصمت و طهارت را لعن کرده و می‌فرماید: «اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»^۲. ثانیاً لازمه اثبات این ادعاء، استقراء تام^۳ از تاریخ است تا بدانیم که آیا از صدر اسلام تا کنون، کسانی بوده‌اند که به این روایت استناد نموده‌اند یا خیر. لذا صرف ادعا نمی‌تواند مثبت مُدعا باشد.

ثالثاً دو مورد از مدعیان دروغین مهدویت، پیش از احمد بصری به این روایت استناد کرده و خود را وصی سیزدهم دانسته‌اند، در تاریخ ثبت شده است که این دو مورد برای ابطال استدلال احمد بصری کفایت می‌کند که عبارتند از: ۱. در سال (۱۳۷۲ش)، یعنی ۱۰ سال پیش از آغاز ادعای احمد بصری، فردی به نام «علیرضا پیغان»، در صفحه ۴۱ کتاب القائم، که اتفاقاً برای اولین بار به روایت وصیت مذکور در کتاب شیخ طوسی رحمته الله علیه استناد کرده و خود را جانشین امام دوازدهم علیه السلام و مهدی اول معرفی کرد، اما این فرد ۱۵ سال پس از اعلام ادعای وصایت، در دی ماه سال (۱۳۸۷ش) در شهر مقدس قم اعدام گردید.

۲. پیش از سقوط صدام، عده‌ای از متصوفه با شعار زمینه سازی نظامی

۱. الوصیة المقدسة الكتاب العاصم من الضلال، ص ۲۴.

۲. کامل الزیارات، ص ۱۷۸.

۳. استقراء تام در جایی است که افراد مورد نظر، یعنی نمونه‌های جزئی که می‌خواهیم از آن‌ها نتیجه‌گیری کنیم، به تعدادی باشند که بتوانیم همه آن‌ها را بررسی کنیم؛ یعنی افراد و نمونه‌ها، محصور و معدود باشند و هر یک جدا جدا مورد بررسی قرار گرفته باشند و پس از بررسی همه آن‌ها، حکم کلی صادر شود.

برای ظهور مهدی موعود عجل الله فرجه برخاسته و خود را به مولی (ولی امر) منسوب کرده و مردم را برای یاری آن حضرت دعوت کردند. بلافاصله پس از سقوط رژیم بعث، با تشکیل قوای نظامی؛ به بخشی از بابل، کربلا، نجف و دیوانیه تسلط یافته و محافظت آن را به عهده گرفتند. آنان بر این باور بودند که فردی در بین آنان با نام «سید الممهد الیمانی» است که فردی درستکار بوده و زعامت جریان را بر عهده دارد. یکی از مهمترین ادله حقانیت آنان، استناد به روایت وصیت در کتاب الغیبة طوسی رحمته الله علیه جهت اثبات فرزندى و وصایت و رسالت و مهدویت فردی به نام وی است.^۱

پرسش‌های درس

۱. دلیل اول احمد در خصوص تطبیق نامش با احمد در حدیث چیست؟
۲. دلیل دوم احمد در خصوص تطبیق نامش با احمد در حدیث چیست؟
۳. دلیل سوم احمد در خصوص تطبیق نامش با احمد در حدیث چیست؟
۴. نام دو نفر از کسانی که ادعای امامت کرده و مدت طولانی عمر نمودند را بیان کنید.

۱. الحركة المولوية، المعلومات الوطنية، ص ۱۲.

درس نهم

ابهام زدایی از چند حدیث درباره احمد

اتباع احمد بصری به جهت آنکه بتوانند جایگاه وی را مشروع جلوه دهند، تمامی کسانی که نامشان احمد بوده و در روایات ذکر شده‌اند را به احمد الحسن ربط داده و او را مصداق آن روایات می‌دانند. برخی از آن روایات مورد بررسی و نقد قرار می‌گیرد:

■ تولد دو احمد

اتباع احمد بصری روایتی را نقل می‌کنند که در آن به تولد دو احمد بشارت داده شده است که یکی از آنان متولد مکه است و پیامبر بوده و دیگری متولد قریه‌ای از عراق است و امام می‌باشد. لذا از این طریق سعی در تطبیق مولود قریه عراق با احمد اسماعیل را دارند.

نکته قابل توجه اینکه؛ اتباع احمد بصری عبارتی از کتاب شرح کافی ملا صالح مازندرانی، منتسب به بعض الافاضل در ذیل روایت امام باقر علیه السلام را با عنوان روایت معصوم علیه السلام تلقی کرده و به مردم معرفی می‌کنند. بطوری که علی ابو رغیف در کتاب الطریق الی الدعوة الیمانیة به این مطلب تصریح کرده و آن را

یکی از روایت‌های اشاره کننده به احمدالحسن دانسته است.^۱

در متن روایت آمده است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «لَمَّا وُلِدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَى مَلَأٍ مِنْ فَرِيشٍ فِيهِمْ هِشَامُ بْنُ الْمُغِيرَةَ وَ الْوَلِيدُ بْنُ الْمُغِيرَةَ وَ الْعَاصُ بْنُ هِشَامٍ وَ أَبُو وَجْزَةَ بْنُ أَبِي عَمْرٍو بْنِ أُمَيَّةَ وَ عَثْبَةُ بْنُ رَبِيعَةَ، فَقَالَ: أَوْلِدَ فِيكُمْ مَوْلُودُ اللَّيْلَةِ؟ فَقَالُوا: لَا، قَالَ: فَوَلِدَ إِذَا بِفَلَسْطِينِ غَلَامٌ اسْمُهُ أَحْمَدُ بِهِ شَامَةٌ كُلُّونِ الْخَزْرَاءُ الذُّكُنِ، وَ يَكُونُ هَلَاكُ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْيَهُودِ عَلَى يَدَيْهِ...»^۲

امام باقر عليه السلام فرمود: آن هنگام که نبی خدا صلی الله علیه و آله به دنیا آمد، مردی از اهل کتاب به نزد گروهی از قریش آمد که در میان آنان هشام بن المغیره و الولید بن المغیره و العاص بن هشام و أبو وجزة بن ابی عمرو بن امیة و عتبة بن ربیعة نیز حضور داشتند. به آنان گفت: آیا امشب در میان شما فرزندی به دنیا آمده است؟ گفتند نه! گفت پس حتما در فلسطین پسری متولد شده است که نامش احمد است و خالی به رنگ ابریشم سیاه دارد و هلاکت اهل کتاب و یهود به دست او می باشد.

ملا صالح مازندرانی در توضیح این روایت، عبارت روایت گونه ای را با عنوان قول بعض الافاضل آورده است که می گوید:

«و قال بعض الافاضل (فاضل استرآبادی) فی توجیه علم الرجل بذلك و توجیه قوله «فَوَلِدَ إِذَا بِفَلَسْطِينِ» بعد قولهم «لا» مذکور فی الكتب المنزلة

۱. الطريق الى الدعوة الی الیمانية، ص ۲۶.

۲. شرح کافی-الأصول والروضة، ج ۱۲، ص ۴۰۰.

علی الأنبياء المتقدمين عليهم السلام يولد في مكة رجل معصوم اسمه أحمد و كنيته أبو القاسم و كذلك في قرية من العراق أحدهما نبى و الآخر امام»^۱. و بعضی از افاضل علماء در توجیه علم آن مرد یهودی به آن خبر و توجیه سخن وی به این که پس، از فلسطین متولد شده است، خبری را از کتب انبیاء گذشته نقل کرده‌اند به این مضمون که در مکه مردی متولد می‌شود که نامش احمد و کنیه‌اش ابوالقاسم است، همچنین در روستایی در عراق. یکی از آنان پیامبر است و دیگری امام است.

در پاسخ به برداشت نادرست اتباع احمد بصری از این روایت گفته می‌شود: اولاً اصل روایت که از امام باقر علیه السلام نقل شده است، این مولود را از فلسطین معرفی می‌کند، نه از عراق، (آنهم از بصره عراق).

ثانیاً روایت نقل شده از امام باقر علیه السلام، نقل قولی از سخن مرد یهودی است که در مواجهه با پاسخ منفی قریش به اشتباه افتاده و گفت: «فَوَلِدٌ إِذَا بِفِلَسْطِينَ». ثالثاً آن مرد یهودی تولد از فلسطین را هم به عنوان پیشگویی برای آینده ذکر نکرده و اشاره‌اش به زمان حال بوده است. لذا وقتی گفتند در مکه به دنیا نیامده گفت: پس در فلسطین متولد شده است. پس نمی‌توان نام فلسطین را به قریه‌ای از عراق تأویل برده یا آن را به عنوان یک پیشگویی برای متولد شدن فردی در آخرالزمان به نام احمد تلقی کرد.

رباعاً آنچه در کتاب ملاصالح مازندرانی آمده است، عبارتی روایت‌گونه است که بدون اتصال به معصوم نقل شده و فاقد اعتبار می‌باشد.

۱. همان.

■ دولت احمدیه

کتاب الزام الناصب، به نقل از «خطبة البيان» به پرچم محمدی و دولت احمدی اشاره کرده است که اتباع احمد بصری آن را مصادره به مطلوب کرده و با استفاده از مشابهت اسمی و تقطیع روایت، در صدد سوء استفاده می‌باشند. در این خطبه آمده است:

«فيظهر عند ذلك صاحب الراية المحمّدية و الدولة الأحمديّة القائم بالسيف

الحال الصادق في المقال يمهّد الأرض و يحيى السنّة و الفرض سيكون ذلك

بعد ألف و مائة و أربع و ثمانين سنة من بسنى الفترة بعد الهجرة^۱

در آن زمان، صاحب پرچم محمدی و دولت احمدی و قائم به شمشیر و راست‌گو در گفتار ظهور خواهد کرد. زمین را آماده می‌کند و سنت را زنده می‌کند و این بعد از هزار و صد و هشتاد و چهار سال پس از هجرت محقق می‌شود.

در پاسخ عرض می‌شود که:

اولاً این خطبه در کتب معتبر شیعی نیامده و برای اولین بار به نقل از محمد بن طلحة شافعی (از علمای اهل سنت) در کتاب الزام الناصب ذکر شده و پس از آن نیز در هیچ‌کدام از کتب شیعی ذکر نشده است.

ثانیاً این عبارت، بخشی از «خطبة البيان» است که بر اساس دیدگاه تمامی علمای شیعه، این خطبه؛ ساخته و پرداخته دست غالیان بوده و فاقد اعتبار است.^۲

۱. الزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج ۲، ص ۱۹۷.

۲. دلایل عدم اعتبار خطبة البيان عبارتند از:

اولاً؛ خطبه در کتب روایی کهن ذکر نشده و دسترس‌ترین منبع به آن، کتاب الزام الناصب، نوشته علی یزدی حائری (۱۳۳۳ق) است. در این کتاب، سه نسخه و به عبارتی سه متن برای خطبه البيان ذکر شده است که هر یک با دیگری تفاوت‌های زیادی دارند. البته برای دو نسخه اول آن، منبعی ارائه نشده و نسخه سوم را به کتاب الدر المنظم فی

السراة اعظم نوشته محمد بن طلحه شافعی، (م ۶۵۲ق) منتسب می‌کند که از علمای اهل سنت است. حائری یزدی، علی، الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب، ج ۲، ص ۲۳۲.

ثانیاً؛ مهم‌تر از سلسله سند این خطبه، راوی اصلی آن، یعنی «عبدالله بن مسعود» است که چند نکته درباره وی قابل توجه است:

۱. عبدالله بن مسعود پیش از خلافت امیرمؤمنان علیه السلام از دنیا رفته و باتوجه به تصریح خطبه که، علی علیه السلام خطبه بیان را پس از خلافت خود در بصره یا کوفه ایراد کرده است، نمی‌توان گفت که در زمان حیات ابن مسعود بیان شده است.
۲. به اذعان علمای اهل سنت، هیچ‌گاه عبدالله بن مسعود از حضرت علی علیه السلام روایت نکرده است. المزنی، یوسف بن الزکی، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۱۶، ص ۱۲۱.

۳. سند این خطبه مرفوع است؛ یعنی بین ابن مسعود و شنونده خطبه، شخص یا اشخاصی وجود دارند و این مطلب، جای هیچ‌گونه توجیهی درباره نادرستی سند خطبه باقی نمی‌گذارد.

ثالثاً؛ در سند این خطبه، غیر از طوق بن مالک که هیچ روایتی از او نقل نشده، بلکه یکی از فرماندهان هارون الرشید است که در سال ۲۱۶ق از دنیا رفت، تمامی افرادی که در این کتاب به عنوان سند حدیث معرفی شده‌اند، همگی مجهول بوده و از ناشناخته‌های روایی هستند. تاریخ الطبری، ج ۸، ص ۳۲۳ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۲۴.
رباعاً؛ در برخی از روایات و همچنین براساس باور اکثر قریب به اتفاق علمای شیعه، سند خطبه بیان مخدوش بوده و آن را ساخته و پرداخته غلات شیعه دانسته‌اند:

۱. علامه مجلسی رحمته الله آورده است: «همانا خطبه بیان و موارد مشابه آن در کتب ما نبوده و فقط در کتاب‌های غلات یافته می‌شود». قمی، عباس، سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۶۴ به نقل از بحار الانوار، ج ۳۴۸.

۲. علامه قزوینی گفته است: «از جمله روایات دروغ که مخالفان امیرالمؤمنین علیه السلام آورده‌اند، خطبه‌ای است که غلات افترا کرده‌اند و بر امیرالمؤمنین علیه السلام منسوب نموده‌اند و آن را حُطْبَةُ النَّبِیِّانِ می‌نامند». قزوینی، ملاخلیل بن غازی، صافی در شرح کافی (ملاخلیل قزوینی)، ج ۲، ص ۴۴۰.

وی در خصوص رد خطبه بیان روایتی را از امام صادق علیه السلام آورده و بر آن استناد کرده است: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ شَيْبَانَ الصَّرِيْفِيِّ - وَاشْمُؤُ مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِيدِ - عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفِ بْنِ عَمِيْرَةَ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ قُتَيْبَةَ، قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَعِيسَى شَلْقَانَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَأَبْتَدَأْنَا، فَقَالَ: «عَجَبًا لِقَوْمٍ يَدْعُونَ عَلِيَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مَا لَمْ يَتَكَلَّمْ بِهِ قَطُّ، خَطَبَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام النَّاسُ بِالْكَوْفَةِ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُلْهُمِ عِبَادَةَ حَمْدَهُ، وَقَاطِرِهِمْ عَلَى مَعْرِفَةِ رُبُوبِيَّتِهِ». ای تعجب از جماعت‌هایی که ادعا می‌کنند بر امیرالمؤمنین علیه السلام سخنی را که نگفته آن را هرگز؛ چرا که خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام به مردم کوفه به این روش بود که گفت: ستایش الله تعالی را است که به شواهد ربوبیت به دل بندگان خود انداخته ستایش خود را و جبلتی ایشان کرده شناخت صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز بی‌بودن خود را، بی حاجت به نظرایشان، در کتاب الهی و قول رسول و حجج...

۳. مؤلف کتاب بشارة الاسلام می‌نویسد: «مستند صحیحی برای این خطبه نیافتم و هیچ‌کدام از محدثان بزرگ مانند کلینی، صدوق و شیخ طوسی آن را نقل نکرده‌اند و از این که علامه مجلسی با همه اطلاع و احاطه با احادیث، این خطبه را نیاورده است، نشانگر بی‌اعتمادی وی به این خطبه است». بشارة الاسلام، ص ۷۵، ج ۲۱۴.

ثالثاً در ادامه همین خطبه، اشاره به سال ظهور شده است (سیکون ذلك بعد ألف و مائة و أربع و ثمانين سنة من سنى الفتره بعد الهجرة) که همین مساله صریح روایات ردّ توقیت در تعارض است:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْقَائِمِ عليه السلام فَقَالَ «كَدَبَ الْوُقَاتُونَ إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نُوقِتُ». ^۱ تعیین کنندگان وقت ظهور دروغ گفتند. ما اهل بیت نیز وقت تعیین نمی‌کنیم.

■ احمد ساق زرد

علی ابو رعیف در کتاب خود^۲ به روایاتی اشاره کرده است که به زعم خود، مؤید احمدالحسن می‌باشند. یکی از این روایات، روایت مربوط به جوانی است که دو ساق پای او زرد است و نامش احمد است. لذا سعی بر آن دارد تا مصادره به مطلوب کرده و از این تشابه اسمی استفاده‌های لازم را انجام دهد. در پاسخ به این موضوع گفته می‌شود:

در خطبه لؤلؤیه که منسوب به امیرالمؤمنین علی عليه السلام است، از جوانی نام

۴. علامه نورالله شوشتری، از علمای به نام شیعه درباره این خطبه می‌گوید: «هنوز ایمان راوی خطبه‌البیان برما ظاهر نشده است، ضمن اینکه عبارات خطبه‌البیان بروجهی که علماء معنی آن را فهمیده‌اند موافق قرآن و اصول مذهب نیست، پس بالضروره می‌باید که نسبت آن عبارات بحضرت امیراطل باشد و چون راویان خطبه‌البیان مجهول است می‌توان گفت که آن خطبه را یکی از ایشان به آن حضرت نسبت داده باشد و یا به احتمال قوی، بعضی از عامه یا معتزله آن عبارات را به نام آن حضرت مشهور ساخته باشند تا عوام شیعه بنقل آن اقبال نمایند آنگاه اقبال ایشان را به نقل و روایت آن موجب تشنیع و تجهیل طایفه شیعه سازند و بر علماء ظاهر است که جمیع این اختلافات که در دین پیدا شد از احادیث کاذبه و اخبار موضوعه خارجیان و غلات است و در کتب رجال شیعه تنبیه بر روایات بسیار از غلات شیعه کرده‌اند». شوشتری، نورالله بن شریف الدین، الصوارم المهرقة فی نقد الصواعق المحرقة (لابن حجر الهیثمی)، ص ۸۹.

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۶۸.

۲. الطریق الی الدعوة الیمانی، ص ۲۶.

برده شده است که ساق پاهایش زرد رنگ بوده و نام وی احمد است. این فرد بر اساس تحلیل و شواهد تاریخی یکی از فرزندان بویه است که بعدها به همراه برادران خود، حکومت آل بویه را تأسیس نمود. در روایت آمده است:

أَلَا وَإِنِّي ظَلَعْتُ عَنْ قَرِيبٍ وَ مُنْطَلِقٌ لِلْمَغِيبِ فَازْهَبُوا الْفِتْنِ الْأُمُويَّةَ وَ الْمَمْلَكَةَ الْكُسرَوِيَّةَ وَ مِنْهَا فَكَمْ مِنْ مَلَاجِمَ وَ بَلَاءٍ مُتْرَاكِمِ تَقْتَلُ مَمْلَكَةَ بَنِي الْعَبَّاسِ...
قَوْلُهُ ﷺ فِي الْخُطْبَةِ الْعَرَاءِ وَ نِيلٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ إِذَا دُعِيَ عَلَى مَنْابِرِهِمْ بِاسْمِ الْمُلتَجِي وَ الْمُسْتَكْفَى وَ لَمْ يُعْرَفِ الْمُلتَجِي فِي الْقَابِيهِمْ وَ لَكِنْ لَمَّا بَيَّنَّا صِفَتَهُمْ وَ جَدْنَا الْمَلَقَبَ بِالْمُتَقِي الَّذِي التَّجَا إِلَى بَنِي حَمْدَانَ ثُمَّ يَذْكُرُ الرَّجُلَ مِنْ رِبِيعَةَ الَّذِي قَالَ فِي أَوَّلِ اسْمِهِ سَيْنَ وَ مِيمَ وَ يَعْقُبُ بِرَجُلٍ فِي اسْمِهِ دَالٌ وَ قَافٌ ثُمَّ يَذْكُرُ صِفَتَهُ وَ صِفَةَ مُلْكِهِ وَ قَوْلُهُ ﷺ وَ إِنَّ مِنْهُمْ الْغَلَامَ الْأَصْفَرَ السَّاقِينَ اسْمُهُ أَحْمَدُ وَ قَوْلُهُ ﷺ وَ يِنَادِي مُنَادِي الْجَزْحَى عَلَى الْقَتْلَى وَ دَفِنِ الرَّجَالِ وَ غَلْبَةِ الْهِنْدِ عَلَى السِّنْدِ وَ غَلْبَةِ الْقُفْصِ عَلَى السَّعِيرِ وَ غَلْبَةِ الْقُبْنِطِ عَلَى أَطْرَافِ مِصْرَ وَ غَلْبَةِ أَنْدَلُسَ عَلَى أَطْرَافِ إِفْرِيْقِيَّةَ وَ غَلْبَةِ الْحَبَشَةِ عَلَى الْيَمَنِ وَ غَلْبَةِ الشَّرِكِ عَلَى خُرَاسَانَ وَ غَلْبَةِ الرُّومِ عَلَى الشَّامِ وَ غَلْبَةِ أَهْلِ إِزْمِيْنِيَّةَ عَلَى إِزْمِيْنِيَّةَ وَ صَرَخَ الصَّارِخُ بِالْعِرَاقِ هُتِكَ الْجَجَابِ وَ افْتَضَّتْ الْعُدْرَاءُ وَ ظَهَرَ عِلْمُ اللَّعِينِ الدَّجَالِ
ثُمَّ ذَكَرَ خُرُوجَ الْقَائِمِ ﷺ. 'اميرالمؤمنين على ﷺ فرمود: آگاه باشید که من بار سفر بسته ام و بزودی از این دنیا حرکت می کنم و به عالم غیب رهسپار می شوم، بنابراین شما در انتظار فتنه امویّه و سلطنت کسرویّه بوده باشید و منتظر بلاهای پی در پی و قتل در مملکت بنی عباس باشید... و فرمودند: وای بر اهل زمین، زمانی که بر روی منبرهایشان به اسم ملتجی و مستکفی

دعوت شود و ملتجی شناخته نشود با القابش و لکن زمانی که صفت او را توصیف کردیم، او را ملقب به متقی می‌یابید که به بنی حمدان پناه برده است. سپس نام مردی از شهر ربیعہ را برد که در ابتدای اسم او سین و میم بود و پس از او از مردی نام برد که در نامش دال و قاف است، سپس صفت و صفت حکومتش را نام برد و فرمود همانا یکی از آنها جوانی است که ساق پاهایش زرد رنگ است. و فرمود: سپس منادی ندا می‌دهد به دو زخم و قتل، سپس دفن رجال و غلبه هند بر پاکستان و غلبه قفص بر فلسطین و غلبه قبط بر مصر و غلبه اندلس بر آفریقا و غلبه حبشه بر یمن و غلبه ترک بر خراسان و غلبه روم بر شام و... ظهور علم دجال اتفاق افتاده و پس از آن خروج قائم علیه السلام است.

برای پاسخ به سؤال، ابتدا باید واژگان مطرح شده در متن روایت مورد بررسی قرار گیرد که عبارتند از:

۱. الملتجی: پناه برنده، پناه جو.
۲. المُستکفی: أبو القاسم عبد الله ابن المکتفی ابن المعتضد، المستکفی بالله (خلیفه‌ای از خلفای عباسی در بغداد بود که از سالهای (۹۴۴ هـ.ق) تا (۹۴۶ هـ.ق) در سرزمین‌های اسلامی فرمان می‌راند).^۱
۳. المُتقی: ابواسحاق (ابوالحق) ابراهیم متقی.^۲
۴. بنی حمدان: آلِ حَمْدان، سلسله‌ای شیعی مذهب از قبیله بنب تَغْلِب که از حدود (۲۹۲ هـ.ق) تا (۳۹۴ هـ.ق) بر بخشهایی از شام و شمال عراق (جزیره) فرمان راندند.

۱. اخبار الدولة العباسیه وفيه اخبار العباس واولاده، ص ۲۶۵. الدولة العباسیه. ص ۱۴۴. همان. ۲.

۵. ربیعہ: محل حکومت ابراهیم بن حمدان است.

۶. احمد: یکی از سه فرزند بویه است که تأسیس دولت آل بویه به دست این سه برادر انجام یافت. اسامی آنان علی، حسن و احمد بود.^۱ با حفظ این مقدمه؛ بخشی از داستان قیام آل بویه به صورت مختصر عرض می‌شود تا بدینوسیله تحلیل تاریخی روایت مذکور مشخص گردد:

درسال (۳۳۲ ه.ق) هنگامی که «متقی»^۲ و «توزون»^۳ به طرف موصل رفته بودند، برادران بریدی^۴ از احمد بن بویه دعوت کردند که بر عراق حمله ببرد. احمد از طرف دیالمه به عراق حمله کرد اما برادران بریدی به او چنانکه وعده داده بودند، کمک نکردند و توزون از موصل برگشته و دیالمه را مغلوب ساخت و متقی از ترس او به موصل رفته و به ناصرالدوله (بنیان گذار حکومت بنی حمدان)^۵ پناه برد. اما توزون بالاخره با سوگند و اظهار صلح خواهی خلیفه را به بغداد برگرداند و روز بعد او را کور کرد و «مستکفی» را به جای او به خلافت گذاشت.^۶

در همین ایام، احمد بن بویه به همراهی ابومحمد حسن بن محمد مهلبی در ۱۱ جمادی الاولی (۳۳۴ ه.ق) بدون جنگ بر بغداد دست یافت و با خلیفه به

۱. تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۸۷.

۲. پس از وفات رضی، با اعمال نفوذ ابن رائق، امیرالامرای بغداد، ابوالحق ابراهیم بن المقتدر ملقب به المتقی بالله به خلافت رسید.

۳. متقی درسال (۳۳۱ ه.ق) شخصی به نام «توزون» از امیران و بزرگان ترک را به امیرالامرای برگزید.

۴. نام این خاندان برگرفته از شغل پدر آنان، ابو عبدالله حسن بن عبدالله بریدی، است که صاحب برید بصره بوده است.

۵. حسن بن ابی الهیجا (۳۵۸ ه.ق) ملقب به ناصرالدوله، پایه‌گذار سلسله حمدانیان (بنی حمدان) موصل است.

۶. الکامل فی التاریخ، ج ۸، ۳۸۳. کتاب تجارب الامم، ج ۲، ص ۲۲۰۳.

احترام تمام رفتار نمود. مستکفی نیز به او خلعت داد و احمد را به معزالدوله و برادرش علی را به عمادالدوله و برادر دیگرش حسن را به رکن الدوله ملقب گرداند.^۱

با دقت نظر در متن خطبه و تاریخ مذکور، روشن می‌گردد که؛ اولاً آغاز خطبه به فتنه کسروی و اموی و بنی عباس اشاره دارد و بلافاصله به ملتجی (متقی خلیفه)، اشاره شده است که پس از شکست، به بنی حمدان پناه برد و پس از او المستکفی به مقام خلافت رسید. در این بین احمد بن بویه که در سن جوانی بود به عراق و ایران غلبه کرد و خون زیادی ریخته شد.

ثانیاً پس از اشاره به فتنه کسروی و اموی و قتل بنی عباس و ماجرای متقی و مستکفی و احمد، به موارد زیادی از فتنه‌های آخرالزمان اشاره شده است که پس از وقوع آن نوبت به ذکر وقایع قیام قائم می‌رسد.

بنابراین، روایت مذکور هیچ ارتباطی با احمد بصری و مسائل مربوط به عصر حاضر نداشته و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، مردم را کشتار عصر بعد از خودش آگاه کرده است.

■ شعارهم احمد احمد

در خصوص شعار گنجینه‌های طالقان دو نوع روایت در دست است که به جهت روشن شدن مسأله به هر دو اشاره می‌گردد.

الف. شعار «احمد احمد» برای اولین بار و آخرین بار در کتاب «منتخب الأنوار المضيئة فی ذکر القائم الحجة علیه السلام» تألیف علی بن عبد الکریم بهاء الدین نیلی نجفی، آمده است:

۱. تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۶۵۱.

وَعَنِ الْبَاقِرِ ع بِالطَّرِيقِ الْمَذْكُورِ يَرْفَعُهُ إِلَى جَابِرٍ قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى كَنْزاً بِالطَّلَاقَانِ لَيْسَ بِدَهَبٍ وَلَا فِضَّةٍ اثْنِي عَشَرَ أَلْفًا بِخِرَاسَانَ شِعَارَهُمْ أَحْمَدُ أَحْمَدُ يَفُودُهُمْ شَابٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ عَلَى بَغْلَةٍ شَهْبَاءَ عَلَيْهِ عَصَابَةٌ حَمْرَاءُ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ غَابِرُ الْفُرَاتِ فَإِذَا سَمِعْتُمْ بِذَلِكَ فَسَارِعُوا إِلَيْهِ وَ لَوْ حَبُوءاً عَلَى الشَّلْحِ. امام باقر ع فرمود: همانا برای خداوند متعال گنج‌هایی در طالقان است که از طلا و نقره نیستند. آنان دوازده هزار نفر از خراسان هستند که شعارشان احمد احمد است. رهبر آنها جوانی از بنی هاشم سوار بر قاطری سپید رنگ است و پیشانی بندی قرمز رنگ بر سر بسته است، گویی به او می‌نگرم که از رود فرات هم می‌گذرد اگر شنیدید او از فرات می‌گذرد بسوی او بشتابید حتی اگر مجبور باشید سینه خیز بر روی یخها حرکت کنید.

در بررسی این روایت گفته می‌شود:

اولاً روایت حاضر دارای تهافت بوده و صدر و ذیل آن با یکدیگر ارتباطی ندارند. چنانچه در ابتدای این روایت از گنج‌های طالقان سخن به میان آمده و بلا فاصله و بدون مناسبتی از دوازده هزار نیرو از جانب خراسان با شعار احمد احمد صحبت شده است. از ظاهر روایت معلوم می‌شود که این افراد با شعار احمد احمد ارتباطی با طالقان نداشته، بلکه آنان خراسانی خواهند بود.

ثانیاً این روایت در کتاب سرور اهل ایمان فی علامات ظهور صاحب الزمان ع، که بعدها توسط نویسنده مرحوم نیلی نجفی؛ صاحب الانوار المضيئه تالیف شده است، با عبارت دیگری آمده و در آن شعار اهل خراسان را «یا الثارات الحسين» آورده و نامی از احمد در میان نیست.^۲ این بدین معناست که نویسنده

۱. منتخب الأنوار المضيئة فی ذکر القائم الحجة ع؛ ص ۱۹۵.

۲. سرور اهل ایمان فی علامات ظهور صاحب الزمان ع، ص ۹۷.

در کتاب بعدی خود به اشتباه صورت گرفته در روایت متوجه شده و آن را اصلاح کرده است.

ب. شعار «یالثارات الحسین» در کتاب‌های؛ ریاض الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار، بحار الأنوار، إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالی فرجه الشریف و سفینة البحار و سرور أهل الإیمان فی علامات ظهور صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف آمده است:

وَ بِالْإِسْتَادِ يَرْفَعُهُ إِلَى الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ لَهُ كُنْزٌ بِالظَّالِقَانِ مَا هُوَ بِذَهَبٍ وَ لَا فَضَّةٍ وَ زَايَةٌ لَمْ تُنْشَرْ مُنْذُ طُوَيْثٍ وَ رِجَالٌ كَأَنَّ قُلُوبَهُمْ رُبُّ الْحَدِيدِ لَا يَشْوُئُهَا شَكٌّ فِي ذَاتِ اللَّهِ أَشَدُّ مِنَ الْحَجَرِ لَوْ حَمَلُوا عَلَى الْجِبَالِ لَأَزَالُوهَا لَا يَفْصِدُونَ بِرَايَاتِهِمْ بَلَدَةً إِلَّا حَزَبُوهَا كَأَنَّ عَلَى خِيُولِهِمُ الْعُقْبَانَ يَتَمَسَّخُونَ بِسَرْجِ الْإِمَامِ ع يَطْلُبُونَ بِذَلِكَ الْبَرَكَةَ وَ يَخْفُونَ بِهِ يَتَوَنَّهُ بِأَنْفُسِهِمْ فِي الْحَزَبِ وَ يَكْفُونَهُ مَا يُرِيدُ فِيهِمْ رِجَالٌ لَا يَتَأَمُونَ اللَّيْلَ لَهُمْ دَوِيُّ فِي صَلَاتِهِمْ كَدَوِيِّ النَّخْلِ يَبِيثُونَ قِيَامًا عَلَى أَطْرَافِهِمْ وَ يُصْبِحُونَ عَلَى خِيُولِهِمْ زُهْبَانٌ بِاللَّيْلِ لِيُوثَّ بِالنَّهَارِ هُمْ أَطْوَعُ لَهُ مِنَ الْأَمَةِ لِسَيِّدِهَا كَالْمَصَابِيحِ كَأَنَّ قُلُوبَهُمُ الْقَنَادِيلُ وَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ مُشْفِقُونَ يَدْعُونَ بِالشَّهَادَةِ وَ يَتَمَنُّونَ أَنْ يُقْتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ شِعَارَهُمْ يَا لِنَارَاتِ الْحُسَيْنِ إِذَا سَاوَا يَسِيرُ الرُّعْبُ أَمَامَهُمْ مَسِيرَةً شَهْرٍ يَمُشُونَ إِلَى الْمَوْلَى إِزْسَالًا بِهِمْ يَنْصُرُ اللَّهُ إِمَامَ الْحَقِّ»^۱.

امام صادق عليه السلام فرمود: «مهدی عليه السلام گنجی در طالقان دارد که از طلا و نقره نیست. پرچمی دارد که از وقتی پیچیده شده، باز نگردیده است. مردانی که

۱. ریاض الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار ج ۱۸۲، ۳ و بحار الأنوار ج ۳۰۸، ۵۲، باب ۲۶ و إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج ۲۴۴، ۲ و سفینة البحار، ج ۴۵، ۵ و سرور أهل الإیمان فی علامات ظهور صاحب الزمان (عج)، ص ۹۷.

قلب‌هایشان مانند تکه‌های آهن، سخت تر از سنگ است و هرگز شکی درباره خدا به آنها وارد نگردیده است. آنان اگر به کوه‌ها حمله کنند، آن را از جای می‌کنند، و هر شهری را بخواهند فتح می‌کنند. عقاب‌آسا بر اسبان‌شان می‌تازند. بر زمین اسب امام علیه السلام دست می‌کشند و به این وسیله تبرک می‌جویند. گرد امام علیه السلام جمع می‌شوند و در جنگ‌ها با جان‌شان از او دفاع می‌کنند. آنچه امام علیه السلام از آنها می‌خواهد اطاعت می‌کنند. مردانی هستند که شب‌ها خواب به چشم ندارند و در نمازشان همانند زنبور عسل زمزمه می‌کنند. شب را در حال قیام و عبادت سپری می‌کنند و صبحگاهان بر اسبان‌شان سوارند. راهبان شب و شیران روز هستند. آنان نسبت به امام‌شان، از کنیز نسبت به مولایش مطیع‌تر و فرمانبردارترند. قلب‌هایشان همانند چراغ می‌درخشد و از جلال خدا هراسناک‌ند. یاران امام زمان علیه السلام برای شهادت دعا و کشته شدن در راه خدا را آرزو می‌کنند. شعارشان «یا لثارات الحسین علیه السلام» است. هنگامی که حرکت می‌کنند، ترس به اندازه مسیر یک ماه پیشاپیش آنان حرکت می‌کند. خداوند به وسیله آنان امام حق را یاری می‌کند.»

با توجه به هر دو روایت، سند و متن روایت دوم از اتقان بیشتری برخوردار است اما با این وجود احمد الحسن بصری دچار ترجیح بلا مرجح شده و به جهت دست‌یابی به اغراض خود، روایت اول را انتخاب کرده است.

■ احمد و عبدالله و مهدی

یکی دیگر از روایاتی که اتباع احمد بصری سعی در مطابقت آن با احمد بصری دارند، روایت حدیفة بن یمان است. در این روایت آمده است:

عن حذيفة بن اليمان قال: سمعت رسول الله ﷺ و ذكر المهدي فقال: «إنه يبايع بين الركن والمقام، اسمه أحمد و عبدالله و المهدي، فهذه أسماؤه ثلاثتها»^۱. حذيفة بن يمان می‌گوید: شنیدم رسول الله ﷺ درباره مهدی ﷺ می‌فرمود: همانا بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند و اسمش احمد و عبد الله و مهدی است. این سه اسم نام‌های او می‌باشند.

این روایت به استناد روایات معتبر در خصوص امام دوازدهم ﷺ صادر شده است. مضمون این روایات حاکی از آن است که امام مهدی ﷺ در حالی که میراثی از پیامبر ﷺ؛ شامل پرچم، شمشیر، زره، کلاهخود، زین، عصا، عمامه، پیراهن و ردای پیامبر را به همراه دارد، پس از خواندن نماز عشاء، ظهور خود را از کنار کعبه اعلام می‌کند.^۲ آن حضرت در کنار کعبه پرچم خود را می‌افرازد و در بین رکن و مقام از یاران خود بیعت می‌گیرد.^۳ بنابر روایات متواتر، جبرئیل نخستین کسی است که با او بیعت می‌کند.^۴ سپس نخستین خطبه خود را ایراد کرده و

۱. غیبت طوسی، ص ۴۵۴، ح ۴۶۳.

۲. امام باقر علیه السلام فرمودند: «يَطْهَرُ الْمُهْدِيُّ بِمَكَّةَ عِنْدَ الْعِشَاءِ مَعَهُ رَايَةُ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَقَمِيصُهُ وَسَيْفُهُ وَعَلَمَاتُ وَتُورُوبِيَانٍ». مهدی (موعود ﷺ) هنگام نماز عشا در مکه در حالی که پرچم رسول الله بردست و پیراهن او را در بدن و شمشیری را با خود دارد، ظهور می‌کند و با او نشانه‌ها و نورانیت و بیان ویژه‌ای است. روضه الکافی، ج ۲، ص ۱۴۵.

۳. قال رسول الله ﷺ: «فيهم مهدي أمتي محمد الذي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً، والله إني لأعرف من يبايعه بين الركن والمقام وأعرف أسماء آبائهم وقبائلهم». مهدی اتم در میان [انمه] محمد است که زمین را از عدل و داد آکنده سازد، همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد. به خدا سوگند من کسانی را که در میان رکن و مقام با او بیعت می‌کنند، می‌شناسم و اسامی پدران و قبایلشان را نیز می‌دانم. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، باب ۲۴، ص ۲۸۴، ح ۳۷.

۴. بِنِ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ بَرِيْدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيْرٍ عَنِ ابْنِ بِنِ عُثْمَانَ عَنِ ابْنِ بِنِ تَغْلِبٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يَبَايِعُ الْقَائِمَ ﷺ جَبْرَائِيلُ ﷺ يَنْزِلُ فِي صُورَةِ ظَيْرِ أَبِي بَصْرٍ ثُمَّ يَضَعُ رِجْلَهُ عَلَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ وَرَجُلًا عَلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ ثُمَّ يُنَادِي بِصَوْتٍ طَلِقَ ذَلِكَ تَسْمِعُهُ الْخَلَائِقُ أَيْ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْمَعُ لِحُجْوِهِ». اول کسی که با قائم ما بیعت می‌کند جبرئیل (علیه السلام) است که به صورت پرنده سفیدی از آسمان به زیر می‌آید و با حضرت بقیه الله

پنج ندا سر می دهد.^۱

علاوه بر آن؛ احمد، عبدالله و مهدی، از جمله اسامی امام دوازدهم علیه السلام است که میرزا حسین طبرسی نوری رحمته الله علیه در باب دوم کتاب نجم الثاقب از آنها یاد کرده است.^۲

■ ومن البصرة احمد بن مَلِيح

اتباع احمد بصری سعی بر آن دارند تا احمد الحسن را همان احمد بن ملیح بدانند. در روایت آمده است:

عن الصادق علیه السلام: «وَمِنَ الْبَصْرَةِ: عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ الْأَعْظَفِ بْنِ سَعْدٍ، وَأَحْمَدُ بْنُ مَلِيحٍ وَحَمَادُ بْنُ جَابِرٍ».^۳

آنچه در این روایت آمده است، معرفی فردی از بصره با نام احمد است که

روحی له الفداء بیعت می کند. سپس یک پای خود را بر روی بام کعبه می گذارد و پای دیگر را بر روی بام بیت المقدس. آنگاه فریاد می زند که همه مردم صدایش را می شنوند و می گوید: «امر خدا آمد، در آن شتاب نکنید». کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۷ و تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۴ و غیبة نعمانی، ص ۲۳۵ و اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۵، ص ۱۱۰ و سفینه البحار، ج ۸، ص ۶۵ و الزام الناصب، ج ۱، ص ۷۰ و نوادر الاخبار، ص ۲۷۱.

۱. الأول: ألا یا أهل العالم أنا الإمام القائم؛ آگاه باشید ای جهانیان که منم امام قائم. الثاني: ألا یا أهل العالم أنا الصمصام المنتم؛ آگاه باشید ای اهل عالم که منم شمشیر انتقام گیرنده. الثالث: ألا یا أهل العالم إن جدی الحسين قتلوه عطشان؛ بیدار باشید ای اهل عالم که جد من حسین را تشنه کام کشتند. الرابع: ألا یا أهل العالم إن جدی الحسين علیه السلام طرحوه عریاناً؛ بیدار باشید ای اهل عالم که جد من حسین را برهنه روی خاک افکندند. الخامس: ألا یا أهل العالم إن جدی الحسين علیه السلام سحقوه عدواناً؛ آگاه باشید ای جهانیان که جد من حسین را از روی کینه توزی پایمال کردند». الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب علیه السلام، ج ۲، ص ۲۳۳.

۲. میرزا حسین طبرسی نوری در کتاب نجم الثاقب که دارای دوازده باب می باشد، در باب دوم از کتاب به ۱۸۲ اسم و لقب و کنیه از حضرت اشاره کرده است.

۳. امام صادق علیه السلام در معرفی یاران امام دوازدهم علیه السلام می فرماید: «... عبد الرحمن بن الأعطف بن سعد، وأحمد بن ملیح وحماد بن جابر». بشارات الاسلام، ص ۱۸۱. دلائل الامامة، ص ۳۱۸.

احمدالحسن آنرا به خود تطبیق داده است. همانطور که در روایت ذکر شده است، نام پدر احمد، مُلیح است در حالیکه نام پدر احمدالحسن، اسماعیل می باشد. با توجه به اینکه نام ذکر شده در روایت؛ مُلیح می باشد، لذا نمی توان آنرا لقب و صفت برای پدر احمد دانست. البته در روایتی دیگر به اسامی یاران امام علیه السلام از بصره اشاره شده که با احمد همخوانی ندارد. چنانچه امام علی علیه السلام فرمود:

«اسمعوا ابین لكم أسماء أنصار القائم إن أولهم من أهل البصره و آخرهم من الأبدال فالذين من أهل البصره رجلان اسم أحدهما علی و الآخر محارب و رجلان من قاشان عبد الله و عبید الله». پس گوش کنید که نام انصار قائم علیه السلام را برایتان می گویم. نخستین آنها از بصره و آخرین آنها از ابدال هستند، اما از بصره دو نفرند؛ علی و محارب، و دو نفر از قاشان؛ عبدالله و عبیدالله.^۴

■ اسم یحقی و اسم یعلن

احمد الحسن به روایتی استناد کرده و از این رهگذر اسمی را که مخفی بوده و نامش احمد است را به خود اختصاص داده و نام دیگری را که علنی می باشد را به امام دوازدهم علیه السلام منسوب می کند. در این روایت آمده است:

وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ هُوَ عَلَى الْمُنْبَرِ: «يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَبِيضُ اللَّوْنِ مُشْرَبٌ بِالْحُمْرَةِ مُبْدَخُ الْبَطْنِ عَرِيضُ الْفَخْدَيْنِ عَظِيمُ مُشَاشِ الْمُنْكَبِينَ بَظْهَرِهِ شَامَتَانِ شَامَةٌ عَلَى لَوْنِ جِلْدِهِ وَ شَامَةٌ عَلَى شِبْهِ شَامَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَهُ اسْمَانِ اسْمٌ يَخْفَى وَ اسْمٌ يَعلُنُ فَأَمَّا الَّذِي يَخْفَى فَأَحْمَدُ

۴. إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج ۲، ص ۱۶۵.

وَأَمَّا الَّذِي يَعْلُنُ فَمُحَمَّدٌ^۱. امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بر فراز منبر فرمودند: در آخر الزمان فرزندی از من ظهور خواهد کرد که سفید روی متمایل به سرخی است. شکمش پهن و پیشانی اش کشیده و شانه درشت است. دو خال دارد. یک خال به رنگ پوستش و خال دیگر شبیه خال پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. برای او دو نام است؛ یکی از اسامی نهان می شود و دیگری آشکار می شود، اما آن نام که نهان می شود احمد و آن نام که آشکار می شود محمد است ...

احمد الحسن بر این باور است که، من وجه مخفی قائم هستم که نامم احمد است و پدرم وجه آشکار قائم است و نامش محمد است!

در پاسخ به این ادعا گفته می شود: اولاً مفروض روایت، قضیه مهمله نبوده و از «رجل من ولدی» یک شخصیت اراده کرده و بلافاصله درباره آن یک شخص متعین توضیح می دهد. لذا نمی توان ادعا کرد که مراد از دو اسم، دو شخصیت جداگانه است. «أَبْيَضُ مُشْرَبٌ حُمْرَةً مُنْدَحُ الْبَطْنِ عَرِيضُ الْفَخْدَيْنِ عَظِيمٌ مُشَاشُ الْمُنْكَبَيْنِ بَطْهَرُهُ شَامَتَانِ شَامَةٌ عَلَى لَوْنِ جِلْدِهِ وَ شَامَةٌ عَلَى شَبْهِ شَامَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ».

ثانیاً امام عَلَيْهِ السَّلَامُ از دو فعل مضارع «يَخْفَى وَ يَعْلُنُ» استفاده کرده و چنین بیان می کند که این دو نام به مرور زمان مخفی یا آشکار خواهند شد. لذا این برداشت اشتباه است که اسم «احمد و محمد» را از ابتدا مخفی یا آشکار بدانیم، زیرا چنانچه مراد امام عَلَيْهِ السَّلَامُ مخفی بودن از ابتدای امر بود، بایستی آن دو کلمه را به صورت صفت مشبّهه «اسمٌ خفی- اسم پنهان» و «اسمٌ علین- اسم آشکار» می آوردند تا دلالت بر ثبوت کرده و مخفی بودن یا آشکار بودن آن دو را از ابتدای امر اعلان می کرد.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۵۳.

نتیجه اینکه از بیان این دو اسم، اراده یک فرد شده که یکی از این اسامی به مرور زمان پنهان می‌شود و نام دیگر نیز به مرور زمان علنی می‌شود. چنانچه در حال حاضر نیز هنوز نام «محمد» در بین مردم علنی نشده و ممکن است در آینده علنی گردد.

ثالثاً مضمون این روایت با روایاتی که حضرت علی علیه السلام از اعلان نام امام دوازدهم علیه السلام امتناع کرده‌اند در تعارض ظاهری قرار دارند. به عنوان نمونه:

حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرِ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدِ الْجُعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ سَأَلَ عُمَرُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام عَنِ الْمَهْدِيِّ فَقَالَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخْبِرْنِي عَنِ الْمَهْدِيِّ مَا اسْمُهُ «قَالَ أَمَّا اسْمُهُ فَلَا إِنَّ حَبِيبِي وَ خَلِيلِي عَهْدٌ إِلَيَّ أَنْ لَا أُحَدِّثَ بِاسْمِهِ حَتَّى يَبْعَثَهُ اللَّهُ». امام باقر علیه السلام فرمود: عمر بن خطاب از علی علیه السلام درباره نام مهدی علیه السلام پرسید. امام علیه السلام پاسخ داد: پیامبر صلی الله علیه و آله به من دستور داده و تعهد گرفته تا قبل از برانگیخته شدن او نامش را نگویم.

پرسش‌های درس

۱. روایت تولد دو احمد را توضیح داده و پاسخ دهید.
۲. خطبه دولت احمدیه را توضیح داده و پاسخ دهید.
۳. خطبه مربوط به احمد ساقی زرد را توضیح داده و پاسخ دهید.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۴۸. الإمامة والتبصرة من الحيرة، ص ۱۱۷. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۸۲. الغيبة (للطوسی)، ص ۴۷۰. إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۴۶۵. كشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۴۶۴.

۴. روایت شعارهم احمد احمد را توضیح داده و پاسخ دهید.

۵. روایت مربوط به احمد بن ملیح را توضیح دهید.

۶. روایت اسم یخفی را توضیح داده و پاسخ دهید.

درس دهم

تطبيق يمانى با
احمد بصرى!

یمانی در لغت

درباره نام گذاری کشور یَمَن گفته شده؛ «سَمِّيَ الْيَمَنَ لِئِمْنِهِ وَ الشَّامَ لِشُؤْمِهِ»^۱ از این روی هر آنکس یا آنچیزی که منسوب به یمن باشد را «یمنی» می‌گویند. به لحاظ ادبی می‌توان عوض از یاء مشدد، «الف» آورد و این واژه را «یَمَانِي» خواند. مانند: «الْبَزْدُ الْيَمَانِي» یا «الرَّجُلُ الْيَمَانِي» که در این صورت یمانی بدون تشدید یاء تلفظ می‌شود. مگر در هنگام جمع بستن که «يَمَانِيُونَ» گفته می‌شود. در روایات نیز منسوبین به یمن را با عبارت «یمانی» خطاب فرموده‌اند. به عنوان نمونه:

عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام حَيْثُ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ
عُلَمَاءِ أَهْلِ الْيَمَنِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ «يَا يَمَانِي» أَفِيكُمْ عُلَمَاءٌ قَالَ نَعَمْ...»^۲

همچنین آمده است:

«دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ فَقَالَ لَهُ يَا يَمَانِي أَتَعْرِفُ شُعْبَ كَذَا وَ كَذَا
قَالَ نَعَمْ...»^۳

۱. تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۸، ص ۵۹۸.

۲. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد عليهم السلام، ص ۴۰۱.

۳. همان، ص ۱۴۱.

بر خلاف باور اتباع احمد بصری، یمانی جمع یمین نبوده، بلکه جمع یمین «ایمان» است. چنانچه قرآن کریم می‌فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ»^۱.

احمد بصری بر این ادعا است که یمانی مذکور در روایات، یکی از حجت‌های الهی است. لذا جهت پاسخ به این ادعای واهی، ابتدا به چند مؤلفه مرتبط با یمانی اشاره شده و مورد بررسی قرار می‌گیرد:

■ یمانی در روایات

در خصوص خروج فردی با عنوان یمانی، حدود ۱۸ نقل (با صرف نظر از رد یا تأیید) در منابع شیعی وارد شده است. از این تعداد، تنها ۲ روایت به هدایتگر بودن یمانی اشاره کرده و در سایر موارد، او را صرفاً به عنوان یک قوای نظامی و خروج کننده، که همزمان با سفیانی و خراسانی خروج خواهد کرد معرفی کرده‌اند. در این بین، تنها دو روایت به محتوم بودن یمانی اشاره کرده و حتی سایر روایاتی که محتومات قبل از قیام را شمارش می‌کنند، نامی از یمانی به میان نیاورده‌اند. ضمن اینکه هیچ کدام از این روایات تصریحی به مثبت بودن شخصیت وی نداشته و علاوه بر آن، به ارتباط وی با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه، چه قبل از قیام و چه بعد از آن اشاره‌ای ندارند. الا در یک روایت که گفته «يَدْعُوَانِي صَاحِبِكُمْ»^۲، و در این اشاره‌ای به دعوت یمانی به سوی حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه شده است که اولاً هیچ دلالتی بر خاص بودن دعوت یمانی برای حضرت عجل الله تعالی فرجه ندارد و ثانیاً می‌تواند

۱. تحریم، ۸.

۲. الغيبة للنعمانی، ص ۲۵۳.

یک دعوت عمومی، همانند دعوت تمامی واعظین و مبلغین شیعه برای توجه و یاری حضرت علیه السلام بوده باشد.

البته تعدادی از روایات، با مضامین و مشخصات گوناگون بعضاً متغایر که اشاره به قیام افرادی از یمن دارند، صادر شده است که آنهم معلوم نیست ارتباطی با شخص یمانی داشته باشد.

■ هدایت‌گر بودن یمانی

همانطور که اشاره شد، از بین روایات مربوط به یمانی، تنها دو روایت به هدایت‌گر بودن یمانی تصریح کرده است. لذا به جهت روشن شدن مسأله، سزاوار است تا این دو روایت به لحاظ سندی و دلالتی مورد بررسی قرار گیرند.

روایت اول

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ ابْنُ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ أَبُو الْحَسَنِ الْجَعْفِيُّ مِنْ كِتَابِهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مَهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِيهِ وَوَهَيْبِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ وَالْيَمَانِيِّ وَالْخُرَّاسَانِيِّ فِي سَنَةِ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرِ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ نِظَامٌ كِنِظَامِ الْحَرَزِيِّ يَتَّبِعُ بَعْضُهُ بَعْضًا فَيَكُونُ الْبَأْسُ مِنْ كُلِّ وَجْهِ وَيُلْ لِمَنْ نَأَوَاهُمْ وَ لَيْسَ فِي الرِّيَاسَاتِ رَأْيَةٌ أَهْدَى مِنْ رَأْيَةِ الْيَمَانِيِّ هِيَ رَأْيَةٌ هُدًى لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى صَاحِبِكُمْ فَإِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ حَرَّمَ بَيْعَ السِّلَاحِ عَلَى النَّاسِ وَ كُلِّ مُسْلِمٍ وَإِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ فَانْهَضْ إِلَيْهِ فَإِنَّ رَأْيَتَهُ رَأْيَةٌ هُدًى وَ لَا يَجُلُ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَلْتَوِي عَلَيْهِ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ وَ إِلَى

طریقِ مُسْتَقِیْمٍ^۱.

بررسی سند روایت

در سند این حدیث زواتی آمده‌اند که بایستی به دقت مورد بررسی قرار گیرد.

این روایت عبارتند از:

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدِ ابْنِ عُقْدَةَ:

ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید همدانی، مشهور به ابن عُقْدَةَ، پیرو مذهب جارودیه (از فرق زیدیه) است. نکته قابل توجه اینکه؛ این روایت را ابن عقده از امام باقر علیه السلام نقل کرده است، درحالیکه به امامت ایشان اعتقادی نداشته و در نظر او امام باقر علیه السلام العیاذ بالله در ادعای امامتش صادق نبوده است. پس اساساً نقل روایت چنین شخصی از چنان امامی که مقام امامت را غصب کرده و به دروغ متمسک شده است، غیر معقول به نظر می‌رسد.

أَحْمَدُ بْنُ یُوسُفَ بْنِ یَعْقُوبَ أَبُو الْحَسَنِ الْجَعْفِيُّ:

این فرد در کتب رجالی ناشناخته است. آیت الله خوئی رحمته الله علیه بیان ویژه‌ای را در خصوص اثبات وثاقت احمد بن یوسف آورده و سپس آن را رد کرده است. ایشان می‌فرماید:

«أحمد بن یوسف بن یعقوب الجعفی، روی عن محمد بن إسماعیل

الزعفرانی، و فیه إشعار بوثاقته أقول: نظر فی تلك إلى ما ذكره النجاشی، فی

۱. ابویصیر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «خروج سفیان و یمنان و خراسان در یک سال و یک ماه و یک روز واقع خواهد شد با نظام و ترتیبی همچون نظام یک رشته که به بند کشیده شده هر یک از بی دیگری؛ و جنگ قدرت و هیبت از هرسوی فراگیر شود، وای بر کسی که با آنان دشمنی و ستیز کند؛ در میان پرچمها راهنما تراز پرچم یمنان نباشد که آن پرچم هدایت است زیرا دعوت به صاحب شما می‌کند، و هنگامی که یمنان خروج کند خرید و فروش سلاح برای مردم و هر مسلمانی ممنوع است و چون یمنان خروج کرد به سوی او بشتاب که همانا پرچم او پرچم هدایت است، هیچ مسلمانی را روانی نباشد که با آن پرچم مقابله نماید، پس هر کس چنین کند او اهل آتش است، زیرا او به سوی حق و راه مستقیم فرامی‌خواند. الغیبة للنعمانی، ص ۲۵۳.

درس دهم: تطبیق یمانی با احمد بصری

ترجمة محمد بن إسماعيل بن ميمون الزعفراني، من أنه روى عنه الثقات، لكن لا دلالة لهذا الكلام على أن كل من روى عن محمد بن إسماعيل، ثقة كما هو الظاهر^۱.

برخی با استناد به نظر نجاشی گفته اند: ثقات از محمد بن اسماعیل زعفرانی نقل روایت می کردند و چون احمد بن یوسف نیز از او نقل روایت کرده است، لذا این مساله اشاره به ثقه بودن احمد بن یوسف دارد. لکن در پاسخ می گوئیم؛ سخن نجاشی دلالت بر این ندارد که هر کسی که از محمد بن اسماعیل زعفرانی نقل حدیث کرده باشد ثقه است. بنابر این نمی توان نتیجه گرفت که چون احمد ابن یوسف از محمد بن اسماعیل نقل روایت کرده، پس ثقه است.

إِسْمَاعِيلُ بْنُ مِهْرَانَ

هر چند که اسماعیل بن مهران در کتب رجالی توثیق شده است، اما با این وجود گفته شده که وی از ضعفاء نقل حدیث می کرده است. به عنوان نمونه ابن غضائری می گوید: «یروی عن الضعفاء كثيرا»^۲. بسیار از ضعفاء نقل روایت می کند.

حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِيهِ:

علی بن ابی حمزه بطائنی از وکلای امام کاظم علیه السلام است که با زندانی و شهادت ایشان، اموال بسیاری از آن امام علیه السلام را مصادره کرده و ایشان را آخرین امام معرفی نموده و بدین ترتیب فرقه واقفیه پدیدار گردید^۳.

۱. معجم رجال الحديث، ج ۲، ص ۳۶۷.

۲. ابن الغضائری، ج ۱، ص ۳۸.

۳. کشی، محمد بن عمر، اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، ص ۴۰۵، ۷۵۹ و ص ۴۵۹، ح ۸۷۱ و ص ۴۶۷، ش ۸۸۸، ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۳۵، ابن بابویه، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۱۲، طوسی، محمد بن الحسن، الغيبة للحجة، ص ۶۴.

درباره فرزندش، یعنی حسن بن علی بن ابی حمزه گفته شده است: «کذاب، ملعون، زُویت عنه احادیث کثیره».^۱ دروغگو و ملعون است، روایات زیادی از او نقل شده است.

همچنین ابن غضائری درباره وی گفته است: «واقف ابن واقف، ضعیف فی نفسه و ابوه اوثق منه».^۲ هم خودش و هم پدرش جزو واقفیه بوده‌اند، خودش ضعیف بوده و پدرش قابل اعتمادتر از خود او است.

وَهَيِّبِ بْنِ حَفْصٍ:

این راوی از کسانی است که به مذهب واقفیه درآمده و امامت امام رضا علیه السلام را انکار کرد. نجاشی درباره او می‌نویسد: «روی عن أبي عبد الله و أبي الحسن عليهما السلام و وقف».^۳ از امام صادق و امام کاظم علیهما السلام نقل کرده و در ایشان توقف نمود.

بررسی دلالت روایت

آنچه در این روایت مورد توجه قرار گرفته است، پرده برداری از شخصیتی به نام «خراسانی» است که در کنار یمانی و سفیانی از آن یاد شده است. نکته قابل توجه اینکه در خصوص خراسانی، تنها دو روایت ضعیف^۴ صادر شده و هیچ قرینه دیگری برای تقویت آن دو روایت در دست نیست. البته درباره خروج مردی از خراسان با پرچم‌های سیاه روایات متعددی در دست می‌باشد که هیچ کدام ارتباطی با خراسانی نداشته و حاکی از پرچم‌های سیاه بنی عباس می‌باشند.

۱. کشی، محمد بن عمر، إختيار معرفة الرجال (رجال الکشی)، ص ۵۵۲، ش ۱۰۴۲.

۲. ابن غضائری، احمد بن حسین، الرجال، ص ۵۱، ش ۳۳.

۳. رجال النجاشی، ص ۴۳۱.

۴. غیبت نعمانی، ص ۳۶۶ و ص ۳۰۱.

آیت الله سید محمد صدر در این خصوص می‌گوید؛ در اینجا دو تعبیر وجود دارد:
تعبیر اول؛ الرایات السود من خراسان است.

تعبیر دوم؛ خود خراسانی است.

آیا این دو تعبیر یکی هستند و به یکدیگر مرتبطند؟ رایات السود اشاره به حرکت ابومسلم خراسانی است حرکتی که منجر به از بین رفتن بنی امیه شد و همچنین به ذهن چنین تبادر می‌کند که خراسانی که در روایات ذکر شده همان ابو مسلم خراسانی است.^۱

روایت دوم

سَيْفُ بْنُ عَمِيرَةَ عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «خُرُوجُ
الثَّلَاثَةِ السُّفْيَانِيَّ وَالْخُرَّاسَانِيَّ وَالْيَمَانِيَّ فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ فِي
يَوْمٍ وَاحِدٍ وَ لَيْسَ فِيهَا زَايَةٌ أَهْدَى مِنْ زَايَةِ الْيَمَانِيَّ لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ»^۲.

در بررسی روایت گفته می‌شود:

اولاً این روایت مُرسله بوده و بر اساس دیدگاه اکثر قریب به اتفاق علمای شیعه، روایات مُرسله را قابل اعتنا نمی‌دانند.^۳ ضمن اینکه احمد الحسن و پیروانش نیز روایات مُرسله را غیر قابل استناد و اعتماد دانسته^۴ و گفته‌اند: «الروایة المرسله لا یعمل بها بأی حال من الاحوال».^۵ روایت مرسله در هر صورت مورد عمل قرار نمی‌گیرد.

۱. تاریخ ما بعد الظهور، سید محمد صدر، ج ۳، ص ۱۶۹.

۲. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۷۵.

۳. شهید ثانی رحمته الله علیه؛ «المرسل ليس بحجة مطلقاً». الرعاية فی علم الدرابة، ص ۱۳۷.

۴. مع عبد الصالح، ص ۲۸.

۵. ضیاء الزیدی، قراءه جدیده فی رواية السمري، ص ۱۷.

ثانیاً در متن هر دو روایت، هدایتگر بودن یمانی را با «افعل التفضیل»^۱ آورده است. این به این معناست که هم سفیانی و هم خراسانی و هم یمانی هر سه دارای هدایت هستند، اما یمانی هدایتگر از آن دو می‌باشد و حال آنکه به یقین، سفیانی هیچ هدایتی در خود نداشته و شخصیت خراسانی هم ثابت شده نیست تا چه رسد به هدایت داشتن او.

نتیجه اینکه دو روایت موجود در خصوص هدایتگر بودن یمانی قابل اعتماد نیست. ضمن اینکه حتی بر اساس اذعان احمد بصری در کتاب «الوصیة المقدسة الكتاب العاصم من الضلال»، اخبار آحاد صلاحیت اعتقاد سازی نداشته و بایستی برای اطمینان از صدور قطعی روایات، به دنبال اخبار متواتر و قرائن صحت باشیم^۲. این در حالی است که با دو خبر ضعیف درباره هدایتگر بودن یمانی، نه تواتر لفظی، بلکه تواتر معنوی نیز به دست نمی‌آید. ضمن اینکه برخی قرائن موجود نیز به ظغیانگر و ظالم بودن یمانی دلالت دارند. به عنوان نمونه: حدثنا سعید أبو عثمان، عن أبي جعفر قال: ... ثم يسير إليهم منصور اليماني من صنعاء بجنوده و له فورة شديدة يستقتل الناس قتل الجاهلية، فيلتقى هو والأخوص، وراياتهم صفر، و ثيابهم ملونة، فيكون بينهما قتال شديد، ثم يظهر الأخوص السفیانی علیه...^۳ امام باقر علیه السلام فرمودند: ... سپس منصور یمانی از صنعاء با عزمی شدید و به شیوه جاهلیت با لشکریان خود به کشتار مردم رفته و با اخوص سفیانی روبرو

۱. اسم یا وصفی که به برتری داشتن موصوفش بر غیر دلالت کند را افعال التفضیل می‌نامند. وزن آن در عربی برای مذکر،

افعل و برای مؤنث، فُعُلی است، مانند اکبر و کبری.

۲. الوصیة المقدسة الكتاب العاصم من الضلال، احمد الحسن، ص ۴.

۳. إحقاق الحق وإزهاق الباطل، ج ۲۹، ص ۵۱۵.

!درس دهم: تطبیق یمانی با احمد بصری

می‌شود، پرچم‌های آنها زرد و لباس‌هایشان رنگارنگ است و میان آنها جنگ شدیدی رخ می‌دهد، سپس سفیانی بر او چیره می‌شود ...

■ موعود یا محتوم بودن یمانی

یکی از مهم‌ترین موضوعات پیرامون یمانی، بررسی موعود یا محتوم بودن یمانی است. لذا در این مجال به دو سؤال باید پاسخ داد: آیا یمانی موعود است یا محتوم؟ احتمال بداء در محتومات تا چه میزانی است؟

موعود یا محتوم و احتمال بداء

موعود از ماده «وَعَدَ» به معنای عهد داده شده می‌باشد.^۱ مهم‌ترین شاخصه وعده، تخلف ناپذیری آن است.^۲ لذا چیزی که موعود باشد، به هیچ عنوان نباید از آن تخلف گردد. خداوند متعال برخی از موارد را با عنوان؛ «یوم الموعود، وَعَدَ اللَّهُ، المیعاد» یاد کرده و قرآن کریم آنها را غیر قابل تغییر و تخلف دانسته و می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ».^۳ قطعاً خداوند در وعده [خود] خلاف نمی‌کند.

بر اساس روایات معصومین علیهم‌السلام، میعادهای خداوند همان ایام الله است که هیچ تغییر و تخلفی در آن صورت نخواهد پذیرفت. در روایتی از امام باقر علیه‌السلام آمده است:

۱. قرشی، سید علی اکبر؛ قاموس قرآن، ج ۷، ص ۲۲۷.

۲. طیب، سید عبدالحسین؛ اُطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۳۶۰.

۳. آل عمران، ۹۰.

أَيَّامَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ يَوْمَ يَقُومُ الْقَائِمُ وَ يَوْمَ الْكُرَّةِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۱ روزهای خداوند عزوجل سه روز است. روز قیام قائم ع، روز رجعت و روز قیامت. با تتبع در روایات اهل بیت ع، حتی یک روایت مبنی بر موعود بودن یمانی به چشم نمی خورد، لذا موعود دانستن یمانی باوری اشتباه است که بر سر زبان‌ها افتاده و احمد بصری نیز از این مساله، سوء استفاده کرده است. اما درباره معنای محتوم گفته شده است: محتوم از ماده «حَتَمَ» به معنای چیزی که قطعی و واجب شده باشد. اما در این ماده، تخلف ناپذیری معنا نداشته و ممکن است بر اساس برخی مقدرات تغییر یابد.^۲ بنابراین، برخلاف میعاد، امکان بداء در محتومات وجود دارد. به عنوان نمونه در روایتی آمده است:

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخَالَنْجِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو هَاشِمٍ دَاوُدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيُّ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الرِّضَا ع فَجَزَى ذِكْرُ السُّفْيَانِيِّ وَ مَا جَاءَ فِي الرِّوَايَةِ مِنْ أَنَّ أَمْرَهُ مِنَ الْمُحْتَمِمْ فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع هَلْ يَبْدُو لِلَّهِ فِي الْمُحْتَمِمْ قَالَ نَعَمْ قُلْنَا لَهُ فَتَخَافُ أَنْ يَبْدُوَ لِلَّهِ فِي الْقَائِمِ فَقَالَ إِنَّ الْقَائِمَ مِنَ الْمِيعَادِ وَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ»^۳ ابوهاشم می گوید: نزد امام جواد ع بودیم که سخن از سفیانی به میان آمد. و اینکه در روایات آمد که امر سفیانی محتوم است. به آن حضرت عرض کردم، آیا ممکن است خداوند درباره محتوم بداء داشته باشد؟ فرمود بله. عرض کردم می ترسم درباره قائم هم بداء شود.

۱. الخصال، ج ۱، ص ۱۰۸.

۲. مجمع البحرین، ج ۶، ص ۳۲.

۳. الغيبة للنعمانی، ص ۳۰۲.

!درس دهم: تطبیق یمانی با احمد بصری

فرمود: همانا امر قائم علیه السلام از وعده داده شدگان است و خداوند درباره میعاد تخلف نمی‌کند.

بر این اساس، امکان حصول بدهاء در محتومات وجود دارد. لذا چنانچه یمانی از محتومات باشد، این امکان درباره او نیز وجود خواهد داشت. البته در خصوص محتوم بودن یمانی فقط ۲ روایت صادر شده است که به آنها اشاره می‌شود:

روایت اول

بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ «قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ حُمُسُ عَلَامَاتِ مَحْتُومَاتِ الْيَمَانِيِّ وَالسُّفْيَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَالْحَسْفُ بِالْيَبِيدَاءِ».^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: قبل از قیام قائم علیه السلام پنج علامت حتمی خواهد بود: یمانی، سفیانی، صیحه، قتل نفس الزکیه، خسف بیداء.

روایت دوم

أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبُنْدَنِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الْعَلَوِيُّ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ زِيَادِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «الْبِدَاءُ مِنَ الْمَحْتُومِ وَالسُّفْيَانِيُّ مِنَ الْمَحْتُومِ وَالْيَمَانِيُّ مِنَ الْمَحْتُومِ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ مِنَ الْمَحْتُومِ وَكَيْفَ يَطْلُعُ مِنَ السَّمَاءِ مِنَ الْمَحْتُومِ قَالَ وَفَرَعَةٌ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تُوقِفُ النَّائِمَ وَتَفْرَعُ الْيَقْظَانَ وَتُخْرِجُ الْفَتَاةَ مِنْ خَدْرِهَا».^۲ عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام

۱. کمال الدین وتمام النعمة، ج ۲، ص ۶۵۰.

۲. الغيبة للنعمانی، ص ۲۵۲.

روایت کرده که آن حضرت فرمود: وقوع نداء از امور حتمی است، و سفیانی از امور حتمی است و یمانی از امور حتمی است و کشته شدن نفس زکیه از امور حتمی، و کف دستی که از افق آسمان بیرون می‌آید از امور حتمی است، و اضافه فرمود: و نیز وحشتی در ماه رمضان که خفته را بیدار گرداند و شخص بیدار را به وحشت افکند و دوشیزگان پرده‌نشین را از پس پرده‌هایشان بیرون آورد.

بررسی سند روایت

عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبُنْدَنِيّ: وی در کتب رجالی تضعیف شده است. غضائری و علامه حلی آورده‌اند: «ضعیف متهاافت لا يلتفت إليه»^۱. ضعیف و پراکنده گو است و توجهی به او نیست.

عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الْعَلَوِيُّ: این راوی از روات ناشناخته در کتب رجالی است.

زِيَادُ بْنُ مَرْوَانَ: وی از بزرگان واقفیه بوده و دربین علمای رجال نیز فاقد اعتبار و وجاهت روایی است. به عنوان نمونه، علامه حلی درباره او گفته است: «روی عن أبي عبد الله عليه السلام و أبي الحسن عليه السلام و وقف في الرضا عليه السلام... هو أحد أركان الوقف و بالجملة فهو عندی مردود الرواية»^۲. او از امام صادق و امام کاظم علیهما السلام نقل روایت کرد و در امام رضا علیه السلام توقف نمود. او یکی از ارکان واقفیه بود و بالجمله روایاتش در نزد من مردود است.

۱. ابن الغضائری، ج ۱، ص ۸۲ و الخلاصة للحلی، ص ۲۳۵.

۲. الخلاصة للحلی، ص ۲۲۴.

■ معیار شناخت یمانی

همانطور که در هیچ روایتی به چگونگی یا واجب بودن شناخت خراسانی و سفیانی توصیه نشده‌ایم، یمانی نیز همانند آنها از روایات معرفتی بی بهره می‌باشد. لذا با توجه به عدم صدور بیان در رابطه با شناخت یمانی، هیچگونه وظیفه‌ای در قبال شناخت یمانی نداریم.

ضمن اینکه اتباع احمدالحسن با استفاده از روایتی که برای اثبات عصمت یمانی ذکر می‌کنند،^۱ بزرگترین شاخصه شناخت یمانی، دو چیز می‌تواند باشد: الف: خروج یمانی: صرف خروج وی در ماه رجب^۲ موضوعیت داشته و مشروعیت او با خروج است نه با سکون. نکته مهم‌تر اینکه حتی در صورتی که شخص یمانی قبل از خروج شناخته شود، بازهم برای اطاعت از او فوریتی نیست. چنانچه در روایت آمده است:

عیص بن قاسم می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «... به خدا سوگند آن را که شما می‌خواهید کسی نیست مگر شخصی که همه بنی فاطمه پیرامون او گرد آیند. همین که ماه رجب شد به نام خدای عز و جلّ به او روی آورید و اگر خواستید تا ماه شعبان هم عقب بیندازید زبانی نیست، و اگر بخواهید ماه رمضان هم فریضه روزه را در میان خانواده خود بگیرید شاید این کار موجب نیروی بیشتری برای شما گردد

۱. عن أبي بصير عن أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام أنه قال: «... خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ وَالْيَمَانِيِّ وَالْخُرَّاسَانِيِّ فِي سَنَةِ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ نِظَامَ كَيْطَامِ الْخَزْرَجِيِّ يُتَّبِعُ بَعْضُهُ بَعْضًا فَيَكُونُ النَّاسُ مِنْ كُلِّ وَجْهِ وَيَلُ لِمَنْ تَأْوَاهُمْ وَلَيْسَ فِي الزَّيَّاتِ زَايَةٌ أَهْدَى مِنْ زَايَةِ الْيَمَانِيِّ هِيَ زَايَةٌ هُدَى لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى صَاحِبِكُمْ فَإِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ خَرَجَ بِنِعِ السِّلَاحِ عَلَى النَّاسِ وَكُلُّ مُسْلِمٍ وَإِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ فَانْهَضْ إِلَيْهِ فَإِنَّ زَايَةَ زَايَةِ هُدَى وَلَا يَجَلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَلْتَوِيَ عَلَيْهِ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ...». الغيبة للنعماني، ص ۱۶۲.

۲. با توجه به اینکه روایات، تاریخ خروج سفیانی را در ماه رجب دانسته اند، لذا باید یمانی نیز در همان ماه خروج کند.

و البته خروج سفیانی (برای شناخت هنگامه ظهور) شما را بس است.^۱ توجه گردد؛ چنانچه وجوب اطاعت و نصرت یمانی فوریت داشت، به چه دلیلی امام صادق علیه السلام، به شیعیان اذن تأخیر و یاری تا چند ماه دیگر را داده و نشانه‌ای به نام سفیانی را ملاک قرار داده است؟

ب: همزمانی با خروج خراسانی و سفیانی: بر اساس دو روایت^۲، خروج یمانی بایستی با خروج سفیانی و خراسانی در یک روز واقع شود. لذا شاخصه شناخت یمانی، خروج سفیانی و خراسانی است. این درحالی است که هنوز سفیانی و خراسانی خروج نکرده و خروج یمانی بایستی همزمان با خروج آنان باشد. لذا با توجه به عدم خروج خراسانی و سفیانی، ادعای یمانی بودن احمدالحسن باطل خواهد بود.

علاوه بر آن، محل خروج یمانی بر اساس روایات، کشور یمن است و بایستی از آنجا خروج نماید، نه از بصره یا مناطق دیگر. در روایات آمده است:

روایت اول

... وَإِنَّ مِنْ عَلَامَاتِ خُرُوجِهِ خُرُوجَ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الشَّامِ وَ خُرُوجَ الْيَمَانِيِّ مِنَ الْيَمَنِ وَ صَبْحَةَ مِنَ السَّمَاءِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ مُتَادٍ يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ»^۳ و از علامات خروج قائم علیه السلام، خروج سفیانی از شام و

۱. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عِيصِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ ... فَالْخَارِجُ وَمِنَ الْيَوْمِ إِلَى أَيِّ شَيْءٍ يَدْعُوكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ فَتَخُنْ نُشْهُدُكُمْ أَنَّا لَسْنَا نَرْضَى بِهِ وَهُوَ يُغْضِبُنَا الْيَوْمَ وَ لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ وَهُوَ إِذَا كَانَتْ الرِّايَاتُ وَالْأَلْوِيَّةُ أُجْدَرُ أَنْ لَا يَسْمَعَ مِنَّا إِلَّا مَعَ مَنْ اجْتَمَعَتْ بَنُو قَاطِمَةَ مَعَهُ فَوَاللَّهِ مَا صَاحِبُكُمْ إِلَّا مَنْ اجْتَمَعُوا عَلَيْهِ إِذَا كَانَ رَجَبٌ فَأَقْبِلُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ تَتَأَخَّرُوا إِلَى شَعْبَانَ فَلَا ضَيْرَ وَإِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ تَضُومُوا فِي أَهَالِكُمْ فَلَعَلَّ ذَلِكَ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى لَكُمْ وَ كَفَأَكُمْ بِالسُّفْيَانِيِّ عَلَامَةً. الكافي، ج ۸، ص ۲۶۴.

۲. خُرُوجَ السُّفْيَانِيِّ وَ الْيَمَانِيِّ وَ الْخُرَاسَانِيِّ فِي سَنَةِ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ. الغيبة للنعماني، ص ۱۶۲؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۵.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۲۷ و منتخب الأنوار المضيئة فی ذکر القائم الحجة علیه السلام، ص ۱۷۶.

خروج یمانی از یمن و صیحه از آسمان در ماه رمضان و ندایی که از آسمان به اسم او و اسم پدرش سرداده می‌شود.

روایت دوم

«و خُرُوجُ السُّفْيَانِيَّ مِنَ الشَّامِ وَ الْيَمَانِيَّ مِنَ الْيَمَنِ وَ حَسْفٌ بِالْيَبِيدَاءِ...»^۱ و

خروج سفیانی از شام و یمانی از یمن و خسف بیداء و ...

نکته جالب اینکه برخی از روایات، اشاره به این مسأله دارند که حتی یک یاری کننده از بصره برای حضرت نخواهد بود چه رسد به اینکه شخصی با یاران خود از آنجا قیام کرده و به حضرت یاری رساند! لذا بر مبنای این روایات، ادعای یمانی بودن احمد بصری اساساً باطل خواهد شد. به عنوان نمونه:

روایت اول

عن جعفر بن محمد رضی الله عنه أنه قال لقوم من أهل الكوفة: «ما يقوم مع قائمنا من أهل الكوفة إلا خمسون رجلاً، و ما من بلدة الا و معه طائفة الا أهل البصرة فإنه لا يخرج معه منهم انسان»^۲. همراه قائم ما فقط پنجاه نفر از کوفه قیام خواهد کرد و هیچ سرزمینی نیست مگر اینکه گروهی به یاری وی می‌شتابند الا اهل بصره، پس همانا حتی یک انسان به همراه قائم خروج نمی‌کند.

روایت دوم

«ما من بلدة إلا يخرج معه منهم طائفة إلا أهل البصرة فإنه لا يخرج

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۳۰ و إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - الحدیث)، ج ۲، ص ۲۹۲ و کشف الغمة فی معرفة الأئمة (ط - القدیمة)، ج ۲، ص ۵۳۴ و إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۵، ص ۳۴۶ و بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۵۲، ص ۱۹۲.
۲. شرح الاخبار، ص ۳۶۶.

مَعَهُ مِنْهَا أَحَدٌ»^۱ هیچ سرزمینی نیست مگر اینکه گروهی به یاری امام دوازدهم علیه السلام بشتابند مگر اهل بصره. پس همانا هیچکسی از آنجا با او قیام نمی‌کند.

ضمن اینکه اهل بصره تا روز رجعت مورد طعن قرار گرفته‌اند. در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که فرمود:

«يَا أَهْلَ الْبَصْرَةِ يَا أَهْلَ الْمُؤْتَفِكَةِ يَا جُنْدَ الْمَرْأَةِ وَاتَّبَاعَ الْبَهِيمَةِ رَعَا فَأَجَبْتُمْ وَعَفَرَ فِهْرَبْتُمْ مَاؤُكُمْ زُعَاقٌ وَأَخْلَامُكُمْ دِقَاقٌ وَفِيكُمْ خَثْمُ النِّفَاقِ وَ لُعْنَتُمْ عَلَى لِسَانِ سَبْعِينَ نَبِيًّا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَخْبَرَنِي أَنَّ جِبْرَائِيلَ أَخْبَرَهُ أَنَّهُ طَوَى لَهُ الْأَرْضَ فَرَأَى الْبَصْرَةَ أَقْرَبَ الْأَرْضِينَ مِنَ الْمَاءِ وَأَبْعَدَهَا مِنَ السَّمَاءِ وَ فِيهَا تِسْعَةُ أَعْشَارِ الشَّرِّ وَ الدَّاءِ الْعُضَالِ الْمُقِيمِ فِيهَا مُدْنِبٌ وَ الْخَارِجُ مِنْهَا بِرَحْمَةٍ وَ قَدْ اتَّفَقَتْ بِأَهْلِهَا مَرَّتَيْنِ وَ عَلَى اللَّهِ تَمَامُ الثَّالِثَةِ وَ تَمَامُ الثَّالِثَةِ فِي الرَّجْعَةِ»^۲.

ای اهل بصره! ای اهل مؤتکفه! ای سپاه یک زن و پیروان حیوان (شتر)! تا زمانی که شتر صدا می‌زد می‌جنگیدید و تا دست و پای آن قطع گردید فرار کردید. اخلاق شما پست و پیمان شما از هم گسسته است. دین شما دو رویی بوده و مورد لعن و نفرین هفتاد پیامبر هستید.

به درستی که پیامبر صلی الله علیه و آله به من خبر داد که جبرائیل به او خبر داده که زمین برای او پیچیده گردید. سپس بصره را دید که نزدیک ترین زمین ها به آب و دورترین آنها به آسمان است و در شهر شما نه دهم شر و فساد نهفته است. کسی که در شهر شما باشد گرفتار گناه است و آن که بیرون رود در پناه عفو خداست.

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۰۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۲۲۶.

گویی شهر شما را می‌نگرم که غرق شده و آب آن را فرا گرفته و دوباره بصره بر سر اهل آن فرو ریخته است. اینک با خداست که مرتبه سوم چه زمانی خواهد بود و سومین مرتبه در رجعت است.

■ وظیفه یمانی

بر اساس روایاتی که در خصوص یمانی صادر شده است، وی شخصیت دینی و نظامی داشته و وظیفه‌ای جز خروج علیه طاغوت و دعوت مردم به امام زمان عجل الله فرجه نخواهد داشت. بنابراین تنها شاخصه نقلی دعوت یمانی، همان خروج او بوده و تا زمانی که رسماً خروج ننماید، دعوت او پذیرفته نخواهد بود. ضمن اینکه حق قانون گذاری و تشریح نداشته و بایستی بر اساس دین مبین اسلام عمل نماید. یکی دیگر از شاخصه‌های عقلی شناخت یمانی، مطابقت گفتار و رفتار او با دین اسلام است، لذا چنانچه بخواهد احکام اسلامی را نسخ کرده و اصول مذهب تشیع را تغییر دهد، مخالفت با او واجب خواهد بود. آنچه تا کنون احمد الحسن بصری به عنوان یمانی انجام داده است، نسخ برخی از احکام دینی^۱ و تغییر در مسلمات شیعه بوده و علاوه بر آن اقدامی برای خروج

۱. به عنوان نمونه:

جایگزینی یک روز نماز قضاء با نمازهای قضاء شده در تمامی عمر انسان: احمد الحسن در حکمی ناسازگار با روایات معصومین علیهم السلام می‌گوید: «نسبت به قضای نماز؛ پس قضاء در شب بیست و سه رمضان معادل هزار ماه است، پس مثلاً اگر در گردن شخصی یک سال قضاء یا ده سال و یا حتی هزار ماه باشد، با خواندن یک روز نماز در شب قدر او را کفایت کرده و نمازهایش ادا می‌شود». الاجوبه الفقهی، الصلاة، ص ۳۰.

حکم به عدم جواز ازدواج موقت در کمتر از ۶ ماه: احمد الحسن در پاسخ به مدت حداقلی ازدواج موقت، آن را ۶ ماه دانسته و در پاسخ به سئوالی دیگر که به این حکم اعتراض کرده و آن را با روایات معصومین متعارض دانسته است می‌گوید: «احکام الهی شرعیه نسخ می‌شوند و چه آسان و کوچک است این مورد از نسخی که سوال کردی. پس قطعاً در آینده نسخ‌هایی بسیار بزرگتر و عظیم تر از این واقع خواهد شد». الجواب المنیر، ج ۳، ص ۴۱.

نکرده است. لذا چنین فردی را نمی‌توان به عنوان یمانی پذیرفت.

■ عصمت یمانی

یکی از مسائلی که احمد بصری در صدد اثبات آن بر آمده، بحث عصمت یمانی است. او با استناد به تعابیر استفاده شده در روایت منسوب به امام صادق علیه السلام سعی آن دارد چنین القاء شود که این تعابیر سزاوار معصومین علیهم السلام بوده و امام صادق علیه السلام به مناسبت عصمت یمانی، او را با چنین تعابیری معرفی کرده است.^۲

در پاسخ به این ادعا گفته می‌شود:

اولاً عصمت مسأله‌ای نیست که با اجتهاد دیگران در خصوص شخصیتی ثابت شده یا رد گردد. لذا بایستی نصوصی باشد تا فرد یا افرادی را به عنوان معصوم معرفی کرده و به آن تصریح کند. به عنوان نمونه:

عن ابن عباس قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «الْأَيِّمَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْ لَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ بَعْدَهُ سِبْطَائِي الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فَإِذَا انْقَضَى الْحُسَيْنُ فَأَبْنُهُ عَلِيُّ فَإِذَا انْقَضَى عَلِيُّ فَأَبْنُهُ مُحَمَّدٌ فَإِذَا انْقَضَى مُحَمَّدٌ فَأَبْنُهُ جَعْفَرٌ فَإِذَا انْقَضَى جَعْفَرٌ فَأَبْنُهُ مُوسَى فَإِذَا انْقَضَى مُوسَى فَأَبْنُهُ عَلِيُّ فَإِذَا انْقَضَى عَلِيُّ فَأَبْنُهُ مُحَمَّدٌ فَإِذَا انْقَضَى مُحَمَّدٌ فَأَبْنُهُ عَلِيُّ فَإِذَا انْقَضَى عَلِيُّ فَأَبْنُهُ الْحَسَنُ فَإِذَا انْقَضَى الْحَسَنُ فَأَبْنُهُ الْحُجَّةُ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَسَامِي

۱. عن الإمام الصادق عليه السلام قال: «... وليس الرايات أهدى من راية اليماني وهي راية هدى، لأنه يدعو إلى صاحبكم. فإذا خرج اليماني حرم بين السلاح على الناس وكل مسلم. وإذا خرج اليماني فانهض إليه فإن رايته راية هدى ولا يحل لمسلم أن يلتوي عليه. فمن فعل ذلك فهو من أهل النار لأنه يدعو إلى الحق وإلى طريق مستقيم.» غيبت نعمانی، ص ۱۶۲.

۲. زیادی، حیدر، یمانی موعود حجت الله، ص ۱۱۹.

!درس دهم: تطبیق یمانی با احمد بصری

لَمْ أَسْمَعْ بِهِمْ قَطُّ قَالَ لِي يَا ابْنَ عَبَّاسٍ هُمُ الْأَيْمَةُ بَعْدِي وَإِنْ نَهَرُوا أُمَّتَاءَ مَعْصُومُونَ نُجَبَاءُ أَخْيَارٍ^۱ امامان بعد از من دوازده نفرند که اولین آنها علی بن ابی طالب و پس از او دو فرزندش حسن و حسین هستند. پس زمانی که مدت حسین به پایان رسید، فرزندش علی و زمانی که مدت علی به پایان رسید، فرزندش محمد و زمانی که مدت محمد به پایان رسید، فرزندش جعفر و زمانی که مدت جعفر به پایان رسید، فرزندش موسی و زمانی که مدت موسی به پایان رسید، فرزندش علی و زمانی که مدت علی به پایان رسید، فرزندش محمد و زمانی که مدت محمد به پایان رسید، فرزندش علی و زمانی که مدت علی به پایان رسید، فرزندش حسن و زمانی که مدت حسن به پایان رسید، فرزندش حجت خواهد بود... ای ابن عباس! آنها امامان بعد از من هستند و آنان اماناء معصوم و برگزیدگان نجیبند.

ثانیاً هیچگاه نمی‌توان بر اساس توصیه‌ها و سفارشات یا حتی دستورات الزام آور معصومین عليهم السلام در خصوص اطاعت از فردی، به عصمت آن فرد پی برد. چراکه مکرراً در تاریخ مشاهده شده است که حضرات معصومین عليهم السلام فردی را به مسئولیت مهمی گمارده و مخالفت با او را جایز ندانسته‌اند، اما هیچگاه از این دستور خاص، عصمت آن فرد برداشت نشده است. به عنوان نمونه؛ پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس از سرکشی عده‌ای از لشکر اسامة بن زید بن حارثة فرمود: «لَعَنَ اللهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جَيْشِ أُسَامَةَ». ^۲ خداوند لعنت کند کسی را که با فرماندهی اسامه مخالفت کند.

۱. كفاية الأئمة النص على الأئمة الإثني عشر، ص ۱۷.

۲. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۳۰، ص ۴۳۲ و إثبات الهداة بالانصوص والمعجزات، ج ۳، ص ۳۷۲ والمسترشد في

إمامة علي بن أبي طالب عليه السلام، ص ۱۱۶.

ضمن اینکه بر اساس شهادت تاریخ، اسامة بن زید عاقبت به خیر نشد و از دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام کناره گیری کرد.^۱ ثالثاً باید توجه داشت که مهم تر از آنچه در توصیف یمانی در روایات آمده، پیرامون علماء دین در عصر غیبت نقل شده است که در برخی روایات، آنان را به عنوان دعوت کننده و راهنمایی کننده به سوی امام دوازدهم علیه السلام، مرزبانان دین، علم هدایت و ناخدای کشتی هدایت شیعیان در عصر غیبت، سرپرست ایتام آل محمد صلی الله علیه و آله معرفی شده و کسانی را که از علماء می‌گزینند و از آنان دوری می‌کنند را گرفتار در عذاب دانسته و آنان را بی ایمان می‌دانند. لذا همین اوصاف، با هدایتگر بودن پرچم یمانی (أهدى الزیات) و حرام بودن مخالفت با او (لا یحل لمسلم أن یلتوی علیه) در تعارض بوده و در صورتی که احمد بصری بخواهد با روایات مربوط هدایت‌گر بودن یمانی، عصمت و برتری او را ثابت کند، با این حساب علمای آخرالزمان به این درجه مستحق تر خواهند بود زیرا عبارات صادر شده در خصوص آنان قوی تر و صریح تر است! و حال آنکه تا کنون هیچکدام از علمای اسلام ادعای عصمت خود را نداشته و نخواهند داشت. بنابراین تلاش احمد بصری برای اثبات عصمت یمانی مشکلی را حل نخواهد کرد.

به عنوان نمونه به چند روایت در خصوص علمای آخرالزمان اشاره می‌گردد:

روایت اول

قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ علیه السلام: «لَوْ لَا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِكُمْ علیه السلام مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَ الدَّالِّينَ عَلَيْهِ، وَ الدَّائِبِينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ، وَ الْمُتَقْذِبِينَ

۱. و فرقة اعتزلوا الحرب وهم صنفان: ومن هؤلاء القوم الذين اعتزلوا الحرب على هذه الجهة عبد الله بن عمرو وسعد بن أبي وقاص ومحمد بن مسلمة وأسامة بن زيد. ناشئ أكبر، مسائل الإمامة، ص ۱۷۹

لِضَعْفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شِبَاكِ إِبْلِيسَ وَ مَرَدَّتِيهِ، وَ مِنْ فِخَاخِ النَّوَاصِبِ لِمَا بَقِيَ
أَحَدًا إِلَّا اِزْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ، وَ لِكَيْتَهُمُ الَّذِينَ يُمَسِكُونَ أَرْزَمَةَ قُلُوبِ ضَعْفَاءِ
الشَّيْعَةِ كَمَا يُمَسِكُ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سُكَّانَهَا أَوْ لَيْتَكَ هُمْ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ
عَزَّ وَ جَلَّ». اگر در دوران غیبت قائم آل محمد ﷺ علمائی نبودند که
مردم را به سوی او هدایت و راهنمایی کنند و با حجت‌های الهی از دینش
دفاع نمایند و شیعیان ضعیف را از دامهای شیطان و پیروانش رهایی
داده و از دام ناصبی‌ها نجات بخشند کسی در دین خدا پابرجا نمی‌ماند
و همه مرتد می‌شدند؛ ولی آنان رهبری دل‌های شیعیان ضعیف را با قدرت
در دست گرفته و حفظ می‌کنند؛ چنانکه ناخدای کشتی سکان و فرمان
کشتی را نگاه می‌دارد. بنابراین آنان نزد خدا والاترین انسانها هستند.

روایت دوم

وَ قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام: «الْعُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ فِي النَّعْرِ الَّذِي يَلِي
إِبْلِيسَ وَ عَقَارِيئُهُ، يَمْنَعُونَهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَى ضَعْفَاءِ شِيعَتِنَا، وَ عَنْ أَنْ
يَتَسَلَطَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَ شِيعَتُهُ النَّوَاصِبِ. أَلَا فَمَنْ انْتَصَبَ لِدَلِكِ مِنْ شِيعَتِنَا
كَانَ أَفْضَلَ مِمَّنْ جَاهَدَ الرُّومَ وَ الثُّرُوكَ وَ الْحَزْرَةَ أَلْفَ مَرَّةٍ، لِأَنَّهُ يَدْفَعُ عَنْ
أَذْيَانِ مُجِيبِنَا، وَ ذَلِكَ يَدْفَعُ عَنْ أَبْدَانِهِمْ». علماء شیعیان ما، مرزدارانی
هستند که در برابر ابلیس و لشکریانش صف کشیده‌اند، و از حمله آنها به
شیعیان ما که توانایی دفاع از (عقاید و آموزه‌های) خود را ندارند جلوگیری
می‌کنند و از تسلط ابلیس و پیروان او بر شیعیان جلوگیری می‌نمایند. آگاه
باشید ارزش آن عالمان شیعه که این چنین خود را در معرض دفاع قرار

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۸.

۲. همان، ص ۱۷.

داده‌اند، هزاران بار بالاتر از سپاهیان و مجاهدانی است که در برابر هجوم دشمنان اسلام (از کفار گرفته تا روم و ترک و خزر) مبارزه می‌کنند. زیرا علمای شیعه نگهبانان دین شیعیان و دوستان ما هستند، در حالی که مجاهدان، حافظ مرزهای جغرافیایی می‌باشند.

روایت سوم

قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام: يُقَالُ لِلْفَقِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: يَا أَيُّهَا الْكَافِلُ لِأَيَّتَامِ آلِ مُحَمَّدٍ، الْهَادِي لِضِعْفَاءِ مُجْتَبِيهِ وَ مَوَالِيهِ قِفْ حَتَّى تَشْفَعَ لِكُلِّ مَنْ أَخَذَ عُنْكَ^۱. روز قیامت به فقیه گفته می‌شود: ای سرپرست ایتام آل محمد صلی الله علیه و آله! ای هدایت کننده ضعیفاء و دوستداران آل محمد صلی الله علیه و آله! بایست و هر کدام از آنان را خواستی شفاعت کن.

روایت چهارم

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى أُمَّتِي يَفِرُّونَ مِنَ الْعُلَمَاءِ كَمَا يَفِرُّ الْعَنْمُ عَنِ الذُّئْبِ فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ ابْتَلَاهُمْ اللَّهُ تَعَالَى بِثَلَاثَةِ أَشْيَاءٍ الْأَوَّلُ يَرْفَعُ الْبَرَكَهَ مِنْ أَمْوَالِهِمْ وَ الثَّانِي سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا جَائِرًا وَ الثَّلَاثُ يَخْرُجُونَ مِنَ الدُّنْيَا بِلَا إِيمَانٍ»^۲. به زودی زمانی برای مردم فرارسد که از علماء فرار می‌کنند چنانچه گوسفند از گرگ می‌گریزد. در آن صورت خداوند آنان را به سه چیز مبتلا می‌کند: اول: برکت را از اموالشان بر می‌دارد. دوم: سلطانی ستمگر بر آنان مسلط می‌گرداند. سوم: بدون ایمان از دنیا می‌روند.

۱. همان.

۲. جامع الاخبار، ص ۱۳۰.

روایت پنجم

قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «أَهْدَى سَبِيلًا فِيكُمْ الْعُلَمَاءُ وَالْفُقَهَاءُ». ^۱ هدایت‌گرتترین راه‌ها در بین شما؛ راه علماء و فقهاء است.

■ حجت بودن یمانی

با توجه به روایت امام کاظم علیه السلام در خصوص تقسیم حجت‌های الهی به پیامبران و ائمه معصومین علیهم السلام و با توجه به وجود نص خاص در خصوص حجت بودن حضرت زهرا علیها السلام، نتیجه گرفته می‌شود که هیچ انسانی در روی این کره خاکی، غیر از این بزرگواران حجت نبوده و افرادی با عنوان یمانی یا خراسانی و ... در صورت صحت و حتمیت، نمی‌توانند حجت خدا بر خلق باشند. ضمن اینکه حجت‌های الهی دارای عصمت هستند که پیش از این عدم عصمت یمانی به اثبات رسید.

کعبه یمانی

اتباع احمد بصری در توجیه این سؤال که؛ چگونه ممکن است احمد بصری را یمانی بدانید در حالیکه یمانی به معنای منسوب به یمن است، گفته‌اند: اولاً مکه از سرزمین تهامه و تهامه از سرزمین یمن است و بر این اساس، پیامبر صلی الله علیه و آله که اهل مکه بوده، اهل یمن نیز هست. چنانچه گفته‌اند: «الإيمان بدأ من مكة و هي من تهامة و تهامة من أرض اليمن ولهذا يقال الكعبة اليمانية». ^۲ ثانياً پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

۱. ثقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال، الغارات، ص ۲۱۰. کشف المحجبة لثمرة المهجة، ص ۲۶۷ و بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۲۴ و منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج ۳، ص ۳۸۶.
۲. ایمان از مکه آغاز شد و مکه از تهامه است و تهامه از سرزمین یمن است و به همین سبب گفته شده: کعبه یمانی!.
النهاية فی غریب الحديث والأثر، ج ۵، صفحه ۷۲۲.

خودش را یمانی دانسته و فرموده است: «إِنَّ خَيْرَ الرِّجَالِ أَهْلُ الْيَمَنِ وَالْإِيمَانُ يَمَانٍ وَأَنَا يَمَانِيٌّ».^۱ بر این اساس همه آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یمانی هستند و احمدالحسن نیز به تبع یمانی است، لذا ضرورتی بر این نیست که متولد یمن بوده یا از یمن خروج کند! در پاسخ گفته می‌شود:

اولاً عبارت «الإيمان بدأ من مكة وهي من تهامة و تهامة من أرض اليمن ولهذا يقال الكعبة اليمانية».^۲ تحلیلی از ابن اثیر جَزْرِي (از علمای اهل تسنن) در کتاب النهایة فی غریب الحدیث و الأثر است. وی مکه را از تهامة و تهامة را از یمن دانسته است، درحالیکه تهامة یک منطقه جغرافیایی در شمال جزیره العرب است که مکه و مدینه در برگرفته و انتهای آن به ابتدای یمن رسیده و ارتباطی با یمن ندارد. بر این اساس، تهامة از یمن نیست و نمی‌توان مکه و مدینه را مرتبط با یمن دانست.

ثانیاً روایت «إِنَّ خَيْرَ الرِّجَالِ أَهْلُ الْيَمَنِ وَالْإِيمَانُ يَمَانٍ وَأَنَا يَمَانِيٌّ».^۳ در کتاب کافی با عبارت دیگری نقل شده و به جای جمله «أَنَا يَمَانِيٌّ» آمده است: «لَوْلَا الْهَجْرَةُ لَكُنْتُ أَهْرًا مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ».^۴ که بر اساس این متن، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به صراحت یمانی بودن خود را نفی کرده است.

ثالثاً این روایت که از عُبَيْنَةَ بْنِ حِصْنٍ^۵ نقل شده، جدالی بین او و پیامبر

۱. همانا بهترین مردان در یمن هستند و ایمان در یمن است و من نیز یمانی هستم. الأصول الستة عشر، ص ۲۵۰.
۲. ایمان از مکه آغاز شد و مکه از تهامة است و تهامة از سرزمین یمن است و به همین سبب گفته شده: کعبه یمانی! النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۵، صفحه ۷۲۲.
۳. همانا بهترین مردان در یمن هستند و ایمان در یمن است و من نیز یمانی هستم. الأصول الستة عشر، ص ۲۵۰.
۴. اگر هجرت به مدینه نبود، من نیز مردی از اهل یمن بودم. الکافی، ج ۸، ص ۷۰.
۵. وی پس از رحلت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرتد شده و به طلیحه اسدی پیوسته و به همراه او با مسلمانان جنگید. اسد الغابة، ج ۴، ص ۱۶۶-۱۶۷؛ الإصابة، ج ۴، ص ۶۳۸-۶۴۱.

اکرم رَضِيَ اللهُ عَنْهُ است که با بی ادبی این فرد آغاز گردید. در این بحث، عیینه بن حصن خودش را اعلم از پیامبر اکرم رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در نسب شناسی دانست و پیامبر از او سؤال فرمود: اگر راست می‌گویی کدام گروه از مردها افضل و برتر هستند؟ عیینه گفت: مردانی از سرزمین نجد! و پیامبر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در پاسخ فرمود: دروغ گفتی. بلکه مردانی از اهل یمن افضل هستند... توجه شود که پیامبر اکرم رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در این گفتگو نجد را از یمن جدا دانسته و به آن تصریح کرده است. پس چگونه ممکن است که مکه و مدینه که به موازات فلات نجد واقع شده‌اند، داخل در یمن باشند در حالیکه نجد غیر از یمن است؟!

بنابراین، پیامبر اکرم رَضِيَ اللهُ عَنْهُ حجازی و تهامی بوده و هیچ ارتباطی با یمن ندارد. از این روی، نمی‌توان آل محمد رَضِيَ اللهُ عَنْهُ را یمانی دانست.

پرسش‌های درس

۱. وضعیت یمانی را در روایات معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ تشریح کنید.
۲. آیا یمانی هدایتگر است؟ به چه دلیل؟
۳. معیار شناخت یمانی در روایات چیست؟
۴. آیا یمانی می‌تواند حجت خدا باشد؟
۵. چگونه می‌توانیم عصمت یمانی را بپذیریم؟

درس یازدهم

عدد اوصیاء

صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ

پیامبر

حصر عدد امامان معصوم علیهم السلام، جنبه نقلی داشته و از شمول دایره عقل خارج است. تعیین و معرفی اوصیاء رسول اکرم صلی الله علیه و آله، مسأله‌ای است که با وحی مرتبط بوده و بنابر دستور خداوند متعال انجام پذیرفته است. آنچه از روایات بر می‌آید، معرفی دوازده وصی و جانشین برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. علاوه بر آن، کتب پیامبران پیشین نیز، به عدد امامان معصوم علیهم السلام از ذریه اسماعیل علیه السلام اشاراتی داشته‌اند. به عنوان نمونه؛ ابن کثیر می‌گوید: در توراتی که در دست اهل کتاب است موضوعی آمده است که معنای آن چنین است: «خداوند متعال ابراهیم (ع) را به وجود اسماعیل علیه السلام بشارت داد و فرمود: اسماعیل را زیادتی بخشم و نسل او را گسترده گردانم و در بین آنان دوازده نفر از بزرگان و فرزندانگن قرار دهم». ^۱ بشارت مورد اشاره در «سفر پیدایش» چنین است: «قی لیشماعیل بیرختی أوتو قی هفریتی أوتو قی هربیتی بمئود شنیم عسار نسیئیم یولید قی نتتیف لگوی گدول». ^۲ اسماعیل را مبارک ساخته و او را بهره‌مند و پربار و کثیر

۱. المعجم الحدیث: عبری-عربی، ص ۳۱۶.

۲. باب ۱۷، شماره ۱۸-۲۰.

و گسترده گردانم، دوازده عدد امام از او پدید آید و او را به امت بزرگ و عظیمی تبدیل خواهم کرد.^۱

■ روایات اثنی عشر

همانطور که گذشت، تمامی اخبار صادر شده از رسول گرامی اسلام ﷺ، عدد ائمه را دوازده تن دانسته‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌گردد:

روایت اول:

جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: جُنْدَب بن جُنَادَه یهودی در خیبر به محضر رسول اکرم ﷺ وارد شد (پس از پرسش چند سؤال اسلام آورد) و عرض کرد: ای محمد ﷺ، به من از اوصیاء و جانشینان خبر بده تا به آنها متمسک شوم. پیامبر ﷺ فرمود: ای جندب! همانا اوصیاء بعد از من به تعداد نقبای بنی اسرائیل هستند. جندب گفت: ای رسول خدا! همانطور که در تورات آمده است تعداد نقباء دوازده نفر بودند. پیامبر ﷺ فرمود: ائمه بعد از من نیز دوازده نفر هستند. جندب گفت آیا تمامی آنها در یک زمان خواهند آمد؟ ایشان فرمودند: نه! ولکن آنها پشت در پشت خواهند آمد... جندب پرسید: اسامی آنها چیست؟ فرمودند: نه نفر از فرزندان حسین علیه السلام هستند. مهدی نیز از آنها است.^۲ زمانی که مدت امامت حسین تمام شد، پسرش علی به امامت بعد از او قیام می‌کند و... حسن برای امامت قیام می‌کند که فرزند

۱. واژه «شَنیم عسار» یعنی: دوازده نفر، که لفظ «عسار» در اعداد ترکیبی که معدود آن مذکر باشد، می‌آید و معدود در اینجا «تسئیم» و مذکر است و با اضافه شدن «یم» در آخر آن معنای جمع می‌دهد. مفرد آن «ناسی» یعنی: امام و پیشوا و رئیس است.

۲. یعنی مهدی نیز یکی از آن نه نفر است.

او امین خوانده می شود. سپس غائب می شود از آنها امامشان. جناب گفت ای رسول خدا! حسن غائب می شود؟ فرمودند: نه! ولكن فرزندش حجت غائب می شود. پرسید: ای رسول خدا اسمش چیست؟ فرمود: اسمش گفته نمی شود تا اینکه ظهور کند»^۱.

روایت دوم:

امام حسن علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «این امر (امامت) را پس از من دوازده امام مالک شوند، که نه تن آنان از صلب حسینند، و خداوند علم و فهم مرا به آنها عنایت و مرحمت فرموده، هر گروهی که مرا درباره ایشان اذیت می کنند، خداوند شفاعت مرا به ایشان نرساند»^۲.

۱. حَدَّثَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُطَّلِبِ الشَّيْبَانِيُّ رَجَمَهُ اللَّهُ قَالَ أَبُو مُرَاجِمٍ مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى بْنِ خَاقَانَ الْمُقَرَّبِيُّ بِنِعْدَادٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ السَّافِعِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَخَّادٍ بْنُ مَاهَانَ الدَّبَّاعِ أَبُو جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ إِسْرَائِيلَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَارِثُ بْنُ نَيْهَانَ قَالَ حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ يَنْظَلَانَ [يَقْتُلَان] عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَنْ مَكْحُولٍ وَعَنْ وَائِلَةَ بْنِ الْأَسْفَعِ [الْأَسْفَعِ] عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: دَخَلَ جُنْدُبُ بْنُ جُنَادَةَ الْيَهُودِيُّ مِنْ حَبِيبَرِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ أَخْبِرْنِي... بِالْأَوْصِيَاءِ بَعْدَكَ لَأَتَمَسَّكَ بِهِمْ فَقَالَ يَا جُنْدُبُ أَوْصِيَائِي مِنْ بَعْدِي بَعْدَ نَفْسِي بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُمْ كَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ هَكَذَا وَجَدْنَا فِي التَّوْرَةِ قَالَ نَعَمْ الْأَيْمَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كُلُّهُمْ فِي زَمَنِ وَاجِدٍ قَالَ لَا وَلَكِنَّهُمْ خَلْفَ بَعْدِ خَلْفٍ... وَمَا أَسَامِيهِمْ فَقَالَ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ وَالْمَهْدِيِّ مِنْهُمْ فَإِذَا انْقَضَتْ مَدَّةُ الْحُسَيْنِ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَلْحَفٍ وَتَلْقَبَ بِرَبِّينِ الْعَابِدِينَ فَإِذَا انْقَضَتْ مَدَّةُ عَلِيِّ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ مُحَمَّدُ ابْنُهُ يُدْعَى بِالْبَاقِرِ فَإِذَا انْقَضَتْ مَدَّةُ مُحَمَّدٍ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ جَعْفَرُ يُدْعَى بِالصَّادِقِ فَإِذَا انْقَضَتْ مَدَّةُ جَعْفَرٍ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ مُوسَى يُدْعَى بِالْكَاطِمِ ثُمَّ إِذَا انْتَهَتْ مَدَّةُ مُوسَى قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ عَلِيُّ يُدْعَى بِالرِّضَا فَإِذَا انْقَضَتْ مَدَّةُ عَلِيِّ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ مُحَمَّدُ ابْنُهُ يُدْعَى بِالرِّكْنِ فَإِذَا انْقَضَتْ مَدَّةُ مُحَمَّدٍ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ عَلِيُّ ابْنُهُ يُدْعَى بِالْقَيِّمِ فَإِذَا انْقَضَتْ مَدَّةُ عَلِيِّ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ الْحَسَنُ ابْنُهُ يُدْعَى بِالْأَمِينِ ثُمَّ يَغِيبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ الْحَسَنُ يَغِيبُ عَنْهُمْ قَالَ لَا وَلَكِنْ ابْنُهُ الْحُجَّةُ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا اسْمُهُ قَالَ لَا يُسَمَّى حَتَّى يُظْهِرَهُ اللَّهُ».

خزاز رازی، علی بن محمد، کفایة الأثری فی النض علی الأئمة الإثنی عشر، ص ۶۰.

۲. حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ يَحْيَى الصُّوفِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ قَابِطٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ حُبَيْشٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ عليه السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ يَمْلِكُهُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أَعْظَاهُمْ اللَّهُ عِلْمِي وَفَهْمِي مَا لِقَوْمٍ يُؤَدُّونَنِي فِيهِمْ لَا أَنَا اللَّهُ هَهُمْ شَفَاعَتِي». كَفَايَةُ الْأَثَرِيِّ فِي النَّصِّ عَلَى الْأئِمَّةِ الْإِثْنَى عَشَرَ، ص ۱۶۶.

روایت سوم:

عبد الله بن مسعود از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که می‌فرمود: «پیشوایان بعد از من دوازده نفرند، نه نفر آنان از نسل حسین می‌باشند و نهمین آنها مهدی شان است»^۱.

روایت چهارم:

ابی سعید از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که می‌فرمود: «امامان پس از من دوازده نفرند، نه نفر آنان از نسل حسین و نهمین آنان قائم شان است، خوشا به حال کسی که آنان را دوست بدارد وای بر کسی که آنان را دشمن دارد»^۲.

روایت پنجم:

امیرمؤمنان علیه السلام از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که فرمود: «هنگامی که مرا به آسمان سیر دادند، پروردگارم جل جلاله به من وحی کرد و فرمود: ای محمد! به راستی من یک نظری به زمین کردم و تو را از آن برگزیدم و پیامبر قرار دادم. و از نام خودم برای تو نامی باز گرفتم من محمودم و تو محمدی. سپس دوباره نظری افکندم و علی را در آن انتخاب کردم و او را وصی و خلیفه تو و شوهر دخترت و پدر نژاد تو نمودم و برای او نیز نامی از نامهای خود برگزفتم، من علی اعلاهم و او علی است و فاطمه و حسن و حسین را از نور

۱. أخبرنا أبوالمفضل محمد بن عبد الله الشيباني رحمه الله، قال حدثنا أبو علي محمد بن زهير بن الفضل الأبلبي، قال حدثنا أبو الحسين عمر بن الحسين بن علي بن رستم، قال حدثني إبراهيم ابن يسار الرمادي، قال حدثني سفیان بن عتبة، عن عطاء بن السائب، عن أبيه، عن عبيد الله بن مسعود قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: الأئمة بعدى اثنا عشر تسعة من صلب الحسين والتاسع مهديهم. كفاية الأثر في النص على الأئمة الاثني عشر، ص ۲۳.

۲. أخبرنا أبوالمفضل عن الحسن بن علي بن زكريا عن سلمة بن قيس عن علي بن عباس عن أبي الحجاج عن عطية العوفي عن أبي سعيد قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: «الأئمة بعدى اثنا عشر من صلب الحسين تسعة والتاسع قائمهم قطوبى لمن أحبتهم والويل لمن أبغضهم». كفاية الأثر في النص على الأئمة الاثني عشر، ص ۳۰.

شما آفریدم. سپس ولایت آنها را به فرشتگان عرضه داشتیم، هر کس پذیرفت نزد من از مقربین شد. ای محمد اگر بنده‌ای مرا عبادت کند تا بریده شود و مانند مشک پوسیده گردد اما منکر ولایت آنان نزد من آید، من او را در بهشتم جا ندهم و زیر عرشم سایه نبخشم. ای محمد دوست داری آنها را ببینی؟ عرض کردم آری پروردگارا خدای عز و جل فرمود: سر بلند کن، سر بلند کردم و ناگاه انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن احسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن الحسن قائم را دیدم و قائم در وسط آنها مانند ستاره درخشان بود، عرض کردم پروردگارا اینها کیانند؟ فرمود امامان و این قائم است، آن که حلال مرا حلال کند و حرام مرا حرام کند و به وسیله او از دشمنانم انتقام بگیرم و او مایه راحتی دوستان من است و او است که دل شیعیان را از ظالمان و منکران و کافران شفا می‌دهد. ولایت و عزای او را تر و تازه بیرون می‌آورد و آنها را می‌سوزاند و مردم در آن روز به آنها فریفته شوند و در آزمایش قرار گیرند سخت‌تر از فتنه گوساله و سامری»^۱.

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَاهِدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِمُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَمَّا اشْرَى بِي إِلَى السَّمَاءِ أُوحِيَ إِلَيَّ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَظْلَعْتُ عَلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَةَ فَأَخْبَرْتُكَ بِهَا فَجَعَلْتُكَ نَبِيًّا وَشَفَقْتُ لَكَ مِنْ اسْمِي اسْمًا فَأَنَا الْمُخْمُودُ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ ثُمَّ أَظْلَعْتُ النَّبِيَّةَ فَأَخْبَرْتُ مِنْهَا عَلِيًّا وَجَعَلْتُهُ وَصِيكَ وَخَلِيفَتَكَ وَزَوْجَ ابْنَتِكَ وَأَبَا ذُرِّيَّتِكَ وَشَفَقْتُ لَهُ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِنَا فَأَنَا الْعَلِيُّ الْأَعْلَى وَهُوَ عَلِيُّ وَخَلَفْتُ فَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ مِنْ نَوْرِكَمَا ثُمَّ عَرَضْتُ وَلَايَتَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَمَنْ قَبِلَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْمُقَرَّبِينَ يَا مُحَمَّدُ لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَنَدِي حَتَّى يَنْقَطِعَ وَيَصِيرَ كَالسَّنَنِ النَّبَالِيِّ ثُمَّ أَتَانِي جَاجِدُ الْوِلَايَتِهِمْ فَمَا أَسْكَنْتُهُ حَتِّي وَلَا أَظَلَلْتُهُ تَحْتَ عَرْشِي يَا مُحَمَّدُ حُبُّ أَنْ تَرَاهُمْ قُلْتُ: تَعْمِيًا رَبِّ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ ازْفَعْ رَأْسَكَ فَرَفَعْتُ رَأْسِي وَإِذَا أَنَا بِأَنْوَارِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِيٍّ بْنِ مُوسَى وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَعَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَحَمْدِ بْنِ الْحَسَنِ الْقَائِمِ فِي وَسْطِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ. قُلْتُ: يَا رَبِّ وَمَنْ هَؤُلَاءِ قَالَ: هَؤُلَاءِ الْأَيْمَةُ وَهَذَا الْقَائِمُ

نفی زیادت از اثنی عشر

روایات متواتری مبنی بر حصر عدد ائمه معصومین علیهم السلام صادر شده است که دلالت بر حصر عدد آن بزرگواران در دوازده می‌کند. به عنوان نمونه:

روایت اول:

عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْقَرَاتِيْسِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام «الْأَيِّمَةُ بَعْدَ نَبِيِّنَا عليه السلام اثْنَا عَشَرَ نَجْبَاءَ مُفَهَّمُونَ مَنْ نَقَصَ مِنْهُمْ وَاحِدًا أَوْ زَادَ فِيهِمْ وَاحِدًا خَرَجَ مِنْ دِينِ اللَّهِ وَلَمْ يَكُنْ مِنْ وَاوَلَيْنَا عَلَى شَيْءٍ»^۱.

امام صادق عليه السلام فرمود: ائمه بعد از پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله دوازده تن است که جملگی برگزیده و مرتبط با فهم الهی هستند. پس هرکس یکی از آن‌ها را کم کند یا یک تن بر آن‌ها اضافه کند از دین خارج گشته و از ولایت ما بهرمنده نمی‌گردد.

روایت دوم:

عَنْ سَدِيرِ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ دَخَلْتُ أَنَا وَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ أَبَانُ بْنُ تَغْلِبٍ عَلَى مَوْلَانَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام ... أَمَا غَيْبَةُ عَيْسَى ع فَإِنَّ الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى اتَّفَقَتْ عَلَى أَنَّهُ قُتِلَ فَكَذَّبَهُمُ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ بِقَوْلِهِ وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَّبُوهُ وَ لَكِنْ شَبَّهَ لَهُمْ كَذَلِكَ غَيْبَةَ الْقَائِمِ فَإِنَّ الْأُمَّةَ سَتُنَكِرُهَا لِطَوْلِهَا فَمَنْ قَائِلٌ يَهْدِي بِأَنَّهُ لَمْ يُولَدْ وَ قَائِلٌ يَقُولُ إِنَّهُ مَاتَ وَ قَائِلٌ يَكْفُرُ بِقَوْلِهِ إِنَّ حَادِي عَشْرًا كَانَ عَقِيمًا وَ قَائِلٌ يَقُولُ إِنَّهُ يَتَعَدَّى إِلَى ثَلَاثَةِ عَشَرَ وَ صَاعِدًا^۲ وَ قَائِلٌ

الَّذِي يُحِلُّ حَلَالِي وَ يُحَرِّمُ حَرَامِي وَ بِهِ أَتَقْتَمُ مِنْ أَعْدَائِي وَهُوَ رَاحَةٌ لِأَوْلِيَائِي وَهُوَ الَّذِي يَشْفِي قُلُوبَ شَيْعَتِكَ مِنَ الظَّالِمِينَ وَ الْجَاحِدِينَ وَ الْكَافِرِينَ فَيُخْرِجُ اللَّاتَ وَ الْغَرْزِي طَرِيْقَيْنِ فَيُخْرِفُهُمَا فَلَقِيْنَتُهُ النَّاسُ يَوْمُئِذٍ بِهَمَّا أَشَدَّ مِنْ فَتْنَةِ الْعَجَلِ وَ السَّامِرِيِّ . كمال الدين و تمام النعمة ، ج ۱ ، ص ۲۵۲ .

۱ . الإختصاص ، ۲۳۳ .

۲ . ادعای احمد بصری دقیقاً مطابق با این گروه است که می‌گویند امامان شیعه ۱۳ و بیشتر است . چنانچه در کتاب

يَعِصَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِقَوْلِهِ إِنَّ رُوحَ الْقَائِمِ يَنْطِقُ فِي هَيْكَلِ غَيْرِهِ»^۱.
 امام صادق علیه السلام فرمود: ... اما در غیبت عیسی علیه السلام، یهود و نصاری متفق شدند بر اینکه او کشته شده است پس خداوند آنها را تکذیب کرد بقولش «و نکشتند او را و به صلیب نکردند او را» و لکن غیبت قائم نیز این چنین است. زیرا عده‌ای به خاطر طولانی شدن غیبت قائم که گروهی انکار خواهند کرد. پس کسی هزبان گوید که او متولد نشده، گوینده‌ای دیگر این کلام کفرآمیز را گوید که یازدهمین ما ائمه عقیم است و گوینده‌ای دیگر با این کلام از دین خارج شود که تعداد ائمه به سیزده و یا بیشتر رسیده است و گوینده‌ای دیگر به نافرمانی خدا پرداخته و گوید روح قائم در جسد دیگری سخن می‌گوید.

روایت سوم:

وَ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَخِي وَ الْأَخْدُ عَشْرًا إِمَامًا مِنْ أَوْصِيَائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، كُلُّهُمْ هَادُونَ مَهْدِيُونَ أَوْلَ الْأَوْصِيَاءِ بَعْدَ أَخِي الْحَسَنِ، ثُمَّ الْحُسَيْنِ ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ...»^۲.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: برادر من و یازده امام تا روز قیامت اوصیاء من هستند، همه آنان هدایت کننده و هدایت شده هستند. اولین وصی بعد از برادر من؛ حسن علیه السلام، سپس حسین علیه السلام، سپس نه نفر از فرزندان حسین علیه السلام است....

روایت چهارم:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ وَ إِنَّ أَوْصِيَائِي بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي

«الاربعمون حديثا في المهديين ذرية القائم عليه السلام، ص ۸۹» آورده اند که «إِنَّ الْأَمَامَ الثَّلَاثَ عَشَرَ!!!»

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۴.

۲. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۲، ص ۲۴۷.

طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ»^۱.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: من سید انبیاء و علی بن ابی طالب سید اوصیاء هستیم و همانا عدد اوصیاء بعد از من دوازده است. اولین آنان علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ و آخرین آنان قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ است.

روایت پنجم:

حَدَّثَنَا فَصَّالَةُ بْنُ أَيُّوبَ عَنْ أَبِيانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَلِيُّ أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ثُمَّ أَنْتَ يَا عَلِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ الَّذِي تَنْتَهِي إِلَيْهِ الْخِلَافَةُ وَالْوَصَايَةُ وَ يَغِيبُ مَدَّةً طَوِيلَةً، ثُمَّ يَظْهَرُ وَ يَمَلُؤُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلِئْتَ جَوْرًا وَ ظُلْمًا.»^۲

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای علی! من به مؤمنین سزاوارتر از خودشان هستم، سپس تو سزاوارتر از مومنین به خودشان هستی،... سپس حجت فرزند حسن سزاوارتر است، همان کسی که خلافت و وصایت با او به پایان می‌رسد و مدت طولانی غایب می‌شود و بعد از آن ظاهر شده و زمین را با عدل و داد پر می‌کند. کما اینکه با ظلم و جور پر شده است.

روایت ششم:

حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْرُورٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَامِرٍ

۱. عیون أخبار الرضا عَلَيْهِ السَّلَامُ، ج ۱، ص ۶۴.

۲. إثبات الهداة بالانصوص والمعجزات، ج ۲، ص ۲۳۴.

عَنْ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدِ الْبَصْرِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْحَكِيمِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّ خُلَفَائِي وَأَوْصِيَائِي وَحُجَجَ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْ لَهُمْ أَحْيَى وَ آخِرُهُمْ وَلَدِي قَبِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْوَكَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قِيلَ فَمَنْ وَلَدَكَ قَالَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمَلُؤُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِثَتْ جُورًا وَظُلْمًا وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ لَمْ يَبْنِقْ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمَ وَاحِدٍ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَلَدِي الْمَهْدِيُّ فَيَنْزِلَ رُوحُ اللَّهِ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ فَيُصَلِّيَ خَلْفَهُ وَ تُشْرِقَ الْأَرْضُ بِنُورِهِ وَ يَبْلُغَ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ»^۱.

همانا خلفاء و اوصیای من و حجت‌های خدا بر مردم، بعد از من، دوازده نفر هستند. اول آنها، علی و آخرشان فرزندم مهدی علیه السلام است. گفته شد ای رسول خدا! برادرت کیست؟ فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام. باز پرسیده شد: فرزندت کیست؟ فرمود: او مهدی است که زمین را از عدل پر می‌کند کما اینکه با ظلم و جور پر شده است. قسم به خدایی که مرا به نبوت برگزید، اگر از دنیا باقی نماند مگر به اندازه یک روز، خداوند آن یک روز را بقدری طولانی می‌کند تا فرزندم مهدی خروج کند. سپس حضرت عیسی بن مریم علیه السلام پشت سر او نماز می‌خواند و شرق و غرب عالم را به نور خدا روشن کرده و حکومت خود را بر جهان می‌گستراند.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۸۰. مقتضب الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، المقدمة، ص ۸. إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القديمة)، ص ۳۹۱. كشف الغمة فی معرفة الأئمة (ط - القديمة)، ج ۲، ص ۵۰۷. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۲، ص ۸۴. الإنصاف فی النص علی الأئمة الإثنی عشر علیهم السلام، ترجمه رسولی محلاتی، عربی، ص ۲۳۵. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۵۱، ص ۷۱.

■ ابهام زدایی از چند حدیث

احمد بصری و اتباع او از جمله کسانی است که به حصر عدد امامان معصوم علیهم السلام در اثنی عشر اعتقادی نداشته و قائل به ۲۴ وصی برای رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است.

چنانچه ناظم العقیلی گفته است:

«لا يوجد دليل شرعى يحصر الامامة فى اثنى عشر اماماً، بل الادلة الشرعية متواترة على استمرار الامامة بعد الامام المهدي عليه السلام فى ذريته المهديين الاثنى عشر». هیچ دلیل شرعی پیدا نمی‌شود که امامت را در دوازده تن منحصر کند، بلکه ادله شرعی متواتر، دلالت بر استمرار امامت بعد از امام مهدی عليه السلام در نسل دوازده‌گانه مهدیین دارد.

آنچه در بین روایات، مستمسک این فرد شده است، تعداد محدودی از روایات است که آنهم هیچ تصریحی بر این ادعا ندارند. برخی از این روایات مورد بررسی قرار می‌گیرد:

■ بررسی روایت اصبغ بن نباته

وَ رَوَى سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ عَنِ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنِ مَالِكِ الْجُهَيْنِيِّ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَوَجَدْتُهُ مُتَفَكِّراً يَنْكُثُ فِي الْأَرْضِ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا لِي أَرَاكَ مُتَفَكِّراً تَنْكُثُ فِي الْأَرْضِ أَرَعْبَةً مِنْكَ فِيهَا فَقَالَ «لَا وَ اللَّهِ مَا رَعِبْتُ فِيهَا وَ لَا فِي الدُّنْيَا يَوْمًا قَطُّ وَ لَكِنْ فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِ الْخَدَايِ عَشْرَ مِنْ وُلْدِي هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُهَا

۱. الاربعون حديثاً في المهديين ذرية القائم عليه السلام، ص ۷.

قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَ غَيْبَةٌ يَصِلُ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ»^۱

این روایت با سه متن متفاوت نقل شده است. لذا به هر سه متن اشاره شده و مورد بررسی قرار می‌گیرد:

متن اول:

فَكَرَّزَتْ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي، الْوَحْدَى عَشْرَ مِنْ وُلْدِي، هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ حَيْرَةٌ يَصِلُ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ»^۲. به مولودی فکر می‌کنم که از نسل من و یازدهمین فرزند است. او همان مهدی است که زمین را پُر از عدل و داد می‌کند، همانطور که پُر از ظلم و جور شده است. برای او غیبت و سرگردانی است که گروه‌هایی در آن زمان گمراه شده و دیگران هدایت می‌شوند.

متن دوم:

«فَكَرَّزَتْ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِ الْوَحْدَى عَشْرَ مِنْ وُلْدِي هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُهَا قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَ غَيْبَةٌ يَصِلُ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ»^۳. به مولودی فکر می‌کنم که از نسل یازدهمین

۱. غیبت طوسی، ص ۳۳۶.

۲. الامامة والتبصرة، باب الغيبة ص ۱۲۰ و الکافی، الجزء الاول فی باب الغيبة ص ۲۳۸ و الجزء الاول فی باب الغيبة ص ۲۳۸ و کتاب کمال الدین، ص ۲۸۹ باب ما اخبر به أمير المؤمنين عليه السلام من وقوع الغيبة، حدیث اول و کتاب (الغيبة)، باب ۴، حدیث ۴، باب ماروی فی أن الأئمة اثنا عشر اماماً و مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۴۳ و ۵ نسخه خطی از کتاب الغيبة شیخ طوسی رحمته الله.

۳. شیخ مفید، نسخه چاپی الاختصاص، ص ۲۰۹ باب اثبات امامة الاثنی عشر و شیخ طوسی، نسخه چاپی الغيبة، ص ۶۵ و ۳۳۶ و همچنین در الهدایة الكبرى. البته در قدیمی ترین نسخه خطی الاختصاص که در کتابخانه آیت الله حکیم در نجف اشرف نگهداری می‌شود، عبارت «ظهری» ثبت شده است. همچنین در پنج نسخه خطی از الغيبة طوسی رحمته الله که تمامی آنها در مرکز تراث قم و کتابخانه آستان قدس نگهداری می‌شود، عبارت «ظهری» ثبت گردیده است.

فرزند من است. او همان مهدی است که زمین را پُر از عدل و داد می‌کند، همانطور که پُر از ظلم و جور شده است. برای او غیبت و سرگردانی است که گروه‌هایی در آن زمان گمراه شده و دیگران هدایت می‌شوند.

متن سوم:

«وَلِكَيْتِي فَكَرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِ الْحَادِي عَشَرَ، هُوَ الْمَهْدِيُّ، يَمَلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا، تَكُونُ لَهُ خَيْرَةٌ وَغَيْبَةٌ، يَضِلُّ فِيهَا قَوْمٌ، وَ يَهْتَدِي بِهَا آخَرُونَ»^۱. به مولودی فکر می‌کنم که از نسل یازدهمین است. او همان مهدی است که زمین را پُر از عدل و داد می‌کند، همانطور که پُر از ظلم و جور شده است. برای او غیبت و سرگردانی است که گروه‌هایی در آن زمان گمراه شده و دیگران هدایت می‌شوند.

در عبارت اول؛ (من ظهري، الحادي عشر من ولدي) و در عبارت دوم؛ (من ظهر الحادي عشر بدون «ولدي» ذکر شده است.

جهت تبیین این اختلاف نسخ به موارد ذیل توجه گردد:

اولاً؛ قرائت اول در تمام نسخه‌های خطی که این روایت را نقل کرده‌اند وجود دارد. مانند: غیبت طوسی (مرکز احیاء تراث اسلامی به شماره ۱۲۰۶)، غیبت طوسی (کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۲۰۹۰)، غیبت طوسی (مرکز احیاء تراث اسلامی به شماره ۳۷۵۸)، غیبت طوسی (مرکز احیاء تراث اسلامی به شماره ۳۷۶۴)، غیبت طوسی (کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۱۴۳۸۲)، اختصاص شیخ مفید (کتابخانه آیت الله حکیم در نجف

۱. دلائل الامامة ص ۵۳۰ باب معرفة ما ورد من الاخبار في وجوب الغيبة وإعلام الوری بأعلام الهدی، النص، ص ۴۲۵.

اشرف)، کمال الدین و تمام النعمة (مرکز احیاء تراث اسلامی به شماره ۲۹۳۶)، غیبت نعمانی (کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۱۷۵۴)، اثبات الوصیة (مرکز احیاء تراث اسلامی به شماره ۲۵۵).^۱

ثانیاً؛ در قرائت دوم لفظ (ظهر الحادی عشر) دلالت بر این ندارد که موصوف فرزند امام باشد بلکه منوعت خود امام است. چنانچه شیخ مفید نیز در ذیل همین روایت در کتاب الاختصاص و شیخ طوسی در الغیبه به آن نکته اشاره کرده و افزوده‌اند: قوله «من ولدی» لیس بیاناً للحادی عشر فان المهدی ﷺ هو ابن التاسع من ولده ﷺ بل «من» تبعیضیه ای ان الامام الحادی عشر هو من ولدی.

ثالثاً؛ متن سوم بدون عبارت «ولدی» ذکر شده است، لذا هیچ اشاره‌ای به این ندارد که مراد از یازدهمین، یازدهمین از اوصیاء پیامبر ﷺ است یا یازدهمین از فرزندان علی ﷺ.

■ بررسی روایت من ولدی اثنی عشر نقیباً

از این روایت در نگاه اول چنین استفاده می‌شود که تمامی دوازده امام ﷺ از فرزندان پیامبر ﷺ می‌باشند و چون امیرالمومنین ﷺ جزو ائمه معصومین بوده و از فرزندان پیامبر ﷺ نیست، با این حساب عدد امامان سیزده خواهد بود. در متن روایت آمده است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مِنْ وُلْدِي اثْنَا عَشَرَ نَقِيبًا نَجَبَاءُ مُخَدَّثُونَ مُفَهَّمُونَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا».^۲ امام

۱. رسول ابلیس، ص ۶۲-۷۴.

۲. کافی، ج ۱، ص ۵۳۴.

باقر علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: از فرزندانم دوازده نقیب و نجیب و محدث و تفهیم شده است که آخر آنان قائم بر حق است که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، کما اینکه با ظلم و جور پر شده است.

در پاسخ به این روایت بایستی به دو نکته مهم توجه کرد:
اولاً؛ این روایت با همین سند در سایر منابع به شکل دیگری نقل شده است.
که به دو مورد اشاره می‌گردد:

الف. روایتی که به جای «اثنی عشر» از عبارت «احد عشر» استفاده شده است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «مِنْ وُلْدِي أَحَدَ عَشَرَ نَقِيبًا نَجَبَاءَ مُحَدَّثُونَ مُفَهَّمُونَ أَخْرَجَهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مِلَّتْ جُورًا».

ب. روایتی که به جای «من ولدی» از عبارت «من اهل بیته» استفاده شده

است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مِنْ أَهْلِ بَيْتِي اثْنَا عَشَرَ نَقِيبًا نَجَبَاءَ مُحَدَّثُونَ مُفَهَّمُونَ وَ أَخْرَجَهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يَمْلُؤُهَا عَدْلًا كَمَا مِلَّتْ

جُورًا».^۲

ثانیاً؛ نظر به اینکه یازده تن از ائمه معصومین علیهم السلام از اولاد رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله هستند، بنابراین، از باب تغلیب، تمامی ائمه اثنی عشر را از اولاد و ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار آورده‌اند. چنانچه در روایتی از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به آن تصریح شده و علی علیه السلام را از ذریه آن حضرت دانسته است.

عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ: دَخَلَ أَعْرَابِيٌّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله... فَأَخْبَرَنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ يَكُونُ بَعْدَكَ نَبِيٌّ «قَالَ لَا أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ لَكِنْ يَكُونُ بَعْدِي

۱. الأصول الستة عشر، ص ۱۳۹.

۲. تقریب المعارف، ص ۴۱۹.

أَيُّمَةٌ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَوْمُونَ بِالْقِسْطِ كَعَدَدِ نِقْبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَوْ لُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ هُوَ الْإِمَامُ وَالْخَلِيفَةُ بَعْدِي وَتَسَعَةٌ مِنَ الْأَيُّمَةِ مِنْ صُلْبِ هَذَا وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِي وَالْقَائِمُ تَأْسِعُهُمْ يَتَّقُونَ بِالذِّينِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ». ^۱ امام حسین علیه السلام می فرماید: مرد اعرابی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا مطلع کن آیا بعد از تو نبی دیگری خواهد آمد؟ «فرمود: نه! من خاتم پیامبران هستم. لکن بعد از من امامانی از ذریه من هستند که عدالت را برپا خواهند کرد. شمارش آنان به عدد نقبای بنی اسرائیل است. اولین آنها علی بن ابی طالب علیه السلام است که امام و جانشین پس از من است. سپس پیامبر دست خود را بر سینه من گذاشت و فرمود: نه نفر از امامان، از نسل این است و قائم علیه السلام نهمین نفر آنان است و در آخر الزمان دین را برپای خواهد کرد».

همچنین روایتی که پنجمین فرزند از هفتمین فرزند پیامبر را همان قائم علیه السلام معرفی کرده، از باب تغلیب می باشد که در غیر این صورت عدد امامان معصوم علیهم السلام سیزده نفر خواهد شد! این درحالی است که اولاً؛ در متن روایت؛ علی علیه السلام را نیز در جمع فرزندان حضرت شمارش کرده اند. ثانیاً؛ نام امام غائب و نام پدر ایشان در متن روایت مشخص شده است. ^۲ ثالثاً؛ مشابه همین روایت از بیان ائمه معصومین علیهم السلام صادر شده است که پنجمین از فرزندان هفتمین را امام قائم و غائب دانسته اند. ^۳ لذا بر اساس این روایت، نمی توان به امام غائبی

۱. بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۳۴۲.

۲. دوازده جانشین، ص ۱۴۵.

۳. وَعَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) قَالَ: إِذَا فُقِدَ الْغَائِمُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ قَالَهُ اللَّهُ فِي أَدْنَائِكُمْ لَا يُزِيلُكُمْ أَحَدٌ عَنْهَا فَتَهْلِكُوا لَا بُدَّ لِصَاحِبِ الزَّمَانِ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْهُ. الهداية الكبرى، ص ۳۶۱.

که سیزدهمین باشد معتقد شد. بنابراین، پنجمین فرزند از هفتمین فرزندان رسول خدا ﷺ امام دوازدهم ع خواهد بود.^۱

■ بررسی حدیث لوح جابر بن عبدالله

در حدیث جابر بن عبدالله انصاری عدد اوصیاء رسول اکرم ص را به نقل از لوح حضرت زهرا ع دوازده نفر از اولاد حضرت زهرا ع نقل می‌کند، احمدالحسن با استفاده از این روایت، خودش را نفر دوازدهم از فرزندان آن حضرت ع دانسته و این روایت را دلیل حقانیت خود می‌شمارد. در پاسخ به این اشکال گفته می‌شود:

اولاً این روایات به چهار صورت نقل شده است که احمدبصری جهت سوء استفاده از آن، تنها به یک نوع از آنها متمسک شده است تا از این طریق بتواند به اغراض خود دست یابد. این چهار روایت عبارتند از:

الف. روایتی که در آن عدد اوصیاء از فرزندان حضرت زهرا ع را ۱۱ نفر دانسته و تعداد نام‌های علی را در آن چهار علی شمارش کرده است.

۱. وَأَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجَوْهَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْقَاضِي الْجَعْفَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَبُو جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ حَبِيبِ الْجُنْدِيِّ نَيْسَابُورِي عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي زَيْدٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى قَالَ قَالَ عَلِيُّ ع كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ص فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ إِذْ دَخَلَ عَلَيْنَا جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ مِنْهُمْ سَلْمَانُ وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ فَقَالَ سَلْمَانُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيًّا وَسِبْطَيْنِ فَمَنْ وَصِيَّتُكَ... أَنَا أَذْفَعُهَا إِلَى عَلِيِّ ثُمَّ قَالَ ع وَأَنَا أَذْفَعُهَا إِلَيْكَ يَا عَلِيُّ وَأَنْتَ تَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِكَ الْحَسَنِ وَالْحَسَنُ يَذْفَعُهَا إِلَى أَخِيهِ الْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنُ يَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيِّ وَعَلِيُّ يَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدٌ يَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرٍ وَجَعْفَرٌ يَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ مُوسَى وَمُوسَى يَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيِّ وَعَلِيُّ يَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدٌ يَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيِّ وَعَلِيُّ يَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ وَالْحَسَنُ يَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ الْقَاسِمِ ثُمَّ تَبِعِبُ عَنْهُمْ إِمَامَهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ وَيَكُونُ لَهُ غَيْبَتَانِ أَحَدُهُمَا [إِحْدَاهُمَا] أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى ثُمَّ التَفَتَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ زَافِعًا صَوْتَهُ الْخَدْرَ إِذَا فَعَدَّ الْخَامِسَ مِنْ وَلَدِ السَّابِعِ مِنْ وَلَدِي. كِتَابِيَةِ الْأَمْرِ فِي النَّصِّ عَلَى الْأئِمَّةِ الْإِثْنِي عَشَرَ، ص ۱۴۷.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عليه السلام عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: «دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَفَدَامَهَا لَوْحٌ يَكَادُ صَوُوهُ يُغَيِّشِي الْأَبْصَارَ فِيهِ اثْنَا عَشَرَ اسْمًا ثَلَاثَةٌ فِي ظَاهِرِهِ وَثَلَاثَةٌ فِي بَاطِنِهِ وَثَلَاثَةٌ فِي آخِرِهِ وَثَلَاثَةٌ أَسْمَاءٌ فِي ظَرْفِهِ فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ اثْنَا عَشَرَ فَقُلْتُ أَسْمَاءٌ مِنْ هَؤُلَاءِ قَالَتْ هَذِهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ أَوَّلُهُمْ ابْنُ عَمِّي وَأَحَدٌ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي آخِرُهُمُ الْقَائِمُ قَالَ جَابِرٌ فَرَأَيْتُ فِيهَا مُحَمَّدًا مُحَمَّدًا مُحَمَّدًا مُحَمَّدًا فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ وَعَلِيًّا عَلِيًّا عَلِيًّا عَلِيًّا فِي أَرْبَعَةِ مَوَاضِعَ»^۱. امام باقر عليه السلام به نقل از جابر بن عبدالله انصاری می‌فرماید: به نزد حضرت زهرا عليها السلام دختر رسول خدا صلى الله عليه وآله وارد شدم در حالیکه لوح نورانی مقابلش بود. در آن لوح ۱۲ اسم بود که سه اسم در رو و سه اسم در پشت و سه اسم در آخر و سه اسم در حاشیه اش بود. شمارش کردم دیدم در حالیکه ۱۲ اسم بودند. پس عرض کردم: اینها اسامی چه کسانی است؟ فرمود: اسامی اوصیاء است. اولین آنها پسر عمویم و یازده تن دیگر فرزندانم هستند که آخرین آنها قائم عليه السلام است. جابر گفت: پس در بین آنها سه محمد و چهار علی دیدم.

ب. روایتی که عدد اوصیاء را ۱۲ نفر دانسته و تعداد نام‌های علی را در آن چهار علی شمارش کرده است. در این روایت عبارت «من ولده» ذکر نشده است.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: «دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عليها السلام وَبَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَأَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ»^۲.

۱. إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القديمة)، ص ۳۹۴ و عیون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۴۶ و وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۴۵ و کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۱۱ و بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۶، ص ۲۰۱.
 ۲. عیون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۴۷، خصال، ج ۲، ص ۴۷۸ و من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۸۰ و کمال الدین و

امام باقر علیه السلام به نقل از جابر بن عبدالله انصاری می‌فرماید: به نزد حضرت زهرا علیها السلام وارد شدم در حالیکه لوحی از اسماء اوصیاء در مقابلش بود. پس شمارش کردم و ۱۲ تن بودند که آخر آنان قائم علیه السلام بود. سه تن از آنان محمد و چهار تن علی بود. درود خدا بر آنان.

ج. روایتی که در آن عدد اوصیاء از فرزندان را ۱۲ دانسته اما در شمارش تعداد نام علی به چهار علی اشاره کرده است. این بدین معناست که علی بن ابی طالب علیه السلام را داخل در این ۱۲ اوصیاء دانسته است. زیرا در بین فرزندان امیرالمومنین ۳ علی وجود دارد. نه ۴ علی.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: «دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ علیها السلام وَ بَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهَا. فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ أَحْرَهُمُ الْقَائِمُ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَ أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلَى صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ»^۱. امام باقر علیه السلام به نقل از جابر بن عبدالله انصاری می‌فرماید: به نزد حضرت زهرا علیها السلام وارد شدم در حالیکه لوحی از اسامی اوصیاء از فرزندانش در مقابلش بود. پس شمارش کردم و ۱۲ تن بودند که آخر آنان قائم علیه السلام بود. سه تن از آنان محمد و چهار تن علی بود. درود خدا بر آنان.

د. روایتی که در آن عدد اوصیاء از فرزندان حضرت زهرا علیها السلام را ۱۲ دانسته و تعداد نام علی را در بین آنان ۳ علی دانسته است.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ علیها السلام

تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۶۹.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۶۹ و الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۴۶ و إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القديمة)، ص ۳۸۶ و كشف الغمة فی معرفة الأئمة (ط - القديمة)، ج ۲، ص ۴۴۸ و وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۴۴.

وَ بَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهَا فَعَدَدَتْ اِثْنَيْ عَشَرَ آخِرَهُمْ
الْقَائِمُ عَلَيْهِ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ». امام باقر عليه السلام به نقل از جابر
بن عبدالله انصاری می‌فرماید: به نزد حضرت زهرا عليها السلام وارد شدم در حالیکه
لوحی از اسامی اوصیاء از فرزندانش در مقابلش بود. پس شمارش کردم و ۱۲
تن بودند که آخر آنان قائم عليه السلام بود. سه تن از آنان محمد و سه تن علی بود.
با توجه به وجود نسخه بدل در این روایت، احمدالحسن دچار ترجیح بلا
مرجح شده و با در نظر نگرفتن سایر روایات، از روایت چهارم استفاده کرده است.
احمدالحسن با استفاده از روایت موسوم به وصیت، عدد اوصیاء را ۲۴ تن
می‌داند و حال آنکه بر اساس روایت مورد تمسک خود در لوح جابر، عدد اوصیاء
را ۱۳ تن دانسته و به کم و بیش اعتقادی ندارد. با این وجود دچار تعارض
عددی شده و بایستی برای حل این مسأله پاسخگو باشد.

پرسش‌های درس

۱. یک روایت در خصوص حصر عدد اوصیاء بیان کنید.
۲. یک روایت درباره نفی زیادت از عدد اثنی عشر بیان کنید.
۳. توجیه احمد بصری درباره روایت اصبع بن نباته چیست؟
۴. توجیه احمد بصری برای روایت لوح جابر چیست؟

درس دوازدهم

مهدوئیت، قائمیّت
و شاریعیّت

احمد بصری در زعم باطل خود، مهدویت و قائمیت را از امام مهدی علیه السلام سلب کرده و خود را مهدی اول و قائم آل محمد صلی الله علیه و آله دانسته و می‌گوید:

«القائم هو المهدی الاول و لیس الامام المهدی علیه السلام». ^۱ قائم همان مهدی اول است، نه امام مهدی علیه السلام.

در پاسخ به این دو ادعای باطل، مسأله شخصیه بودن مهدویت و قائمیت برای امام مهدی علیه السلام مورد بررسی قرار می‌گیرد:

■ الف. مهدویت

مهدی، اسم مفعول ثلاثی مجرد از ریشه هَدَى به معنای هدایت شده است. چنانچه ابن اثیر در نهایة آورده است: «مهدی یعنی آن کس که خدا، به راستی وی را به راه حق برده است». ^۲ همچنین در کتاب مجمع البحرین و مطلع النیرین به همین معنا اشاره کرده و گفته است: «مهدی کسی است که خدایش به سوی حق ره نموده است». ^۳ این اسم، در اصطلاح روایی، معنای

۱. المتشابهات، ج ۴، ص ۴۴، سؤال ۱۴۴.

۲. النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۴، ص ۲۴۴.

۳. مجمع البحرین و مطلع النیرین، ج ۱، ص ۴۷۵.

خاص خود را داشته و حاکی از وجود شخصیت‌های هدایت شده‌ای است که از آنان با عنوان «مهدی» یاد می‌شود.

با توجه به روایات معصومین علیهم‌السلام همه امامان در عصر خود، مهدی بوده و به عنوان حجت و فرستاده خداوند، مردم را هدایت می‌کردند. چنانچه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام خطاب به سلیم بن قیس هلالی فرمود:

«يَا سَلِيمُ إِنَّ أَوْصِيَاءِي أَحَدَ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ وُلْدِي أَيْمَّةٌ هُدَاةٌ مَهْدِيُونَ»^۱ ای سلیم! همانا اوصیاء من یازده نفر از فرزندانم هستند که تمامی آنان امامان هدایتگر و مهدی هستند.

اما آنچه در این مجال مورد بحث می‌باشد، اشاره اجمالی به مسأله شخصیه بودن مهدویت امام دوازدهم علیه‌السلام در عصر حاضر است که روایات متعددی بر آن تصریح کرده‌اند. لذا در عصر حاضر، لقب «مهدی» مختص امام دوازدهم علیه‌السلام بوده و تمامی روایاتی که پیرامون ظهور حضرت و با عناوین «الْمَهْدِي مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ»^۲، الْقَائِمُ الْمَهْدِي^۳، مَهْدِي هَذِهِ الْأُمَّةِ^۴، مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ مَهْدِي الْأُمَّةِ^۵، مَهْدِي أُمَّتِي^۶، الْمَهْدِي^۷، مَهْدِي^۸ صادر شده‌اند، تصریح به امام دوازدهم علیه‌السلام دارند که به برخی از این روایات اشاره می‌گردد:

۱. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۸۲۴.

۲. غیبة نعمانی، ص ۲۶۴.

۳. همان، ص ۱۴۶.

۴. همان، ص ۸۱.

۵. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۷۶۳.

۶. همان، ۹۱۰.

۷. کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ج ۱، ص ۲۶۰.

۸. کافی، ج ۱، ص ۲۴۴.

روایت اول:

وَ عَنْهُ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْحَسَنِيِّ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَ: لَمَّا وَهَبَ لِي رَبِّي مَهْدِيَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ أَرْسَلَ مَلَكَيْنِ فَحَمَلَاهُ إِلَيَّ سُرَادِقِ الْعَرْشِ حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ مَرْحَبًا بِعَبْدِي الْمُخْتَارِ لِنُصْرَةِ دِينِي وَ إِظْهَارِ أَمْرِي وَ مَهْدِي خَلْقِي...^۱. امام حسن عسکری عليه السلام فرمود: هنگامی که خداوند مهدی این امت را بر من بخشید، دو فرشته از جانب آسمان فرستاد تا وی را عرش بردند. خداوند فرمود: مرحبا به بنده من. کسی که اختیاردار نصرت و یاری از دین من بوده و امر مرا آشکار می‌کند و هدایت کننده خلق من است.

روایت دوم:

وَ عَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِذَا فُقِدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ فَاللَّهُ فَاللَّهُ فِي أَدْيَانِكُمْ... قُلْتُ: يَا سَيِّدِي مَنْ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ... قَالَ أَنَا السَّابِعُ، وَ ابْنِي عَلِيُّ الرِّضَا الثَّامِنُ، وَ ابْنُهُ مُحَمَّدُ التَّاسِعُ، وَ ابْنُهُ عَلِيُّ الْعَاشِرُ، وَ ابْنُهُ الْحَسَنُ خَادِي عَشْرَ، وَ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ سَمِيَّ جَدِّهِ رَسُولِ اللَّهِ وَ كُنْيَتُهُ الْمَهْدِيُّ الْخَامِسُ بَعْدَ السَّابِعِ^۲. امام کاظم عليه السلام فرمود: زمانی که پنجمین از فرزندان هفتمین نباشد، خدا را خدا را که مراقب دین خود باشید. راوی پرسید؛ ای آقای من. پنجمین از هفتمین کیست؟ فرمود: من هفتمین هستم و فرزندم رضا هشتمین و فرزندش محمد نهمین و فرزندش علی دهمین و فرزندش حسن یازدهمین است و فرزندش محمد که جدش رسول خدا به این نام نامیده و

۱. الهدایة الكبرى، ص ۳۵۷.

۲. همان، ص ۳۶۱.

کنیه اش مهدی است. که می شود پنجمین از هفتمین.

روایت سوم:

بِسْنَدِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «الْأَيُّمَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ تَسَعَةً مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ وَالتَّاسِعُ مَهْدِيُّهُمْ». ۱. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: امامان بعد از من دوازده هستند که نه امام از فرزندان حسین علیه السلام بوده و نهمین آنان مهدی آنها است.

روایت چهارم:

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَسَنِ بْنِ مَنْدَةَ بَسْنَدَهُ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام يَا حُسَيْنُ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِكَ تَسَعَةٌ مِنَ الْأَيُّمَةِ مِنْهُمْ مَهْدِيٌّ هَذِهِ الْأَيُّمَةُ فَإِذَا اسْتَشْهِدَ أَبُوكَ فَالْحَسَنُ بَعْدَهُ فَإِذَا سَمَّ الْحَسَنَ فَأَنْتَ فَإِذَا اسْتَشْهِدْتَ فَعَلِيُّ ابْنِكَ فَإِذَا مَضَى عَلِيُّ فَمُحَمَّدُ ابْنُهُ فَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَجَعْفَرُ ابْنُهُ فَإِذَا مَضَى جَعْفَرُ فَمُوسَى ابْنُهُ فَإِذَا مَضَى مُوسَى ابْنُهُ فَعَلِيُّ ابْنُهُ فَإِذَا مَضَى عَلِيُّ ابْنُهُ فَالْحَسَنُ ابْنُهُ فَإِذَا مَضَى الْحَسَنُ فَالْحُجَّةُ بَعْدَ الْحَسَنِ يَمَلُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا. ۲. پیامبر اکرم ﷺ به امام حسین علیه السلام فرمود: ای حسین! نه امام از فرزندان تو به وجود می آیند. یکی از آنان مهدی این امت است. پس زمانی که پدرت شهید شد، حسن علیه السلام بعد از ایشان و زمانی که حسن مسموم شد تو و زمانی که تو شهید شدی پسر علی و زمانی که علی رفت پس محمد و زمانی که محمد رفت پس فرزندش جعفر و زمانی که جعفر رفت فرزندش موسی و زمانی که موسی رفت فرزندش علی و زمانی که

۱. كفاية الأئمة في النص على الأئمة الإثني عشر، ص ۲۳.

۲. همان، ص ۶۱.

علی رفت فرزندش محمد و زمانی که محمد رفت فرزندش علی زمانی که علی رفت فرزندش حسن و زمانی که حسن رفت پس فرزندش حجت بعد از حسن است که زمین را از عدل و داد پر می‌کند همانطور که از ظلم و جور پر شده است.

ابهام‌زدایی از یک حدیث

بررسی روایت تولد مهدی از مدینه

در خصوص محل تولد امام دوازدهم علیه السلام دو نوع روایت صادر شده است، یک روایت، زادگاه آن حضرت را مدینه و روایات دیگر آن را سامرا دانسته‌اند، گذشته از آن؛ انصار احمدالحسن بر این باورند که در آن روایت مدینه را باید مدینه خواند که آنهم دلالت بر محل ولادت احمدالحسن از روستای مدینه دارد. در روایتی از منابع اهل سنت آمده است که:

«المهدی مولده بالمدينة من أهل بيت النبي ﷺ، واسمه اسم نبی...»^۱ محل

تولد مهدی مدینه و از اهل بیت نبی صلی الله علیه و آله بوده و اسمش اسم نبی است.

در پاسخ به ادعای احمد بصری، ابتدا حدیث مورد استناد وی مورد بررسی

قرار می‌گیرد.

اولاً این حدیث از طرق عامه نقل شده و مورد پذیرش نمی‌باشد.

لذا چنانچه روایتی از طرق عامه صادر شده است با روایت صحیحی که از

طرق خاصه (شیعه) صادر شده متعارض باشد، ترجیح با روایت شیعه است.^۲

۱. احادیث المهدی علیه السلام، من مسند احمد بن حنبل، ص ۱۳۸.

۲. براساس روایات و اجماع علمای شیعه، محل ولادت امام مهدی علیه السلام در سامراء بوده است.

ثانیاً از حدود هزار سال پیش، به مجموعه‌ای از چند روستا در شمال بصره عراق «الجزائر» گفته می‌شد که از جمله آنها روستای «الهویر» و «المُدینه» است. محل تولد و زندگی احمدالحسن روستای الهویر است که در چهار کیلومتری روستای المُدینه قرار گرفته و حد فاصل بین روستای الهویر و روستای المُدینه را دجلة البصرة قرار دارد. بنابراین دلیلی بر این سخن وجود ندارد که او را متولد مُدینه دانست و روایت مذکور را به او تطبیق داد.^۲

■ ب. قائمیت

مسأله قائمیت، امری تعین یافته در شخص امام دوازدهم علیه السلام بوده و حتی کسانی را که پیش از قیام امام دوازدهم علیه السلام پرچم قائمیت برافراشته و با ادعای قائمیت از مردم بیعت می‌گیرند را محکوم و گمراه معرفی کرده‌اند. چنانچه در روایاتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

«كُلُّ رَايَةٍ تَرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ».^۳ هر پرچمی که قبل از قیام قائم علیه السلام برافراشته شود، پس صاحب آن پرچم طاغوت بوده و غیر از خدا را پرستش می‌کند.

همچنین فرموده است:

«يَا مُفْضِلُ كُلِّ بَيْعَةٍ قَبْلَ ظُهُورِ الْقَائِمِ علیه السلام فَبَيْعَتُهُ كُفْرٌ وَ نِفَاقٌ وَ حَدِيْعَةٌ، لَعَنَ اللَّهُ

۱. روستاهای: الهویر، المُدینه، السووق، الجزره، البوشاوی، الکصوان، الحسین، الخلیفه، الفرج، السواد، السعید، البعقوب، البدان، المویل، المیرعثمان، التصیری، الشروق، العلوان، العبارة، الحیادر، نه‌ر صالح، المعبر، العلی، الشاهین، الحاج حمدی، البوحلوة، البوغزلان، الجیبوت، السودان، الجلال، الجنانیه، الوحید، الجدیع، الحدادیه، العباس، السلیم، باهله، بنی منصور.

۲. توضیح بیشتر بر اساس نقشه منطقه در سایت <http://borouj.ir>

۳. کافی، ج ۸، ص ۲۹۵.

الْمُبَايَعِ لَهَا وَالْمُبَايَعِ لَهُ»^۱. ای مفضل! هر بیعتی قبل از ظهور قائم عجل الله فرجه بیعت با کفر و نفاق و نیرنگ است. خدا بیعت کننده و بیعت گیرنده را لعنت کند.

این دو روایت، اشاره صریح به شخصی بودن قائمیت داشته و قبل از ظهور و قیام قائم آل محمد عجل الله فرجه، هیچ فردی نمی تواند ادعای قائمیت کرده و خود را قائم بنامد. لذا کسانی که بخواهند به نام، یا به عنوان یا به نیابت از قائم آل محمد عجل الله فرجه از دیگران بیعت گرفته و پرچم حکومت امام را برافرازند، یقیناً در انحراف بوده و بیعت با آنان حرام خواهد بود. بنابراین افرادی همچون احمد بصری که خود را مُمهد ظهور معرفی کرده و ادعای سفارت از جانب ایشان را دارد، حق بیعت گرفتن نداشته و تشکیل «سرایاالقائم» و برافراشتن پرچم «البیعه لله» جایز نمی باشد.

اگر برای برخی سئوال ایجاد شود که با این مبنا، آیا تشکیل جمهوری اسلامی ایران نیز شامل همین حکم خواهد شد یا نه؟ در پاسخ گفته می شود: آنچه در این خصوص جائز نمی باشد، ادعای قیام به نام قائم آل محمد عجل الله فرجه و اخذ بیعت از مردم برای ایشان است تا با این بهانه شعار حکومت امام سر داده شود، اما جهت تبیین بحث درباره جمهوری اسلامی باید به نکاتی توجه داشت که عبارتند از:

اولاً؛ حاکم و قائم دو مقوله جدا از هم است، بدین معنا که لزوماً قائم بایستی از جانب خدا باشد اما درباره حاکم چنین الزامی وجود ندارد.

ثانیاً؛ حق انتخاب حاکم در زمان غیبت امام دوازدهم عجل الله فرجه بر عهده مردم بوده و جمهوری اسلامی ایران نیز بر پایه حرکت مردمی بر علیه ظلم و جور شاهنشاهی برپا شده است.

۱. مختصرالبصائر، ص ۴۴۲.

ثالثاً؛ هیچگاه جمهوری اسلامی، به نام قائم عَلَيْهِ السَّلَام از کسی بیعت نگرفته و پرچم خود را پرچم امام معرفی نکرده است. لذا جمهوری اسلامی، حکومت فقیه عادل و جامع شرایطی است که با استمداد از احکام اولیه و ثانویه، سعی بر اجرای احکام الهی در زمین داشته و در عین حال، خلافت را حق امام معصوم عَلَيْهِ السَّلَام می‌داند.

رابعاً؛ روایات متعددی مبنی بر ضرورت وجود حاکم برای مردم صادر شده است که حتی در صورت نبود حاکم عادل، وجود حاکم جائز را نیز دارای برکات دانسته‌اند. چرا که زندگی مردم بدون وجود محکمه‌ها و دستگاه‌های امنیتی و نظارتی و ... ممکن نخواهد بود. چنانچه امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

«لَا أَرَى هَوْلَاءَ الْقَوْمِ إِلَّا ظَاهِرِينَ عَلَيْكُمْ بِتَفَرُّقِكُمْ عَنِ حَقِّكُمْ، وَاجْتِمَاعِهِمْ عَلَيَّ بَاطِلِهِمْ، فَإِذَا كَانَ عَلَيْكُمْ إِمَامٌ يُعَدِّلُ فِي الرِّعِيَّةِ، وَ يُقْسِمُ بِالسَّوِيَّةِ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا فَإِنَّ النَّاسَ لَأَيضِلُّهُمْ إِلَّا إِمَامٌ بَرٌّ أَوْ فَاجِرٌ. فَإِنْ كَانَ بَرًّا فَلِلرَّاعِي وَ الرِّعِيَّةِ، وَ إِنْ كَانَ فَاجِرًا عَبَدَ الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ فِيهَا، وَ عَمِلَ فِيهَا الْفَاجِرُ إِلَى أَجَلِهِ»^۱.

چنین می‌یابیم که به خاطر ناهماهنگی و سستی شما در حق، بر شما غلبه خواهند کرد. این پیروزی به خاطر همبستگی و همدلی آنها بر باطل است. پس چون در میان شما امامی است که به عدالت با مردم برخورد می‌کند و در تقسیم منابع تساوی را رعایت می‌کند، به حرفش گوش دهید و از او اطاعت نمایید؛ زیرا امور مردم اصلاح نمی‌شود، مگر به واسطه یک امام و رهبر، چه عادل باشد و یا فاجر. پس اگر نیکوکار بود، هم به نفع رهبر است و هم به نفع مردم و اگر بد کردار بود، مؤمن در (سایه امنیت به وجود آمده)، بندگی خدا را می‌کند و فاجر نیز تا هنگامی که حکومتش زائل شود، به کار خود ادامه خواهد داد. با این وجود، هر

۱. بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۱۹، باب ۳۱.

عقل سلیم و متشرعی، بین حاکم فقیه و عادل و حاکم جاهل و جائر، حکومت فقیه را انتخاب کرده و از حکومت ظلم و جور دوری می‌کند. گذشته از همه این موارد، روایات صادره از معصومین علیهم‌السلام، قائم آل محمد علیه‌السلام را مشخص کرده و بدین وسیله قائمیت را از تمامی مدعیان دروغین سلب کرده‌اند. چنانچه در روایتی از ابو حمزه ثمالی آمده است:

عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ثَابِتِ بْنِ دِينَارِ الثُّمَالِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ الْبَاقِرِ علیه‌السلام... يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَلَسْتُمُ اللَّهُ فَاسْتُمْ كُلُّكُمْ قَائِمِينَ بِالْحَقِّ قَالَ بَلَى قُلْتُ فَلِمَ سُمِّيَ الْقَائِمُ قَائِمًا قَالَ لَمَّا قُتِلَ جَدِّي الْحُسَيْنُ علیه‌السلام صَنَجَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالْبُكَاءِ وَ النَّجِيبِ وَ قَالُوا إِلَهَنَا وَ سَيِّدَنَا أَتَغْفُلُ عَمَّنْ قَتَلَ صَفْوَتَكَ وَ ابْنَ صَفْوَتِكَ وَ خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِمْ قَرُّوا مَلَائِكَتِي فَوَعِزَّتِي وَ جَلَالِي لِأَتَتَّقِمَنَّ مِنْهُمْ وَ لَوْ بَعْدَ حِينٍ ثُمَّ كَشَفَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنِ الْأَيْمَةِ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ عَ لِلْمَلَائِكَةِ فَسَرَّتْ الْمَلَائِكَةُ بِذَلِكَ فَإِذَا أَحَدَهُمْ قَائِمٌ يُصَلِّي فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِذَلِكَ الْقَائِمِ أَنْتَقِمُ مِنْهُمْ». ^۱ از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! مگر شما ائمه، همه قائم به حق نیستید؟ فرمود: بلی. عرض کردم: پس چرا فقط قائم علیه‌السلام قائم نامیده شده است؟ حضرت فرمود: هنگامی که جدم حسین بن علی علیه‌السلام به شهادت رسید، فرشتگان آسمان به درگاه خداوند متعال نالیدند و گریستند و عرض کردند: پروردگارا! آیا کسی را که برگزیده ترین خلق تو را به قتل رسانده است به حال خود و می‌گذاری؟ خداوند متعال به آنها وحی فرستاد: آرام گیرید! به عزت و جلالم سوگند از آنها انتقام خواهد کشید، هر چند بعد از گذشت زمانی باشد! آنگاه پرده حجاب را کنار زده و فرزندان حسین علیه‌السلام را که وارثان امامت

۱. علل الشرایع، ص ۱۶۰، باب ۱۲۹، ح ۱؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۸، ح ۲۹.

بودند، به آنها نشان داد. ملائکه از دیدن این صحنه بسیار مسرور شدند. یکی از آنها در حال قیام نماز می خواند. حق تعالی فرمود: به وسیله این قائم از آنها انتقام خواهم گرفت.

همچنین در روایتی از امام جواد علیه السلام که امامان پس از خود را برای صقر بن ابی دُلف شمارش می کرد آمده است:

الإمامُ بَعْدِي أُنْبِي عَلَى أَمْرِهِ أَمْرِي وَ قَوْلُهُ قَوْلِي وَ طَاعَتُهُ طَاعَتِي وَ الإِمَامُ بَعْدَهُ ابْنُهُ الْحَسَنُ أَمْرُهُ أَمْرُ أَبِيهِ وَ قَوْلُهُ قَوْلُ أَبِيهِ وَ طَاعَتُهُ طَاعَةُ أَبِيهِ ثُمَّ سَكَتَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ الإِمَامُ بَعْدَ الْحَسَنِ فَبَكَى عليه السلام بَكَاءً شَدِيداً ثُمَّ قَالَ إِنَّ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ الْمُنْتَظَرُ^۱. امام بعد از من پسر من علی است که امرش امر من و سخنش سخن من و طاعتش طاعت من است و امام بعد از او فرزندش حسن است که امرش امر او و سخنش سخن او و طاعتش طاعت اوست. سپس ساکت شد. پرسیدم ای فرزند رسول خدا پس امام بعد از حسن کیست؟ پس امام گریه شدیدی کرده و فرمود: همانا بعد از حسن فرزندش قائم به حق بوده و مورد انتظار قرار می گیرد.

ضمن اینکه بر اساس روایات معصومین علیهم السلام، لزوماً قائم علیه السلام فرزند بلافصل امام است و این سخن نقض کننده ادعای قائمیت احمد بصری می باشد. زیرا احمد بصری مدعی فرزندی با واسطه حضرت بوده و تاکنون پدران خود (اسماعیل، صالح، حسین، سلمان) را امام ندانسته است. به عنوان نمونه؛

عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ تَكُونُ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ... قَالَ قُلْتُ الْقَائِمُ إِمَامٌ قَالَ نَعَمْ إِمَامٌ بِنِ إِمَامٍ...^۲ حسین

۱. كفاية الأثر في النص على الأمة الإثني عشر، ص ۲۸۳.

۲. الإمامة والتبصرة من الحيرة، النص، ص ۱۰۱.

ابن ابی علاء از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا ممکن است زمین بدون امام باشد؟ فرمود: نه! تا اینکه پرسید: آیا قائم هم امام است؟ فرمود: بله. او امام و فرزند امام است. همچنین در جایی دیگر به حرث بن مغیره می‌فرماید: «الْقَائِمُ إِمَامٌ ابْنُ إِمَامٍ»^۱، قائم امام و فرزند امام است.

ابهام زدائی از چند حدیث

بررسی روایت لا الذی تمدون الیه اعناقکم

احمد بصری خود را مصداق این روایت دانسته و سعی بر آن دارد تا روایت مذکور را مصادره به مطلوب کند. لذا می‌گوید قائم آن کسی نیست که مردم در انتظارش هستند، و او کسی جز من نیست. در این روایت آمده است:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَطَاءٍ قَالَ: «قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ علیه السلام أَخْبَرَنِي عَنِ الْقَائِمِ علیه السلام فَقَالَ وَاللَّهِ مَا هُوَ أَنَا وَلَا الَّذِي تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْنَاقَكُمْ وَلَا يُعْرَفُ وَلَا دُنُوهُ قُلْتُ بِمَا يَسِيرُ قَالَ بِمَا سَارَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله هَدَرَ مَا قَبْلَهُ وَاسْتَقْبَلَ»^۲. عبدالله بن عطاء می‌گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: مرا از حضرت قائم علیه السلام آگاه گردان. آن حضرت فرمود: سوگند به خدا او نه من هستم و نه آن کسی که گردنهای خود را به سوی او می‌کشید و منظور نظر شماست، او کسی است که ولادتش معلوم نمی‌شود، عرض کردم: چه رفتاری خواهد داشت؟ فرمود: همان رفتاری را که رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت، آنچه از دین که به سبب پیرایه‌ها به مرور نسخ شده براندازد و بدعتها را برطرف و دین جدش را دوباره از سر می‌گیرد.

در پاسخ گفته می‌شود:

۱. اثبات الوصیة، ص ۲۶۷.

۲. غیبت نعمانی، ص ۱۶۹.

اولاً؛ هرچند که قیام زید بن علی علیه السلام در زمان امام صادق علیه السلام اتفاق افتاد، اما زمزمه قائم بودن و مهدی بودن زید از زمان امام باقر علیه السلام مطرح بوده و همواره آن حضرت مردم را از این باور اشتباه برحذر می‌داشت. لذا آن قائمی که مردم آن زمان به سوی او توجه داشتند کسی نبود جز زید بن علی علیه السلام. لذا امام باقر علیه السلام در این روایت قائمیت شخصی را از خودش و فردی که مردم وی را قائم می‌پنداشتند؛ یعنی زید بن علی علیه السلام نفی کرده و مردم را به قائمیت کسی بشارت می‌دهد که در ولادتش اختلاف دارند. و آن کسی نیست جز امام حجت بن الحسن العسکری علیه السلام که ولادت ایشان در بین شیعه و سنی اختلافی است. شیعه باور به ولادت ایشان از نسل امام یازدهم علیه السلام دارد و اهل تسنن باور به ولادت ایشان در هنگامه ظهور دارد. لذا امام رضا علیه السلام در توصیف امام دوازدهم علیه السلام و قیام ایشان فرمود:

«يَبْعَثُ اللَّهُ لِهَذَا الْأَمْرِ غُلَامًا مِنَّا، حَفِيَّ الْوَلَادَةِ وَالْمُنْشَأَ، غَيْرَ حَفِيٍّ فِي نَسَبِهِ»^۱
 خداوند برای این امر جوانی از ما را مبعوث می‌کند که ولادت و خواستگاه او مخفی است. البته نسب او مخفی نیست.

بنابراین، نمی‌توان احمدالحسن را به عنوان قائمی پذیرفت که «لَا يُعْرَفُ وَوَلَادَتُهُ»^۲، زیرا بر اساس روایت امام رضا علیه السلام، قائم و صاحب الامر علیه السلام علاوه بر مخفی و اختلافی بودن ولادتش، دارای نسب مشخص و غیر مخفی است، و حال آنکه احمدالحسن برخلاف بیان روایت، ولادتش روشن بوده^۲ و نسبش مخفی است.

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۶۴.

۲. وی فرزند اسماعیل و بنینه نجم در روستای الهویر بصره عراق است که بیش از ۲۰ سال در آن روستا در میان اهل قبیله زندگی کرده است.

ثانیاً؛ در روایتی دیگر از امام باقر علیه السلام، به شرایط آمدن قائم علیه السلام اشاره شده است که هیچکدام از شرایط مذکور با شرایط زمانی و تحولات کنونی مردم مطابقت ندارد.

مُحَمَّدُ بْنُ مَنْصُورٍ الصَّيْقَلُ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ علیه السلام وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ فَبَيْنَمَا نَحْنُ نَتَحَدَّثُ وَ هُوَ عَلَى بَعْضِ أَصْحَابِهِ مُقْبِلٌ إِذِ انْتَمَتِ إِلَيْنَا وَ قَالَ فِي أَمْرِ شَيْءٍ أَنْتُمْ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لَا يَكُونُ الَّذِي تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْنَاقَكُمْ حَتَّى تَمَحَّضُوا هَيْهَاتَ وَ لَا يَكُونُ الَّذِي تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْنَاقَكُمْ حَتَّى تَمِيرُوا وَ لَا يَكُونُ الَّذِي تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْنَاقَكُمْ حَتَّى تُعْرَبَلُوا وَ لَا يَكُونُ الَّذِي تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْنَاقَكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَّاسٍ وَ لَا يَكُونُ الَّذِي تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْنَاقَكُمْ حَتَّى يَشْفَى مَنْ شَفَى وَ يَسْعَدَ مَنْ سَعِدَ.^۱ محمد بن منصور صیقل از پدر خود روایت کرده که گوید: بر امام باقر علیه السلام وارد شدم و جماعتی نزد او بودند پس در آن میان که ما با یک دیگر سخن می‌گفتیم و آن حضرت روی به یکی از یاران خود داشت، ناگاه رو به ما کرده فرمود: شما در مورد چه چیز سخن می‌گوئید؟ هیهات! هیهات! آنچه گردنهای خود را به سوی من کشید (منتظر آن هستید) واقع نخواهد شد تا اینکه پاکسازی شوید، [هیهات] و آنچه گردنهای خویش را به سوی آن می‌کشید واقع نمی‌گردد تا اینکه باز شناخته و از یک دیگر جدا شوید و آنچه گردن‌های خود را به سوی من کشید واقع نخواهد شد تا این که غربال شوید، و آنچه گردنهای خویش را به جانب آن می‌کشید واقع نخواهد شد مگر پس از نومیدی، و آنچه به جانب گردنهای خود را می‌کشید واقع نخواهد شد تا کسی که اهل نگون بختی است به سیه‌روزی، و آنکه اهل سعادت است به نیکبختی رسد.

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۰۹.

بررسی روایت اول قائم یقوم منا اهل البيت علیهم السلام

در روایتی به عبارت اولین قائم از اهل بیت علیهم السلام اشاره کرده و احمد بصری با تقطیع بخش اول آن سعی دارد تا خود را مصداق اولین قائم معرفی کند. در متن روایت آمده است:

عن کتاب حسین بن سعید و النوادر أبو الحسن بن عبد الله عن ابن أبي يعفور قال: دخلت على أبي عبد الله عليه السلام و عنده نفر من أصحابه فقال يا ابن أبي يعفور هل قرأت القرآن قال قلت نعم هذه القراءة قال عنها سألتك ليس عن غيرها قال فقلت نعم جعلت فداك و لم قال لأن موسى عليه السلام حدث قومه بحديث لم يحتملوه عنه فخرجوا عليه بمضر فقاتلوه فقاتلهم فقتلهم و لأن عيسى عليه السلام حدث قومه بحديث فلم يحتملوه عنه فخرجوا عليه بتكريت فقاتلوه فقاتلهم فقتلهم و هو قول الله عز و جل فأممت طائفة من بني إسرائيل و كفرت طائفة فأيدنا الذين آمنوا على عدوهم فأصبحوا ظاهرين و إنه أول قائم يقوم منا أهل البيت يُحدِّثكم بحديثٍ لا تحتملون فتخرجون عليه برؤسكم و فقاتلوه فقاتلوه فقتلهم و هي آخر خراجة يكون ثم يجمع الله يا ابن أبي يعفور الأولين و الآخرين ثم يجاء بمحمد عليه السلام. (ابوالحسن بن عبد الله به نقل از ابن ابی یعفور می گوید: به محضر امام صادق علیه السلام رسیدم در حالی که چند نفر از اصحاب در نزد ایشان بود. پس فرمود: ای پسر ابی یعفور! آیا قرآن خوانده ای؟ گفت گفتم بله این قرائت را خوانده ام. گفت من هم از همین قرائت سوال میپرسم نه از قرائت دیگر. گفت گفتم بله فدایت شوم. چرا قرآن فرمود برای اینکه موسی حدیثی به قومش گفت که تحملش

نکردند و بر او در شهر خروج کردند. پس کشتند و کشته شدند و آنان را کشت. و برای اینکه عیسی حدیثی برای قومش گفت که تحملش نکرده و بر او در تکریت خروج کردند. پس کشتند و کشته شدند و آنان را کشت. و این سخن خداوند است که فرمود: پس طایفه‌ای از بنی اسرائیل ایمان آوردند و طایفه‌ای کافر شدند. پس مومنان را بر دشمنانشان یاری دادیم و آنان پس از پیروزی آشکار شدند. و همانا او اولین قائم است که از میان ما اهل بیت قیام می‌کند. برای شما حدیثی میخواند که تحملش نمی‌کنید. پس بر او در منطقه دسکره (منطقه‌ای در عراق) خروج می‌کنید. پس با او جنگ می‌کنید و او با شما جنگ می‌کند و شما را می‌کشد و این آخرین خروجی است که اتفاق می‌افتد و سپس ای فرزند یغفور! خداوند جمع می‌کند اولین و آخرین را و سپس حضرت محمد ﷺ می‌آید (اشاره به رجعت).

پاسخ این روایت این است که:

اولاً امام صادق علیه السلام در مقام بیان سنت بیان حدیث و خروج مردم در عصر حضرت موسی و عیسی علیه السلام بوده و در پی ذکر این دو سنت؛ به قائمی اشاره می‌کند که پیش از او هیچ قائمی از اهل بیت علیهم السلام بر سنت قیام موسی و عیسی علیه السلام نبوده و او اولین نفر از میان دوازده قائم برحق است که بر اساس سنت موسی و عیسی علیه السلام حدیث (سخن تازه) می‌گوید و بر علیه‌اش خروج می‌کنند. بنابراین؛ منظور از قائم مذکور در این روایت، امام دوازدهم علیه السلام است که پیش از ایشان در بین امامان معصوم علیهم السلام که همگی قائم برحق بوده‌اند، کسی بر اساس سنت موسی و عیسی علیه السلام مبتلا به چنین مساله‌ای نشده‌اند. چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود:

«... فَإِذَا هُوَ قَامَ نَشَرَهَا فَلَمْ يَبْقَ أَحَدٌ فِي الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ إِلَّا لَعْنَهَا». پس زمانی که آن حضرت قیام کرده و پرچم رسول خدا ﷺ را باز نمود، احدی در مشرق و مغرب باقی نمی ماند، مگر آنکه ایشان را لعن و دشمنی کند... ثانیاً بر اساس شهادت تاریخ، حضرت موسی و عیسی ﷺ هیچگاه جنگ و نبردی با دشمنان خود نداشته و این نقل برخلاف سیره آنان می باشد. ثالثاً در بخش پایانی روایت، به عدم تکرار خروج و قیام اشاره کرده و بلافاصله به رجعت پیامبر ﷺ تصریح می فرماید. با این حساب، قائم دوم و سوم و... از اهل بیت ﷺ معنایی نخواهد داشت زیرا روایت مذکور، خروج اولین قائم از اهل بیت ﷺ را همان آخرین خروج اهل بیت ﷺ دانسته اند. بنابراین در عبارت اولین قائم، عدد مفهوم نداشته و او همان امام دوازدهم ﷺ می باشد که از او به عنوان آخرین خروج کننده از اهل بیت ﷺ یاد شده است.

بررسی روایت یقبض أموال القائم ﷺ

اتباع احمدالحسن با تقطیع روایتی از رسول اکرم ﷺ، سعی بر آن دارند تا احمدالحسن را به عنوان یمانی، همان وزیر و تحویل گیرنده اموال حضرت معرفی کنند و حال آنکه با مراجعه به متن روایت مشخص می گردد که کسی که این وظایف را بر عهده دارد، حضرت عیسی بن مریم ﷺ خواهد بود نه دیگری. در روایت آمده است:

«الفاضل عمر بن إبراهيم الأوسی فی کتابه عن رسول الله ﷺ قال: ينزل عیسی بن مریم ﷺ عند انفجار الصبح ما بین مهرودین و هما ثوبان أصفران

من الزعفران، ابيض الجسم، أصهب الرأس، أفرق الشعر، كأن رأسه يقطر دهنًا، بيده حربة يكسر الصليب، و يقتل الخنزير، و يهلك الدجال و يقبض أموال القائم عليه السلام و يمشى خلفه اهل الكهف و هو الوزير الايمن للقائم عليه السلام و حاجبه، و نائبه، و ييسط في المغرب و المشرق الأمن من كرامة الحجة بن الحسن صلوات الله عليهما...^۱ عيسى بن مريم عليه السلام در وقتی که صبح طلوع کند، بين «مهرودين» به زمين می آيد. و مهرودين، دو پارچه و لباس زرد از زعفران است. سفيد و دارای موی سر سرخ و سفيد و کم پشت است، مثل اینکه از سرش روغن می چکد. و در دست او حربه ای است که با او صليب را می شکند و خوک را می کشد و دجال را نابود و اموال امام عليه السلام را قبض می کند و اهل كهف پشت سر او راه می روند و او وزير دست راست قائم آل محمد عليه السلام و حاجب و نایب او می باشد و به کرامت حجة بن الحسن عليه السلام در شرق و غرب، امنیت را گسترش می دهد.

این در حالی است که اتباع احمد بصری روایت را تقطیع کرده و آن را از عبارت «يقبض أموال القائم» آغاز نموده و مردم را به وزیری بشارت می دهند که پیش از قائم خواهد آمد و از این رهگذر اذهان را به سوی احمد بصری سوق می دهند.

بررسی روایت قال العذاب خروج القائم عليه السلام

بر اساس آیه ۱۵ سوره اسراء خداوند هیچ طائفه ای را دچار عذاب نمی کند مگر آنکه رسولی از پیش فرستاده باشد،^۲ از سویی هم در روایت امام صادق عليه السلام

۱. حلیة الأبرار فی أحوال محمد وآله الأطهار علیهم السلام، ج ۶، ص ۳۰۶.

۲. «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا». و ما هیچ قومی را عذاب نمی کنیم مگر اینکه رسولی را فرستاده باشیم.

مراد از عذاب قیام قائم عجله است.^۱ با این حساب رسولی که قبل از قیام قائم برای اتمام حجت می آید چه کسی است؟ برخی از اتباع احمد الحسن، او را همان رسول قبل از قائم عجله می دانند. لذا در پاسخ گفته می شود:

اولاً اگر احمد بصری همان رسولی است که قبل از نزول عذاب (قیام قائم) آمده است، پس چگونه در کتابها و خطبه هایش خود را همان قائم آل محمد عجله دانسته^۲ و مردم را به یاری خود فرا می خواند؟! و البته چنانچه ادعای قائمیت دارد، بر اساس استدلال پرسشگر، باید رسولی پیش از احمد بصری بیاید و مردم را به عذاب (قیام قائم) هشدار دهد!

ثانیاً روایت امام صادق عجله به خروج و قیام قائم عجله اشاره دارد نه به ظهور قائم. و بر اساس روایات، بین ظهور و قیام حضرت عجله ۳ ماه و ۱۷ روز فاصله است.^۳ لذا آن حضرت در این مدت مردم را به واسطه ارسال سفیر به مناطق مختلف به خود دعوت خواهد کرد تا یاری اش کنند. به عنوان نمونه می توان به ماجرای سفارت و شهادت نفس الزکیه اشاره کرد:

امام باقر عجله فرمود: حضرت قائم عجله به یاران خود می فرماید: ای قوم! اهل مکه مرا نمی خواهند ولی من برای اینکه با ایشان اتمام حجت کنم، کسی را به سوی آنها می فرستم تا آنچه شایسته است که شخصی مانند من

۱. قوله تعالى وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ، قَالَ الْعَذَابُ خُرُوجُ الْقَائِمِ عجله وَالْأُمَّةُ الْمَعْدُودَةُ عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ وَأَصْحَابِهِ». غیبت نعمانی، ۲۴۱.

۲. المتشابهات، ج ۱، ص ۴۴.

۳. امام رضا عجله فرمود: «إِنَّ الْقَائِمَ يَنَادِي بِاسْمِهِ لَيْلَةَ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَيَقُومُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ؛ هَمَانَا فِي شَبِّ بَيْسْتِ وَسَوْمِ رَمَضَانَ بِه نَامِ قَائِمِ عجله نَدَايَ آسْمَانِي دَادَه مِي شُود (اعلام ظهور) و در روز عاشورا قیام می کند». راوندی، الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۶۵؛ نجفی، منتخب الاثر، ص ۵۷۲؛ الغيبة، ص ۴۵۲؛ شیخ حر، فصول المهمه، ص ۲۹۸؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۹۰؛ مفید، ارشاد، ص ۳۴۱؛ كشف الغمة، ج ۳، ص ۳۲۴.

با آنان اتمام حجت کند که به ایشان بگوید. آنگاه مردی از یاران خود را می‌طلبد و به او می‌فرماید: برو نزد اهل مکه و به آنها بگو: ای اهل مکه من فرستاده فلانی هستم و او به شما می‌گوید: ما اهل بیت رحمت و معدن رسالت و خلافت هستیم و از ذریه محمد ﷺ و سلاله پیغمبرانیم. ما مظلوم واقع شدیم و مردم به ما ستم نمودند و ما را آواره ساختند و از هنگام رحلت رسول خدا ﷺ تا امروز حق ما غصب شده است. اکنون ما از شما چشم یاری داریم و از شما یاری می‌طلبیم، پس ما را یاری کنید. وقتی که آن جوانمرد به این سخن تکلم نمود، بر او هجوم می‌آورند و او را ما بین رکن و مقام به شکلی خاص سر می‌برند و اوست نفس زکیه.^۱

بنابراین، کسانی که مخالف و معاند بوده و دعوت سفرای آن حضرت را نپذیرند، بر اساس آیه قرآن با آنان جنگ خواهد شد. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾^۲ و با کافران بجنگید تا فتنه‌ای برجای نماند و دین یکسره از آن خدا است. پس اگر از جنگ باز ایستادند و تن به سازش دادند، خدا حکم خود را درباره آنان اعلام خواهد کرد، چرا که او به آنچه می‌کنند بینا است.

براین اساس، امام مهدی عجل الله تعالی فرجه پیش از ظهور فرستاده‌ای برای امام حجت نخواهد داشت، چرا که تمامی جنگ‌های ایشان ۳ ماه و ۱۷ روز پس از ظهور بوده و در این فاصله زمانی، اتمام حجت‌ها صورت خواهد پذیرفت.

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۷، ح ۸۱.

۲. انفال، ۳۹.

■ ج. شاعریّت^۱

احمد بصری با تکیه بر پیش فرض قائمیت و با استناد به روایت؛ «يَقُومُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَ كِتَابٍ جَدِيدٍ وَ قَضَاءٍ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٍ لَيْسَ شَأْنُهُ إِلَّا السَّيْفُ لَا يَسْتَتِيْبُ أَحَدًا وَلَا يَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَأَيِّمٍ»^۲. قائم را در مقام شاعریّت دانسته است.^۳ در پاسخ به این ادعا گفته می‌شود:

اولاً کتاب جدید معرّف قائم بودن نیست، بلکه ابتدا باید قائم بودن خود را اثبات کند و پس از آن بتواند کتاب جدید را توجیهی برای نسخ یا تشریح بیاورد. ثانياً روایاتی که درباره امر جدید صادر شده، به معنای تبدیل فرائض و تغییر احکام نیست، بلکه به معنای احیای آن دسته از سنت‌های اسلامی است که به فراموشی سپرده شده یا به آن‌ها عمل نمی‌شود. چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عليه السلام دَعَا النَّاسَ إِلَى الْإِسْلَامِ جَدِيدًا وَ هَدَاهُمْ إِلَى أَمْرٍ قَدْ دُتِرَ فَضَلَّ عَنْهُ الْجُمْهُورُ وَ إِنَّمَا سُمِّيَ الْقَائِمُ مَهْدِيًّا لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى أَمْرٍ قَدْ ضَلُّوا عَنْهُ»^۴. آن‌گاه که قائم عليه السلام قیام کنند، مردم را از نو به اسلام فرا می‌خواند و به امری که کهنه شده و از آن گمراه شده‌اند، هدایت می‌کند و اینکه آن حضرت را مهدی نامیده‌اند، به این جهت است که مردم را به دینی که از آن گمراه شده‌اند، هدایت می‌کند.

۱. شارح یا قانونگذار اسلامی، کسی است که اصل دین را برای هدایت انسان هاتشریح کرده است. در قرآن کریم آمده است: «إِن الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ» یعنی تشریح و قانونگذاری فقط شایسته خداوند است، البته خداوند بنا به مصالحی، وظیفه تشریح را به پیامبران نیز واگذار کرده و شارح بودن پیامبران را در طول شارح بودن خداوند قرار داده است. به همین جهت، در اسلام «فَرَضَ اللَّهُ» و «فَرَضَ الرَّسُولُ» در یک ردیف تلقی شده است.

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۳۳.

۳. الجواب المنیر، ج ۳، ص ۴۱.

۴. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۸۳.

ثالثاً از سویی احمد بصری، مدعی وصایت پیامبر اکرم ﷺ بوده و از طرفی ادعای شاریعت کرده است. این در حالی است که این دو ادعا در نهایت تعارض بوده و با یکدیگر ناسازگار می‌باشند. چرا که معنای شاریعت این است که وی وصی پیامبر اسلام و یا امامان قبل از خود نبوده و به طور استقلالی دارای شریعت است و حال آنکه اگر وصی پیامبر باشد، بایستی وصایت ایشان را با حفظ امانت انجام داده و به روایت «إِنَّ حَلَالَ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۱ پایبند بوده و دین و شریعت آن حضرت را تغییر ندهد. علاوه بر آن، امام باقر علیه السلام خطاب به جابر بن عبدالله فرمودند:

«يا جابر لو كُنَّا نُفْتِي النَّاسَ بِرَأْيِنَا وَ هَوَانَا لَكُنَّا مِنَ الْهَالِكِينَ وَ لَكِنَّا نَفْتِيهِمْ بِهِ آثَارَ مَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَصُولِ عِلْمِهِ عِنْدَنَا نَتَوَارَثُهَا كَابِرًا عَنْ كَابِرٍ نَكْنِزُهَا كَمَا يَكْنِزُ، هَوْلَاءَ ذَهَبِهِمْ وَ فَضَّتْهُمْ»^۲ ای جابر! اگر ما به مردم به رای هوا و هوس خود فتوا می‌دادیم هر آینه تباہ می‌شدیم، ولی ما با اثر رسول خدا و اصول دانشی که نزد ما است فتوا می‌دهیم و آنها را یکی از دیگری به ارث می‌بریم و به مانند گنجی پاس می‌داریم.

علاوه بر همه این موارد؛ باور به شاریعت قائم علیه السلام، نادرست بوده و با انبوهی از آیات و روایاتی که دین اسلام و شریعت نبوی را ابدی دانسته و آن حضرت را ختم رسولان معرفی کرده‌اند در تقابلی آشکار می‌باشد.

به عنوان نمونه؛ برخی از تشریعیات و نسخ احکام احمد الحسن بصری عبارتند از:

۱. جایگزینی یک روز نماز قضاء با نمازهای قضاء شده در تمامی عمر انسان:

۱. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیه و سلم، ج ۱، ص ۱۴۸.

۲. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۷۲.

احمد بصری در حکمی ناسازگار با روایات معصومین علیهم السلام می‌گوید: «نسبت به قضای نماز؛ پس قضاء در شب بیست و سه رمضان معادل هزار ماه است، پس مثلاً اگر در گردن شخصی یک سال قضاء یا ده سال و یا حتی هزار ماه باشد، با خواندن یک روز نماز در شب قدر او را کفایت کرده و نمازهایش ادا می‌شود»^۱.

۲. حکم به عدم جواز ازدواج موقت در کمتر از ۶ ماه:

احمد بصری در پاسخ به مدت حداقلی ازدواج موقت، آن را ۶ ماه دانسته و در پاسخ به سئوالی دیگر که به این حکم اعتراض کرده و آن را با روایات معصومین متعارض دانسته است می‌گوید: «احکام الهی شرعیه نسخ می‌شوند و چه آسان و کوچک است این مورد از نسخی که سوال کردی. پس قطعاً در آینده نسخ‌هایی بسیار بزرگتر و عظیم‌تر از این واقع خواهد شد»^۲.

پرسش‌های درس

۱. چگونه مهدویت شخصیه اثبات می‌گردد؟
۲. توجیه اتباع احمد بصری درباره روایت تولد مهدی از مدینه چیست؟
۳. قائمیت شخصیه چیست؟
۴. پاسخ روایت نهی از برافراشتن پرچم قبل از قائم و مساله جمهوری اسلامی چیست؟
۵. روایت اولین قائم از اهل بیت را تشریح کنید.

۱. الاجوبه الفقهيه، الصلاة، ص ۳۰.

۲. الجواب المنير، ج ۳، ص ۴۱.

درس سیزدهم

ادعای عصمت توسط احمد بصری

یکی از ادعاهای احمد بصری، ادعای عصمت است. انصار احمد در اینباره می‌گویند: «فهو لم يعلن بأنه معصوم في اللغة العربية، بل قال أنه معصوم من باب أنه لا يدخل الناس في باطل و يخرجهم من حق»^۱. احمد الحسن نگفته که در لغت عربی معصوم است، بلکه او معصوم است از این باب که مردم را در باطل وارد نمی‌کند و از حق خارج نمی‌کند.

علاوه بر آن، احمد بصری در قسمت دوم بحث سهو و نسیان در مرکز پژوهش‌های عالی دینی و لغوی در عراق، معصوم را دارای سهو و نسیان و خطا دانسته و آنان را همانند سایر انسان‌ها دانست.^۲

آنچه در جمله فوق بدان پرداخته شده است، ابتدا ادعای عصمت برای احمد بصری بوده و پس از آن، دخل و تصرف در معنا و محدوده عصمت می‌باشد که هر کدام مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱. الرد الحسن في الدفاع عن الاحمد الحسن، ص ۱۱ والجواب المنير، ج ۴، ص ۱۲۷، سؤال ۳۷۵.

۲. یک شنبه، ۱۳ رمضان ۱۴۳۷. ارائه با ویدئو کنفرانس. ساعت ۹ شب.

■ الف. ادعای عصمت

در پاسخ به ادعای عصمت از سوی احمد بصری گفته می‌شود: عصمت مقوله‌ای است که با قیاس و یا نشانه‌های ظاهری قابل فهم نیست و برای اثبات آن به نص صریح از رسول گرامی اسلام ﷺ نیاز می‌باشد. چنانچه امام سجاد علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«الإمامُ مِنَّا لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا وَ لَيْسَتْ الْعِصْمَةُ فِي ظَاهِرِ الْخَلْقَةِ فَيُعْرِفُ بِهَا وَ لِذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا»^۱ امامی نیست مگر اینکه معصوم باشد و عصمت نشانی در ظاهر خلقت نیست که همگان به وسیله آن معصوم را بشناسند، به همین دلیل، امام معصوم فقط با نص صریح شناخته می‌شود.

شیخ طوسی رحمته الله عليه در کتاب الاقتصاد آورده است:

«العصمة لا تدرك حساً ولا مشاهدة ولا استدلالاً ولا تجربة ولا يعلمها إلا الله تعالى وجب ان ينص عليه و يبينه من غيره»^۲. عصمت با حس و مشاهده و استدلال و تجربه در حق شخصی ثابت نمی‌شود و کسی جز خداوند از آن باخبر نیست، لذا واجب است که بر وصایت و عصمت آن شخص تنصیب گردیده و از غیر معصوم مشخص شود.

بر اساس روایت فوق و سخن شیخ طوسی، بایستی جهت تشخیص معصوم از غیر معصوم، به نصوص صادر شده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مراجعه کرده و اسامی معصومین علیهم السلام را مورد بررسی قرار داد. بنابراین کسانی در خصوص آنان نص صریح وجود داشته باشد، به عنوان وصی معصوم شناخته شده و هیچ فرد

۱. معانی الأخبار، ص ۱۳۲.

۲. الاقتصاد فيما يتعلق بالاعتقاد، ص ۳۱۳.

دیگری را نمی‌توان با قیاس عقلی و سایر براهین دارای عصمت دانست. به عنوان نمونه به چند روایت اشاره می‌گردد:

روایت اول:

عن عمار قال: قال رسول الله ﷺ لفاطمة ؑ عند وفاته: «لا تبکی ولا تحزنی! فَإِنَّكِ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَأَبَاكِ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَابْنِ عَمِّكَ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ وَابْنِيكَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ يُخْرَجُ اللَّهُ الْأَيُّمَةَ التَّسْعَةَ مَطْهُرُونَ مَعْصُومُونَ وَمِنَّا مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ»^۱، پیامبر اکرم ﷺ هنگام وفاتش به حضرت فاطمه ؑ فرمود: گریه نکن و ناراحت نباش! پس همانا تو سیده زنان اهل بهشت هستی و پدرت سید انبیاء و پسر عمویت علی ؑ سید اوصیاء و دو پسرت سید جوانان بهشت هستند. خداوند از صلب حسین ؑ نه امام پاک و معصوم خارج می‌کند و مهدی این امت از ماست. توجه شود که این روایت در هنگام وفات پیامبر اکرم ﷺ بوده و تعداد معصومین را چهارده تن شمارش کرده و بر آن نیافزوده است. در حالیکه چنانچه مهدیین و هر مدعی دیگری دارای عصمت بود بایستی نام وی در بین این اسامی بوده باشد.

روایت دوم:

عن ابن عباس قال رسول الله ﷺ: «الْأَيُّمَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ بَعْدَهُ سِبْطَايَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فَإِذَا انْقَضَى الْحُسَيْنُ فَأَبْنَاهُ عَلِيُّ فَإِذَا انْقَضَى عَلِيُّ فَأَبْنَاهُ مُحَمَّدٌ فَإِذَا انْقَضَى مُحَمَّدٌ فَأَبْنَاهُ جَعْفَرٌ فَإِذَا انْقَضَى جَعْفَرٌ فَأَبْنَاهُ مُوسَى فَإِذَا انْقَضَى مُوسَى فَأَبْنَاهُ عَلِيُّ فَإِذَا انْقَضَى عَلِيُّ فَأَبْنَاهُ مُحَمَّدٌ فَإِذَا

۱. غایه المرام، ج ۲، ص ۲۳۹.

انْقَضَى مُحَمَّدٌ فَأَبْنُهُ عَلِيٌّ فَإِذَا انْقَضَى عَلِيٌّ فَأَبْنُهُ الْحَسَنُ فَإِذَا انْقَضَى الْحَسَنُ فَأَبْنُهُ الْحَجَّجُ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَسْمَى لَمْ أَسْمَعْ بِهِمْ قَطًّا قَالَ لِي يَا ابْنَ عَبَّاسٍ هُمُ الْأَيُّمَةُ بَعْدِي وَإِنْ نُهَرُوا أُمَّتَاءُ مَعْصُومُونَ نُجَبَاءُ أَخْيَارٌ^۱ امامان بعد از من دوازده نفرند که اولین آنها علی بن ابی طالب و پس از او دو فرزندش حسن و حسین هستند. پس زمانی که مدت حسین به پایان رسید، فرزندش علی و زمانی که مدت علی به پایان رسید، فرزندش محمد و زمانی که مدت محمد به پایان رسید، فرزندش جعفر و زمانی که مدت جعفر به پایان رسید، فرزندش موسی و زمانی که مدت موسی به پایان رسید، فرزندش علی و زمانی که مدت علی به پایان رسید، فرزندش محمد و زمانی که مدت محمد به پایان رسید، فرزندش حسن و زمانی که مدت حسن به پایان رسید، فرزندش حجت خواهد بود... ای ابن عباس! آنها امامان بعد از من هستند و آنان امناء معصوم و برگزیدگان نجیبند.

روایت سوم:

عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ... ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى كَتِفِ الْحُسَيْنِ ﷺ فَقَالَ «إِنَّهُ الْإِمَامُ ابْنُ الْإِمَامِ تِسْعَةَ مِنْ صُلْبِهِ أُمَّةٌ أَبْرَارٌ أُمَّتَاءُ مَعْصُومُونَ وَ النَّاسِعُ قَائِمُهُمْ»^۲. سلمان فارسی می‌گوید: به محضر رسول خدا وارد شدم... سپس دستش را بر شانه حسین ﷺ گذاشته و فرمود: همانا او امام فرزند امام است که نه نفر از ذریه او امامان نیکو و امناء معصوم خواهد بود که نهمین آنها قائم آنان است.

۱. كفاية الأثرى النص على الأئمة الإثني عشر، ص ۱۷.

۲. همان، ص ۴۵.

■ ب. تعریف و محدوده عصمت

عصمت، در لغت به معنای منع^۱ و در اصطلاح به معنای مصونیت عده‌ای خاص از بندگان خداوند از گناه، اشتباه، سهو و نسیان است. امام صادق علیه السلام در توضیح و تعریف محدوده عصمت می‌فرماید:

«فَالْإِمَامُ هُوَ الْمُنْتَجَبُ الْمُرْتَضَى وَ الْهَادِي الْمُنْتَجَبِي وَ الْقَائِمُ الْمُرْتَجَبِي، مُبْرَأً مِنَ الْعَاهَاتِ مَحْجُوباً عَنِ الْآفَاتِ مَعْصُوماً مِنَ الرِّلَّاتِ مَصُوناً عَنِ الْفَوَاحِشِ كُلِّهَا...»^۲. پس امام همان برگزیده پسندیده و هدایت کننده نجات بخش و قائم امیدبخش است، از پلیدی‌ها دور و از آفت‌ها پنهان و از لغزش‌ها نگهداری شده و از تمام زشتی‌ها معصوم است.

همچنین امام رضا علیه السلام فرمودند:

«الْإِمَامُ أَمِينُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ خَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ... الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْمُبْرَأُ عَنِ الْغُيُوبِ... فَهُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ قَدْ أَمِنَ مِنَ الْخَطَايَا وَ الزَّلَلِ وَ الْعِتَارِ»^۳. همانا امام امین خدا در میان خلق اوست و حجت او بر بندگان و خلیفه او در بلادش است، امام از گناهان پاک و از عیب‌ها بر کنار است، پس او معصوم است و تقویت شده و با توفیق و استوار گشته و از هر گونه خطا، لغزش و افتادگی در امان است.

همچنین در بیان علماء نیز آمده است:

«العصمة هي التنزه عن الذنوب والمعاصي صفاتها و كباثرها، و عن الخطأ و النسيان، و إن لم يمتنع عقلاً على النبي أن يصدر منه ذلك بل يجب أن

۱. فاضل مقداد، الاعتماد فی شرح واجب الاعتقاد، ص ۴۲ و الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، ج ۵ ص ۱۹۸۶.

۲. کافی، ج ۱، ص ۲۰۳.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۹۸.

یکون منزها حتی عمّا ینافی المرؤة، کالتبذل بین الناس من أکل فی الطریق
 أو ضحک عال، وکل عمل یتستهجن فعله عند العرف العام». عصمت به
 معنای پاک بودن از گناهان و معصیت‌ها؛ چه صغیره و چه کبیره آن است،
 همچنین از خطا و فراموشی؛ اگر چه از نظر عقلی برای پیامبر محال نیست
 که این کارها از او سر بزنند. بلکه واجب است که از چیزهایی که با مرؤت
 منافات دارد نیز پاک باشد؛ همانند خوردن غذا در حال راه رفتن، خندیدن
 بلند و تمام چیزهایی که از دیدگاه عرف عمومی زشت محسوب می‌شود.
 ابن عطیه در کتاب أبهی الممداد به محدوده عصمت اشاره کرده و عصمت از
 گناهان صغیره و کبیر، تمامی خطاها و حتی سهو و نسیان را بر اساس آیه تطهیر
 مورد بررسی قرار داده و گفته است:

«منظور آیه اِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا^۱
 اراده تکوینی خداوند بر تطهیر اهل بیت علیهم‌السلام است. و معنای اراده تکوینی خدا
 بر رفع رجس این است که؛ همانا خداوند آنان را از گناهان و خطاها و غفلت
 و سهو و نسیان و هر آنچه‌ای که مردم را از قبول دعوت باز می‌دارد معصوم
 داشته است».^۲

علامه مجلسی نیز در خصوص حیطة و گستره مفهوم عصمت می‌گوید:
 «امامیه بر عصمت پیامبران و ائمه علیهم‌السلام از گناهان صغیره و کبیره، عمدی و
 اشتباهی و از روی فراموشی، قبل از نبوت و امامت و بعد از آن، بلکه از زمان
 ولادت تا زمان ملاقات خدای سبحان، اجماع دارند و کسی با آن مخالفت

۱. عقائد الإمامية، ص ۵۴.

۲. الأحزاب، ۳۳.

۳. أبهی الممداد فی شرح مؤتمر علماء بغداد، ج ۱، ص ۶۱۷.

نورزیده است؛ جز شیخ صدوق و استادش ابن ولید (قدس سرهما) که اسهاء از جانب خداوند را ممکن دانسته‌اند، نه سهوی که از ناحیه شیطان است؛ لیکن مخالفت این دو نفر، زبانی به اجماع نمی‌رساند (و باطل بودن سهو النبى به حال خویش باقی است). اما سهو در غیر واجبات و محرمات. مانند مباحات و مکروهات. ظاهراً بیشتر اصحاب ما امامیه، نیز اجماع بر عدم صدور آن‌ها دارند؛ چنان که آیات و روایاتی چند نیز بر آن‌ها دلالت دارند.^۱ این در صورتی است که احمد بصری؛ اجماع علماء شیعه را نپذیرفته و مطابق با دیدگاه اشاعره و معتزله^۲ و با استناد ناقص به رأی شیخ صدوق و شیخ ابن ولید رحمتهما، پیامبر خدا و ائمه معصومین علیهم السلام را در غیر از امر تبلیغ رسالت، حتی در عبادات نیز جائز السهو و النسیان دانسته است.^۳

البته این استناد درحالی است که احمد بصری ادامه سخن شیخ صدوق رحمتهما را ذکر نکرده و نظریه ایشان را تقطیع کرده است. ادامه سخن ایشان چنین است که: «سهو نبی، مانند سهو دیگر مردمان نیست؛ زیرا سهو او از ناحیه خداوند عزوجل است و در حقیقت، نوعی به سهو افکندن است تا معلوم شود پیامبر نیز بشری مخلوق است تا مبادا مردم او را خدا پندارند و از خداوند روی برتابند و این، بر خلاف سهو سایر مردم است که از ناحیه شیطان و نفوذ اوست و حال آن که شیطان بر پیامبر و پیشوایان دین، سلطه و چیرگی ندارد: «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى

۱. حیوة القلوب، ج ۱، ص ۶۵.

۲. أبکار الأفکار فی أصول الدین، ج ۴، ص ۱۴۷. ابوالحسن علی بن ابی علی بن محمد بن سالم، معروف به سیف الدین آمدی (۵۵۱-۶۳۱ ق)، شافعی مذهب بوده و متکلم بزرگ اشعری است.

۳. سخنرانی احمد الحسن بصری از طریق پرده مرکز پژوهش‌های عالی دینی و لغوی در نجف اشرف با موضوع سهو و نسیان معصوم در تاریخ ۱۳ رمضان ۱۴۳۷. فایل صوتی در نزد نویسنده موجود است.

الذین يتولونه و الذین هم به مشرکون و علی من اتبعه من الغاویں»^۱.

■ واژه شناسی سهو و نسیان

سهو؛ به معنای فراموشی و غفلت از یک مطلب و منتقل شدن قلب از این مطلب به مطلب دیگر است. سهو در نماز؛ یعنی غفلت کردن نسبت به چیزی که از اجزای نماز است.^۲

نسیان؛ آن است که انسان، محفوظ ذهن خود را به واسطه ضعف قلب یا غفلت و یا از روی قصد از یاد ببرد تا از قلب او حذف شود و از یادش برود.^۳ در تفاوت میان سهو و نسیان گفته شده است: «سهو به معنای زوال و از بین رفتن معنای یک چیز از قوه ذاکره و بقای صورت آن در قوه حافظه است؛ همانند یک چیزی که پوشیده شده است، اما نسیان و فراموشی، زوال و از بین رفتن یک چیز از قوه ذاکره و حافظه است».^۴

■ اجماع علمای شیعه بررد سهو النبی ﷺ

جهت اثبات اجماع علماء در نفی سهو النبی ﷺ و رد روایات مربوط به آن، به بیان برخی از اقوال و نظرات سایر علماء و بزرگان پرداخته می‌شود:
شیخ طوسی رحمته الله علیه در تهذیب آورده است:

۱. لَيْسَ سَهْوُ النَّبِيِّ ﷺ كَسَهْوِ النَّاسِ لِأَنَّ سَهْوَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنَّمَا أَسْهَاهُ لِيُعْلَمَ أَنَّهُ بَشَرٌ مَخْلُوقٌ فَلَا يَتَّخَذُ رَبًّا مَعْبُودًا دُونَهُ وَلِيُعْلَمَ النَّاسُ بِسَهْوِهِ حُكْمُ السَّهْوِ مَتَى سَهَوَا وَسَهَوْنَا مِنَ الشَّيْطَانِ وَلَيْسَ لِلشَّيْطَانِ عَلَى النَّبِيِّ ص وَالْأَيْمَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۶۰.

۲. لسان العرب، ج ۱۴، ص ۴۰۶.

۳. المفردات فی غریب القرآن، ص ۸۰۳.

۴. مجمع البحرين، ج ۱، ص ۲۳۹.

«روایات سهو النبی، مطابق مذهب ما نیست و عقول از پذیرش آنها سرباز می‌زند.^۱ وی در کتاب استبصار نیز درباره حدیث ذی الشمالین^۲ درباره سهو النبی گفته است: ممّا تمنع منه الأدلّة القاطعة فی أنّه لایجوز علیه السهو والغلط».^۳

خواجه نصیر الدین طوسی رحمته الله علیه در کتاب تجرید الاعتقاد آورده است:
«و یجب فی النبی العصمة لیحصل الوثوق... و عدم السهو».^۴ و واجب است که نبی معصوم باشد تا درباره اش اطمینان حاصل شود و سهو نداشته باشد. علامه حلی رحمته الله علیه در کشف المراد آورده است:
«و یجب فی النبی... أن لا یصحّ علیه السهو لثلا یسهو ما أمر بتبلیغیه» سهو بر نبی روا نیست تا برخی از آنچه مأمور به تبلیغ آن است، فراموشش نشود.^۵
محقق اول رحمته الله علیه در کتاب نافع آورده است:
«و الحقّ رفع منصب الإمامة عن السهو فی العبادة»؛ حق، آن است که منصب امامت (اعمّ از نبوت و امامت) بالاتر از آن است که در عبادت‌ها سهو داشته باشد.^۶

۱. تهذیب، ج ۲، ص ۱۸۱.

۲. حدّثنا عبد الرزّاق، حدّثنا معمر، عن الزهري، عن أبي سلمة بن عبد الرحمن وأبي بكر بن سليمان بن أبي خيثمة، عن أبي هريرة، قال: صلّى رسول الله صلّى الله عليه واله وسلّم الظهر والعصر فسلمّ في ركعتين، فقال له ذو الشمالين ابن عبد عمرو- وكان حليفاً لنبی زهرة-: أخفقت الصلاة أم نسيت؟! فقال النبيّ صلّى الله عليه واله وسلّم: ما يقول ذو الیدين؟! قالوا: صدق يا نبی الله؛ فأتتم بهم الركعتين اللتين نقص». مظفر نجفی، محمد حسن، دلایل الصدق لنهج الحق، ج ۴، ص ۶۰.

۳. استبصار، ج ۱، ص ۳۷۱.

۴. شرح التجرید، ص ۱۹۵.

۵. کشف المراد، ص ۳۴۹ و ۳۵۰.

۶. النافع، ص ۴۵.

شهید اول ع در کتاب ذکری بعد از ذکر خبر ذی الیدین گفته است:
«و هو متروک بین الإمامیة لقیام الدلیل العقلی علی عصمة النبی عن
السهو»^۱. این روایت در بین امامیه متروک است، به خاطر اقامه ادله عقلی
بر عصمت نبی ع از سهو.

فاضل مقداد ع می نویسد:

«لا يجوز علی التبی ع السهو مطلقاً، أى فی الشرع و غیره»^۲. سهو بر نبی ع
مطلقاً جایز نیست. چه بر اساس شرع و غیر شرع.

شیخ حرّ عاملی آورده است:

«حدیثی که نواصب و برخی ناآگاهان شیعه در خصوص سهو پیامبر ع در
حالت نماز را نقل کرده‌اند، از اخبار احادی است که نه یقینی به همراه دارد و
نه عملی را واجب می‌کند»^۳.

شیخ مفید ع سخن را به نهایت رسانده و حدیث‌های مربوط به سهوالتبی
را از جانب نواصب دانسته و می نویسد:

«سستی این روایت (روایت ذوالیدین)، مانند سستی همان خبری است که
در آن آمده است که پیامبر ع در نماز صبح سهو کرد و در رکعت اول، سوره
التّجّم را تا آیات «أفأیتم اللّات و العزى و مناة الثالثة الأخرى» تلاوت فرمود؛
آن‌گاه شیطان جمله «تلك الغرائق العلی و إن شفاعتهنّ لترتجى» را بر زبانش
جاری کرد، سپس پیامبر متوجه شد. از این رو، به سجده افتاد و مسلمانان
نیز به پیروی او سجده کردند. مشرکان نیز از روی خوش حالی و شادمانی

۱. الذکری، ص ۲۱۵.

۲. ضد القواعد الفقہیة، ص ۶۸-۶۹ و إرشاد الطالبین، ص ۳۰۵.

۳. التنبیہ بالمعلوم من البرهان، الشیخ الحرّ عاملی، ص ۷.

سجده کردند و پنداشتند پیامبر به دین آنان داخل شده است... اگر ممکن باشد که پیامبر در نمازش سهو کند (در حالی که امام جماعت است) و پیش از اتمام نماز روی برگرداند و مردم ببینند و به او گوشزد کنند، باید ممکن باشد در روزه نیز سهو کند و در روز ماه مبارک رمضان، در میان مردم به خوردن و آشامیدن بپردازد و مردم نیز به او خیره شوند و به او بگویند: ماه رمضان است، این چه خلاقی است که انجام می‌دهی؟ دست از این خلاف بردار... و در هنگام مناسک حج و در احرام، مجامعت کند و سعی را قبل از طواف انجام دهد و نداند چگونه رمی جمرات کند؛ بلکه باید ممکن باشد در همه اعمال شریعت، سهو کند و آن‌ها را از حدّ خود به جای دیگر ببرد و در غیر اوقاتشان قرار دهد، و عیب نباشد اگر ناسیاً شرب خمر کرد یا به نظرش آمد که شرابی حلال است و سپس امر بر او روشن شود، و عیبی نداشته باشد که او از خود خبر می‌دهد یا از کس دیگر که پروردگارش نیست و... این‌ها، همه چیزهایی است که هیچ مسلمانی و نه هیچ غالی و نه هیچ موحدی، آن را اجازه نمی‌دهد. بنابراین، کسی که سهو النبی را تجویز می‌کند، از حدّ اعتدال خارج شده، رسوایی به بار آورده است... (افزون بر همه این‌ها) شخصی به نام ذوالیدین شناخته شده نیست و ما، نه در اصول و نه در راویان، نه حدیثی از این مرد پیدا کرده‌ایم و نه ذکری از او به میان آمده است.^۱

■ سهو و نسیان معصومین در روایات

آنچه با بررسی روایات معتبر شیعی به دست می‌آید این است که؛ ارتکاب

۱. بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۱۲۴ و ۱۲۹.

معصومین به سهو و نسیان مردود می‌باشد که به عنوان نمونه به دو مورد اشاره می‌گردد:

روایت اول:

فِي تَفْسِيرِ النُّعْمَانِيِّ فِي كِتَابِ الْقُرْآنِ يَأْتِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَيَانِ صِفَاتِ الْإِمَامِ قَالَ: «فَمِنْهَا أَنْ يُعْلَمَ الْإِمَامُ الْمُتَوَلَّى عَلَيْهِ أَنَّهُ مَعْصُومٌ مِنَ الذُّنُوبِ كُلِّهَا صَغِيرِهَا وَكَبِيرِهَا لَا يَزِلُّ فِي الْفُتْيَا وَلَا يُخْطِئُ فِي الْجَوَابِ وَلَا يَسْهَوُ وَلَا يَنْسَى وَلَا يَلْهُو بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَسَاقِ الْحَدِيثِ الطَّوِيلِ إِلَى أَنْ قَالَ وَعَدَلُوا عَنْ أَخْذِ الْأَحْكَامِ مِنْ أَهْلِهَا مِمَّنْ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ مِمَّنْ لَا يَزِلُّ وَلَا يُخْطِئُ وَلَا يَنْسَى»^۱. از صفات امام این است که مأمومین خود را در حال نماز می‌بینند. همانا او معصوم از تمامی گناهان کوچک و بزرگ است. خواب در او اثر ندارد و در پاسخ خطا نمی‌کند و سهو و فراموشی ندارد و چیزی از امر دنیا او را سرگرم نمی‌کند. در حالیکه این مردم در گرفتن احکام خود از اهلش که خداوند اطاعت از آنان را واجب کرده است روی گردانی می‌کنند. کسانی که تأثیر نمی‌پذیرد و خطا نمی‌کند و سهو و نسیان ندارد.

روایت دوم:

أَبُو مُحَمَّدٍ الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ رَجَمَهُ اللَّهُ رَفَعَهُ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: كُنَّا مَعَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي بَيَانِ صِفَاتِ الْإِمَامِ: «فَهُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ قَدْ أَمِنَ مِنَ الْخَطَايَا وَالزَّلَلِ وَالْعِتَارِ يَخْصُهُ اللَّهُ بِذَلِكَ لِيَكُونَ حُجَّتَهُ عَلَى عِبَادِهِ وَشَاهِدَهُ عَلَى خَلْقِهِ»^۲. امام معصوم است و مورد تأیید و یاری شده است تا از

۱. همان، ص ۱۰۸.

۲. کافی، ج ۱، ص ۲۰۳.

خطاها و تأثیر پذیری‌ها و غفلت‌ها در امان باشد. خداوند این امر را به امام اختصاص داده است تا حجت بر بندگان و شاهد بر آفریدگانش باشند.

در مقابل روایاتی وجود دارند که در منابع اهل سنت ذکر شده و یا اینکه از طرق آنان به کتب شیعه نیز راه یافته است. این روایات سعی بر آن دارند تا سهو و نسیان را برای نبی ﷺ به اثبات برسانند که به چند مورد اشاره می‌گردد:

روایت اول:

«أنه ﷺ صَلَّى بالناس صلاة العصر ركعتين و دخل حجرته، ثم خرج لبعض حوائج فذكروه بعض أصحابه فأنتمها».^۱ پیامبر اکرم ﷺ نماز عصر را همراه مردم دو رکعت به جا آورد و به داخل اتاقش رفت. پس از خروج آن حضرت، اصحاب ایشان متذکر این اشتباه شدند و نماز را کامل خواندند.

روایت دوم:

أنه ﷺ صَلَّى الظهر ركعتين، فقال أصحابه: أقصرت الصلاة، أم نسيت يا رسول الله؟! فقال: كيف ذلك؟! فقالوا: إنك صليت ركعتين؛ فاستشهد على ذلك رجلين، فلما شهدا بذلك قام فأنتم الصلاة».^۲ پیامبر اکرم ﷺ نماز ظهر را دو رکعت خواند. اصحاب ایشان عرض کردند: آیا نماز را شکسته خواندید؟ یا فراموش کردی ای رسول خدا؟! فرمودند: مگر چطور؟ عرض کردند: نماز را دو رکعت خواندید. پس دو نفر بر این امر شهادت دادند و پس از شهادت آنان اقامه نماز کرده و کامل خواند.

۱. صحیح البخاری، ۱، ۲۸۸، ۱۰۳، صحیح مسلم، ۸۷، ۲، سنن النسائی، ۲۴، ۳، سنن الدارمی، ۱، ۲۵۱، ح ۱۵۰۰، الموطأ: ۸۰، ح ۶۴، مسند أحمد، ۲، ۴۵۹، ۴۶۰، زوائد عبد الله فی المسند: ۱۸۱، ح ۳۰ و ص ۱۸۴، ح ۳۱.

۲. صحیح البخاری، ۱، ۲۰۶، ح ۱۳۹ و ص ۲۸۸، ح ۱۰۴ و ج ۲، ۱۵۰-۱۵۱، ح ۲۵۰-۲۵۳، ج ۲۹، ح ۷۹، صحیح مسلم، ۲، ۸۶، ۸۷، سنن أبی داود، ۱، ۲۶۳، ح ۱۰۰۸ و ص ۲۶۵، ح ۱۰۱۴ و ۱۰۱۵، سنن الترمذی، ۲، ۲۴۷، ح ۳۹۹، سنن النسائی، ۲، ۲۳-۲۴، سنن ابن ماجه، ۱، ۳۸۳، ح ۱۲۱۳ و ۱۲۱۴، الموطأ: ۸۰-۸۱، ح ۶۵ و ۶۶، مسند أحمد، ۲، ۲۳۴-۲۳۵ و ۴۲۳.

در منابع شیعی ۱۲ روایت و در منابع سنی بیش از ۳۰ روایت مبنی بر اثبات سهو النبی ﷺ وجود دارد که به بررسی کلی این روایات پرداخته می‌شود:
 اولاً: متن و مدلول این روایات، مخالف ظاهر آیات قرآن و ادله عقلی دال بر عصمت نبی ﷺ از سهو و نسیان است و هر چیزی که مخالف آیات قرآن و دلیل قطعی عقلی باشد به اجماع و به دلیل عقلی و نقلی حجیت ندارد و باید کنار گذاشته شود.^۱

ثانیاً: غیر از مخالفت با قرآن و ادله عقلی، این روایت با روایات دال بر عصمت نبی ﷺ از سهو به ویژه صحیحه زراره (که گفته پیامبر هیچ‌گاه سجده سهو انجام نداده است) در تعارض است و در باب تعارض هم به ادله عقلی و نقلی ثابت شده که روایت مخالف قرآن و یا روایتی که موافق عامه است باید کنار گذاشته شود و روایت موافق قرآن یا مخالف عامه مورد عمل قرار گیرد. و صحیحه زراره، هم موافق قرآن است که انبیا را معصوم از سهو و نسیان می‌داند هم مخالف عامه است، (زیرا آنان سهو و نسیان را بر نبی تجویز کرده‌اند) پس صحیحه زراره بر روایت سهو نبی که موافق عامه و مخالف قرآن است ترجیح دارد و روایت سهو نبی باید کنار گذاشته شود و قابل استناد نخواهد بود.^۲

ثالثاً: قریب به اتفاق علمای امامیه، روایات منسوب به امامان معصوم عليهم السلام در نقل داستان اسهائ نبی را حمل بر تقیه کرده‌اند؛ زیرا در آن زمان این حکایت در بین عامه بسیار رواج داشت و همگی مبالغه در وقوع آن داشته‌اند از این رو امامان معصوم مصلحت را در تقیه و جواب بر طبق مذهب آنان می‌دیدند.^۳

۱. حاشیه الوافی، ص ۳۸۹.

۲. الإلهیات علی هدی الكتاب والسنة والعقل، ج ۳، ص ۲۰۵.

۳. بحار الأنوار، ج ۸۵، ص ۲۱۹.

پس با عنایت به اشکالات وارده بر روایات سهو نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، نتیجه می‌گیریم که این روایات به خودی خود قابلیت تصدیق و اثبات سهو نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را ندارند، از این رو یا باید آنها را تأویل برده یا به دیوار بکوبیم یا حمل بر تقیه نماییم.^۱

■ بررسی آیات مربوط به سهو نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

احمد الحسن بصری جهت اثبات ادعای خود مبنی بر سهو نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ متمسک به برخی آیات قرآن شده و در صدد اثبات سهو و نسیان برای معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام می‌باشد.^۲ با توجه به اینکه چنین شبهاتی دارای دیرینه بوده و در طول تاریخ مورد پرسش مغرضین بوده است، از این رو بسیاری از علمای شیعه به آنها پاسخ داده‌اند، که مضمون برخی از پاسخ‌ها در این مجال ارائه می‌گردد:

آیه اول

﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِسِيءِ إِيَّايَ فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِّي رَبِّي لِأَقْرَبٍ مِنْ هَذَا رَشَدًا﴾.^۳ ای رسول ما، هرگز نگو که من این کار را فردا خواهم کرد مگر آن که بگویی (ان شاء الله) اگر خدا بخواهد، و خدا را لحظه‌ای فراموش نکن و بگو که امید است خدای من، مرا به حقیقی بهتر و علومی برتر از این هدایت فرماید.

۱. موسوعة الإمام الخوئي، ج ۱۸، ص ۳۴۰-۳۴۱.

۲. سخنرانی احمد الحسن بصری از طریق پرده مرکز پژوهش‌های عالی دینی و لغوی در نجف اشرف با موضوع سهو و نسیان معصوم در تاریخ ۱۳ رمضان ۱۴۳۷. فایل صوتی در نزد نویسنده موجود است.

۳. کهنف، آیه ۲۳-۲۴.

شبهه: اگر پیامبر ﷺ اهل سهو و نسیان نبود، این توصیه قرآنی چه مفهومی داشت؟ پس معلوم می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ برخی اوقات دچار فراموشی می‌شد و برای رفع فراموشی نیازمند به عنایت و یاد خدا بود، تا آنچه فراموش می‌شد به یادش آورد!

پاسخ: با توجه به خطاب‌های زیادی که در قرآن کریم آمده است، قسم اعظم آنها به منظور ابلاغ یک دستور و فرمان جدید، خطاب به پیامبر نازل شده و تعدادی از همین آیات هم به قصد تبیین رسول اکرم ﷺ برای مردم می‌باشد و تعدادی نیز شامل حالات خاص آن حضرت است و همچنین جمعی از آیات نیز خطاب عمومی دارد. لذا نمی‌توان نتیجه گرفت که چون آیه، حضرت رسول ﷺ را به خطاب خود قرار داده است، پس نبی خدا هم اشتباه می‌کند. بلکه از باب «ایاک اعنی و اسمع یا جاره» است یعنی مقصود شخص پیامبر نیست، بلکه جنبه عمومی دارد و از این گونه آیات در قرآن فراوان است.

به عنوان نمونه؛ آیه احسان به والدین زمانی بر پیامبر ﷺ نازل شده است که ایشان والدین خود را از دست داده اما با این وجود آیه قرآن ایشان را مورد خطاب قرار داده است: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»^۱ و پروردگار تو حکم کرد که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکوئی ننمائید.

آیه دوم

«وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِقَتَاهُ إِنَّا عَدَاءُكَ لَقَدْ لَقِينَا مِنْ

۱. اسراء، ۲۳.

سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوْيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنَسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا^۱. هنگامی که موسی به دوست خود گفت: دست از جستجو بر نمی دارم تا به محلّ تلاقی دو دریا برسم؛ هر چند مدّت طولانی به راه خود ادامه بدهم. (ولی) هنگامی که به محلّ تلاقی آن دو دریا رسیدند؛ ماهی خود را (که برای تغذیه همراه داشتند) فراموش کردند؛ و ماهی راه خود را در دریا پیش گرفت (و روان شد). آنگاه که از آن مکان بگذشتند موسی به آن جوان گفت: غذای چاشت ما را بیاور که ما در این سفر رنج بسیار دیدیم (یوشع) گفت: در نظر داری آن جا که بر سر سنگی منزل گرفتیم من آن جا ماهی را فراموش کردم و شیطان را از یاد بردم و شگفت آن که ماهی راه دریا گرفت و رفت.

شبهه: چگونه برای حضرت یوشع حالت فراموشی و غفلت اتفاق افتاد؟ آیا مراد از «نسیا» حضرت یوشع و حضرت موسی عليه السلام است، یا فقط حضرت یوشع منظور است؟

پاسخ: دوست حضرت موسی عليه السلام نه پیامبر بود و نه وصی پیامبر، بلکه فقط در سفر همراه او بود. اگر قرار بود همراه حضرت موسی «یوشع» باشد در این جا نمی‌گفت «فتی» لابد کسی دیگر باید باشد.

آیه سوم

﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ

۱. کهف، آیات ۶۰ تا ۶۶.

فَأَسْتَعَانَهُ الَّذِي مِنْ شَيْعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ^۱. آنگاه که موسی به سن عقل و رشد رسید و حد و کمال یافت ما به او مقام علم و نبوت عطا کردیم و چنین است پاداش ما به مردم نیکوکار. و موسی (روزی) مخفیانه وارد مصر شد و آن جا دید که دو مرد با هم به جنگ و نزاع مشغولند این یک از شیعیان و پیروان وی (از بنی اسرائیل) بود و دیگری از دشمنان (از فرعونیان) بود. در آن حال آن شخص شیعه از موسی دادخواهی و یاری بر علیه آن دشمن خواست (موسی خشمناک به یاری مؤمن شتافت) و مشت محکمی بر سینه او زد و بر زمین افتاد و مُرد. موسی گفت: این کار از فریب و وسوسه شیطان بود که او دشمن و گمراه کننده آشکاری است.

شبهه: بر اساس «هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» شیطان در موسی وسوسه کرد و او را واداشت که مرد فرعونی را بکشد و این، دلیل بر این است که گاهی شیطان بر انبیا چیره می شود.

پاسخ: اولاً منظور حضرت موسی عليه السلام که گفت این عمل از شیطان است این نبود که شیطان در من وسوسه کرده و بر من چیره گشت، بلکه شیطان مقدماتی را فراهم کرد که منجر شد من به این زحمت دچار شوم چون شیطان گاهی برای اولیاء خدا ایجاد مزاحمت می کند. این آیه همانند «وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَيْ مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ» است. پس شیطان نمی تواند شخصاً بر انبیا چیره شود و آنها را وسوسه کند، و تحت فرمان خویش درآورد بلکه مقدماتی را فراهم می آورد تا بر انبیا آسیب و آزار برساند.

ثانیاً ممکن است مشارالیه «هَذَا» دعوی آن دو نفر باشد نه ضربه موسی عليه السلام

۱. قصص، آیه ۱۵-۱۴.

که منجر به قتل شد. همچنانکه می‌تواند مشارالیه «هذا» خود ان مرد ظالم باشد، چنانچه در خصوص فرزند نوح عليه السلام، عبارت عمل غیر صالح اطلاق گردید.

آیه چهارم

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَحُضُّونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^۱.

چون گروهی را دیدی که آیات ما را استهزاء می‌کنند از آنان دوری بجوی تا در سخنی دیگر وارد شوند و چنانچه شیطان البته فراموش ساخت بعد از آن که متذکر کلام خدا شدی دیگر با گروه ستمگران مجالست مکن.

شبهه: در این آیه، خدای حکیم، به رسول گرامیش نسبت فراموشی توسط شیطان را می‌دهد. پس معلوم می‌شود که برای شیطان امکان چیره شدن بر شعور و فهم و اراده پیامبر خدا وجود دارد!

پاسخ: این آیه، نظیر آیه ﴿وَأذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنِّي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشْدًا﴾ است. این آیات در حکم تعلیم و خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله است گرچه مخاطب ممکن است شخص پیامبر باشد، اما لحن آن خطاب عام است، و دستور برای تمام مسلمانان. چون اصلاً پیامبر با اینها نمی‌نشست، و اینها را کاملاً می‌شناخت، و همانطور که قبلاً گفته شد، این سفارش و هشدار خدا، از باب ﴿إِيَّاكَ أَعْتَىٰ وَاسْمَعَىٰ يَا جَارِهِ﴾ است، که در واقع ما مسلمانها مورد نهی قرار گرفتیم نه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.^۲

۱. انعام، آیه ۶۸.

۲. رک: آیت الله معرفت، تنزیه الانبیاء.

پرسش‌های درس

۱. عصمت با چه روشی به اثبات می‌رسد؟
۲. عصمت را تعریف کنید.
۳. سهو و نسیان را تعریف کنید.
۴. نظر اجماع علمای شیعه درباره سهو النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چیست؟

درس چهاردهم
رجعت و خلافت
ائمہ معصومین علیہم السلام

دوران پس از امام مهدی علیه السلام

یکی از ابهامات موجود در بین مردم، بحث چگونگی دوران پس از امام مهدی علیه السلام است. با مراجعه به منابع موجود، این دوران به سه بخش تقسیم می‌گردند:

■ الف. مهدیین

روایات مرتبط با بحث مهدیین پس از قائم علیه السلام، در بخش بررسی تواتر معنوی حدیث موسوم وصیت مورد بررسی و نقد قرار گرفت. لذا گفته شد که در باور شیعیان، حقیقتی با عنوان مهدیین، که دارای مقام وصایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد وجود ندارد.

■ ب. برپایی قیامت

شیخ مفید رحمته الله علیه عبارتی در خصوص برپایی قیامت پس از وفات امام مهدی علیه السلام آورده و آن را به روایات معصومین علیهم السلام استناد داده است. البته واقع بر این است که چنین روایتی در کتب شیعی وجود ندارد، جناب شیخ مفید رحمته الله علیه آورده است:

«وَ أَكْثَرُ الرِّوَايَاتِ أَنَّهُ لَنْ يَمُضِيَ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ ﷺ إِلَّا قَبْلَ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعِينَ يَوْمًا يَكُونُ فِيهَا الْهَزَجُ وَ عِلَامَاتُ خُرُوجِ الْأُمُوتِ وَ قِيَامِ السَّاعَةِ لِلْحِسَابِ وَ الْجَزَاءِ»^۱ از اکثر روایات چنین برداشت می‌شود که چهل روز پس امام مهدی ﷺ قیامت برپا می‌شود و در این زمان هرج و مرج شده و مردگان زنده شده و برای حساب و جزای محشر آماده می‌شوند.

■ ج. رجعت

یکی از مسلمات شیعه، باور به رجعت است. بدین معنا که پس از ظهور امام دوازدهم ﷺ برخی از برگزیدگان الهی به همراه ائمه معصومین ﷺ یکی پس از دیگری رجعت^۲ کرده و خلافت و حکومت عدل امام مهدی ﷺ را تا روز قیامت ادامه خواهند داد.

دلایل اثبات رجعت

دلیل اول: پیامبر اکرم ﷺ درباره تکرار سنت و حوادث پیشینیان در این امت فرمود:

«كُلُّ مَا كَانَ فِي الْأُمَمِ السَّالِفَةِ يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مِثْلَهُ حَذْوُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ الْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ»^۳ هر اتفاقی که در امت‌های پیشین رخ داد، با تطابق کامل و بدون ذره‌ای کم و زیاد، در این امت هم رخ می‌دهد.

آیات و روایات متعددی دلالت بر آن دارند که یکی از سنت‌های الهی درباره

۱. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۸۷.

۲. فلان یؤمن بالرجعة أی بالرجوع الی الدنیا بعد موتها. الصحاح، ج ۳، ص ۱۲۱۶.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۵۳۰. الاعتقادات، ص ۶۲. إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القديمة)، ص ۴۷۶.

امت‌های پیشین، تحقق رجعت بوده است. لذا از رهگذر تکرار سنت‌های الهی، می‌توان به تکرار رجعت در امت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز یقین پیدا کرد. چنانچه از امام رضا علیه السلام پرسیده شد:

فَمَا تَقُولُ فِي الرَّجْعَةِ؟ فَقَالَ الرَّضَا علیه السلام «إِنَّهَا الْحَقُّ وَ قَدْ كَانَتْ فِي الْأُمَمِ السَّالِفَةِ وَ نَطَقَ بِهَا الْقِرْآنُ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلِّ مَا كَانَ فِي الْأُمَمِ السَّالِفَةِ حَذْوًا وَ النَّعْلَ وَ الْقُدَّهَ بِالْقُدَّهِ». نظر شما درباره رجعت چیست؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: رجعت، حق است. در امت‌های سابق بوده و قرآن در این باره شهادت می‌دهد. در این امت نیز خواهد بود؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر چه در امت‌های پیشین اتفاق افتاده است، با تطبیق کامل و بدون ذره‌ای کم و زیاد، در این امت هم اتفاق می‌افتد.

همچنین امام صادق علیه السلام در ارتباط با این امر فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ رَدَّ عَلَى أَيُّوبَ أَهْلَهُ وَ مَالَهُ الَّذِينَ هَلَكُوا، ثُمَّ ذَكَرَ قِصَّةَ عَزِيرٍ وَ أَنَّ اللَّهَ أَمَاتَهُ وَ أَحْيَاهُ، وَ قِصَّةَ الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ هُمْ أَلُوفٌ، فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ» و غیر ذلك ثم قال: فمن أقرّ بجميع ذلك كيف ينكر الرجعة في الدنيا؟ و قد قال النبي صلی الله علیه و آله: ما جرى في الامم انبياء قبلي شيء الا و يجرى في امتي مثله.^۲ خداوند اهل بیت ایوب علیه السلام که مرده بودند، یا مالش که تلف شده بود، را به وی برگرداند. سپس قصه عزیر را - که مرد و سپس زنده شد- و قصه کسانی را که از ترس مرگ، از وطن آواره شدند و خداوند ایشان را میراند و دوباره زنده کرد و دیگران را نقل می‌کند: آنان که به اینها اقرار دارند، چگونه رجعت دنیا را منکر می‌شوند، در صورتی که پیامبر

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۰۰. الإیقاظ، ص ۱۰۷، ح ۱۸. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۳۵.

۲. الإیقاظ، ص ۱۰۸، ح ۱۹. خرائج و جرائح، ج ۲، ص ۹۳۳-۹۳۴.

اکرم عليه السلام فرمود: هیچ چیز در امت پیامبران گذشته واقع نشده است مگر این که در امت من هم واقع می شود.

دلیل دوم: آیات قرآن کریم بر وقوع رجعت شهادت داده اند. به عنوان نمونه در قرآن کریم آمده است:

﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾^۱ و روزی که ما از هر امتی، گروهی از کسانی که آیات ما را تکذیب می کردند محشور می کنیم؛ و آنها را نگه می داریم تا به یکدیگر ملحق شوند.

از ظاهر آیه برمی آید که حشر در آن، غیر از حشر در روز قیامت است، زیرا حشر در روز قیامت اختصاص به یک فوج از هر امت ندارد، بلکه تمامی امت ها در آن محشور می شوند و حتی به حکم آیه «وَ حَشَرْنَا هُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً»^۲، یک نفر هم از قلم نمی افتد، اما در این آیه می فرماید: از هر امتی فوجی را محشور می کنیم.^۳ روایات معصومین عليهم السلام و همچنین اکثریت قریب به اتفاق مفسرین و علمای شیعه، این آیه را مرتبط با رجعت دانسته اند.^۵

دلیل سوم: روایات متعددی که بر تحقق و حتمی بودن رجعت شهادت داده و آن را از ایام الهی دانسته اند. به عنوان نمونه از امام باقر عليه السلام نقل شده است:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ

۱. نمل، آیه ۸۳.

۲. کهف، آیه ۴۷.

۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۳۹۷.

۴. سئِلَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَوْلُهُ وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً فَقَالَ مَا يَقُولُ النَّاسُ فِيهَا قُلْتُ يَقُولُونَ إِنَّهَا فِي الْقِيَامَةِ - فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَحْشُرُ اللَّهُ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً وَيَذُرُ الْبَاقِينَ إِنَّمَا ذَلِكَ فِي الرَّجْعَةِ فَأَمَّا آيَةُ الْقِيَامَةِ - فَهَذِهِ «وَ حَشَرْنَا هُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً» - وَ عُرِضُوا عَلَيَّ رَبِّكَ صَفّاً إِلَى قَوْلِهِ مَوْعِداً. مختصر البصائر، ص ۹۱.

۵. الاعتقادات، ص ۶۲.

عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْمِثَمِيِّ عَنْ مُثَنَّى الْحَنَاطِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ «أَيَّامُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثَلَاثَةٌ يَوْمٌ يَشُومُ الْقَائِمُ وَ يَوْمُ الْكَرَّةِ وَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ»^۱ ایام خداوند سه روز است. روز قیام قائم علیه السلام، روز بازگشت و رجعت و روز قیامت.

■ رجعت معصومین علیهم السلام

روایات اشاره به آن دارند که تمامی معصومین علیهم السلام به همراه بهترین و بدترین افراد زمان خود رجعت می‌کند. به عنوان نمونه در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو الخثعمي، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ «مَا مِنْ إِمَامٍ فِي قَرْنٍ إِلَّا وَبِكُرٍّ مَعَهُ الْبُرُّ وَ الْفَاجِرُ فِي ذَهْرِهِ حَتَّى يُدِيلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْمُؤْمِنَ مِنَ الْكَافِرِ»^۲ عبدالکریم بن عمرو الخثعمی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هیچ امامی در قرنی نیست مگر این که با او نیکوکار و فاجر در زمانش برمی‌گردند تا این که خداوند مؤمن را بر کافر چیره می‌گرداند.

همچنین در روایتی از امام سجاد علیه السلام آمده است:

حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الطَّلَائِيِّ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَاثِلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فِي قَوْلِهِ: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ» قَالَ «يَرْجِعُ إِلَيْكُمْ نَبِيُّكُمْ صلی الله علیه و آله وَ أَمِيرُ

۱. الخصال، ج ۱، ص ۱۰۸.

۲. مختصر البصائر، ص ۱۱۵. مدينة المعاجز، ج ۳، ص ۱۰۱. الايقاظ من الهجعة بالرهان على الرجعة، ص ۲۳۳.

الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْأَيْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ». ^۱ امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: مراد این آیه قرآن «در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده‌گاه باز می‌گرداند»، این است که؛ پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و سایر ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را به سوی شما باز می‌گرداند.

■ اولین رجعت‌کننده

نخستین رجعت‌کنندگان به دو گروه تقسیم می‌گردند:

الف. پس از ظهور حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ، ۲۷ تن از مؤمنین به عنوان اولین دسته از مؤمنین، پیش از معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رجعت خواهند کرد. در روایات آمده است:

عن المفضل قال: قال أبو عبد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إذا ظهر القائم من ظهر هذا البيت بعث الله معه سبعة و عشرين رجلاً، منهم أربعة عشر رجلاً من قوم موسى، و هم الذين قال الله: «وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعدُّونَ» و أصحاب الكهف ثمانية، و المقداد و جابر الأنصاري، و مؤمن آل فرعون، و يوشع بن نون و هو وصي موسى». ^۲ امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: زمانی که قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ از پشت کعبه ظهور نماید، خداوند با او بیست و هفت تن را مبعوث می‌گردان، که چهارده تن ایشان از امت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ است. همانانی که خداوند در شأن آنها فرمود: «و از میان امت موسی جماعتی هستند که به حق راهنمایی

۱. تفسیرالقمی، ج ۲، ص ۱۴۷. مختصرالبصائر، ص ۱۵۶. الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، ص ۳۴۴.

۲. حلیة الأبرار فی أحوال محمد وآله الأطهار علیهم السلام، ج ۶، ص ۳۰۳ و دلالت الامامه، ص ۲۴۷. المحجة فی منازل فی القائم الحجة عَلَيْهِ السَّلَامُ. تفسیرعیاشی، ج ۲، ص ۳۲. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۸۶. اعلام الوری، ص ۴۳۶. کشف الغمة فی معرفة الائمه، ج ۲، ص ۴۶۶. الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، ص ۲۳۷. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹۱.

می‌کنند و به حق داوری می‌کنند، و اصحاب کهف و مقداد و جابر انصاری و

مؤمن آل فرعون و یوشع بن نون وصی موسی علیه السلام.

ب. رجعت امام حسین علیه السلام از میان معصومین علیهم السلام: امام صادق علیه السلام در

خصوص اولین رجعت کننده از میان معصومین علیهم السلام فرمود:

«إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يَكْرُفِي الرَّجْعَةِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام، وَ يَمُكُّهُ فِي الْأَرْضِ أُزْبِيعِينَ

سَنَةً، حَتَّى يَسْقُطَ حَاجِبَاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ».^۳ اولین شخصی که به دنیا رجعت

خواهد کرد، امام حسین علیه السلام است. ایشان آنقدر در زمین زندگی خواهد نمود

تا آنکه از فرط پیری دو ابروی او بر چشمانش بیافتند.

■ ادعای احمد بصری درباره رجعت

احمد بصری جهت گریز از اشکالاتی که متوجه مسأله مهدیین و تعارض آن

با رجعت دارد، به دو ادعای مهم دست زده است که مورد بررسی قرار می‌گیرد:

الف. رجعت بعد از مهدی دوازدهم

آنان بر این باورند که عالم رجعت، پس از امام مهدی علیه السلام نیست، بلکه پس

از اتمام حکومت مهدی دوازدهم محقق خواهد شد. چنانچه احمد بصری گفته

است:

«عالم الرجعة يبدأ مع نهاية ملك المهدي الثاني عشر و هو القائم الذي

يخرج عليه الحسين عليه السلام».^۴ عالم رجعه با اتمام حکومت مهدی دوازدهم

آغاز می‌شود و او همان قائمی است که حسین بن علی علیه السلام پس از او خواهد

آمد!

۳. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۶۳-۶۴، ح ۵۴.

۴. الرجعة ثالث أيام الله الكبرى، ص ۲۴.

ناظم العقیلی نیز بر این مسأله تحدی کرده و ادعا می‌کند که هیچ روایتی وجود ندارد که بیان کند رجعت امام حسین علیه السلام بعد از امام حجت ابن الحسن علیه السلام صورت می‌گیرد. بلکه همه روایات اشاره به رجعت بعد از مهدی یا رجعت بعد از قائم دارند که آن هم آخرین مهدی از مهدیین دوازدهگانه می‌باشد. وی در این تحدی گفته است:

«لم ترد رواية قط تنص على إن الامام المهدي عليه السلام يسلمها للامام الحسين عليه السلام و أتحدی بأن يأتي برواية صريحة». ^۱ هیچ روایتی وارد نشده است که به تسلیم امر از امام مهدی علیه السلام به امام حسین علیه السلام تصریح کرده باشد و من تحدی می‌کنم یک روایت صریح در این خصوص بیاورد. در پاسخ به ادعای احمد بصری و همچنین تحدی ناظم العقیلی، به روایاتی اشاره می‌شود که به رجعت امام حسین علیه السلام پس از امام دوازدهم علیه السلام و نام آن حضرت تصریح کرده اند:

روایت اول:

در این روایت، امام حسین علیه السلام به رجعت خود در زمان ظهور حضرت «الحجة بن الحسن علیه السلام» تصریح می‌فرماید:

فضل بن الشاذان النیشابوری حدثنا الحسن بن محبوب عن مالك بن عطيه عن ابي صفيه ثابت بن دينار عن ابي جعفر عليه السلام قال: «قال الحسين بن علي بن ابيطالب قبل ان يقتل بليله واحده: ان رسول الله قال لي: يا بني، انك ستساق الى العراق، و تنزل في ارض يقال لها(عموراء) و كربلاء، و انك تستشهد بها و يستشهد معك جماعه. وقد قرب ما عهد الي رسول الله صلى الله عليه و آله و اناى راحل اليه غدا فمن احب منكم الانصراف فلينصرف في هذه اليه،

۱. سامری عصر ظهور، ص ۴۵.

فأنتی قد اذنت له، و هو منی فی حل و اكد فیما قاله تاكیدا بلیغا و قالوا: والله ما نفا رقت ابدًا حتی نرد موردك. فلما رای ذلک قال: فابشروا بالجنه فوالله انما نمكث ماشاء الله تعالی بعد ما یجری علینا ثم یخرجنا الله و ایاكم حین یظهر قائمنا فینتقم من الظالمین و انا و انتم نشاهدهم فی السلاسل و الاغلال و انواع العذاب و النكال. فقیل له: من قائمكم یا بن رسول الله؟ قال: السابع من ولد ابنی محمد بن علی الباقر و هو الحجة بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی ابنی و هو الذی یریب مده طویلہ، ثم یظهر و یملا الارض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما»^۱.

روایت دوم:

در این روایت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به رجعت سلمان و همه ائمه علیهم السلام و حتی رجعت خودشان در زمان ظهور «ابن الحسن المهدی»، و التاطق القائم یحق الله علیه السلام تصریح می فرماید:

۱. امام صادق علیه السلام فرمودند: امام حسین بن علی علیه السلام یک شب قبل از شهادتش به اصحاب خود خطاب کرده فرمود که: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله با من گفت که ای فرزند من زود باشد که ترا بسوی عراق برسانند و فرود آورند تو را به زمینی که آن را عمورا و کربلا گویند و تو در آن زمین شهید شوی و جماعتی با تو شهید شوند. به تحقیق که نزدیک شده است آن عهده‌ی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با من کرده و من فردا به نزد آن حضرت رحلت خواهم کرد، پس هر کس از شما که برگشتن را دوست می دارد، می باید که در همین شب برگردد که من او را اذن برگشتن دادم و او از من در حل و اجازة است. در این باب آن جناب تاکید و مبالغه تمام نمود، ایشان راضی به برگشتن نشدند و گفتند که: به خدا قسم که ترا و نمی گذاریم و از تو هرگز جدا نمی شویم تا به جایی که وارد می گردی ما نیز وارد گردیم. آن حضرت چون حال آنان را مشاهده نمود فرمود که: بشارت باد شما را به بهشت، به خدا قسم که بعد از آنچه بر ما جاری شود آنقدر مکث خواهیم کرد تا خداوند تعالی ما را و شما را در آن هنگام که قائم ما ظاهر شود بیرون آورد، پس انتقام خواهد کشید از ظالمان و ما و شما مشاهده خواهیم کرد ایشان را در سلاسل و اغلال و گرفتاریه انواع عذاب و نکال. گفتند با آن حضرت که: کیست قائم شما ای فرزند رسول خدا؟ آن حضرت فرمود که: فرزند هفتمین است از اولاد فرزند من محمد بن علی که مقلب است به باقر او حجت بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی فرزند من و او است آن کسی که غایب خواهد شد مدتی دراز و بعد از آن ظاهر خواهد شد و پر خواهد کرد زمین را از عدل و داد آنچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم. اثبات الرجعه، فضل بن الشاذان النیشابوری، ص ۳۶ و مختصر کفایة المهدی، میرلوحی، ص ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۹.

«از سلمان فارسی روایت شده است که به محضر پیامبر اکرم ﷺ رسیدم. نگاهی به من نمود و فرمود: ای سلمان! پروردگار هیچ پیامبری را مبعوث نکرده جز آن که برای او دوازده نفر وصی و جانشین قرار داد. عرض کردم نام آنان برایم بگویید. فرمود: اسامی آنان را تا حسین علیه السلام می دانی. سپس سیدالعابدین علی بن حسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و پس از ایشان حجة بن الحسن المهدی الناطق القائم بامر الله. سلمان می گوید: من سامت شدم و پس از آن عرض کردم، آیا من آنان را خواهم دید؟

حضرت فرمود: ای سلمان شما و امثال شما از کسانی که معرفت در حق ائمه دارند؛ آنان را درک می کنید. سلمان گفت: من شکر و سپاس پروردگار را بجا آوردم برای خاطر این فیض عظمی. عرض کردم ای رسول خدا! آیا من تا آن زمان حیات دارم؟ آن حضرت تلاوت فرمود «پس آن گاه که وعده [تحقق] نخستین آن دو فرا رسد، بندگانی از خود را که سخت نیرومندند بر شما می گماریم، تا میان خانه های تان برای قتل و غارت شما و این تهدید تحقق یافتنی است. پس از چندی دوباره شما را بر آنان چیره می کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می گردانیم». عرض کردم: ای رسول خدا! شما هم به دنیا برمی گردید؟ فرمود: ای سلمان، به آن خدایی که مرا به رسالت فرستاده من و علی و فرزندانم و هر آن که با ماست بر می گردیم. شیطان و تابعین او را حاضر کنند و هر مؤمن خالص و کافر خالص به دنیا برگردد و خداوند به دست مؤمنین انتقام از کافرین و ستمکاران بکشد. خدا به هیچ کس ظلم نخواهد کرد. و ما هستیم تاویل این

آیه «و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منت نهمیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان را وارث زمین کنیم» سلمان گفت عرض کردم: ای رسول خدا من باکی ندارم و مرگ را ملاقات کنم»^۱.

روایت سوم:

در این روایت، امام صادق علیه السلام به رجعت امام حسین علیه السلام و یارانشان در زمان امام مهدی علیه السلام تصریح می‌فرماید:

«مفضل بن عمر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا برای آمدن مهدی علیه السلام که انتظارش را می‌کشیم وقت مشخصی است که مردم بدانند؟ امام علیه السلام فرمود: قسم به خداوند که وقتی برای ظهورش مشخص نشده تا شیعیان بدانند.

۱. عَنْ سَلْمَانَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمًا فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ قَالَتْ يَا سَلْمَانُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا وَلَا رَسُولًا إِلَّا جَعَلَ لَهُ اثْنَيْ عَشَرَ تَقْبِيًّا... فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَتَى لِي بِهِمْ؟ قَالَ: قَدْ عَرَفْتَ إِلَى الْحُسَيْنِ، قَالَ: ثُمَّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ: عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ؛ ثُمَّ وَلَدُهُ: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بِإِقْرَاعِ الْعُلَمَاءِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ ثُمَّ جَعَفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ لِسَانُ اللَّهِ الصَّادِقِ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ الْكَاطِمِ غَيْظُهُ صَبْرًا فِي اللَّهِ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا لِأَمْرِ اللَّهِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْجَوَادُ الْمُخْتَارُ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَادِي إِلَى اللَّهِ، ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الصَّامِتِ الْأَمِينِ عَلَى دِينِ اللَّهِ الْعَسْكَرِيِّ، ثُمَّ ابْنُهُ حُجَّةُ اللَّهِ فَلَانَ سَمَاءَهُ بِاسْمِهِ ابْنُ الْحَسَنِ الْمَهْدِيِّ، وَالنَّاطِقُ الْقَائِمُ بِحَقِّ اللَّهِ. قَالَ سَلْمَانُ: فَتَبَكَّيْتُ، ثُمَّ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَتَى لِسَلْمَانَ بِإِذْرَاكِهِمْ؟ قَالَ: يَا سَلْمَانُ إِنَّكَ مُدْرِكُهُمْ وَأَمْتَالُكَ وَمَنْ تَوَلَّاهُمْ بِحَقِيقَةِ الْمَعْرِفَةِ، قَالَ سَلْمَانُ: فَشَكَرْتُ اللَّهَ كَثِيرًا، ثُمَّ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِيَّيْ مُؤَجَّلٌ إِلَى عَهْدِهِمْ قَالَ: يَا سَلْمَانُ أَفَرَأَيْتَ إِذَا جَاءَ وَعَدُّ أَوْلَاهُمْ تَبَعْتَنَا عَلَيْنَاكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى تَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مُفْعُولًا ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمْ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَآمَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا قَالَ سَلْمَانُ: فَاشْتَدَّ بَكَائِي وَسَوْقِي وَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! يَعْتَدِ مِنْكَ؟ فَقَالَ: إِي وَالَّذِي أَرْسَلَ مُحَمَّدًا أَنَّهُ لِيَعْتَدِ مِنِّي وَبِعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَتِسْعَةَ أَيْمَتِهِ، وَكُلِّ مَنْ هُوَ مِنَّا وَمَظْلُومٍ فِيْنَا، إِي وَاللَّهِ يَا سَلْمَانُ، ثُمَّ لِيَخْضُرَنَّ إِبْلِيسُ وَجُنُودُهُ وَكُلُّ مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحْضًا، وَمَحَضَ الْكُفْرَ مَحْضًا، حَتَّى يُوَضَّعَ بِالْفِصَاصِ وَالْأَوْتَارِ وَالتَّرَاتِ [التَّارَاتِ] وَلَا يَظْلِمُ رُبُّكَ أَحَدًا، وَيَجْرِي تَأْوِيلُ هَذِهِ آيَةِ وَتُرِيدُ أَنْ تُنَمَّنَ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَتَجْعَلَهُمْ أَيْمَةً وَتَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَتُمْكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَتُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَؤْخَذُونَ قَالَ سَلْمَانُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: فَقَمْتُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَا يَبَالِي سَلْمَانُ مَتَى لَقِيَ الْمَوْتَ أَوْ لِقِيَتُهُ، مَقْتَضِبِ الْأَثَرِ فِي النَّصِّ عَلَى الْأَيْمَةِ الْإِثْنَى عَشَرَ، ص ۶.

مفضل عرض کرد: ای سرور من! در وقت ولادتش نیز دیده می‌شود؟ فرمود: آری به خدا قسم از ساعت ولادتش تا وقت وفات پدر بزرگوارش علیه السلام دیده می‌شود... ولادت او در شعبان سال ۲۵۷ هجری قمری (به نقل مشهور در سال ۲۵۵ هجری قمری) است. مؤمنین امام علیه السلام او را در سال ۲۶۰ هجری قمری (زمان وفات امام حسن عسگری علیه السلام) می‌بینند... و پس از آنکه غایب شد، هیچ چشمی او را نمی‌بیند تا زمانی که همه چشم‌ها او را ببینند. مفضل عرض کرد: یا سیدی هفتاد و دو نفر اصحاب ابی عبدالله الحسین علیه السلام هم با ایشان ظاهر می‌شوند؟ امام علیه السلام فرمود: امام حسین علیه السلام در دوازده هزار صدیق از شیعیان خود، در حالیکه عمامه سیاهی پوشیده است ظاهر می‌شود.^۱

روایت چهارم:

در این روایت، امام صادق علیه السلام به رجعت امام حسین علیه السلام و یارانشان در زمان «الْحَجَّةُ الْقَائِمُ» تصریح می‌کند:

﴿وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا﴾ یعنی ظهور امام قائم علیه السلام، و مقصود از آیه شریفه:

۱. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَعَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ أَبِي شُعَيْبٍ مُحَمَّدِ بْنِ نَصْرِ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْفَرَاتِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُفَضَّلِ، عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَأَلْتُ سَيِّدِي الصَّادِقَ علیه السلام هَلْ لِلْمَأْمُولِ الْمُتَنَقِّظِ الْمُهَدِيِّ علیه السلام مِنْ وَقْتِ مُوقَدَّتِ يَلْعَلُهُ النَّاسُ؟ فَقَالَ: حَاشَ لِلَّهِ أَنْ يُوقَّتَ ظُهُورُهُ بِوَقْتِ يَلْعَلُهُ شِيعَتُنَا. قَالَ الْمُفَضَّلُ: يَا سَيِّدِي وَلَا يُزِي وَوَقْتُ وِلَادَتِهِ؟ قَالَ علیه السلام: بَلَى، وَاللَّهِ لِيُزِي مِنْ سَاعَةِ وِلَادَتِهِ إِلَى سَاعَةِ وِفَاةِ أَبِيهِ... أَوَّلُ وِلَادَتِهِ... مِنْ شَعْبَانَ سَنَةِ سَبْعٍ وَخَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ... يُزِي شَخْصُهُ الْمُؤْمِنُ الْمُحَقِّقُ سَنَةَ سِتِّينَ وَمِائَتَيْنِ... فَلَا تَرَاهُ عَيْنَ أَحَدٍ، حَتَّى يَرَاهُ كُلُّ أَحَدٍ وَكُلُّ عَيْنٍ. قَالَ الْمُفَضَّلُ: يَا مَوْلَايَ وَسَيِّدِي فَالْإِثْنَانِ وَسَبْعُونَ رَجُلًا الَّذِينَ قَبَلُوا مَعَ الْحُسَيْنِ علیه السلام يَظْهَرُونَ مَعَهُ؟ قَالَ علیه السلام: نَعَمْ يَظْهَرُونَ مَعَهُ، وَفِيهِمْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ عَلِيِّ علیه السلام فِي اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفًا، مُؤْمِنِينَ مِنْ شِيعَةِ عَلِيِّ ع، وَعَلَيْهِ عِمَامَةٌ سَوْدَاءُ. الْهُدَايَةِ الْكُبْرَى، ص ۳۹۶ و مختصر البصائر؛ ص ۴۳۳-۴۵۸ و بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۷ و رياض الأبرار في مناقب الأئمة الأطهار، ج ۳، ص ۲۱۶ و الزمام الناصب في إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج ۲، ص ۲۱۱.

﴿ تَمَرَّ رَدَدْنَا لَكُمْ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ... ﴾ رجعت امام حسین علیه السلام است که با هفتاد تن از یاران وفادار خود که کلاه خودهای زرین بر سر دارند از دو سو به مردم خبر می دهند که این حسین علیه السلام است که رجعت کرده و بیرون آمده تا هیچ مؤمنی درباره آن حضرت شک و تردید نکند و بدون تردید، او دجال و شیطان نیست و هنوز حجت قائم علیه السلام میان مردم است، و چون در دل مؤمنان استوار شود که او حسین علیه السلام است اجل امام دوازدهم که حجت است فرا رسد، و همان امام حسین علیه السلام خواهد بود که او را غسل می دهد و کفن و حنوط می کند و به خاکش می سپارد، و عهده دار تجهیز جنازه وصی نشود مگر وصی و امام.^۱

نتیجه اینکه؛ در روایات متعددی به نام امام مهدی علیه السلام تصریح کرده و اولین رجعت کننده را در زمان ایشان دانسته اند. بنابراین، ادعای احمد بصری مبنی بر وقوع رجعت پس از مهدی دوازدهم باطل می شود. ضمن اینکه قبلاً بطلان مهدیین اساساً به اثبات رسیده است.

ب. رجعت در آسمان

احمد بصری رجعت را زمینی ندانسته و گفته است:

«الرجعة عالم آخر، مختلف عن هذا العالم الجسماني و تكون في السماء

۱. «وَ كَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا، خُرُوجُ الْقَائِمِ علیه السلام - ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمْ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ خُرُوجُ الْحُسَيْنِ علیه السلام فِي سِنِينَ مِنْ أَضْحَابِهِ؛ عَلَيْهِمُ النَّيْضُ الْمُدْهَبُ لِكُلِّ بَيْضَةٍ وَجَهَانِ الْمُؤَدُّونَ إِلَى النَّاسِ أَنَّ هَذَا الْحُسَيْنِ قَدْ خَرَجَ حَتَّى لَا يَشَكَّ الْمُؤْمِنُونَ فِيهِ وَأَنَّهُ لَيْسَ بِدَجَالٍ وَلَا شَيْطَانٍ وَالْحُجَّةُ الْقَائِمُ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ - فَإِذَا اسْتَقَرَّتِ الْمَعْرِفَةُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّهُ الْحُسَيْنُ علیه السلام جَاءَ الْحُجَّةَ الْمَوْتُ فَيَكُونُ الَّذِي يُعَسِّلُهُ وَيُحَيِّطُهُ وَيَلْحَدُهُ فِي حُفْرَتِهِ - الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام - وَلَا يَلِي الْوَصِيَّ إِلَّا الْوَصِيُّ. کافی، ج ۸، ص ۲۰۶.

الاولی^۱ رجعت در عالمی غیر از عالم جسمانی و دنیوی بوده و در آسمان اول محقق خواهد شد.

در پاسخ به احمد بصری گفته می‌شود:

اولاً وقوع رجعت در آسمان، چه خصوصیتی برای شیعیان دارد که پیرامون آن، صدها روایت از حضرات معصومین علیهم‌السلام صادر شده است. بر اساس روایات، خداوند متعال دین خود را روز رجعت برای همگان آشکار و علنی خواهد کرد، بنابراین باید رجعت امری زمینی بوده باشد تا خداوند در آن روز دین خود را بر مردم زمین علنی کند. چنانچه از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» قَالَ: لِيُظْهِرَهُ اللَّهُ فِي الرَّجْعَةِ^۲. امام علیه‌السلام در باره این آیه که؛ تا دین خود را بر همگان ظاهر کند و لو اینکه مشرکون ناراحت شوند، فرمود: خداوند در روز رجعت دین خود را ظاهر می‌کند.

ثانیاً روایات متعددی صادر شده است که رجعت را زمینی و دنیوی دانسته و به آن تصریح کرده است که به چند روایت اشاره می‌شود:

روایت اول:

«أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُ وَ يَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه‌السلام، وَ إِنَّ الرَّجْعَةَ لَيَسْتُ بِعَامَّةٍ بَلْ هِيَ خَاصَّةٌ، لَا يَرْجِعُ إِلَّا مَنْ مَخَصَّ الْإِيمَانَ مَخَصّاً أَوْ مَخَصَّ الشَّرِكِ مَخَصّاً»^۳. امام صادق علیه‌السلام فرمود: اول کسی که از قبر بیرون

۱. الرجعة ثالث ايام الله الكبرى، ص ۵-۲۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۴۶.

۳. الإيقاظ من الهجة بالبرهان على الرجعة؛ النص؛ ص ۳۶۰.

آید و دنیا برگردد حسین بن علی علیه السلام است، و رجعت عمومی نیست، مختص مؤمن خالص و مشرک خالص است.

روایت دوم:

«الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ بَيْنَ جُمَادَى وَ رَجَبٍ فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا هَذَا الْعَجَبُ الَّذِي لَا تَزَالُ تَعَجِبُ مِنْهُ فَقَالَ تَكَلِّتَكَ أُمَّكَ وَ أَيْ عَجَبٍ أَعْجَبَ مِنْ أَمْوَاتٍ يَصْرَبُونَ كُلَّ عَدُوِّ اللَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَهْلِ بَيْتِهِ»^۱.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تمامی تعجب‌ها در بین جمادی و رجب است. مردی بلند شد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین این چه شگفتی است؟ امام فرمود: کدام شگفتی از این عجیب‌تر است که اصحاب قبور در مابین جمادی و رجب زنده می‌شوند و با دشمنان خدا و رسول خدا و ائمه اهل بیت علیهم السلام جنگ می‌کنند.

روایت سوم:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ دَخَلْتُ مَعَ أَبِي عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَجَرَى بَيْنَهُمَا حَدِيثٌ فَقَالَ أَبِي لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا تَقُولُ فِي الْكَرَّةِ قَالَ أَقُولُ فِيهَا مَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ذَلِكَ أَنَّ تَفْسِيرَهَا صَارَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَ هَذَا الْحَرْفُ بِخَمْسٍ وَ عَشْرِينَ لَيْلَةً قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ > تِلْكَ إِذَا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ < إِذَا رَجَعُوا إِلَى الدُّنْيَا وَ لَمْ يَفْضُوا دُحُولَهُمْ فَقَالَ لَهُ أَبِي يَتُوبُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ > فَإِنَّمَا هِيَ رَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ > أَيْ شَيْءٌ أَرَادَ بِهِذَا فَقَالَ إِذَا انْتَقَمَ مِنْهُمْ وَ بَاتَتْ بَقِيَّةُ الْأَزْوَاجِ سَاهِرَةً لَا تَنَامُ وَ لَا تَمُوتُ»^۲. از محمد بن عبدالله نقل شده است: همراه پدرم بر حضرت صادق علیه السلام وارد شدیم، میان

۱. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۶۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۴۴.

آن حضرت و پدرم سخنی گذشت، سپس پدرم به حضرت عرض کرد: درباره رجعت چه می‌فرمایید؟ امام فرمود: در این باره همان را می‌گویم که خداوند فرمود: «این بازگشت زیان بخشی است»، تفسیر این آیه بیست و پنج شب قبل از رسیدن آن به پیامبر ﷺ رسید. و این هنگامی است که مردم به دنیا برمی‌گردند و خونخواهی آنها تمام می‌شود، پدرم عرض کرد: این که خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ﴾ مقصود چیست؟ فرمود: وقتی از ستمگران انتقام گرفته شد و سپس مُردند، ارواح آنها بیدار است نه می‌خواهد و نه می‌میرد.

نتیجه اینکه؛ رجعت در همین زمین خاکی و دنیوی محقق خواهد شد و چنانچه غیر از این باشد اثری بر آن مترتب نشده و ثمرهای نخواهد داشت.

■ حکومت ائمه رجعت علیهم‌السلام

پس از اثبات این مسأله که رجعت ائمه معصومین علیهم‌السلام بلافاصله پس از امام دوازدهم علیهم‌السلام بوده و اولین رجعت‌کننده پس از ایشان، امام حسین بن علی علیهم‌السلام خواهد بود، نوبت به آن می‌رسد تا حکومت آن معصومین علیهم‌السلام در زمان رجعت به اثبات برسد.

در روایات متعددی از ائمه علیهم‌السلام به حکومت جهانی آنان در عصر رجعت اشاره شده و ایشان را در آن زمان صاحب الامر و صاحب حکم دانسته‌اند. همین مسأله، امر و حکم هر شخصی غیر از ایشان را نفی کرده و آن را در وجود ائمه رجعت علیهم‌السلام منحصر می‌نماید. لازم به ذکر است که فلسفه رجعت ائمه علیهم‌السلام نیز در همین تشکیل حکومت عدل الهی جمع شده و هیچ دلیل دیگری غیر از آن برای مسأله رجعت متصور نیست. لذا در صورتی که ائمه رجعت فاقد حکومت

و خلافت بدانیم، نقض غرض خواهد شد. چنانچه روایات متعددی از این واقعیت پرده برداشته که به چند مورد اشاره می شود:

روایت اول:

«فَأَنَّا... مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ، مُنْتَظِرٌ لِأَمْرِكُمْ، مُرْتَقِبٌ لِدَوْلَتِكُمْ... يُحْشِرُ فِي زُمْرَتِكُمْ، وَ يَكْرِزُ فِي رَجْعَتِكُمْ، وَ يَمْلِكُ فِي دَوْلَتِكُمْ، وَ يُشْرِفُ فِي عَافِيَتِكُمْ، وَ يُمَكِّنُ فِي أَيَّامِكُمْ، وَ تَقَرُّ عَيْنُهُ غَدَاً بِرُؤُوسَتِكُمْ وَ مَكَنِي فِي دَوْلَتِكُمْ، وَ أَحْيَانِي فِي رَجْعَتِكُمْ، وَ مَلَكِي فِي أَيَّامِكُمْ»^۱. موسی بن عبدالله نخعی از امام هادی علیه السلام نقل می کند. به ایشان عرض کردم در هنگام زیارت هر کدام از شما چه بگویم؟ لذا زیارت نامه را تماماً فرمود و در اثناء آن به رجعت اشاره کرد و از آن جمله فرمود: پس من رجعت تان را تصدیق می کنم و چشم به راه امر شما هستم، در انتظار حکومت شما به سر می برم... مرا از کسانی قرار بده که در گروه شما محشور می شوند، و در زمان رجعت تان دوباره به دنیا باز می گردد، و در دولت شما به فرمانروایی می رسند و در دوران سلامت کامل شما مفتخر می گردند، و در روزگار شما اقتدار می یابند.

روایت دوم:

«وَ اللهُ لَيَمْلِكَنَّ رَجُلٌ مِّنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ بَعْدَ مَوْتِهِ ثَلَاثَ مِائَةِ سَنَةٍ وَ يَزِدَادُ تِسْعًا قَالَ فَقُلْتُ فَمَتَى يَكُونُ ذَلِكَ قَالَ فَقَالَ بَعْدَ مَوْتِ الْقَائِمِ... فَإِذَا اشْتَدَّ الْبَلَاءُ عَلَيْهِ وَ قُتِلَ الْمُنتَصِرُ خَرَجَ السَّفَاحُ إِلَى الدُّنْيَا غَضِبًا لِلْمُنْتَصِرِ فَيَقْتُلُ كُلَّ عَدُوِّ لَنَا وَ هَلْ تَدْرِي مِنَ الْمُنتَصِرِ وَ مِنَ السَّفَاحِ يَا جَابِرُ الْمُنتَصِرُ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ السَّفَاحُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام»^۲. از جابر بن یزید جعفی روایت شده است: از

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۳۷۰، ح ۱۶۲۵ و مختصر البصائر، ص ۱۳۶.

۲. الإختصاص، ص ۲۵۷.

امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: به خدا قسم مردی از ما اهل بیت علیهم السلام بعد از مرگش، سیصد و نه سال حکومت می‌کند. عرض کردم این چه زمانی خواهد بود؟ فرمود بعد از وفات قائم علیه السلام. وقتی گرفتاری بروی شدت گرفت و امام منتصر کشته شد، امام سفاح در حالی به دنیا باز می‌گردد که از شهادت امام منتصر غضبناک است. پس تمام دشمنان ستمگر را می‌کشد و تمام زمین را مالک می‌شود و خداوند کار او را اصلاح می‌کند و او سیصد و نه سال حکومت می‌کند. آنگاه امام علیه السلام فرمود: ای جابر! آیا می‌دانی امام منتصر و سفاح کیست؟ منتصر حسین علیه السلام و سفاح امیرالمؤمنین علیه السلام است.

روایت سوم:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «إِذْ جَعَلْنَا فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلْنَاكُمْ مَلُوكًا» فَقَالَ: الْأَنْبِيَاءُ: رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ ذُرِّيَّتَهُ، وَ الْمُلُوكُ: الْأَيُّمَةُ علیهم السلام قَالَ: فَقُلْتُ: وَ أَيْ مُلْكٍ أُعْطِيتُمْ؟ قَالَ: «مُلْكُ الْجَنَّةِ وَ مُلْكُ الْكَرَّةِ». محمد بن سلیمان دیلمی از زبان پدرش نقل می‌کند که از امام صادق علیه السلام تفسیر این آیه را پرسیدم: «شما را پیغمبران و پادشاهان قرار دادیم»، حضرت فرمود: مقصود از انبیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام و ذریه ایشان است و منظور از پادشاهان ائمه علیهم السلام هستند. عرض کردم: خداوند چه سلطنتی به شما عطا فرموده؟ فرمود: سلطنتی در بهشت و سلطنتی در هنگام رجعت.

با وجود روایاتی که حاکی از حکومت ائمه رجعت هستند، تشکیل حکومت افرادی با عنوان مهدیین، آنهم با وجود ائمه معصومین علیهم السلام که دلیل رجعتشان

تشکیل حکومت و خلافت عدل الهی است، بی معنی بوده و این تضادی غیر قابل حل خواهد بود. مگر اینکه قائل به آن باشیم که مهدیین (بر فرض صحت و قبول مهدیین) از حکام و والیانی هستند که توسط ائمه رجعت علیهم السلام به ولایت‌های دور و نزدیک منصوب خواهند شد که آنهم مساله‌ای غیر از خلافت مهدیین است.

پرسش‌های درس

۱. احتمالات دوران پس از امام مهدی علیه السلام را تشریح کنید.
۲. یک دلیل از قرآن کریم برای اثبات رجعت بنویسید.
۳. اولین گروه از رجعت کنندگان چه کسانی هستند؟
۴. اولین امام از رجعت کنندگان کیست؟
۵. باور احمد بصری درباره رجعت را توضیح دهید.
۶. حکومت ائمه رجعت علیهم السلام را اثبات کنید.

درس پانزدهم
نیابت فقهاء از
امام غائب علیه السلام

خبر غیبت امام مهدی علیه السلام مسأله‌ای است که معصومین علیهم السلام آن را به مسلمانان گوشزد کرده و همواره آنان را از کیفیت و چگونگی امر غیبت مطلع ساخته‌اند.^۱ با این وجود، باید در زمان غیبت امام علیه السلام، سیستم و نظامی برای هدایت مردم در نظر گرفته شده باشد تا با تمسک به آن، گمراه نشده و سخن دین را دریافت کنند.

آنچه از عملکرد و گفتار ائمه معصومین علیهم السلام، مخصوصاً از زمان امام باقر علیه السلام مشهود گردیده است، طراحی و پیاده سازی و نهادینه کردن «نظام فقهاتی» در بین مردم است. نظامی که بتواند در صورت عدم دسترسی مردم به معصوم علیه السلام، کارآیی خاص خود را داشته و ضمن عهده دار شدن امور نیابتی از جانب امام علیه السلام، احکام الهی را نیز جاری سازد. از این رو، سفارش اکید ائمه معصومین علیهم السلام به اصحابشان در خصوص تفقه در دین و انتظار ثمر بخشی و خیر از آنان، این نظریه را تثبیت می‌کند. چنانچه امام صادق علیه السلام با بشیر دهقان می‌فرماید: «لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَتَفَقَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا».^۲

۱. «إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ فِيهِ غَيْبَتَيْنِ وَاحِدَةٌ قَصِيرَةٌ وَالْأُخْرَى طَوِيلَةٌ». همانا برای صاحب این امر دو غیبت است. یکی از آنها مدت‌ش کوتاه و دیگری طولانی است. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۵، ص ۱۱۸.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۳.

لذا توصیه معصومین علیهم السلام به تفقه در دین^۱، سفارش به اطاعت و پیروی از فقهای دین^۲، بیان عظمت و جایگاه فقهاء دین^۳، ترغیب مردم برای مراجعه به فقهاء جهت دریافت فتوا^۴، تعیین برخی از فقهاء برای مناظره با مخالفین^۵، تأکید به تربیت طلاب علوم دینی^۶ و... حاکی از اجرای نظام فقهاتی در ادامه «نظام امامتی» می‌باشد که می‌توان این دوران را دوره «آماده سازی تئوریک جامعه دینی برای پذیرش نظام فقهاتی» دانست.

پس از پذیرش این باور، نوبت به آماده سازی عملی مردم می‌رسد تا در حضور امام علیه السلام امکان وقوعی این نظام جدید را به نظاره بنشینند. بنابراین، با آغاز غیبت صغری، شیعیان را به طور عملی وارد مسیر ولایت پذیری از نظام فقهت (نواب اربعة)^۷ نموده و روش هدایت پذیری از فقهاء را به آنان آموزش دادند. در این دوره کوتاه، مردم به واسطه چهار فقیه منتخب، به عنوان نواب خاص، با امام علیه السلام

۱. علی بن ابی حمزة قال سمعت أبا عبد الله علیه السلام «يَسْأَلُ تَفَقُّهُوا فِي الدِّينِ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ فَهُوَ أَغْرَابِي إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ - لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ». الكافي، ج ۱، ص ۳۱.
۲. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ عَنْ عَمْرِ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع - عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا... «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَعْرَنٌ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي خَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكَمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَحَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَعَلَيْتَنَا رَدَّ وَالرَّادُ عَلَيْنَا الرَّادُ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى حِدِّ الشُّرْكِ بِاللَّهِ». الكافي، ج ۱، ص ۶۷.
۳. عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ أَبِيهِ جُنْدَبٍ قَالَ: دَخَلَ عَمْرُو بْنُ الْحَمِيٍّ وَحُجْرُ بْنُ عَبْدِ وَحْبَةَ الْعُرَيْنِيُّ وَالْحَارِثُ الْأَعْوَرُ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَبَّأٍ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ: «أَهْدِي سَبِيلًا فِيكُمْ الْعُلَمَاءُ وَالْفُقَهَاءُ» الغارات، ج ۱، ص ۲۱۰.
۴. حدثني الفضل بن شاذان قال حدثني عبد العزيز بن المهتدي وكان خير قمي رأيتُه وكان وكيل الرضا علیه السلام وخاصة فقال إني سألتُه فقلت إني لا أقدر على لقائك في كل وقت فعمن آخذ معالم دینی فقال «خذ عن يونس بن عبد الرحمن». رجال كشي، ج ۲، ص ۷۷۸ و ۷۸۶.
۵. مناظره مؤمن الطاق با مرد شامی، مناظره هشام بن حکم با عمرو بن عبید.
۶. «قال رسول الله ص مَنْ تَعَلَّمَ فِي شَبَابِهِ كَانَ بِمَثَلِ الْوُثْمِ فِي الْحَجْرِ». بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۲.
۷. عثمان بن سعيد عمري، محمد بن عثمان، حسين بن روح نوبختي و علي بن محمد سمري.

ارتباط داشته و پس از وفات نائب چهارم و آغاز غیبت کبری، ارتباط شیعیان به طور کامل با امام علیه السلام قطع گردید. اما با توجه به نهادینه شدن نظام فقهاتی و پذیرش امکان اطاعت نیابتی از فقهاء، شیعیان بدون درنگ به فقهاء جامع شرایط مراجعه کرده و در امور دینی و اجتماعی خود کسب تکلیف کردند.

■ نیابت خاصه فقیه

نیابت خاصه فقیه مختص به نواب اربعه (عثمان بن سعید عمری، محمد بن عثمان، حسین بن روح نوبختی و علی بن محمد سمری) بوده و هیچ فردی پس از آن بزرگواران اجازه تصدی این منصب را ندارد. وجه تمایز منصب نیابت خاص با نیابت عامه عبارتند از:

الف. نایب خاص نیاز به نص تعیین کننده دارد:

بر اساس سیره معصومین علیهم السلام، واگذاری نیابت خاص فقیه، نیاز به نص صریح دارد. لذا زمانی که معصوم علیه السلام بخواهد فردی را به عنوان نائب خاص خود در یک امر خاص یا در تمامی امور منصوب کند، باید به اسم نائب و همچنین نوع نیابت او تصریح فرماید. به عنوان نمونه در نصب و اعلان وثاقت و نیابت تام جناب عثمان بن سعید و محمد بن عثمان توسط امام حسن عسکری علیه السلام آمده است:

«الْعَمْرِيُّ وَ ابْنُهُ ثِقَتَانِ فَمَا أَدْبَا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُوَدِّيَانِ وَ مَا قَالَا لَكَ فَعَنِّي
يَقُولَانِ فَاسْمَعْ لَهُمَا وَ أَطْعُهُمَا فَإِنَّهُمَا الثَّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ»^۱

عمری و پسرش هر دو ثقه‌اند، هر چه از من به تو رسانند از من رسانده‌اند و

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۲۹.

هر چه به تو گویند از قول من گفته‌اند از آنها بشنو و از آنها اطاعت کن که هر دو وثقه و امین هستند.

ب. امکان مشاهده برای نواب خاص

نواب اربعه قادر به ارتباط و مشاهده حضرت حجت عجله الله تعالی فرجه بوده و امورات مهم مردم را به طور مستقیم با حضرت در میان گذاشته و در سایر موارد، شخصاً اقدام به صدور فتوا می‌کردند. با وفات آخرین نائب امام عجله الله تعالی فرجه امکان ارتباط مستقیم با آن حضرت غیر ممکن شده و مدعیان مشاهده تکذیب شدند. چنانچه در توقیع مبارک سمری رحمته الله علیه آمده است:

حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُكْتَبِ قَالَ: كُنْتُ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ فِي السَّنَةِ الَّتِي تُوْفِيَ فِيهَا الشَّيْخُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمْرِيُّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ فَحَضَرْتُهُ قَبْلَ وَفَاتِهِ بِأَيَّامٍ فَأَخْرَجَ إِلَى النَّاسِ تَوْقِيعاً نُسَخْتُهُ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - يَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمْرِيُّ أَغْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَلَا تُوَصِّ إِلَيَّ أَحَدٌ يَتَقَوْمُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ الثَّانِيَةُ فَلَا ظَهْوَرَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَذَلِكَ بَعْدَ طَوْلِ الْأَمَدِ وَقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا وَسَيِّئَاتِي شِيعَتِي مَنْ يَدْعَى الْمُسَاهَدَةَ إِلَّا فَمَنْ ادَّعَى الْمُسَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ الشُّفِيَانِيِّ وَالصَّبِيحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ - قَالَ فَتَسَخَّرْنَا هَذَا التَّوْقِيعَ وَ خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمَ السَّادِسَ عُدْنَا إِلَيْهِ وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ فَقِيلَ لَهُ مَنْ وَصِيكَ مِنْ بَعْدِكَ فَقَالَ اللَّهُ أَمْرُهُ هُوَ بِالْغُهِ وَ مَصَى رَضَى اللَّهُ عَنْهُ فَهَذَا

أَخِرُ كَلَامٍ سَمِعَ مِنْهُ». ای علی بن محمد سمری! خداوند اجر برادرانت را در عزای تو عظیم گرداند که تو ظرف شش روز آینده خواهی مرد، پس خود را برای مرگ مهیا کن و به احدی وصیت مکن که پس از وفاتت قائم مقام تو شود زیرا غیبت تا مه واقع شده و ظهوری نیست مگر پس از اذن خدای تعالی و آن پس از مدتی طولانی و قساوت دلها و پر شدن زمین از ستم واقع خواهد شد و به زودی کسانی نزد شیعیان من آیند و ادعای مشاهده کنند، بدانید هر که پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده کند دروغ‌گوی افترا بند است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم. پس؛ حاضرین از آن تویح استنساخ کردند و از نزد او خارج شدند و چون روز ششم فرا رسید نزد او بازگشته و او را در حال احتضار بود، یکی از مردمان پرسید: وصی پس از شما کیست؟ گفت: خداوند را امری است که خود او رساننده آن است و فوت کرد و این آخرین کلامی بود که از او شنیده شد.

آنچه در این تویح بدان اشاره شده، نکاتی است که حائز اهمیت بوده و بایستی بدان اشاره کرد:

الف. تعیین نایب خاص

بر اساس متن تویح، تعیین نایب خاص و سفارت، بایستی توسط نایب قبلی باشد. چنانچه امام علیه السلام فرموده است: «وَلَا تُوصِ إِلَى أَحَدٍ يَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ»، لذا علی بن محمد سمری حق انتخاب شخص دیگری به عنوان قائم

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۱۶ و غیبة طوسی، ص ۳۹۵ و الثاقب فی المناقب، ص ۶۰۱ و الاحتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۹۶ و الطرائف، ص ۱۸۴ و کشف الغمة، ج ۳، ص ۳۳۸ و الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۳۶ و اسرار الامامة، ص ۸۹ و حدیقة الشیعة، ج ۲، ص ۹۹۰ و اثابة الهداة، ج ۵، ص ۳۲۱ و منتهی الامال، ج ۲، ص ۸۴۲ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۶۱ و اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۴۸ و...

مقام خود به عنوان نائِب خاص حضرت نداشته و بر این اساس، باب نیابت تا موعدی خاص و تا زمانی که امر حضرت بر مردم مشخص شود بسته شده و مردم تکلیفی در مقابل بیعت با مدعیان با بیعت ندارند. چنانچه امام صادق علیه السلام در باب وظیفه شیعیان در زمان غیبت کبری فرمودند:

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ تَغِيْبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ فَقُلْتُ لَهُ مَا يَصْنَعُ النَّاسُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ قَالَ يَتَمَسَّكُونَ بِالْأَمْرِ الَّذِي هُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ»^۱.

بر مردم زمانی فراخواهد رسید که امام زمانشان از آنان غائب خواهد شد. عرض کردم در آن زمان تکلیف مردم چیست؟ فرمود: مردم به امری که سابقاً بر آن بودند تمسک کنند تا تا اینکه امر امام بر آنان روشن گردد.

در این روایت؛ ضمیر مستتر در «حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ» به امام علیه السلام بازگشت دارد. یعنی اینکه تکلیف مردم در زمان غیبت، انتظار ظهور و آمدن حضرت است نه اطاعت از مدعیان نیابت و وکالت.^۲

ب: علت انسداد باب نیابت خاصه

علت ممنوعیت وصیت سموی به شخص دیگر، آغاز غیبت کبری است. چنانچه امام علیه السلام در متن توقیع بدان اشاره فرموده و آمده است:

«فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ الثَّانِيَةَ فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ ذَلِكَ بَعْدَ طَوْلِ الْأَمْدِ وَقِسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ اِمْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا»، بنابراین با توجه به اینکه «فاء» در «فَقَدْ وَقَعَتِ» تعلیلیه است، لذا آغاز غیبت کبری علت اصلی انسداد باب نیابت بوده و دلیلی بر نقض این مسئله از جانب حضرت وجود ندارد.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۵۰.

۲. مکیال المکارم فی فوائد دعاء للقاءم (علیه السلام)، ج ۲، ص ۴۱۳.

ج: پیشگویی ظهور مدعیان دروغین

حضرت در ادامه توقیع به ظهور زود هنگام مدعیان دروغین نیابت خاصه اشاره فرموده و شیعیان را از آن خطر بزرگ برحذر می‌دارند. لذا فرمودند: «سَيَأْتِي شِيعَتِي مَنْ يَدْعِي الْمَشَاهِدَةَ».

د: ادعای مشاهده تا موعده خاص

ادعای مشاهده و نیابت تا قبل از خروج سفیانی و ندای آسمانی مورد قبول نیست. چنانچه حضرت فرمودند: «أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَالصَّبِيحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ».

لذا چنانچه فردی همچون احمد بصری در صدد ادعای نیابت خاصه است، باید تا خروج سفیانی و ندای آسمانی صبر کرده و پس از آن بر ادعای خود پافشاری نماید.

اگر اشکال شود که در این توقیع، مدعیان مشاهده تکذیب شده‌اند و ربطی به مدعیان نیابت و سفارت ندارد، اینگونه پاسخ داده می‌شود:

اولاً؛ شأن صدور توقیع، پیرامون مسأله نیابت خاصه بوده و حضرت، علی بن محمد سمری را از انتخاب وصی و قائم مقام بعدی برحذر داشته‌اند و این به این معناست که حضرت با صدور این توقیع مبارک، در صدد انکار مدعیان نیابت و سفارت، بعد از نایب چهارم می‌باشد.

ثانیاً؛ حضرت در ادامه این توقیع می‌فرماید: «فَمَنْ ادَّعَى الْمَشَاهِدَةَ... فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ». یعنی مدعی مشاهده کذاب و افتراگو است. باید توجه داشت که بین کذاب و مُفْتَر فرق واضحی است. لذا اگر کسی صرف ادعای مشاهده داشته

باشد، کذاب می‌باشد اما اگر همان شخص ادعای نیابت یا توکیل کند و آن استنابه را به حضرت منتسب نماید، این شخص افتراگو بوده و چیزی را به دروغ به ایشان نسبت می‌دهد. لذا در متن توقیع هر دو عبارت در کنار هم آمده است تا کسانی را که ادعای مشاهده و توکیل می‌کنند را رد نماید. بنابراین اگر حضرت فقط می‌فرمود: «فَمَنْ ادَّعى الْمَشَاهِدَةَ فَهُوَ كاذِبٌ» در آن صورت این حکم شامل تمامی افرادی که ادعای دیدار با حضرت را داشتند می‌شد، در حالیکه بیش از هزار داستان معتبر از احوالات تشریف یافتگان در کتب شیعه ذکر شده است که هیچ کدام کذاب نبوده و در ادعای خود صادق هستند.

نکته قابل توجه اینکه احمد بصری برخلاف مبنای خود در خصوص عدم پذیرش علم رجال و نادرست بودن بررسی سندی روایات، اینبار مجبور به تمسک به علم رجال شده و این توقیع مبارک را ضعیف السند دانسته و می‌گوید: «فهی مَطْعُونٌ فی سنده و غیر تامّة السند»^۱. این روایت مورد طعن علماء قرار گرفته و سند آن به معصوم نمی‌رسد.

■ دیدگاه علمای شیعه

براساس دیدگاه و نظرات تمامی علمای شیعه، ادعای نیابت خاصه و همچنین سفارت در زمان غیبت کبری مساوی با کفر بوده و هر کس مدعی آن باشد گمراه و گمراه‌گر می‌باشد. به عنوان نمونه شیخ طوسی از قول ابن قولویه رحمته الله^۲ در باب ذکر مذمت مدعیان بایبیت و نیابت می‌فرماید:

«إِنَّ عِنْدَنَا (أى الطائفة الإمامية) أَنَّ كُلَّ مَنْ ادَّعى الأَمْرَ بَعْدَ السُّمْرِى رَجَمَهُ اللهُ

۱. مع عبدالصالح، ص ۲۸.

۲. شیخ ابوالقاسم بن محمد بن قولویه، استاد شیخ مفید در فقه بوده است.

فَهُوَ كَافِرٌ مُتَمَسِّسٌ صَالٌ مُضِلٌّ وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ»^۱.

همانا در نزد ما طائفه امامیه نظر بر این است که؛ هر کسی که بعد از سمری علیه السلام ادعای امر (سفارت و نیابت خاصه) کند، کافر گمراه و گمراه‌گراست.

■ نیابت عامه فقیه

همانطور که اشاره شد، نیابت عامه فقیه در ادامه نیابت خاصه فقیه (نواب اربعة) شکل گرفته است. در این نوع از نیابت، مشاهده امام علیه السلام برای نایب ممکن نیست و علاوه بر آن، هیچ فقیهی از نص شخصی و تعیین کننده برخوردار نبوده و تمامی آنان بر اساس تنصیب نوعی عهده دار وظیفه نیابت شده‌اند. به عنوان نمونه در روایات آمده است:

روایت اول:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام - عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا... «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَحَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّأدُ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرِكِ بِاللَّهِ»^۲. هر کدام از شما که حدیث ما را روایت کند و در حلال و حرام ما نظر دارد و احکام ما را می‌داند، به حکمیت او راضی شوند که او را حاکم شماها مقرر ساختم و اگر طبق حکم ما قضاوت کند و از او نپذیرد (یعنی کسی که حکم بر ضرر او

۱. غیبت طوسی، ص ۴۱۲.

۲. کافی، ج ۱، ص ۶۷.

است) همانا حکم ما را سبک شمرده و ما را رد کرده و را در بر ما بر خدایا کرده و این خود در مرز شرک به خدا است.

روایت دوم:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامِ الْكَلْبِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعَمْرِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنْ يُوَصِّلَ لِي كِتَابًا قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ أَشْكَلْتُ عَلَيْكَ فَوَزَدَتْ فِي التَّوْقِيعِ بِحَظِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ عليه السلام: «أَمَّا الْخَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»^۱. اسحاق بن يعقوب می‌گوید: از نایب امام عليه السلام خواستم نامه‌ام را به پیشگاه امام عصر عليه السلام برساند. در آن نامه مسائل مشکلی را که داشتم پرسیده بودم و امام با خط خود جواب نوشته و فرموده بود: ... اما در خصوص حوادث پیش روی، به راویان حدیث ما مراجعه کنید که آنان حجت‌های من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنانم.

■ ادعای احمد بصری

از جمله ادعاهای احمد بصری، نیابت و سفارت خاصه از جانب امام دوازدهم عليه السلام در دوران غیبت کبری است. وی در کتاب بیان الحق و السداد من الأعداد می‌گوید:

«لا أقول و لم أقل إني الإمام المهدي عليه السلام، بل أنا المهدي الأول من ولده عليه السلام»

۱. غیبت طوسی، ص ۱۷۷. اعلام الوری، ص ۴۵۲. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱، کتاب القضاء، ابواب صفات القاضی، باب ۱۱، ج ۹. احتجاج، ج ۲، ص ۱۶۳.

و رسوله و وصیه و الیمانی»^۱. هرگز نگفته و نمی‌گوییم که من امام مهدی علیه السلام هستم، بلکه من مهدی اول از اولاد امام و فرستاده و جانشین و یمانی هستم. این ادعای احمد بصری نه با نیابت خاصه سازگاری دارد و نه با نیابت عامه، زیرا هر کدام از این دو دارای شرایطی هستند که در سخنان پیشین مورد بررسی قرار گرفت. البته برای روشن شدن بهتر اشکال، باری دیگر مورد اشاره قرار می‌گیرند.

احمد بصری چنانچه ادعای نیابت خاصه فقیه را داشته باشد باید شرایط ذیل را برای اثبات ادعایش فراهم نماید که از هیچکدام برخوردار نیست:

۱. اثبات کند که فقیه جامع شرایط است
 ۲. اثبات کند که نص صریح و تعیین کننده از جانب امام مهدی علیه السلام دارد
 ۳. اثبات کند که با امام مهدی علیه السلام ارتباط نیابتی و مشاهده‌ای دارد.
- البته مورد دوم و سوم سالبه به انتفاء موضوع است و راه دیگری برای اثبات آن وجود ندارد. همچنین چنانچه منظور او از نیابت، نیابت عامه فقیه است، بایستی اثبات کند که فقیه جامع شرایط است و خود را از هر گونه ادعای دروغین و فریبکاری تبرئه کند.

پرسش‌های درس

۱. نظام فقهاتی را تشریح کنید.
۲. وجه تمایز نیابت خاصه فقیه با نیابت عامه فقیه در چیست؟
۳. علت انسداد باب نیابت خاصه فقیه چیست؟
۴. نیابت عامه فقیه را تشریح کنید.

۱. بیان الحق و السداد من الأعداد، ج ۱، ص ۴۰.

درس شانزدهم
تمسک به رؤیا
و استخاره

■ خواب ورؤیا

احمد بصری خواب را به عنوان یکی از شهادت‌های پروردگار دانسته و آن را حجت قطعی برای اثبات خود معرفی کرده است.^۱ وی علاوه بر آن، اولین آشنایی خود با حضرت مهدی علیه السلام را در قالب خواب تعریف کرده و می‌گوید:

«وقصة هذا اللقاء هي أنني كنت في ليلة من الليالي نائماً، فرأيت رؤيا في المنام، كأنَّ الإمام المهدي واقف بالقرب من ضريح سيّد محمّد أخو الإمام العسكري، وأمرني بالحضور للقائه، و بعد ذلك استيقظت، وكانت الساعة الثانية ليلاً».^۲ لازم می‌بینم که ماجرای دیدار خودم را ولو به اختصار تعریف کنم... ماجرای دیدار این است که من شبی از شبها در خواب بودم که رؤیایی در آن خواب دیدم؛ گویی که امام مهدی کنار درب نزدیک به ضريح سيد محمد برادر امام حسن عسکری ایستاده بود و به من امر می‌کرد که به دیدارش بروم. بعد از آن از خواب بیدار شدم و ساعت هم دو نصف شب بود! البته این نوع ادعاها در میان فرقه‌ها و جریان‌های انحرافی تازگی نداشته و

۱. الجواب المنير، ج ۱، ص ۷.

۲. بيان قصة اللقاء، ص ۱۵.

بسیاری از مدعیان دروغین مهدویت نیز از این روش بهره برده و مدعی ملاقات با حضرات معصومین علیهم السلام در عالم خواب شده‌اند. از جمله:

۱. سید محمد نوربخش (بنیانگذار نوربخشیه)، مدعی مهدویت؛ وی جهت اثبات مهدویت خود به خواب برخی از افراد در خصوص مهدی بودن خود استناد کرده و می‌گوید: «خلیل الدین بن رکن الدین بغلانی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که به مردم خطاب می‌کرد که بیایید و با فرزند من بیعت کنید و با دست به تو اشاره می‌کرد و آنان یقین داشتند که تو همان مهدی موعود هستی».^۱

۲. علی یعقوبی (بنیانگذار فرقه یعقوبی)، مدعی ارتباط با حضرت زهرا علیها السلام؛ وی می‌گوید: «اگر سلمان یک صحنه دید و ایمان آورد، یعنی یک رفتار دید، من آن رفتار را هم ندیدم، یک صحنه نسبتاً ثابت دیدم، عکس نبود، صحنه سه بعدی بود (در خواب) ولی شخص ایستاده بود نگاه می‌کرد، معلم ایستاده بود نگاه می‌کرد. تمام زندگی‌م را از آن لحظه به بعد برایش گذاشتم، تا کجا؟ تا آن‌جا که گفتیم همه چیزمان باید از فاطمه باشه، با فاطمه، همیشه باید با فاطمه باشیم».^۲

۳. فضل الله حروفی (بنیانگذار حروفیه)، مدعی مهدویت؛ وی برای اثبات مهدویت خود می‌گوید: «در اوایل جمادی الاولی ۷۶۸ هـ دیدم در ذی حجه که جامه من سپید و پاک به غایت شسته بودند و بیانداخته و من دانستم که جامه من است و می‌دانستم که جامه مهدی است. امام، یعنی می‌دانستم منم».^۳

۱. رساله الهدی، ج ۱، ص ۲۵.

۲. سخنرانی علی یعقوبی در تاریخ ۱۳۸۰/۱/۱۰. فایل تصویری در نزد نویسنده موجود است.

۳. مهدیان دروغین، ص ۱۰۷.

۴. سیدکاظم رشتی (از ارکان شیخیه)، مدعی رکن رابع؛ وی می‌گوید: «پس فاطمه زهراء علیها السلام را در خواب دید و آن حضرت او را بر شیخ بزرگوار شیخ احمد احسائی دلالت فرمود سپس بار دیگر آن حضرت علیها السلام را در شب چهارم از شب خواب اول دید که ایشان او را به جا و مکان شیخ آگاه نمود»^۱.

۵. میرزا احمد قادیانی (بنیانگذار فرقه قادیانیه)، مدعی مهدویت و نبوت؛ وی می‌گوید: «پس اولین باب ملاقات ایشان که به رویم باز شد خواب و رؤیای صالحه بود و من خوابی نمی‌دیدم جز اینکه در نهایت وضوح باشد و من در آن روزها قریب به دو هزار یا بیشتر خواب صادق و صالحه دیدم که برخی از آنها در ذهنم هست و بسیاری را فراموش کرده‌ام»^۲.

■ حقیقت رؤیا

«رؤیا» از ماده «رَأَى» به معنای دیدن در خواب است^۳، که بر اساس آیات و روایات دارای دو قسم کلی می‌باشد:

۱. خواب فاقد تعبیر، که اضغاث احلام یا رؤیاهای کاذبه نامیده می‌شود.

این رؤیاهای که نتیجه عوامل گوناگونی همچون؛

الف: ممکن است بر اثر پُرخوری، پُرخوابی و بیماری‌های روحی و جسمی رؤیا دیده شود.

ب: شاید آنچه برای انسان در روزهای گذشته روی داده به هنگام خواب

۱. فهرست کتب المشایخ العظام، ص ۹۳.

۲. التبلیغ، ۱۰۵.

۳. قاموس قرآن، ج ۳، ص ۳۷ و ۳۸.

در مقابل فکرش مجسم گردد. لذا ممکن است نام فردی خاص که فکرش را مشغول کرده یا داستانی که اخیراً مشغول خواندن آن شده است را ببیند. ج: ممکن است آرزوهای بر آورده نشده باعث رؤیا شود. همان طور که شخصی تشنه، آب در خواب می بیند و کسی که در انتظار سفرکرده‌ای است، آمدن او را از سفر در خواب می بیند.

د: ممکن است ترس از چیزی باعث شود که انسان خواب آن را ببیند.

۲. خواب دارای تعبیر، که خود بر دو گونه است:

الف): خوابی که تعبیری غیر از صورت خواب ندارد.

ب): خوابی که دارای تعبیر است و رؤیای صادقانه نامیده می شود. در این گونه رؤیاهای مستقیماً، یا پس از تأویل و تعبیر و با استفاده از رموز، می توان مطلبی را کشف نمود. در روایات، این رؤیاهای به عنوان نتیجه ملاقات روح با ملائک معرفی شده‌اند.^۱

با توجه به گزارشاتی که در خصوص رؤیای احمد بصری به دست آمده است، این رؤیاهای، تنها برای کسانی اتفاق افتاده است که با نام و جریان او آشنا بوده و مدتی با آن درگیر هستند و حتی در این میان یک نمونه گزارش نشده که شخصی بدون اطلاع قبلی از نام و جریان و دل مشغولی‌های ایجاد شده در این خصوص، خواب احمد بصری را دیده باشد. لذا بر اساس تقسیم بندی رؤیا، این نوع از رؤیاهای در گروه رؤیای کاذبه قرار گرفته و قابل تعبیر نمی باشند. گذشته از آن، گزارشات متعددی هم بوده است که ناحق بودن احمد بصری را در خواب دیده و از پیوستن به وی نهی گردیده‌اند.

۱. رویا از نظر دین و روانشناسی، ص ۶۶ و ۶۷.

اما در خصوص رؤیاهای صادقه که برخی بر این باورند که احمد بصری را در رؤیای صادقه دیده‌اند، باید گفت؛ حتی در صورتی که فردی وی را در رؤیای صادقه دیده باشد- که البته تشخیص رؤیای صادقه به عهده کسانی است که از جانب خداوند به علم تعبیر آگاهی دارند- بازهم برای آن فرد تکلیف ساز نخواهد بود، بنابراین، نهایت چیزی که می‌توان برای رؤیای صادقه قائل شد، مبشرات و عتاب‌هایی است که در خواب حاصل می‌شود، که البته هیچکدام شأنیت معرفی وصی حضرت رسول اکرم ﷺ و تعیین تکلیف شرعی را ندارند.

■ ابهام زدایی از یک شبهه

بررسی روایت من رأنی فی المنام

برخی از اتباع احمد بصری ادعا می‌کنند که ائمه معصومین علیهم‌السلام را در رؤیا دیده‌اند که به حقانیت احمد بصری شهادت داده‌اند. لذا برای اثبات حجیت سخن خود به روایتی از پیامبر ﷺ استناد کنند که فرمود:

«مَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَأَى فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَمَثَّلُ بِي فِي نَوْمٍ وَلَا يَقْظَةٍ وَ لَا بِأَحَدٍ مِنْ أَوْصِيَائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». 'کسی که مرا در خواب دید، به درستی که مرا دیده است. زیرا شیاطین به صورت من در خواب و بیداری مجسم نمی‌شوند. حتی به صورت اوصیاء من نیز تا روز قیامت در نمی‌آیند.

در پاسخ باید گفت:

لازمه دیدار معصوم علیه‌السلام در خواب، این است که او را در عالم بیداری دیده و تصویرشان را بشناسیم و گرنه چگونه می‌توان گفت: آن کسی را که در خواب

دیده‌ایم همان معصوم است.^۱ ضمن اینکه هرگاه از اتباع احمد بصری سؤال می‌شود که شما در خواب چه چیزی دیدید؟ پاسخ می‌دهند: ما یک آقای را دیدیم که صورت و اطراف سرش را نور فراگرفته بود و به ما گفت که به یاری فرزندم احمد بشتابید! یا اینکه می‌گویند: خانومی را دیدیم که خمیده بود و چادر بر سرش کشیده بود و صورتش پنهان بود و چنین و چنان گفت! یا می‌گویند صدایی را شنیدیم که به احمد بشارت می‌داد و...

از اینجا پی برده می‌شود که آنان؛ اولاً پیامبر ﷺ یا حضرت زهرا ع را در خواب ندیده، بلکه آنچه دیده‌اند، انعکاس تصاویر کارتونی است که در دوران کودکی در تلویزیون دیده یا در کتاب‌ها دیده‌اند ثانیاً حدیث مذکور می‌فرماید: هر کسی من و اوصیائم را دید مرا دیده است، نه اینکه هر کسی خودش را به نام من معرفی کرد، یا هر کسی را که احتمال دادید منم، یا هر کسی را که چهره کارتونی داشت و... ثالثاً این روایت تصریح به دیدار پیامبر ﷺ و اوصیاء ع می‌کند، لذا نمی‌توان به استناد این روایت، صداها و سایر نشانه‌ها را داخل در دایره روایت مذکور دانست.

لذا بعید نیست که تصاویر کارتونی یا صداها و نشانه‌های دیده و شنیده شده در عالم خواب، و سوسه و فریبی از جانب شیطان باشد. ضمن اینکه نه تنها حقیقت خواب سازی توسط شیطان و جن، توسط روایات مورد تأیید واقع شده‌اند، بلکه این حقیقت از جانب احمد بصری نیز تأیید شده است.^۲ چنانچه امام صادق ع فرمود:

«الرُّؤْيَا عَلَى ثَلَاثَةِ وُجُوهِ بِشَارَةٍ مِنَ اللَّهِ لِلْمُؤْمِنِ وَ تَحْذِيرٍ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ

۱. مناهج الاحکام، پایان بحث خبر واحد، ص ۲۳۲.

۲. الجواب المنیر عبر الاثر، ج ۱-۳، ص ۳۲۱.

أَصْفَاتِ أَخْلَامٍ، رویا بر سه قسم است: بشارتی از جانب خداوند برای مومن، ترساندنی از طرف شیطان و خواب‌های آشفته.

سؤال اول: در صورتی که شخصی در قالب معصوم به رؤیای افراد ظاهر شده و دستورات و القائاتی داشته باشد تکلیف چیست؟

علامه حلی رحمته الله علیه در جواب این پرسش گفته است: در این صورت مسأله از دو حالت خارج نیست:

الف: دستوراتی که خلاف ظواهر کتاب و سنت است.

ب: دستوراتی که موافق کتاب و سنت است.

با این وجود، گروه اول مردود بوده و گروه دوم جائز العمل است نه واجب العمل.^۲ این در حالی است که تمامی رؤیاهای دیده شده در خصوص احمد بصری با دستورات کتاب و سنت مخالف می‌باشند که در درس‌های قبلی بدان اشاره شده و به اثبات رسید. گذشته از آن، در فرض محال، اگر حقانیت احمد بصری با کتاب و سنت موافق بود نیز واجب العمل نبوده و تکلیف ساز نمی‌شد.

سؤال دوم: اگر شیطان قادر به این است که خودش را در عالم رویا به عنوان معصوم معرفی کند، پس این همه روایاتی که می‌گویند اگر فلان آیه را بخوانی خواب پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌بینی پس چه هستند؟ آیا اینها هم خواب شیطان را می‌بینند؟

در پاسخ گفته می‌شود: اولاً رؤیای افرادی که با انجام اعمال مورد توصیه اهل بیت علیهم السلام، شخصی را با نام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دیده‌اند، با رؤیای کسانی که به صورت اتفاقی و یا از طریق خواندن اذکار و اوراد غیر مأثور خوابی را دیده باشند،

۱. کافی، ج ۸، ص ۹۰.

۲. مصابیح الانوار، ج ۲، ص ۱۴.

بسیار تفاوت دارد، زیرا اهل بیت علیهم السلام آن رؤیایی را تأیید کرده‌اند که از طریق آنان بوده باشد.

ثانیاً هرگز در پاسخ اتباع احمد بصری گفته نمی‌شود؛ هر کسی که خواب معصومین علیهم السلام را ببیند حتماً ابلیس را دیده است، بلکه گفته می‌شود که هیچ اطمینانی بر این نیست که کسی را که در خواب دیده‌اید پیامبر صلی الله علیه و آله بوده باشد، چرا که ممکن است ابلیس خودش را تزئین کرده و به عنوان پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی کرده باشد. لذا در صورت تشکیک (اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال) نمی‌شود به سخن فرد در رؤیا اعتماد کرد.

ثالثاً برخی از شیعیان که نام احمدالحسن را شنیده‌اند، خواب بطلان او را دیده‌اند که از قضا تعدادشان هم کم نیست، بر این اساس، چنانچه خواب و رؤیا حجت بوده باشد، بایستی به رؤیای مخالفین هم اعتنا کنند. ضمن اینکه اینها هم پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیده‌اند که بر بطلان احمدالحسن شهادت داده است.

رابعاً؛ در سال (۵۱۴۰۰ ق) تعداد زیادی از طلاب وهابی خواب پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدند که به حقانیت و مهدویت محمد بن عبدالله قحطانی شهادت میداد. در حالی که هم طلبه‌ها وهابی بودند و هم محمد بن عبدالله قحطانی! براساس این گفتار، دیدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در رؤیا، حاکی از حتمیت رؤیای صادقانه نبوده و ای بسا ممکن است که یک طلبه وهابی نیز آن حضرت را در خواب ببیند و بر اساس آن به یک مدعی دروغین ملحق گردد.

■ استخاره با قرآن کریم

احمد بصری قرآن کریم را شاهد بر حقانیت خود دانسته و بر این ادعا پافشاری می‌کند. لذا ادعا می‌کند که هر کسی با نیت حقانیت من استخاره کند، قرآن کریم سخن مرا تایید خواهد کرد.^۱ البته با مطالعه کارنامه سایر مدعیان دروغین مهدویت، مشاهده می‌شود که افراد متعددی این ادعا را داشته و مردم را با استخاره فریب داده و با همین روش حقانیت خود را اعلام کرده‌اند. به عنوان نمونه: میرزا غلام احمد قادیانی (متولد ۱۲۶۵ ه.ق) که در ابتدا ادعای مهدویت کرده و سپس خود را نبی خدا نامید، استخاره را به عنوان اولین شهادت خدا بر حقانیت خود معرفی کرد.^۲ وی می‌گوید:

«من شبانه روز قوم خود را انذار داده و آنها را بحق دعوت کردم؛ آنها را آشکارا و نهان به ایمان فرا خواندم و در خلوت هاشان و اجتماعاتشان آنها را بسوی حق دعوت کرده و گفتم: استغفروا ری‌کم واستخبروا واستخبروا. از خدا طلب مغفرت کرده و استخاره کنید تا خبردار شوید! و از خداوند بخواهید که در امر من شمارا با الهامات یاری کند!»^۳

■ حقیقت استخاره با قرآن

پیرامون حقیقت استخاره، توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است که بدان‌ها اشاره می‌گردد:

نکته اول: نهایت چیززی که استخاره برای انسان به ارمغان می‌آورد، رفع

۱. ادله جامع یمانی، ص ۵۲.

۲. ادعیاء المهدویه، ص ۵۴.

۳. التبلیغ، ص ۱۱۹.

تحریر بین دو امر است که هیچگاه تکلیف آور نمی‌باشد. چنانچه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید:

«يَا عَلِيُّ، مَا حَارَ مِنِ اسْتَحَارَ، وَلَا نِدَمَ مِنِ اسْتَشَارَ». ^۱ ای علی! متحیر نمی‌ماند کسی که استخاره کند و پشیمان نمی‌گردد کسی که مشورت کرده باشد. لذا کسی که به قصد تعیین تکلیف مصداقی، نه به قصد رفع تحیر به قرآن مراجعه کند، مصداق تَفَالٌ به قرآن می‌باشد که مورد نهی معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام است. زیرا تَفَالٌ به معنای تعیین حکم مصداق بوده و مورد نهی امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام قرار گرفته است. چنانچه فرمودند:

«لَا تَتَفَالُ بِالْقُرْآنِ». ^۲ به قرآن تَفَالٌ ننزید.

مؤید این سخن، کلام سید بن طاووس است که می‌گوید:

«یکی از پادشاهان بزرگ دنیا، بارها به من نامه نوشت تا در سرایی از او دیدار کنم که بسیاری از مردم غافل، آرزوی به آنجا رفتن را داشتند. من نیز بارها به او نوشتم، چیزی که در آغاز زندگی دیدار پادشاهان را بر من تحمیل می‌کرد، اعتماد به استخاره بود. اما اکنون به موهبت انواری که خداوند به من عنایت فرموده است متوجه شدم که استخاره کردن در این موارد، دوران صواب و مبارزه با رب الارباب است.» ^۳

نکته دوم: با توجه به روایات استخاره با قرآن، روشن می‌گردد که منسوب کردن نتیجه استخاره با قرآن به خداوند، هیچ توجیه شرعی نداشته و کاری که مستند به این نوع استخاره باشد، حجیت و قابلیت دفاع در محضر خداوند

۱. تحف العقول، ص ۲۰۷.

۲. کافی، ج ۲، ص ۶۲۹.

۳. کشف المحجّة لثمرّة المهجّة، ص ۱۶۲.

را ندارد. البته برای رهایی از شک و تردید، نسبت به انجام یا ترک یک عمل، توصیه‌هایی در روایات معتبر وارد شده است، مانند نماز استخاره و ذکر و دعا، مخصوصاً در مکان مقدسی مثل مسجد.

از امام باقر علیه السلام نقل شده است:

«إِنِّي إِذَا أَرَدْتُ الْإِسْتِخَارَةَ فِي الْأَمْرِ الْعَظِيمِ اسْتَخَرْتُ اللَّهَ فِي مَقْعِدِ مَائَةِ مَرَّةٍ وَ إِنْ كَانَ شِرَاءً رَأْسِي أَوْ شِبْهَهُ اسْتَخَرْتُهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فِي مَقْعِدِ أَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ كَذَا وَ كَذَا خَيْرٌ لِي فَخِرْهُ لِي وَ بَيِّضْهُ وَ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَ دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي فَاصْرِفْهُ عَنِّي إِلَى مَا هُوَ خَيْرٌ لِي وَ رَضِينِي فِي ذَلِكَ بِقَضَائِكَ فَإِنَّكَ تَعْلَمُ وَ لَا أَعْلَمُ وَ تَقْدِرُ وَ لَا أَقْدِرُ وَ تَقْضِي وَ لَا أَقْضِي إِنَّكَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ». «هرگاه اراده استخاره (طلب خیر) در یک کار مهم را داشتیم، صد بار از خدای متعال در سجده طلب خیر می‌کردم و اگر امری مانند فروش گوسفند یا مانند آن بود، سه بار در سجده طلب خیر از خدا می‌کردم. استخاره و طلب خیر من چنین بود که می‌گفتم: خدایا! از تو که عالم غیب و شهادت هستی درخواست می‌کنم، اگر این کاری که می‌خواهم انجام دهم برای من خیر دارد، آن را برای من انجام بده و یاریم کن و اگر علم داری که شر من در انجام آن است، مرا از انجامش منصرف کن و مرا به امر خیر هدایت فرما.

نکته سوم: هیچ دلیل عقلی و نقلی وجود ندارد که تشخیص وصی حضرت رسول گرامی صلی الله علیه و آله را به استخاره با قرآن توصیه کرده باشد. چنانچه شیخ طوسی رحمته الله علیه در پاسخ به ادله واقفیه نسبت به سست جلوه دادن دلیل پذیرش

امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام توسط صفوان بن یحیی آورده است:

«روی علی بن معاذ قال: قلت لصفوان بن یحیی: بأی شیء قطعت علی بن علی؟ قال: صلیت ودعوت الله واستخرت (علیه) و قطعت علیه. فهذا ليس فيه أكثر من التشنيع على رجل بالتقليد، وإن صحَّ ذلك فليس فيه حجة على غيره، على أنَّ الرجل الذي ذكر ذلك عنه فوق هذه المنزلة لموضعه وفضله وزهده ودينه، فكيف يستحسن أن يقول لخصمه في مسألة علمية: أنه قال فيها بالإستخاره؛ اللهم إلا أن يعتقد فيه من البُله والغفله ما يخرجُه عن التكليف، فيسقط المعارضة لقوله». علی بن معاذ گفته است: به صفوان بن یحیی گفتم: به چه دلیلی یقین به [امامت] علی [بن موسی الرضا] پیدا کردی؟ گفت: نماز خواندم و بعد از خداوند خواسته و استخاره کردم و نتیجه این شد که به امامت او قطع و یقین کردم. شیخ طوسی در توضیح این خبر می فرماید: این خبر صرفاً سرزنش شخصی است که در امور اعتقادی تقلید کرده است و حتی اگر استخاره صفوان صحیح باشد، هیچ حجتی برای دیگران نیست؛ از طرفی شخصی که این عمل به او منتسب شده (صفوان بن یحیی) بحسب مقامات و زهد و دیانتی که دارد اجل و بالاتر از آن است که امامش را با استخاره بشناسد. بنابراین چطور برای او درست است که در مسأله علمی [آن هم اهم مسائل] به مخالف بگوید که به خاطر استخاره به امامت ایشان معتقد شدم. مگر این که [بگوییم] صفوان شخص سؤال کننده را در درجه ای از بلاهت و نادانی دیده که ابلهی او صفوان را از تکلیف پاسخگویی خارج کرده است. اگر چنین باشد، معارضه و بحث ساقط است.

۱. غیبت طوسی، ص ۱۴۵.

یعنی به خاطر بلاهت فرد سؤال کننده، از بیان ادله و براهین قطعی اعراض کرده و این پاسخ را به وی داده است.

بنابراین شیخ طوسی رحمته الله علیه؛ تمسک به استخاره در امر مهم امامت و حجت الهی را تقبیح و تمسخر کرده و دور از شأن صفوان بن یحیی می‌داند و بر این باور است که اگر هم کسی بخواهد دیگران را به انتخاب حجت الهی به وسیله استخاره دعوت کند، مخاطبین را نادان شمرده است.

■ ابهام زدایی از یک حدیث

احمد بصری با سوء برداشت از یک روایت، سعی در اثبات حجیت استخاره برای اثبات وصی و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله داشته است که به آن اشاره می‌گردد:

سَلِيمَانُ بْنُ بِلَالٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ رضی الله عنه عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنِ
الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ رضی الله عنه فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ
الْمُؤْمِنِينَ نَبِّئْنَا بِمَهْدِيكُمْ... اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ بَعْتَهُ خُرُوجاً مِنَ الْعَمَةِ وَاجْمَعْ بِهِ
شَمْلَ الْأُمَّةِ فَإِنَّ خَارَ اللَّهِ لَكَ فَأَعِزِّمْ وَلَا تَنْثِنِ عَنْهُ إِنَّ وُقُفْتَ لَهُ وَلَا تَجُوزَنَّ
عَنْهُ إِنَّ هُدَيْتَ إِلَيْهِ هَاهُ وَ أَوْ مَأْ بَيْدِهِ إِلَى صَدْرِهِ شَوْقاً إِلَى رُؤْيَيْهِ». ^۱ مردی نزد
امیرالمؤمنین رضی الله عنه آمد و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! مرا از مهدی خود
آگاه کنید. حضرت فرمود... خدایا! برانگیخته شدن او را مایه به در آمدن و
سر رسیدن دلتنگی و اندوه قرار بده و به واسطه او پراکندگی امت را جمع ساز.
اگر خدا برای تو خیر خواست، عزم خود را استوار کن و اگر در راه رسیدن به
خدمت او توفیق یافتی، از او به دیگری باز مگرد و هر گاه به سویی راه یافتی

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۱۲.

از او در مگذر. پس این آن، آهی کشید و با دست خود به سینه‌اش اشاره کرد و فرمود: چه بسیار به دیدن او مشتاقم.

احمد بصری با استفاده از عبارت «فَإِنْ حَارَّ اللَّهُ لَكَ فَأَعِزِّمْ» سعی در اثبات حجیت استخاره در امر امامت دارد که در پاسخ باید گفت:
اولاً؛ عبارت حَارَّ اللَّهُ لَكَ، هیچ ارتباطی با استخاره با قرآن نداشته و به معنای خیر خواستن خداوند برای انسان است، نه طلب خیر از خدا. چنانچه در تمامی کتب لغوی بدان اشاره شده و گفته‌اند:

۱. حَارَّ اللَّهُ لَكَ؛ أَىْ أَعْطَاكَ اللَّهُ مَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ. یعنی؛ خداوند به تو خیر عطا کند.

۲. حَارَّ اللَّهُ لَكَ فِى الْأَمْرِ؛ أَىْ جَعَلَ اللَّهُ فِیْهِ الْخَيْرَ.^۲ یعنی؛ خداوند در کار تو خیر قرار دهد.

ثانیاً؛ در لسان عرب نیز، عبارت «حَارَّ اللَّهُ لَكَ» به معنای استخاره کردن و طلب خیر نبوده و به معنای عطای خیر می‌باشد که به دو نمونه اشاره می‌گردد:
۱. همسر زهیر بن قین هنگام خدا حافظی با همسرش گفت: «حَارَّ اللَّهُ لَكَ أَسْأَلُكَ أَنْ تَذْكَرْنِى فِى الْقِيَامَةِ عِنْدَ جَدِّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ». خدا به تو خیر دهد، درخواست می‌کنم که مرا در قیامت نزد جد حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ شفاعت کنی.

۲. عبد الله بن سلیمان و منذر بن مشمعل نقل می‌کنند که به امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ شهادت مسلم بن عقیل را دادیم و ایشان فرمود: «لَا خَيْرَ

۱. مجمع البحرين، ج ۳، ص ۲۹۷ و لسان العرب، ج ۴، ص ۲۶۷ و الصحاح، ج ۲، ص ۶۵۲ و النهاية، ج ۲، ص ۹۲.

۲. القاموس المحيط، ج ۲، ص ۵۵۰.

۳. مثير الأجران، ص ۴۶.

فِي الْعَيْشِ بَعْدَ هَؤُلَاءِ فَعَلِمْنَا أَنَّهُ قَدْ عَزَمَ رَأْيَهُ عَلَى الْمَسِيرِ فَقُلْنَا لَهُ خَارَ اللَّهُ لَكَ. «خیری در دنیا بعد از مرگ این جوان نیست. پس ما فهمیدیم که امام علیه السلام قصد ادامه مسیر دارد. پس عرض کردیم: خداوند به شما خیر عطا کند.

پرسش‌های درس:

۱. دو نمونه از افرادی که بر اساس رؤیا ادعای خود را علنی کردند را نام ببرید.
۲. تقسیم کلی رؤیا از نگاه علما را بیان کنید.
۳. پاسخ علامه حلی به پرسش کسی که خواب معصوم را دیده را تشریح کنید.
۴. نهایت چیزی که با استخاره با قرآن ثابت می‌گردد را بیان کنید.
۵. پاسخ به ابهام در روایت *فإن خار الله لك* را توضیح دهید.

۱. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۷۵.

درس هفدهم

علم رجال در نگاه
احمد بصری

احمد بصری، از جمله کسانی است که با بهره‌گیری از نظریات اخباری‌ها^۱، دیدگاه آنان را دستاویزی برای نیل به اغراض فرقه‌ای خود قرار داده است. اخباریون، احادیث را به دو قسم «صحیح و ضعیف» تقسیم کرده و بیش از آن را قبول ندارند، چراکه در صورت پذیرش سایر اقسام (اصول اربعه)^۲، برخی از

۱. باور اخباری‌ها در محورهای زیر خلاصه می‌گردد:

- اخباریان، ادله احکام را تنها کتاب و سنت می‌دانند. بعضی از آنها نیز دلیل را تنها سنت ذکر می‌کنند.

- احادیث را دو قسم می‌دانند: صحیح و ضعیف.

- اجتهاد نزد اخباریان، حرام است.

- در نگرش اخباری، تقلید از غیر معصوم علیه السلام جایز نیست.

- دستیابی به احکام شرعی را از راه گمان (ظن)، حرام و تنها راه تحصیل احکام را علم و اطمینان می‌دانند.

- در مکتب اخباری، تمامی احادیث «کتاب اربعه» و دیگر کتاب‌های حدیثی که عالمان بزرگ شیعه آن‌ها را تدوین کرده و به صحت احادیث نقل شده گواهی داده‌اند، صحیح می‌باشد و باید بر طبق آن عمل کرد. به عنوان مثال؛ بر اساس روایتی از کتاب من لا یحضره الفقیه، بستن تحت الحنک عمامه را حرام دانسته و آن را نشانه شرک می‌دانند. چنانچه آمده است: «الْفَرْقُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ التَّلْحِي بِالْعَمَائِمِ» فرق بین مسلمانان و مشرکان، در تلحی عمامه (گوشه عمامه را از زیر چانه رد کردن) است.

- در مکتب اخباری، اشیاء یا حلال هستند یا حرام و یا مشتبیه و چنانچه حلیت و حرمت چیزی معلوم نباشد ونصی از معصومین علیهم السلام درباره آن نرسیده باشد، باید در فتوا، توقف و در عمل، احتیاط کرد.

۲. بر اساس نقل شیخ بهائی رحمته الله علیه در کتاب مشرق الشمسین، از زمان سید بن طاووس رحمته الله علیه تقسیم حدیث به «اصول اربعه» معمول گردید. لذا محدثین شیعه حدیث را به چهار قسم «صحیح، حسن، موثق، ضعیف» تقسیم کرده‌اند که

روایات از درجه اعتبار ساقط می‌گردد و حال آنکه اخباریون ردّ روایات منسوب به اهل بیت علیهم‌السلام را نوعی توهین به ایشان تلقی می‌نمایند.^۱ این دیدگاه در جریان احمد بصری نیز به وضوح مشهود است، چنانچه تمامی روایات را صحیح دانسته و برخی از روایاتی که برخلاف باورشان است را ضعیف معرفی می‌کنند. البته جای بسی تعجب و تأمل است که احمد بصری با وجود آیه **﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾**^۲ قائل به تحریف قرآن کریم است اما درباره روایاتی که در ادوار مختلف تاریخی مورد هجوم قرار گرفته چنین اعتماد بی اساسی داشته و همه آنان را بدون بررسی می‌پذیرد!

تقسیم‌بندی چهارگانه حدیث که بر اساس رجال سلسله سند حدیث به وجود آمده، حاکی از آن است که تمامی روایات منصوب به معصومین علیهم‌السلام مورد

هم اکنون این اصطلاح متداول و معمول بوده و سایر اصطلاحات در این چهار قسم مندرج می‌باشد.

صحیح: خبریست که سلسله سند، توسط رجال موق و امامی مذهب از معصوم منتقل گردد.

حسن: خبریست که رجال سند تماماً در هر طبقه امامی مذهب و ممدوح باشند ولی تنصیب بر عدالت هریک نشده باشد. وجه تسمیه حسن بدین نام از آن جهت است که نسبت به راویان آن حسن ظن داریم.

موقوف: خبریست که نسبت به کلیه افراد ناقلین، تنصیب بتوثیق شده باشد. گرچه بعضی از رجال سلسله سند غیر امامی باشند.

ضعیف: خبریست که شروط یکی از اقسام نامبرده در آن جمع نباشد. مضاف بر آن، ضعیف بروایت مجروح نیز اطلاق می‌گردد که انواع آن عبارتند از: موقوف، مقطوع و منقطع، معضل، شاذ، منکر، متروک، معلل، مضطرب، مقلوب، مدلس، مرسل.

این تقسیم‌بندی که بر اساس رجال سلسله سند حدیث به وجود آمده، حاکی از آن است که تمامی روایات منصوب به معصومین علیهم‌السلام مورد اعتماد نمی‌باشند. لذا برای تشخیص اقسام و انواع روایات، نیاز به علمی داریم تا با استفاده از آن از خطر رسود جویان و معاندین در امان باشیم. بر اساس این نیاز، علمای شیعه، با توجه به روایات و دستورات معصومین علیهم‌السلام علم رجال را بدون کرده و در اختیار پژوهشگران قرار دادند.

۱. ملا امین استرآبادی گفته است: «اگر بگوئیم روایتی ضعیف است، این توهینی است به امام صادق علیه‌السلام. مگر می‌شود روایتی از امام صادق باشد و ضعیف باشد!». اسلام و نیازهای زمان، ج ۱، ص ۸۸-۹۳.

۲. الحجر، ۹.

اعتماد نمی‌باشند. لذا برای تشخیص اقسام و انواع روایات، نیاز به علمی داریم تا با استفاده از آن از خطر سود جویان و معاندین در امان باشیم. بر اساس این نیاز، علمای شیعه، با توجه به روایات و دستورات معصومین علیهم‌السلام علم رجال را مدون کرده و در اختیار پژوهشگران قرار دادند.

هرچند که احمد بصری، علم رجال را ساخته و پرداخته علمای معاصر دانسته و آن را یکی از بدعت‌های دینی برشمرده است^۱، اما بایستی جهت اطلاع وی خاطر نشان نمود که این علم از زمان معصومین علیهم‌السلام تاکنون جریان داشته و از آن استفاده می‌شده است. پس از آن، بر اثر شیوع کتب حدیث و رواج اصول و مصنفات این علم، فن رجال نیز رونق گرفت و کتاب‌های نسبتاً زیادی در این فن تدوین و تالیف شد که برخی از آنها تاکنون موجود است. از جمله کتاب‌های تدوین شده در زمان اهل بیت علیهم‌السلام عبارتند از:

۱. کتاب ابو محمد عبد الله بن جبلة بن حیان بن ابجر الکنانی، (م ۲۱۹هـ) که شیخ طوسی در کتاب رجال، او را از اصحاب امام کاظم علیه‌السلام شمرده و نجاشی کتب متعددی از جمله کتابی در رجال را به او نسبت داده است.
۲. کتاب طبقات الرجال؛ تالیف احمد بن ابی عبد الله برقی (م ۲۷۴هـ) که از اصحاب امام جواد و امام هادی علیهم‌السلام بوده و صاحب کتاب المحاسن است.
۳. رجال حسن بن علی بن فضال، (م ۲۲۴هـ) که از اصحاب خاص امام رضا علیه‌السلام بوده است.

۱. الوصیة المقدسة، ص ۷.

۴. کتاب معرفة رواة الاخبار؛ تألیف حسن بن محبوب، (م ۲۲۴هـ) که از اصحاب امام کاظم، امام رضا و امام جواد(ع) و یکی از ارکان چهارگانه شیعه در فقه و حدیث است.
۵. کتاب رجال ابراهیم بن محمد بن سعید ثقفی(م ۲۸۳هـ) که از فقه‌های بزرگ امامیه به حساب می‌آید.
۶. کتاب رجال حافظ ابو محمد عبدالرحمن بن یوسف بن خراش المروزی البغدادی (م ۲۸۳هـ).

■ نیاز به علم رجال

بر اساس توصیه قرآن کریم، بایستی در خصوص خبری که از جانب فردی فاسق رسیده است، تحقیق شود و به گفته وی بدون تحقیق و تبیین اعتنا نگردد: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا»^۱.

این آیه در برگیرنده نکاتی است که در یک تقسیم بندی کلی به آن اشاره می‌شود:

الف). عبارت فاسق در آیه؛ دلالت بر بررسی سندی دارد. چنانچه برخی تبیین در آیه را ناظر به حالات فاسق دانسته و برخی آن را ناظر بر متن خبر دانسته‌اند که البته در هر دو صورت دلالت بر بررسی حالات راوی دارد. بدین معنا که اولین وظیفه هر شخصی در مواجهه با خبر، بررسی حالات راوی است. که از آن با عنوان «رجال الحدیث» یاد می‌شود.

ب). پس از بررسی حالات راوی، نوبت به مرحله بعدی «فَتَبَيَّنُوا»، یعنی

۱. حجات، ۶.

بررسی متن خبر رسیده و بدون تبیین حقیقت مجاز به اعتماد نخواهیم بود. که از آن با عنوان «درایة الحدیث» یاد می‌شود.

بر اساس این دسته بندی که بر گرفته از قرآن کریم است، وظیفه ما در مواجهه با روایات و اخبار ائمه معصومین علیهم‌السلام مشخص شده و بدون بررسی حالات راوی و بدون تحقیق درباره گفته راویان، محتوای خبر مورد پذیرش نخواهد بود.

جهت تأیید برداشت ابتدایی از آیه فوق، به نکاتی اشاره می‌شود که مثبت نیاز به علم رجال (بررسی حالات راوی) می‌باشند که عبارتند از:

نکته اول: وجود دروغ‌گویان و دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام در میان راویان حدیث: این باور در حالی است که هیچ سندی مبنی بر مصون ماندن روایات معصومین علیهم‌السلام از شرّ تحریفات، دستبردها و فراموشی‌های برخی از راویان در دست نبوده و اعتماد کورکورانه به تمامی روایات، عقلاً مورد قبول نمی‌باشد. مضاف بر آن، روایاتی در دست است که حاکی از جعل جاعلان حدیث می‌باشد که به دو نمونه اشاره می‌گردد:

روایت اول:

قال أبو عبد الله علیه‌السلام: «إنا أهل بيت صادقون لا نخلو من كذاب يكذب علينا، فیسقط صدقنا بکذبہ علینا عند الناس». ^۱ امام صادق علیه‌السلام فرمود: ما خاندانی راستگو هستیم ولی همواره دروغ‌گویانی هستند که بر ما افتراء می‌بندند تا سخن راست ما به وسیله دروغ آنان نزد مردم بی اعتبار شود.

۱. عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآيات والأخبار والأقوال، ج ۲۰، ص ۱۱۴۹.

روایت دوم:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ حَدَّثَنِي زَيْدُ بْنُ أَبِي الْحَلَالِ قَالَ: اخْتَلَفَ النَّاسُ فِي جَابِرِ بْنِ زَيْدٍ وَأَخَادِيئِهِ وَأَعَاجِيئِهِ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْهُ فَأَبْتَدَأَنِي مِنْ غَيْرِ أَنْ أَسْأَلَهُ «رَحِمَ اللَّهُ جَابِرَ بْنَ زَيْدِ الْجُعْفِيِّ كَانَ يُصَدِّقُ عَلَيْنَا وَلَعَنَ اللَّهُ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ كَانَ يَكْذِبُ عَلَيْنَا»^۱ زیداد بن ابی حلال گفت: مردم درباره روایت‌ها و کارهای عجیب جابر بن زید اختلاف کردند. من خدمت حضرت صادق عليه السلام رسیدم می‌خواستم در این مورد از او سؤال کنم. قبل از اینکه من چیزی بپرسم فرمود خدا رحمت کند جابر بن زید جعفی را که احادیث ما را درست نقل می‌کرد ولی خدا لعنت کند مغیره بن سعید را که بر ما دروغ می‌بندد.

نکته دوم: وجود روایان اهل سنت در سند روایات اهل بیت عليهم السلام:

وجود دسته‌ای از روایان سنی مذهب در سلسله روایان که اولاً بسیاری از پاسخ‌های معصومین عليهم السلام به سؤال آنها با تکیه بر تقیه صادر شده است در حالیکه حکم واقعی الهی نبوده است. ثانیاً هیچ تضمینی وجود ندارد که روایان اهل سنت، روایات معصومین عليهم السلام را به نفع مذهب خود تغییر نداده و بر خلاف واقع ثبت نکرده باشند.

نکته سوم: توصیه به مراجعه در خصوص صفات راوی در اخبار علاجیه:

در باب تعادل و تراجیح (تعارض دو خبر)، احادیثی با عنوان اخبار علاجیه صادر شده که ما را به رجوع به صفات راوی در انتخاب روایات توصیه می‌کند.^۲

۱. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص ۲۳۸.

۲. المدخل الی علم الرجال و الدرایة، ص ۳۰.

همانند مقبوله حنظله که فرمود: «الْحَكْمُ مَا حَكَمَ بِهِ أَعَدُّ لَهُمَا وَأَفْقَهُهُمَا وَأَصَدَّقُهُمَا فِي الْحَدِيثِ وَأَوْرَعُهُمَا وَلَا يَلْتَفِتُ إِلَى مَا يَحْكُمُ بِهِ الْآخَرُ»^۱.

■ پاسخ به ادله مخالفین علم رجال

انصار احمد بصری جهت رد علم رجال به ادله‌ای متمسک شده‌اند که به برخی از موارد مهم آن اشاره شده و پاسخ داده می‌شود:

عدم امکان اثبات عدالت راوی

با توجه به اینکه تنها مدارک موجود در خصوص راویان حدیث، کاغذ نوشته‌های رجالی است که امکان تحریف آنها بیش از پیش قوت دارد، لذا هیچ راهی برای اثبات عدالت راوی وجود ندارد. به عبارت دیگر؛ شهادت صامت لازم القبول نبوده و بایستی شهادت به عدالت یا فسق راوی بر اساس حس (عن حس) باشد و بر اساس حدس (عن حدس) پذیرفته نیست.

پاسخ: اولاً پس از ثبوت وثاقت مؤلف یک کتاب رجالی، به تبع به حجیت آن کتاب نیز یقین پیدا می‌شود و در این خصوص، بین گفتار و نوشتار مؤلف ثقه تفاوتی نیست. کما اینکه تمامی وصیت‌های مکتوب اموات و موقوفات، پس از یقین به انتساب آن به وصیت‌کننده و واقف، مورد پذیرش بوده و نیازی به شهادت حضوری ندارند. لذا اعتماد ما بر کتب رجالی به خاطر اطمینان عقلایی نسبت به ثبوت و صحت آنها یا تواتر و شهرت انتساب به مؤلف است.

ثانیاً؛ بنا به گفته علامه مامقانی رحمته الله علیه^۲: تزکیه و بیان عدالت و وثاقت یا

۱. کافی، ج ۱، ص ۶۸.

۲. تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۷۵.

تضعیف و بیان فسق آن، از باب شهادت نیست تا شرایط شهادت (شفاهی بودن، حسی بودن) را داشته باشد، بلکه با مراجعه به علم رجال، شواهد و قرائنی تحصیل می‌شود که ما را به اطمینان می‌رساند.

اختلاف در معنای عدالت و فسق

در بین بزرگان و علمای شیعه، در معنای عدالت و فسق اختلاف نظر است. برخی همچون شیخ طوسی رحمته الله علیه در معنای عدالت به اسلام ظاهری کفایت کرده است در حالیکه برخی دیگر؛ عدالت را ملکه نفسانی و برخی هم عدالت را به حسن ظاهر تعبیر کرده‌اند. لذا این تشتت تعابیر در خصوص معنای عدالت برای ما درد سر ساز شده و هنگامی که گفته می‌شود فلان راوی عادل است، ما نمی‌دانیم منظور از آن کدام معنای عدالت است. لذا مراجعه به علم رجال نیز برایمان مفید نخواهد بود.

پاسخ: اولاً مبنای علماء مبتنی بر اصالۃ العدالة نبوده و در بسیاری از موارد، در پی روایتی که نقل شده است، عبارت عادل یا ثقة نیآورده‌اند. ثانیاً؛ بر اساس نظر علامه مامقانی که گذشت، رجوع به کتب رجال، با هدف گردآوری قرائن و شواهدی بر عدالت و وثاقت راویان است تا از این طریق به اطمینان عدالت برسیم، ولو اینکه در معنای عدالت و فسق اختلاف نظر داشته باشیم.

حرام بودن محتوای علم رجال

در باور آنان، علم رجال علمی است که دسته‌ای از راویان را تفسیق یا تکفیر کرده و این عمل مصداق تفضیح الناس بوده و حرام است. بنابراین علم رجال

که به این عمل پرداخته است حرام می‌باشد. پاسخ: اولاً تکفیر و تفسیق برخی از روایت بر اساس حدس و گمان نبوده و مصداق عمل به ظن نمی‌باشد. بلکه این عمل بر اساس یافته‌های روایی یا اخبار متواتر از ثقات شیعی می‌باشد. ثانیاً؛ چنانچه بگویند این عمل مصداق غیبت برشمرده می‌شود، خاطر نشان خواهد شد که غیبت دارای استثناهایی است که فاسقان علنی و باب مشورت و باب شهادت را از این مساله خارج می‌کند. ثالثاً؛ حفظ احکام و شریعت اسلامی از حفظ اسرار شخصی برخی راویان (غیر عادل) مهم‌تر است.^۱

وجود بی‌شمار راویان مجهول

برخی از اتباع احمد بصری بر این باورند که تعداد راویان مجهول و ناشناخته در سلسله سند روایات، بیش از راویان شناخته شده است، لذا این امر بیانگر ناقص بودن علم رجال بوده و این امر همانند خط کش پنج سانتی است که بنا دارد زمینی هزار متری را متر کند. بنا بر این علم رجال نمی‌تواند معیار خوبی برای تفکیک روایات به صحیح و غیره باشد. پاسخ: اولاً این مسأله نشانگر دقت و ظرافت و حساسیت علم رجال در خصوص روایات بوده و این امر نه تنها از درجه علم رجال نکاسته، بلکه بر درجه اعتماد و اعتبار آن علم خواهد افزود. ثانیاً؛ راویان ناشناخته، اغلب کسانی هستند که دارای دو یا سه روایت

۱. کلیات فی علم الرجال، ص ۴۳.

انگشت شمار بوده و از کثرت روایت برخوردار نمی باشند تا از رهگذر کنار گذاشتن آنان، بر معظم روایات خللی وارد شود. ثالثاً؛ در صورت مطابقت متن و محتوای روایت با اصول و مسلمات تشیع، وجود یک راوی ناشناخته مُخل سند نبوده و اعتبار روایت را مخدوش نمی کند. رابعاً؛ در صورتی که روایت مشهور بوده و در طول تاریخ اسلام به مضمون آن اعتماد شده و یا مورد عمل قرار گرفته است، وجود یک یا چند راوی ناشناخته و مجهول بر اعتبار حدیث خدشه وارد نکرده و این شهرت، جبران کننده ضعف روایت خواهد بود.

پرسش های درس

۱. وجه اشتراک احمد بصری با اخباریون در چیست؟
۲. اصول اربعه را توضیح دهید.
۳. نیاز به علم رجال را تشریح کنید.
۴. چند نمونه از کتب رجالی که در عصر معصومین علیهم السلام تالیف شده را نام ببرید.
۵. یک شبهه را از علم رجال را به اختیار توضیح و پاسخ دهید.

درس هجدهم
تقلید از فقیه

■ وجوب تقلید

یکی دیگر از باورهای احمد الحسن بصری، حرمت تقلید از فقیه است. وی بر اساس این باور، در اول شوال (۱۴۲۴ ه.ق) اعلام کرد:

«علی کل مسلم ترک التقلید فی الفقه و الاصول و العمل بالاحتیاط فکل مقلد فهو عاصی لامر الامام المهدی علیه السلام». بر هر مسلمانی ترک تقلید در فقه و اصول و عمل به احتیاط واجب بوده و هر کسی که تقلید کند از امر امام مهدی علیه السلام سرپیچی کرده است.

البته احمد بصری با اصل تقلید از فقیه مخالفتی نداشته، اما از آنجا که خود را نماینده و فرستاده امام مهدی علیه السلام می داند، تقلید را با وجود خود جایز نمی داند! چنانچه کتاب التیه می گوید:

«اذن فواجب المسلمین فی زمن الغیبه هی نصره الدین بتمکن نائب الامام الخاص المرسل منه او الفقیه الجامع للشرائط العادل الزاهد فی الدنیا فی حال عدم وجود نائب خاص له من بسط یده علی الحکم من کل حیثیه وجهة... و من فروع ولایة الإمام علیه السلام ولایة الفقیه الجامع لشرائط الإفتاء

۱. عکس و رونوشت بیانیه در نزد نویسندگان موجود است.

الملخصة في التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام بهذه العبارة: (وأما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً لهواه، مطيعاً لأمر مولاه فللعوام أن يقلدوه)^۱. یاری دین خدا با پیروی از نائب خاص و فرستاده امام زمان عليه السلام بر تمامی مسلمانان واجب است. در صورت نبودن نائب خاص، اطاعت از فقیه جامع شرایط عادل و زاهد در دنیا، در همه حالات بر مسلمانان واجب است... از فروع ولایت امام عليه السلام، ولایت فقیه جامع شرایط است. چنانچه در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری عليه السلام آمده است: هر کدام از فقها که صیانت نفس دارد، از دینش محافظت می‌نماید، با هوای نفس مخالفت می‌کند و امر مولای خود را اطاعت می‌کند، پس بر مردم است که از او تقلید کنند.

با این وجود، اتباع احمد بصری بر خلاف نظر احمدالحسن، تقلید از فقیه را اساساً باطل دانسته و آن را عملی باطل می‌پندارند. لذا جهت پاسخ به اتباع وی، مسأله وجوب تقلید از فقیه مورد بررسی قرار می‌گیرد. در نگاه اول، قرآن کریم مسلمین را به دو گروه؛ فقیهان انذار دهنده و مؤمنین انذار شونده تقسیم کرده و فرموده است:

﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾^۲.

بر اساس این تقسیم بندی، جامعه مسلمین به لحاظ معرفتی به دو دسته تقسیم شده‌اند که بایستی عده‌ای به فهم و فقه رسیده و عده‌ای دیگر از فهم و

۱. التيه او الطريق الى الله، ص ۲۷.

۲. توبه، ۱۲۲.

فقه آنان استفاده کنند. لذا به التزام عقلی، تبعیت غیر فقیه از فقیه واجب است چرا که در غیر این صورت، این تقسیم بندی و دستور به تفقه و انذار بیهوده خواهد بود.

تفقه در دین به معنای فهمیدن تأویل دین^۱ است که می‌تواند مرحله‌ای فراتر از علم به دین و شناخت مسائل و مبانی آن باشد. لذا قرآن کریم و روایات معصومین علیهم‌السلام حکم به وجوب کفایی و لزوم دستیابی به تفقه در دین را صادر کرده و بر لزوم تبعیت عملی از فقهاء تأکید فرموده‌اند. آنچه از آیه نَفَر مَبْنِي بِرِجَالِهِمْ وَجُوبِ تَفَقُّهِمْ وَتَقْلِيدِ بَرِّمِ آيَاتِهِ است که:

اولاً؛ با استفاده از لولای تحضیضیه^۲ در «فلولا نفر من کل فرقة طائفة»، وجوب نفر برای تفقه استفاده شده است.

ثانیاً؛ «لیتفقهوا فی الدین» به عنوان غایت نفر است که با توجه به وجوب نفر، وجوب تفقه نیز استفاده می‌شود تا هر کدام از نافرین؛ بر اساس استعداد خود به فهم و فقه دین دست یافته و بر اساس فقه خود مردم را انذار نمایند. طبیعی است که میزان و صحت فهم هر کدام با دیگری در یک سطح نخواهد بود اما با این حال خداوند متعال، انذار هر کدام از فقهاء را حجت دانسته به تبعیت از آنها دستور داده است. البته این سخن ناظر به هرمنوتیک نبوده و با دریافت و فهم شخصی متفاوت است زیرا در تفقه دینی، آنچه ضابطه استنباط می‌باشد،

۱. دعا النبى ﷺ، لابن عباس فقال: اللهم عَلِّمَهُ الرِّبَّيْنَ وَفَقِّهَهُ فِي التَّوْبِيلِ أَيْ فَهَّمَهُ تَأْوِيلَهُ وَمَعْنَاهُ. لسان العرب، ج ۱۳، ص ۵۲۲.

۲. تحضیض مصدر باب تفعیل از ماده «حَضَّ» به معنی وادار کردن، اصرار ورزیدن و پراکنگختن است و ادات تحضیض، حروفی هستند که این معنا را افاده می‌دهند. این حروف در ابتدای کلام واقع شده و عبارتند از: لولا، لوما، هلا، آلا و ألا.

قواعد حاکم بر آن بوده و از هر گونه تأویل، تفسیر و برداشت شخصی مبری است. قابل توجه اینکه؛ روایات معصومین علیهم السلام نیز بر وجوب تفقه در دین تأکید کرده و فرموده‌اند:

«عَلَيْكُمْ بِالتَّفَقُّهِ فِي دِينِ اللَّهِ، وَلَا تَكُونُوا أَعْرَابًا؛ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَّفَقْهُ فِي دِينِ اللَّهِ، لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَمْ يُزَكِّ لَهُ عَمَلًا»^۱. تفقه در دین خدا بر شما واجب است و همانند بادیه نشینان نباشید. همانا کسی که در دین خدا تفقه نکند، خداوند در روز قیامت به او توجهی نمی‌کند و عملش را تزکیه نمی‌نماید.

ثالثاً؛ «لینذروا قومهم» غایت نفر و تفقه است که بر این اساس، انذار قوم نیز به تبع آنان واجب خواهد شد.^۲

رابعاً؛ حذر در «لعلهم یحذرون» غایت نفر و تفقه و انذار است، لذا به استناد دلالت آیه، وجوب حذر نیز از انذار فقیه استنباط می‌گردد. البته توجه شود که منظور از حذر، حذر عملی است لذا توقع و مطلوب خداوند این است که مردم بعد از آنکه احکام الهی برای آنها بیان شد، عملاً متحذر شوند و این حذر و پرهیز جز با عمل به فتوای فقیه تحقق پیدا نمی‌کند. چرا که مراد از حذر عملی؛ حجیت فتوای مجتهد و لزوم قبول قول مجتهد به صورت عملی بوده و صرف التزام قلبی ملاک نمی‌باشد.

گاهی انذار کردن از باب دلالت مطابقه^۳ و گاهی از جهت دلالت تضمّن^۴ و

۱. کافی، ج ۱، ص ۷۵.

۲. الْمُئْتَذِرُ: الْمُعَلِّمُ الَّذِي يُعْرِضُ الْقَوْمَ بِمَا يَكُونُ قَدِّ دَهْمَهُمْ مِنْ عَدُوٍّ أَوْ غَيْرِهِ وَأَصْلُ الْإِنْذَارِ الْإِعْلَامُ. لسان العرب، ج ۵،

ص ۲۰۳.

۳. دلالت لفظ (دال) بر تمام معنا (مدلول).

۴. دلالت لفظ (دال) بر جزئی از معنا (مدلول).

گاهی از طریق دلالت التزام^۱ است. همانگونه که بیان شد، آیه شریفه صراحت در وجوب انذار برای فقیه دارد، لذا اگر مجتهدی بر حرمت و یا وجوب مطلبی فتوا داد، آن فتوا به دلالت تضمن، حکم الهی محسوب می‌شود و انجام ندادن آن، مستوجب عقاب الهی خواهد بود.

بنابراین؛ براساس آیه نفر، تفقه و انذار واجب کفایی است و لازمه این وجوب، تبعیت و حذر عملی عوام مردم از فقهاء است. توجه به این نکته ضروری است که نگاه نخستین اسلام بر تفقه بوده و کسانی که از استطاعت تفقه برخوردارند را بر این امر دعوت کرده است. از سویی باب تقلید را باز گذاشته و مقلدین را در رجوع به هر کدام از فقهاء مختار کرده است تا مردم بتوانند به تشخیص آگانه خود، احکام‌شان را از آنان دریافت نمایند. لذا می‌توان همین نوع از تقلید که بر پایه علم و آگاهی می‌باشد را نوعی از تفقه در مرحله نازل تر دانست.

شاید برخی به این باور باشند که فقاقت و اجتهادی که در صدر اسلام و در زمان پیامبر اسلام ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام مطرح بوده است، غیر از فقاقت و اجتهادی است که در زمانهای متأخر مورد نظر می‌باشد؛ چون فقاقت و اجتهاد در صدر به صورت سؤال از معصومین بوده است و در آن زمان اجتهاد مصطلح مد نظر نبوده است، بنابراین، آیه بر انذار فقیه دلالت ندارد تا بر حجیت فقاقت هم دلالت کند؛ بلکه، آیه بر حجیت نقل روایت و حجیت خبر واحد دلالت دارد و انذار فقیه در اینجا به معنی نقل روایت است به همان صورتی که از معصومین علیهم‌السلام شنیده است، که در این صورت چنین پاسخ داده می‌شود که:

اولاً؛ از آنجا که در آیه شریفه، عنوان فقاقت در وجوب تحدّر اخذ شده است،

۱. دلالت لفظ (دال) برامری خارج از مدلول.

آیه با نقل روایت و حجیت خبر واحد ارتباطی ندارد. دلیل اول اینکه، در حجیت روایت، التفات راوی به معنی روایت شرط نشده است، تا چه رسد به این که راوی، فقیه هم باشد؛ زیرا در نقل روایت، جز وثاقت راوی، چیز دیگری معتبر نیست و دوم اینکه لازم نیست که عنوان فقیه در نقل روایت بر راوی صدق کند؛ چون هرگز راوی با صرف نقل تعدادی روایت و لو اینکه معنی آنها را هم بداند، مستحق عنوان فقیه نخواهد بود؛ زیرا روشن است که علم به یک یا چند حکم، در صدق عنوان فقهت کفایت نمی‌کند، در حالیکه روایت او صحیح است؛ نتیجه این است که آیه شریفه، ارتباطی به حجیت روایت ندارد و از سویی، وظیفه راویان، نقل روایت بوده و وظیفه فقهاء، تفریع اصول است، چنانچه امام رضا علیه السلام فرمود: «عَلَيْنَا الْإِقَاءُ الْأُصُولِ وَعَلَيْكُمْ التَّفْرِيعُ»^۱. توجه شود که تفریع اصول کاری تخصصی بوده و از عهده ناقلان حدیث و عوام مردم خارج است.

ثانیاً؛ ماهیت فقهت و اجتهاد به معنی معرفت احکام از روی دلیل، امر واحدی است که حقیقت آن با تغییر زمان متفاوت نمی‌شود و در زمان حاضر و صدر اول یکی است و در این معنی اختلافی وجود ندارد؛ بلکه تفاوت اجتهاد امروز و صدر اول در صعوبت و سهولت است؛ چون تفقه در صدر اول، به شنیدن حدیث بوده است و متوقف بر علوم و مقدمات مورد نیاز فعلی نبوده است. اما در زمانهای متأخر، اگر چه نیل به مرتبه اجتهاد بر مقدمات زیادی متوقف است، ولی این فرق به معنی متغیر بودن معنی اجتهاد نمی‌باشد. البته مسأله تعارض بین اخبار، هم در اجتهاد مصطلح مطرح است و هم در اعصار سابق بوده است. از این روی، در مورد تعارض اخبار، بین اجتهاد این زمان با آن زمان فرقی

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۶۲.

نیست؛ لذا ادعای مغایرت مفهوم اجتهاد در امروز و صدر اول هم وجهی ندارد.^۱ نتیجه اینکه؛ بر اساس آیه نفر، تفقه و انذار واجب کفایی است لذا لازمه این وجوب، تبعیت و حذر عملی عوام از فقهاء نیز واجب گردیده است. توجه به این نکته ضروری است که نگاه اولین اسلام بر تفقه بوده و کسانی را که از استعانة تفقه برخوردارند را بر این امر دعوت کرده است. از سویی باب تقلید را باز گذاشته و رجوع مقلدین به هر کدام از فقهاء که دارای علمیت می باشد را باز گذاشته است تا مردم بتوانند به تشخیص آگانه خود، احکام شان را از آنان دریافت نمایند. لذا می توان همین نوع از تقلید که بر پایه علم و آگاهی می باشد را نوعی از تفقه در مرحله نازل تر دانست.

■ قرآن و منع تقلید

قرآن کریم می فرماید: «وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»^۲ یک عده آنها همان مردم بی سواد و نادان بودند که از کتاب آسمانی خود چیزی جز یک رشته خیالات و آرزوها نمی دانستند و دنبال گمان و وهم می رفتند.

این آیه در مقام مذمت عوام و بی سوادان یهود است که در اصول دینی خود از علماء و پیشوایان خود پیروی و تقلید می کردند. در ذیل این آیه آمده است: شخصی به امام صادق علیه السلام عرض می کند که عوام و بی سوادان یهود راهی نداشتند جز اینکه از علماء خود هر چه می شنوند قبول کنند و پیروی نمایند. اگر تقصیری هست، متوجه علماء یهود است. چرا قرآن کریم عوام الناس بیچاره را

۱. التتقیح فی شرح العروة الوثقی، ص ۸۸ و تهذیب الاصول، ج ۳، ص ۱۶۷.

۲. بقره، ۷۸.

که چیزی نمی دانستند و فقط از علماء خود پیروی می کردند را مذمت می کند؟ چه فرقی بین عوام یهود و بین عوام ما هست؟ اگر تقلید و پیروی عوام از علماء مذموم است پس عوام ما نیز که از علماء ما پیروی می کنند باید مورد ملامت و مذمت قرار گیرند. اگر آنها نمی بایست قول علماء خود را بپذیرند اینها نیز نباید بپذیرند.

حضرت فرمود: «بَيْنَ عَوَامِنَا وَعُلَمَائِنَا وَعَوَامِرِ الْيَهُودِ وَعُلَمَائِهِمْ فَرْقٌ مِنْ جِهَةٍ وَتَسْوِيَةٌ مِنْ جِهَةٍ أَمَّا مِنْ حَيْثُ اسْتَوَوْا فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ ذَمَّ عَوَامَنَا بِتَقْلِيدِهِمْ عُلَمَاءَهُمْ كَمَا ذَمَّ عَوَامَهُمْ وَأَمَّا مِنْ حَيْثُ افْتَرَقُوا فَلَا» عوام و علماء ما و عوام و علماء یهود از یک جهت فرق دارند و از یک جهت مثل هم اند. از آن جهت مثل هم می باشند که خداوند عوام ما را نیز به آن نوع تقلید از علماء مذمت کرده و اما از آن جهت که فرق دارند مذمت نکرده است. آن شخص عرض کرد: یا ابن رسول الله توضیح بدهید. فرمود: عوام یهود علماء خود را در عمل دیده بودند که صریحاً دروغ می گویند، از رشوه پرهیز ندارند، احکام و قضاءها را به خاطر رو دربایستیها و رشوهها تغییر می دهند، می دانستند که درباره افراد و اشخاص عصبیت به خرج می دهند، حب و بغض شخصی را دخالت می دهند و حق یکی را به دیگری می دهند. آنگاه فرمود: به حکم الهامات فطری عمومی که خداوند در سرشت هر کس تکوینی قرار داده می دانستند که هر کس چنین اعمالی داشته باشد نباید قول او را پیروی کرد، نباید قول خدا و پیغمبران خدا را با زبان او قبول کرد و به همین منوال است حال عوام ما، اینها نیز اگر در فقهاء خود، اعمال خلاف، تعصب شدید، نزاحم بر سر دنیا، طرفداری از طرفداران خود هر چند ناصالح باشند، کوبیدن مخالفین خود هر چند مستحق احسان و نیکی باشند، اگر این اعمال را در آنها حس کنند و باز هم چشم خود را ببندند و از آنها پیروی کنند عینا مانند همان عوام یهودند

و مورد مذمت و ملامت هستند و فرمودند: «أَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ» و اما هر یک از فقهاء که خوددار و حافظ دین خود و مخالف هوای نفس و مطیع فرمان مولای خود باشد باید عوام از او تقلید کنند.^۱

پرسش‌های درس

۱. نگاه قرآن به مکلفین با چه تقسیم بندی مطرح شده است؟
۲. دلالت آیه نفر بر وجوب تفقه و تقلید را بیان کنید.
۳. مخالفت قرآن با تقلید در چه شرایطی است؟
۴. چگونه می‌توان از حدیث فللعوام أن یقلدوه وجوب تقلید را استنباط کرد؟

۱. احتجاج طبرسی، ج ۲ ص ۴۵۷.

تصاویر



↑ تصویر احمد الحسن البصری



↑ تصویر حیدر مشتت



↑ تصویر مکتب احمد الحسن در نجف

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمين ملكه الملك مجرى الملك مسطر الرياح ليلي الاصبح بينك الدين
رب العالمين الحمد لله الذي من خلقه نزهه السماء وسكنها وتزكف الارض وعمرها وتزوج
البحار ومن يسبح في طهرتها .
الهم من على صعد وعلى ان محمد الفتك الحزبية في الحجج القفرة يامن من ربكها وبارق
من نورها المتقدم لهم مارق والحاضر عنهم زائل والظلم لهم لاحق .
(فاصح بما تقرر والبرون عن الطريكين ايا بقضيتك المستعززين)
سوق الله الخمر الحشر (١١ - ١٢)

نهار رقم ٢

إلى السيد علي الخافض

(وان الله يبركم أو يزيحوا إيماننا إلى أعلينا وأيا حيكمتهم مير القمن أن تنكبوا
بالتصالح إلى الله صفا ويحكمتهم به إن الله كان صميذا بجموا)
عليك بتسلم الحكم في البران الي وصي إلهنا الهدي (ع) ويعلمه تكون غاصي لأمر
الإمام الهدي (ع) .
وعلى الطب الأروا الشريف في بانه الربى - قس كروى في أهل الأرض الذين في أفر
الزمان - سكتس من حكه بانك اهران .
(وان لا تعلقا علو الله ليج أنتمكم بسليطان صين)
سكان (١٩)

ملاحظة : - على كل مستمقرا هذه الورقة ان يقوم باستنساخها ثلثا عشر نسخة ويقوم
بتزويرها وخرس من يملكها من ترجمتها إلى اللغة التي يستطيع ان يترجمها لها .

يقف في محمد عليهم السلام
الركن الثالث بعد الحسين
وصي رسول الامم المهدي (عليه السلام)
في الناس اجمعين
التي يبرهن ان الله سبحانه وتعالى
تبراه بعلمها من بطون واهل سابع حيزه
١ / تحول / ١٤٢٤ هـ . ق



↑ تصوير نامه تحويل حكومت به مقام معظم رهبری

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمين ملكه الملك مجرى الملك مسطر الرياح ليلي الاصبح بينك الدين
رب العالمين الحمد لله الذي من خلقه نزهه السماء وسكنها وتزكف الارض وعمرها وتزوج
البحار ومن يسبح في طهرتها .
الهم من على صعد وعلى ان محمد الفتك الحزبية في الحجج القفرة يامن من ربكها وبارق
من نورها المتقدم لهم مارق والحاضر عنهم زائل والظلم لهم لاحق .
(فاصح بما تقرر والبرون عن الطريكين ايا بقضيتك المستعززين)
سوق الله الخمر الحشر (١١ - ١٢)

نهار رقم ٥

عن وصي ورسول الامم الهدي ، إلى جميع المسلمين في مشارق الارض ومطربها:

على من مسلم ترك الصلاة في الله وامن بالانبياء . ويعلمه لكل ملك في ملكه قيو عرس
أمر الامم الهدي (ع) وعليهم جميعا الرجوع إلى عقائد النبي وصي الامم الهدي (ع) كما
عليهم الرجوع له في مشيئته القرآن وسنة الرسول محمد (ص) وسنة آله الطهور . ويعلمه
ياك اذن عرسن الأمر الامم الهدي محمد بن الحسن (ع) لا يستثنى من هذا التواء علم ولا جان
من المسلمين .
(وان لا تعلقا علو الله ليج أنتمكم بسليطان صين)
سكان (١٩)

ملاحظة : - على كل مستمقرا هذه الورقة ان يقوم باستنساخها ثلثا عشر نسخة ويقوم بتزويرها
وخرس من يملكها من ترجمتها إلى اللغة التي يستطيع ان يترجمها لها .

يقف في محمد عليهم السلام
الركن الثالث بعد الحسين
وصي رسول الامم المهدي (عليه السلام)
في الناس اجمعين
التي يبرهن ان الله سبحانه وتعالى
تبراه بعلمها من بطون واهل سابع حيزه
١ / تحول / ١٤٢٤ هـ . ق



↑ تصوير بيانيه دستور ترك تقليد



↑ تصویر اولین محل تبلیغ احمدالحسن البصری در صریفه

کتابنامه

۱. قرآن الکریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق.
۴. طوسی، محمد بن الحسن، الغيبة، دار المعارف الإسلامية، ۱۴۱۱ ق.
۵. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ع)، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۶. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، النشر الاسلامی، ۱۳۶۵ ش.
۷. واسطی بغدادی، احمد بن حسین، الرجال (لابن الغضائری)، دار الحدیث، ۱۳۶۴ ش.
۸. خزاز رازی، علی بن محمد، کفایة الأثر فی النصّ علی الأئمة الإثنی عشر، بیدار، ۱۴۰۱ ق.
۹. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الأئمة، بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ش.
۱۰. ابن أبی زینب، محمد بن ابراهیم، الغيبة النعمانی، صدوق، ۱۳۹۷ ق.
۱۱. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، دارالفکر، ۱۴۱۷ ق.
۱۲. الدوری، عبدالعزیز، اخبار الدولة العباسیه، دارالطبیعه، ۱۳۹۱ ق.
۱۳. بیات، عزیزالله، تاریخ ایران از ظهور اسلام تا دیالمه، ۱۳۸۰ ش.
۱۴. ابن منادی، احمد بن جعفر، الملاحم، دارالسیرة، ۱۴۱۸ ق.
۱۵. البستوی، عبدالعلیم، الموسوعه فی احادیث المهدي، دار ابن حزم، ۱۴۲۰ ق.

۱۶. نعمان بن محمد، شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار، جامعه مدرسين، ۱۴۰۹ق.
۱۷. ابن بابويه، محمد بن علی، کمال الدين و تمام النعمة، اسلاميه، ۱۳۹۵ق.
۱۸. ابن طاووس، علی بن موسى، التشریف بالمنن فی التعريف بالفتن، صاحب الأمر، ۱۴۱۶ق.
۱۹. مصعب بن عبدالله، نسب قريش، دارالمعارف، بی تا.
۲۰. احمد فرج الله، أدعياء المهدييه، المركز الاسلامی للدراسات الاستراتيجيه، ۲۰۱۵م.
۲۱. ذوالفقار علی ذوالفقار، الحركات المهدييه، مركز بانقيا للابحاث و الدراسات، ۲۰۰۵م.
۲۲. ع. س، دراسه تحليليه حول الحركات المهدييه، بنك المعلومات الوطنييه، ۲۰۰۵م.
۲۳. حسنی، مدعی المهدييه احمد بصري، بنك المعلومات الوطنييه، بغداد، ۲۰۰۶م.
۲۴. هندی، علی المتقی، کنز العمال، نشرالرساله، ۱۴۰۹ق.
۲۵. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، دارالکتب الإسلاميه، ۱۴۰۷ق.
۲۶. نهاوندی، علی اکبر، العبقري الحسن، جمکران، ۱۳۹۰ش.
۲۷. طوسی، محمد بن الحسن، الامالی، دار الثقافة، ۱۴۱۴ق.
۲۸. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله عليهم، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ۱۴۰۴ق.
۲۹. بیاضی عاملی، علی بن یونس، الصراط المستقیم، ۱۴۱۴ق.
۳۰. سیوطی، جلال الدين، جامع الصغير، دارالکتب، ۱۴۱۰ق.
۳۱. هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، الهادی، ۱۴۰۵ق.
۳۲. طباطبائی، محمد حسین، المیزان، جامعه مدرسين، ۱۳۸۸ش.
۳۳. مسعودی، علی بن حسین، اثبات الوصية، انصاریان، ۱۴۲۶ق.
۳۴. مفید، محمد بن محمد، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، کنگره شیخ مفید، ۱۴۰۳ق.
۳۵. ابن بابويه، محمد بن علی، معانی الأخبار، انتشارات اسلامي، ۱۴۰۳ق.
۳۶. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، بعثه، ۱۳۷۴ش.
۳۷. مظفر، شیخ محمد رضا، عقائد الإماميه، ۱۳۸۷ش.
۳۸. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، دار الفكر، ۱۴۱۴ق.
۳۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، الدار الشاميه، ۱۴۱۲ق.

۴۰. خویی، موسوی، سید ابو القاسم، موسوعة الإمام الخوئی، ۱۳۹۰ش.
۴۱. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، دارالکتاب، ۱۴۰۴ ق.
۴۲. النیشابوری، فضل بن الشاذان، اثبات الرجعة، تراثنا، ۱۴۰۶ق.
۴۳. شیخ حرعاملی، محمد بن حسن، إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، اعلمی، ۱۴۲۵ق.
۴۴. شیخ حرعاملی، محمد بن حسن، الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، نوید، ۱۴۰۰ق.
۴۵. طوسی، محمد بن علی بن حمزه، الثاقب فی المناقب، انصاریان، ۱۴۱۹ ق.
۴۶. ابن طاووس، علی بن موسی، الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ۱۴۱۷ق.
۴۷. نوربخش، سید محمد، رسالة الهدی، بی تا.
۴۸. قادیانی، غلام أحمد، التبلیغ، بی تا، بی جا.
۴۹. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰ش.
۵۰. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ۱۳۸۸ش.
۵۱. ابن طاووس، علی بن موسی، كشف المحجة لثمرة المهجة، بوستان، ۱۳۷۵ش.
۵۲. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، دار الکتب الإسلامية، ۱۳۷۱ش.
۵۳. صاحب بن عباد، إسماعیل بن عباد، المحيط، عالم الكتاب، ۱۴۱۴ق.
۵۴. ابن نما حلی، جعفر بن محمد، مثير الأحران، مدرسه امام مهدی، ۱۴۰۶ ق.
۵۵. جمعی از پژوهشگران، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت (علیهم السلام)، ۱۳۹۴ش.
۵۶. بحرانی، یوسف، لؤلؤه البحرين، مطبعة النعمان، ۱۹۶۹م.
۵۷. کشمیری، محمدعلی، نجوم السماء، سازمان تبلیغات، ۱۳۸۷ش.
۵۸. فیض کاشانی، محمد محسن، الوافی، کتابخانه امام امیر المؤمنین علی، ۱۴۰۶ ق.
۵۹. القاسمی دمشقی، محمد جمال الدین، قواعد التحديث، ۱۳۱۳ش.
۶۰. حسینی، سید محمد، مصباح الاصول، الداوری، ۱۴۱۷ق.
۶۱. طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، اسلامیه، ۱۳۹۰ش.
۶۲. طبری آملی صغیر، محمد بن جریر بن رستم، دلائل الإمامة، بعثت، ۱۴۱۳ ق.
۶۳. قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، فقه القرآن، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ۱۴۰۵ ق.
۶۴. حمیری، عبد الله بن جعفر، قرب الإسناد، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ۱۴۱۳ ق.

۶۵. ابن بابویه، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا عليه السلام، جهان، ۱۳۷۸ ش.
۶۶. خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الكبرى، البلاغ، ۱۴۱۹ ق.
۶۷. گرجی، ابوالقاسم، تاریخ فقه و فقهاء، س د، ۱۳۸۱ ش.
۶۸. حکیم، محمد تقی، الاصول العامة للفقہ المقارن، آل البيت، ۱۹۷۹ ق.
۶۹. ابن بابویه، علی بن حسین، الإمامة والتبصرة من الحيرة، مدرسة الإمام المهدي، ۱۴۰۴
۷۰. ابن بابویه، محمد بن علی، من لا يحضره الفقيه، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
۷۱. یزدی حایری، علی، إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب، اعلمی، ۱۴۲۲ ق.
۷۲. شرف الدین، عبدالحسین، النص و الاجتهاد، سیدالشهدا، ۱۴۰۴ ق.
۷۳. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، آل البيت، ۱۴۱۲ ق.
۷۴. محمدی، هوشیار، پرسش ها و پاسخ ها، تولى، ۱۳۹۶ ش.
۷۵. -----، دکان های کاغذی، جمکران، ۱۳۹۶ ش.
۷۶. اسماعیل، احمد الحسن، المتشابهات، اصدارات أنصار.
۷۷. -----، الجواب المنیر عبر الاثیر، اصدارات أنصار.
۷۸. -----، بیان الحق و السداد من الأعداد، اصدارات انصار.
۷۹. -----، نصیحتی برای طلاب حوزه های علمیه، اصدارات انصار.
۸۰. -----، التیه، اصدارات انصار.
۸۱. -----، عقائد الاسلام، اصدارات انصار.
۸۲. -----، الوصیة المقدسة الكتاب العاصم من الضلال، اصدارات انصار.
۸۳. ناظم العقیلى، الوصیة و الوصى احمدالحسن، اصدارات انصار.
۸۴. -----، انتصارا للوصیة، اصدارات أنصار.
۸۵. -----، اثبات الوصیة، اصدارات أنصار.